

A photograph of a herd of cows in a lush green field. The cows are of various colors, including brown, white, and grey. The text "Dictionary of Animal Science" is overlaid in a yellow, stylized font across the middle of the image. The scene is brightly lit, suggesting a sunny day.

# Dictionary of Animal Science

*Dictionary of Animal Science*

5th EDITION  
2014

**by:**  
**Kambiz Ghotouri (M.Sc)**

به نام خدا

## پیشگفتار

این مجموعه شامل بیش از ده هزار واژه و اصطلاحات علمی انگلیسی می‌باشد که معادل فارسی واژه‌های علمی در علوم دامی‌اند (ژنتیک و اصلاح‌نژاد، تغذیه و فیزیولوژی دام). در ویرایش پنجم سعی شده علاوه بر افزودن اصطلاحات جدید از تعابیر متعارفی در معانی برخی کلمات انگلیسی استفاده شود. به منظور جستجوی سریع کلمات، با استفاده از بخش جستجوگر (Ctrl+F) فایل پی‌دی‌اف، واژه مورد نظر را به صورت فارسی یا انگلیسی جستجو کنید.

گردآوری:

کامبیز قوطوری (کارشناس ارشد)

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## A

### A

مخفف Active A.L.sires نشانگر یک گاو نر شیری است که ارزیابی ژنتیکی آن توسط USDA انتشار یافته است و به عنوان یک گاو فعال در فهرست اسپرمهای کاتالوگ ها ذکر می شود .

abarticular

دور از یک مفصل

abate

تنزل کردن، فرونشستن ( طوفان)

abatement

کاهش درد یک بیماری

abacterial

فاقد میکروب

abattoir

کشتارگاه

abaxial

خارجی، غیرمحور

abcess

آبسه، تجمع موضعی چرک در بافتها

abdomen

شکم

abdominal

شکمی

abdominal dropsy =ascites

آسیت، آب آوردگی شکمی

abdominal fat

چربی شکمی

aberdeen angus

آبردین آنگوس (نژاد گاو گوشتی اسکاتلندی)

aberration

ناهنجاری

abiotic

ابیوتیک، غیرزنده، غیر آلی، بی جان

abiston

پنبه نسوز

ablactate

از شیر گرفتن

ablactation

از شیرگیری، جلوگیری از شیر خوردن نوزاد از پستان مادر که به توقف تولید شیر می انجامد.

abnormal

غیرطبیعی

abnormal milk

شیر غیر طبیعی، هر شیری که با ظاهر و رنگ و بوی متفاوت از شیر تازه باشد. شیر دوشیده شده از پستان های مبتلا به ورم پستان

abnormality

ناهنجاری، غیرطبیعی

abomasal torsiom

پیچ خوردگی شیردان

**abomasal impaction**

انباشتگی یا یبوست شیردان، در اثر بلع مواد خارجی

**abomasal ulcer**

زخم شیردان، در اثر مصرف کنسائتره و سیلوی زیاد و در نتیجه افزایش مقدار اسید در شیردان رخ میدهد.

**abomasum**

شیردان، چهارمین قسمت معده نشخوارکنندگان است که به آن معده حقیقی گویند.

**abortion**

سقط جنین

**abortive transduction**

ترانسدوکسیون بی‌ثمر، نافرجام

**abrasion**

سایش، فرسودگی

**abscess**

ورم چرکی

**absolute**

مطلق

**absorb**

جذب کردن

**abundance of an mRNA**

وفور نوعی mRNA

**abzyme**

آبزیم، بعضی از پروتئین‌های پادتن نیز یافت شده اند که خصوصیات آنزیمی نشان می‌دهند، این گونه پروتئین‌ها را آبزیم می‌نامند.

**acapnia**

کمبود گاز کربنیک خون

**acar**

کنه‌ها

**acaricide**

کنه کش، مواد کنه کش

**accelerator**

شتاب دهنده

**acceptability**

قابلیت پذیرش، سهولت انتخاب و خوردن یک گیاه توسط حیوان

**accessory**

فرعی، ضمیمه

**accessories**

متعلقات

**acclimatation**

سازگاری اقلیمی، سازش پذیری (با آب و هوای جدید)

**acclimatize**

خوگرفتن، سازگار شدن

**account**

شمردن، ذکر علت، تخمین زدن، دلیل موجه ارائه دادن

**accumulate**

انباشته، انباشتن

**accumulation**

تجمع

**accustom**

عادت دادن، آشنا کردن

**acentric**

خارج از مرکز

**acentric chromosome**

کروموزوم آسانتریک

**acentrous**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

فایده ستون مهره، بدون ستون فقرات	دستیابی، دست یافتن
<b>acetobacter</b>	<b>achromotrichia</b>
یک باکتریوم از خانواده نیتروباکتریاسه که در آبجو و شراب رشد می‌کند.	خاکستری شدن مو، یکی از اختلالات که در اثر کمبود اسید پتوتونیک که یکی از ویتامینهای گروه ب میباشد و در نتیجه فقدان رنگیزه در مو رخ میدهد.
<b>acetoglycerides</b>	<b>achromous</b>
استوگلیسیرید	فاقد رنگ
<b>acetoin</b>	<b>achyous</b>
استوئین، محلولی است بی رنگ که از تخمیر قند به دست می‌آید. عامل مهمی که بوی عطر کره و پنیر خوب را باعث می‌شود.	بدون کیلوس، مایع شیرمانندی که از هضم مواد غذایی حاصل میشود و در روده باریک جذب میشود.
<b>acetone</b>	<b>acid- base balance</b>
استن، یکی از مواد کیتونی که بسیار فرار است، در طبیعت از تخمیر قند و نشاسته به دست می‌آید و در ادرار بوی دهان و خون افراد مبتلا به دیابت وجود دارد. استن به صورت تجارتي از تقطیر چوب به دست می‌آید. استون مگر در مورد کتوز شدید برای حیوانات اهمیت کمی دارد ولی باعث ایجاد بوی استون در تنفس، ادرار و شیر حیوانات کتوزی می‌شود.	تعادل اسید- باز
<b>acetonemia</b>	<b>acid flavor</b>
استن خونی، استونمی، تجمع استن در خون که در انسان به این نام و در نشخوار کنندگان به کتوز معروف است.	طعم اسیدی و ترش
<b>acetonuria</b>	<b>acid value</b>
وجود مقدار زیاد استن در ادرار	ارزش اسیدی، بیانگر میزان اسیدهای چرب آزاد در یک نمونه روغن یا چربی می‌باشد. در حقیقت معادل هیدرواکسید سدیم (mg) مورد نیاز برای خنثی نمودن اسیدهای چرب آزاد در ۱ گرم نمونه روغن یا چربی می‌باشد.
<b>acetylene</b>	<b>acidemia</b>
استیلین (C <sub>2</sub> H <sub>2</sub> )	اسید خونی
<b>achieve</b>	<b>acidic</b>
	اسیدی، دارای pH کمتر از ۷
	<b>acidic waters</b>
	آبهای اسیدی
	<b>acidify</b>
	اسیدی کردن، ترش کردن

acidity

اسیدیته، ترشی

acidosis

اسیدوز، اسیدی شدن خون

acini

(۱) گروهی از یاخته های ترشچی موجود در غدای مثل؛ غدد بزاقی، لوزالمعده و جگر؛  
(۲) خارج کردن یا جدا کردن گلوتن از غلات.

acquired

اکتسابی

aconitase

آکونیتاز، آنزیمی در بسیاری از گیاهان و حیوانات

acre

اکر، واحد سطح که معادل ۴۰۴۷ متر مربع است.

acreage

وسعت زمین حدود یک جریب

acriflavin

اکریفلاوین

acridines

اکریدین ها، مواد جهشزای باز مانند هستند، رنگ های اکریدین احتمالاً از راه قرار گرفتن بین دو باز متوالی مولکول DNA، یک باز به آن مولکول می افزایند یا یک باز از آن حذف می کنند.

acridine dyes

رنگهای اکریدین

acrocentric chromosome

کروموزوم اکروساتریک

acromegaly

اکرومگالی، نمو خارق العاده اسکلت، بخصوص نمو دست، پا و چانه است. نوعی بیماری مزمن که در اثر فعالیت زیاد هورمون نمو از بخش قدامی غده هیپوفیز ایجاد میشود.

acrosome

اکروزوم، کلاهک اسپرماتوزا، بخش انتهایی سر اسپرم جانوران که هنگام لقاح با تخمک برخورد می کند.

actin

اکتین، یکی از انواع پروتئین های ماهیچه است که همراه با میوزین انقباض ماهیچه ای را سبب می شود.

activate

فعال کردن

activation

فعال سازی

activator

فعال ساز

active

فعال

active transport

انتقال فعال

active site of enzyme

جایگاه فعال آنزیم

acuminulate

بسیار نوک تیز

acusection

بریدن با سوزن برقی

acusector

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

acustom	سوزن برقی	addlibtum	مصرف آزاد خوراک، مصرف تا حد اشتها، از روش های دیگر غذا دادن می توان به روش Restricted اشاره کرد که در آن مقدار معینی غذا برای یک مدت محدود در اختیار حیوان قرار داده می شود. روش دیگر Forcefeeding است که در این روش مقدار معینی غذا با استفاده از یک وسیله (مثلا در مورد طیور یک قیف) غذا وارد دستگاه گوارش حیوان می شود.
acute	عادت کردن	adenocarcinoma	غده بدخیم
acute dosage	حاد، شدید	adenocoele	تومور غده ای کیستی
ad lib	دوز ناگهانی، مقدار ناگهانی	adenocellulitis	التهاب یک غده و بافت اطراف آن
ad libitum	تغذیه آزادانه، تغذیه نامحدود و اختیاری	adenosine	آدنوزین، جزئی از ساختمان RNA که متشکل از یک قند پنتوز و آدنین است.
ad libitum feeding	مصرف آزاد، تا حد اشتها	adenosine triphosphate	آدنوزین تری فسفات
ad libitum feeding	غذا دهی تا حد اشتها، غذا دهی به مقدار فراوان	adenotomy	غده بری
adaptable	سازش پذیر	adenous	غده ای
adaptation	عادت، سازگاری	adenylate cyclase	ادنیلات سیکلاز
adaptor (linker)	وفق دهنده (متصل کننده)	adequacy	کفایت
adaxial	سطح فوقانی	adermia	
additive	افزودنی		
additive gene effects	ژنها با اثر افزایشی		
additive variance	واریانس افزایشی		
addleg egg	تخم مرغی که جنین آن در بین روز ۷-۱۴ تلف شده باشد.		



adermine	بی پوستی مادرزادی	administration	اداره کردن، اجرا کردن
	ویتامین B6	adnexa	استعمال، اجرا
ADF, acid detergent fibre	الیاف نامحلول در شوینده اسیدی (لیگنوسلولوز)	adrenal	ضمایم
adhesion	چسبندگی	adrenalectomy	آدرنال، مربوط به غده فوق کلیوی
adhesive	چسبنده	adrenalin	برداشتن غدد فوق کلیوی
adipose	چاقی		آدرنالین
adipose tissue	بافت چربی، چربی	adrenergic	ادرنرژیک، نوعی داروی انتقال دهنده
adiposity	بافت چربی		تحریکات عصبی، به تارهای عصبی گفته
adiposuria	چاقی		می شود که به هنگام انتقال پیام های عصبی در
aditus	چربی ادراری	adrenocortical	سیناپس از پایانه های اکسون آنها اپی نفرین
adjacent	سوراخ		ترشح می شود.
adjacent disjunction	مجاور، همجوار	adrenolytic	مربوط به غشر خارجی غدد فوق کلیوی
adjuvant	تفکیک مجاور	adsorb	خشی کننده آدرنالین
	کمکی	adsorbate	جذب سطحی کردن
ADL, acid detergent lignin	لیگنین نامحلول در شوینده اسیدی	adsorbent	ماده جذب شده
administer		adsorption	گیرا، جاذب
		adult	جذب سطحی
			مسن

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

adulterate	تقلب کردن، تقلبی	afferent	آورنده
adulteration	تقلب	affinity	میل ترکیبی
adventitia	بافت همبند	afflux	ریزش
adventitious	اکتسابی	aflatoxin	آفلاتوکسین، این ترکیبات از گروه سموم بسیار مقاوم هستند که توسط سویه‌های خاصی از قارچ‌ها تولید می‌شوند. این سموم می‌توانند در بسیاری از موارد اولیه‌ای که در شرایط گرم و مرطوب نگهداری می‌شوند به ویژه بادام زمینی و ذرت تولید می‌شوند.
adventive = not native	غیربومی	afflict	مبتلا کردن
AEC	شورای انرژی اتمی	africander	آفریکاندر ( نژاد گاو گوشتی کوهاندار آفریقایی)
aerate	تهویه کردن	afterbirth	جفت و غشاهای آن
aeration	تهویه	agalactia	بی شیری پس از زایمان
aerator	هوا دهنده	agar	آگار، نوعی پرتندی (پلی‌ساکارید) که از یک جلبک دریایی بدست می‌آید. برای محیط کشت باکتری‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.
aerobe	هوازی	agastria	فقدان معده، بدون معده
aerobian	موجود هوازی	agastic	فاقد معده
aerobic	شرایط هوازی		
aerosol	ذرات معلق در هوا		
afebrile	بی تب، تب نداشت		
affection	تاثیر		
affective	محرک		

age	سن	agony	درد شدید
age at first calving	سن اولین زایش	agranular	غیردانه ای
aged	پیر، مسن	agranulocyte	لوکوسیت غیردانه‌ای
agenesis	بی عضوی مادرزادی	agriculture	کشاورزی
agent	عامل	agroindustry	کشت و صنعت
agglomerate	انبوه شدن، کلوخه کردن	agronomy	زراعت
agglomerate feed	خوراک کلوخه‌ای	AIA, acid insoluble ash	خاکستر نامحلول در اسید
agglomeration	انباشتگی، به هم چسبیدن ذرات	aile	بال و پر
agglutination	لخته شدن	ailment	بیماری
agglutinin	پادتن تشکیل شده در برابر برخی یاخته‌ها	airborne	هوابرد، منتقل شونده از طریق هوا
aggregate	توده شدن	air cell	اتاقک هوایی (در تخم مرغ)
aggregation	توده	airflow = air flow	جریان هوا
aggression	تهاجم	alanine	یکی از اسیدهای آمینه غیر ضروری
agitator	همزن	albicans	سفید
aglossia	بی زبانی	albinism	سفید مویی، زالی، البینیسیم، کمبود یا فقدان رنگیزه پوست در پستانداران را گویند.
agonistic	رفتار تهاجمی	albino	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

زال، گیاه، حیوان یا انسانی که فاقد رنگدانه در پوست و مو باشد.

albominous

آلبومین دار

albuginea

سفید پرده

albumen

سفیده تخم پرندگان

albumin

آلبومین، نوعی پروتئین محلول در آب که در پلاسمای خون، سفیده تخم مرغ نیز یافت می‌شود.

albumin index

ایندکس سفیده، شاخص سفیده

allalbuminosis

افزایش غیرعادی مواد سفیده‌ای خون

albuminuria

آلبومین ادراری

alcaptonuria

آلکاپتونوریا، یک بیماری متابولیکی ارثی است که در اثر نقص آنزیم اسیدهموژتیسیک اکسیداز در مسیر متابولیکی فنیل‌الانین- تیروزین ایجاد می‌شود.

alchol

الکل

alcoholase

الکل‌از

alcoholification

الکلی کردن

aldehyde

الدئید، ترکیب شیمیایی که شامل گروه (-CHO) است.

aldohexose

نوعی قند ۶ کربنه

aldosterone

الدوسترون، مهمترین مینرالوکورتیکوئید، یکی از هورمون‌های استروئیدی بخش قشری غده‌ی فوق کلیوی است که نمک و آب بدن را تنظیم می‌کند.

aldotriose

نوعی سه قندی که عمل آلدئیدی دارد

alecithal

بی زرده

aleuroplast

پلاستیکهای بی رنگ

aleurone

آلئورون

alfa-lactalbumin

آلفا-لاکتالبومین، بخشی از آنزیم لاکتوز سنتتاز که لاکتوز را می‌سازد.

alfalfa

یونجه، اولین گیاه علوفه‌ای بود که کشت شد. یونجه در دوران تهاجم ایرانیان به یونان در سال ۴۹۰ پیش از میلادی به این کشور آورده شد.

alfalfa leaf meal

پودر برگ یونجه، محصولی است که عمدتاً از خرد کردن برگ‌های یونجه بدست آمده باشد و عاری از سایر گیاهان بوده و بیش از ۱۸٪

فیبر نداشته باشد و حداقل حاوی ۲۰٪ پروتئین باشد.

### alfalfa steam meal

پودر ساقه یونجه، محصولی است که از الک کردن پودر برگ یونجه بدست می‌آید. این محصول بطور قابل ملاحظه‌ای از پروتئین فقیر است و مقدار فیبر بیشتری نسبت به پودر یونجه و پودر برگ یونجه دارد.

### alga

جلبک

### algae

جلبکها

### alible

مغذی

### aliment

غذا دادن

### alimentary

گوارشی، غذایی

### alimentary canal

کانال گوارشی، دستگاه گوارشی

### alkalemia

قلیا خونی

### alkali

باز، قلیایی

### alkaline

الکالین، قلیایی، باز، ماده‌ای است که در آب یون‌های هیدروکسید ( $\text{OH}^-$ ) آزاد می‌سازد pH آن بیشتر از ۷ است.

### alkalinisation

قلیایی شدن

### alkalinity

قلیاییت

### alkalization

قلیایی شدن

### alkaloids

ترکیبات آلی از ته ای هستند که در تعدادی از گیاهان دولپه ای یافت می‌شوند.

### alkalosis

نوعی اختلال متابولیکی

### allantois

الانتوئیس، مشیمه میانی جنین، یکی از پرده‌های برون جنینی خزندگان، پرندگان و پستانداران است که کنش آن در جنین خزندگان و پرندگان مانند مئانه است و در جنین پستانداران رگ‌های خونی را به جفت می‌برد و از آن خارج می‌سازد.

### allele

ژن هم ردیف، آلل، یکی از گروه ژن‌هایی است که می‌توانند موضع معینی را روی کروموزوم اشغال کنند، مثلاً ژن یک صفت بارز و ژن نهفته مربوط به آن را الل یکدیگر گویند.

### allelic exclusion

حذف اللی

### allergen

هر ماده‌ای که موجب تشکیل یا پادتن و واکنش حساسیت ناشی از آن گردد.

### allergy

حساسیت

### allo

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

پیشوند آلو گویای آن است که پلوئیدی شامل دست کروموزوم های غیرهومولوگ است.

**alloantibody**

پادتن داخل گونه‌ای

**alloantigen**

پادگن داخل گونه‌ای

**allogeneic**

همگونه‌ای

**allograft**

پیوند خودی

**alloyolactose**

آلولاکتوز، آلولاکتوز به مهارکننده متصل می‌شود و تغییراتی را در شکل سه بعدی مهارکننده ایجاد می‌کند به نحوی که دیگر مهارکننده قادر به اتصال به اپراتور نخواهد بود.

**alloimmunization**

ایمن سازی درون گونه ای

**allopolyploid**

جاندارانی که از لحاظ پراکندگی جغرافیایی با هم تفاوت دارند.

**allopolyploid**

موجودی با بیش از دوسری کروموزم در یاخته های بدنی

**allopolyploid**

آلپولی پلوئید، پلی پلوئیدی که مجموعه‌های کروموزومی خود را از گونه‌های مختلف بدست آورده باشد.

**allopriophagy**

اشتهای غیرطبیعی

**allosteric enzyme**

آنزیم آلوستریک، آنزیمهایی هستند که علاوه بر جایگاه ویژه اتصال سوبسترا، جایگاهی برای اتصال مولکولهایی دارند که میزان واکنش آنزیم را افزایش یا کاهش می‌دهند.

**allosteric transformation**

تغییر آلوستریک

**allostery**

آلوستری

**allotetraploid**

آلوتتراپلوئید، از اتحاد گامتهای میوز انجام نداده (۲n) افراد گونه های دیپلوئید مختلف، ممکن است در یک وهله جاندار آلوتتراپلوئید ایجاد شود که ظاهر و رفتار آن همانند گونه جدید است.

**allowance**

مجاز

**alopecia**

ازدست رفتن مو یا پشم (کچلی)

**alpha helix**

مارپیچ آلفا، ساختاری مارپیچی که از آمینواسیدها تشکیل یافته و در ساختمان پروتئینها نقش دارد. این ساختار به علت داشتن پیوند هیدروژنی آبدوست است. مارپیچ آلفا یکی از ساختارهای دوم رایج در پروتئین هاست.

**alternate**

متناوب

**alternate disjunction**

تفکیک متناوب (یک در میان)	آمینوستتر، فروردن سوزن مخصوصی از
alternation of generation	دیواره‌های شکم و رحم حیوان باردار به
تناوب نسل ها	درون مایع امنیوتیک و خارج کردن نمونه‌ای
alternative hypothesis	از آن که محتوای سلول‌های جنینی است،
فرضیه های جایگزین، مخالف	هدف از این نمونه برداری مطالعه سلول‌های
altitude	جنین مثلاً برای تشخیص جنسیت یا
ارتفاع	ناهنجاری‌های احتمالی کروموزومی حیوان
alum	است.
زاج	
alveoli	aminopterin
حباب	آمینوپترین، داروهای ضد فولات مثل
alveolus	آمینوپترین از فعال شدن تتراهیدروفولات
ساختمان میکروسکوپی کیسه ماندی است در	جلوگیری کرده و نتیجتاً "موجب مهارشدن
ششها و غدد پستانی.	ستتر پورین ها وبعلاوه مهار ستتر DNA
Ambient temperature	از طریق Denovo می‌گردند.
محدوده دمایی، دمای محیطی	
ameba	amitosis
آمیپ	تقسیم مستقیم
ameloblast	ammonia
یاخته میناساز	آمونیاک ( $\text{NH}_3$ )
amenorrhea	ammoniaemia
قطع کامل قاعدگی	آمونیاک خونی
amidase	Ammoniated
آنزیمی است که گروه آمین را از اسیدهای	آمونیاکی شده
آمیبه و ترکیبات وابسته جدا می‌کند.	
amine	ammonium
آمین	آمونیم ( $\text{NH}_4$ )
aminoacyl synthetase	ammonotelic
امینواسیل سنتتاز	آمونوتلیک، بیشتر موجودات آبی نظیر ماهی
aminocentesis	های استخوانی نیتروژن آمینو را به شکل
	آمونیاک دفع کرده که به این حیوانات
	آمونوتلیک گویند.

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

## amnion

آمنیون، یکی از پرده‌های برون جنینی است که بصورت کیسه‌ای جنین را احاطه می‌کند.

## amniote

آمنیوت، مشیمه داران، حیواناتی که در آنها جنین داخل کیسه مشیمه ای جفت و مایعات موجود در آن غوطه‌ور است. به هر جانوری که دارای پرده‌ی آمنیون است، گفته می‌شود.

## amniotic fluid

مایع درون رحم (مشیمه‌ای)، مایع آمنیوتیک

## amphetamines

آمفتامین، به محرک‌های دستگانه عصبی مرکزی گفته می‌شود.

## amphibia

دوزیستان

## amphibian

دوزیست

## amphidiploid

امفی دیپلوئید، تریتیکاله نتیجه تلاقی بین دو جنس گیاهی تریتیکوم (گندم) و سکاله (چاودار) و در واقع آمفی دیپلوئید هیبرید عقیم جنس گندم (به عنوان پایه مادری) و جنس چاودار (به عنوان والد پدری) است. کلزا نیز یک گونه آمفی دیپلوئید حاصل از تلاقی فرم هایی از گونه کلم با شلغم در طبیعت می باشد.

## amplexus

درب‌گیری

## ampulla

آمپولا، بخشی از ائیدوکت در ماده و در نر بعنوان غده ترشعی پیوست

## amputate

قطع کردن

## amputated

قطع شده (عضو)

## amputation

قطع

## amydon

نشاسته

## amygdalus

جنس بادام

## amylase

آمیلاز، آنزیمی است که تجزیه‌ی پلی ساکاریدها را به واحدهای هیدرات کربن کوچک مولکول‌تر تسریع می‌کند.

## amyliferous

دارای (مولد) نشاسته

## amyloidyspepsia

عدم توانایی هضم نشاسته

## amyloid

نشاسته‌ای

## amyololysis

آبکافت نشاسته

## amylopectin

آمیلوپکتین، نوعی نشاسته

## amyloplast

پروتوپلاسم بی رنگی است، که دانه های نشاسته را تشکیل می دهد. پلاستی فاقد



رنگیزه و محل ذخیره نشاسته است؛ نوعی لوکوپلاست.

amylopsin

نوعی آنزیم مترشحه از لوزالمعده که در محیط قلیایی نشاسته را به مالتوز تبدیل می‌کند.

amylorrhoea

دفع نشاسته، حضور نشاسته هضم نشده در مدفوع، وجود مقدار غیر طبیعی نشاسته در مدفوع

amylose

قسمتی از نشاسته گیاهی که مولکول آن از ۱۰ تا ۲۰ رشته متصل به هم تشکیل شده

amylum

نشاسته

anabolic

سازنده

anabolism

آنابولیسم، مرحله ترکیب یا ساخت متابولیسم است.

anacidity

فقدان اسید

anaerobe

بی هوازی

anaerobic

غیر هوازی

anaerobiosis

واکنشهای بی هوازی

anaesthesia

بی حسی

anal

مقعدی

analeptic

مسکن، محرک روحی

analgesia

بی دردی

analgesic

ضد درد

analgia

بی دردی

analgetic

غیر حساس نسبت به درد

anal gland

غده مقعدی

analog

متجانس

analogous

همسان

analogue

مشابه

anal reflex

عکس العمل مقعدی

anal sac

کیسه مقعدی

anal sac duct

مجرای کیسه مقعدی

anal tube

لوله منخرجی

analysis

تجزیه و تحلیل

analytic

تحلیلی

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

analytical	تحلیلی	anatomic crown	ناحیه تاج دندان
analyse	تجزیه و تحلیل کردن	anatomic root	ناحیه ریشه دندان
anamnestic response	پاسخ فراموش نشدنی	anatomy	کالبد شناسی، آناتومی
anamniota	آنامینوت، بی مشیمه‌ها، مهره دارانی که در مرحله جنینی پرده‌ی آمینون تشکیل نمی‌دهند، مهره داران غیر از خزندگان، پرنندگان و پستانداران.	anatomy-descriptive	کالبد شناسی توصیفی
anaphase	مرحله سوم از تقسیم میتوز	anatomy-differential	کالبد شناسی افتراقی
anaphase lag	فاز تاخیر آنافاز	anatoxin	سم غیر فعال شده
anaphylactic	عامل حساسیت شدید	ancestor	جد، نیا
anaphylactoid reaction	واکنش شدید حساسیتی	ancestry	اصل و نسب
anaphylatoxin inhibitor	بازدارنده آنافیلاتوکسین	ancestry	دودمان، تبار
anaplasmosis	نوعی بیماری عفونی خونی نیشخوارکنندگان	anchoneal	مربوط به آرنج
anasarca	خیز شدید عمومی	anchoring fibril	رشته متصل
anastomosing cells	یاخته‌های به هم پیوسته	anchoneal process	زایده آرنجی
anastomosis	پیوندگاه	anchoneus muscle	عضله مرفقی کوچک
anastomotic branch	شاخه پیوندگاهی	androgen	هریک از هورمونهای جنس نر
		androgen hormone	هورمون جنس نر
		anemia	کم خونی

anemia-blood loss

کم خونی ناشی از خونریزی

anemic

کم خون

anencephalia

بی مخی

anesthesia

بی‌هوشی

anesthetic

داروی بی‌هوشی، بی‌هوش کننده، بی‌حس کننده

anesthetic drug

داروی هوشبری (بی‌هوشی)

anestrus period

دوره خاموشی جنسی

anestrus

خاموشی جنسی، آنستروس، نبود فحلی

aneuploid

انوپلوئید، فردی است که تعداد کروموزومهای

آن مضرب دقیقی از سری هاپلوئیدی گونه‌اش

نباشد.

aneuploidy

حیوانات یا گیاهانی که تعداد

کروموزومهای آنها  $2(n+1)$  باشد.

aneurin

نوعی ویتامین محلول در آب از گروه ب-

کمپلکس که کمبود آن موجب بیماری بری

بری می‌شود.

aneurism

اتساع عروق خونی، گشادی موضعی رگهای

خونی

androgen

آندروژن، یکی از هورمون‌های جنسی نر است.

angina pectoris

آنژین صدری

angiocardiology

پرتونگاری عروق قلبی

angiocerebrography

پرتونگاری عروق مغز

angiogenesis

رگ‌زایی (آنژیوژنز)

angiography factor

عامل مولد عروق

angiography

پرتونگاری عروق

angioma

تومور عروق خونی

angiopathy

آسیب عروقی

angiotelectasis

اتساع عروق

angiotensin

نوعی پلی‌پپتید که توسط عمل رنین در

پلاسمای خون تشکیل می‌شود.

angiotensinase

هر یک از پپتیدازهای موجود در پلاسمای

خون و بافتها که آنژیوتنسنین را غیر فعال

می‌کند.

angiotensinogen

یک گلوبولین آلفا- $2$  که توسط جگر ترشح

شده است.

angiotunin

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

انگولوزی جانوری	انگولوزی جانوری
مدفوع یا فضولات حیوانی	animal excreta
دامپروری	animal husbandry
پلانکتون حیوانی	animal plankton
بهداشت دام	animal sanitation
کشیدن چوب با حیوان	animal skidding
یونی با بار الکتریکی منفی	anion
وجود گویچه های قرمز با اندازه های بسیار متفاوت در خون.	anisocytosis
آبیزوگامی، ناجورگانی، نوعی لقاح است که در آن گامت های دو جنس مخالف به یک اندازه نیستند، در واقع اشاره به یک شکل از تولید مثل جنسی که شامل اتحادی یا تلفیقی از دو گامت متفاوت است. گامت کوچکتر مرد در نظر گرفته می شود ( اسپرم)، در حالی که گامت بزرگتر به عنوان زن در نظر گرفته می شود (سلول تخم). انواع مختلفی از anisogamy وجود دارد.	anisogamy
بی عرقی	anhidrosis
بی آب	anhidrous
حیوان	animal
اصلاح نژاد دام	animal breeding
حیوان یا جانور ریز	animalcule
یک روز چرای حیوان	animal day
جمود مفصلی، سفتی مفصل	ankylosis
نوعی پلی پپتید که در اثر آنزیم رنین بر روی مواد پروتئینی ایجاد می شود.	انگولوزی جانوری
زاویه پاشنه پا	angle of sole
نژاد اسب آنگلو عرب	anglo-arab
واحد طول موج الکترومغناطیس که برابر یک دهم میکرون است، (Å).	angstrom
بدشکلی زاویه دار اندام های حرکتی	angular limb deformity
زاویه زاویه ای فک	angular process
کم آبی خون	anhydremia
انبیدرید، ترکیبی که از آن هیدروژن یا آب خارج شده باشد.	anhydride
بی عرقی	anhidrosis
بی آب	anhidrous
حیوان	animal
اصلاح نژاد دام	animal breeding
حیوان یا جانور ریز	animalcule
یک روز چرای حیوان	animal day
جمود مفصلی، سفتی مفصل	ankylosis

anlagen plan		ansa cardiaca	حلقه پانکراس
annelida	نقشه سر انجام	ansa intestinalis	قوس روده‌ای
annual	کر مه‌ای حلقوی	ansa spiralis coli	خمیدگی ماریپچی قولون
annually	سالانه	ansa subclavia	حلقه زیر چنبری
annual pasture	همه ساله	ant	مورچه
annual plants	چراگاه یکساله	Ant-mortem	قبل از مرگ
annular	گیاهان یکساله	antacid	ضد اسید
annular cartilage	حلقوی	antagonism	تضاد، عکس العمل متقابل
annulus	غضروف حلقوی	antagonist	در تغذیه به ماده ای اطلاق می شود که اثر
anogenital	حلقه		سودمند مواد غذایی حیاتی را ختنی می‌کند.
anomaly	مقعدی، تناسلی	antenna	شاخک
anopheles	ناهنجاری	anteater	مورچه‌خوار
anophthalmia	پشه ناقل مالاریا	anterior	بطرف جلو، خلفی، پیشین
anorexia	فقدان چشم	anterolateral	جانبی
anoxia	بی اشتها	anthelmintic	کرم کش، داروی ضد کرم انگل
ansa	عارضه کمبود اکسیژن	anthrax	سیاه زخم
	خم	anthropoid	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

anthropology	آدم نما	anticonvulsant	داروی ضد تشنج
anti-nutritional factors	انسان شناسی	anticorp	پادتن
Anti-inflammatory drug	مواد ضد تغذیه‌ای	antidiuretic	ضد تشکیل ادرار
anti ketogenic action	داروی ضد التهاب	antidiuresis	کم اداری
anti sterility vitamin	عمل ضد تولید اجسام ستونی	antiduretic factor	عامل ضد اداری
antibacterial	ویتامین ضد عقیمی، ویتامین E	antidote	ضد سم
antibiogram	ضد باکتری	antiemetic	ضد استفراغ
antibiotic	کشت یک میکروب و تعیین حساسیت یا تاثیر آنتی بیوتیکهای مختلف روی آن	antifoaming agent	مواد ضد کف
antibiotic residues	آنتی بیوتیک، ضد حیات	antifungal	ضد قارچی
antibody	حضور مقادیر ناچیزی از آنتی بیوتیک و مشتقات آن در شیر و یا گوشت.	antigen	پادگن، آنتی ژن، معمولاً پروتئینی که سبب تولید آنتی کور ویژه‌ای در بدن جانور می‌شود.
anticacking agent	پادتن	antigenic determinant	شاخص پادگنی، شاخص آنتی ژنی
Anticeptic	ماده ضد کلوخه‌ای شدن	antigenicity	قدرت پادگنی
anticoagulant	گندزدا، ضد عفونی کننده	anti gray hair vitamin	ویتامین ضد خاکستری شدن مو
anticodon	ضد انعقاد	antihemophilic agent	ماده ضد هموفیلی
	آنتی کدون	antihistamines	داروی ضد حساسیت
		antilymphocyte globulin	

antimetabolite	گلوبولین ضد لنفوسیت ماده ای که از نظر ساختمانی بسیار شبیه به ماده دیگری است که برای انجام وظیفه فیزیولوژیکی طبیعی ضروری است.	antisepticize	ضد عفونی کردن
antimicrobial drug	داروی ضد میکروب	antiserum	ضد سرم
antioxidant	ضد اکسایش	antitermination protein	پروتئین ضد پایان
antiparalel	ضد موازی	antithrombin	موادی که در خون موجود بوده و ترومبین خون را خنثی کرده مانع انعقاد آن می شوند.
antiperspirant	ماده ضد عرق (ضد عرق)	antioxin	ضد سم
antiphlogestic	ضد التهاب	antivitamin	ضد ویتامین
antipodal	یاخته متقاطع	antrum	دهلیز، حفره، آنتروم
antipode	متقاطع	anuria	بی ادراری
antiport	انتقال مبادله ای	anus	مخرج
antipsychotic	داروی ضد فعالیت روانی	AOAC	انجمن رسمی شیمی دانان کشاورزی (Association of Official Agriculture)
antipyretic	داروی تب بر	aorta	آنورت
antirachitic	ضد نرمی استخوان	aortic arch	قوس آنورتی
antiscorbutic	ضد اسکوربوت، ویتامین C	aortography	پرتونگاری سرخرگ آنورت
antiseptic	گند زدا	apathetic	بی تفاوت
		aperture	شکاف

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

apex	نوک، سر	apocrine	دلالت دارد بر نوعی ترشح عده ای که در آن مواد ترشچی در انتهای آزاد سلول ترشچی تغلیظ می شود و همراه با بخشی از سلول از آن جدا می گردد.
APF	عامل پروتئین حیوانی	apodous	بی پا
aphaniptera	ککها	apoenzyme	بخش پروتئینی یک آنزیم که به آن کوآنزیم متصل می شود.
aphidae	خانواده شته	apoferritin	نوعی پروتئین قلبایی موجود در سلولهای مخاطی روده که برای تشکیل فریتین به آهن غذایی متصل می گردد.
aphosphorosis	کمبود فسفر	apogamy	بکرزایی، تولید مثل بدون لقاح
aphrodisia	هیجان زدگی جنسی	apoinducer	اپواندوسور، کمک القا کننده
aphrodisiac	تقویت کننده نیروی جنسی	aponeurosis	غلاف عضله
aphtha	برفک	aponeurotic tendon	وتر نیامی
aphtous	برفکی	apopressor	اپوریسور، کمک مهار کننده غیر فعال
apiarist	زنبوردار	apparatus	دستگاه، اسباب، لوازم
apiary	زنبورستان	apparent digestible	قابلیت هضم ظاهری
apical	انتهایی	apparent digestible energy	انرژی قابل هضم ظاهری
apicoectomy	قطع ریشه، قطع نوک	appearance	
apiculture	پرورش زنبور عسل		
aplasia	رشد ناقص		
apnea	تنگی نفس		



appendage	ظاهر	aquatic plant	آبزی
appendical	زایده	aqueduct of sylvius	گیاه آبزی
appendicular skeleton	مربوط به آپاندیس	aqueous	مجرای سیلویوس
appendix	استخوان بندی اندامها	aqueous chamber	آبدار
appetite	ضمیمه	aqueous humour	حجره زلالی، محفظه آبکی چشم
appetite suppressant	اشتها	aquidity	مایع زلالیه
appetizer	داروی ضد اشتها	arabinose	میزان آبداری
application	اشتها آور	arachidonic acid	نوعی قند ۵ کربنه که بطور عمد در برخی سبزیهای ریشه ای یافت می شود.
appreciable	استعمال، استفاده	arachis oil	نوعی اسید چرب اشباع نشده ۲۰ کربنه با ۴ باند مضاعف
apprehension	محسوس، قابل ارزیابی	arachnoid	روغن بادام زمینی
approach	درک، ترس یا نگرانی	arborization	عنکبوتیه
apterigota	چگونگی نزدیک شدن به دام	arbor vitae	کنار هم واقع شدن
aptitude	بی بالان حقیقی	arbovirus	درخت زندگی
aquaculture	استعداد طبیعی	arch	ویروسهای ریزی که توسط برخی بند پایان منتقل می شود.
aquarium	کشت آبی		
aquatic	آکواریوم		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

archaebacteria	کمان باکتریهای قدیمی	arginase	یاخته های نقره دوست آنزیمی که در اغلب سلولهای حیوانی یافت می شود و وظیفه آن تبدیل آرژنین به اوره است.
archenteric canal	ارکانترون، لوله گوارش دیرینه	arginine	نوعی اسید آمینه که در تشکیل اوره و کراتین شرکت می کند.
archenteron	ارکانترون، حفره گوارش دیرینه، حفره مرکزی گاسترولا که آندودرم آن را مفروش می سازد و نماینده ی حفره ی گوارشی بعدی جانور است.	argyria	مسمومیت با املاح نقره
archicerebellum	مخچه دیرینه	ariboflavinosis	عارضه کمبود ویتامین B <sub>2</sub>
archipallium	پوسته دیرینه	arid	خشک
arciform	قوسی شکل	armsby feeding standard	استاندارد در تغذیه آرمزبی
arcuate	انحناء دار	aroma	ترکیبات معطر
arcuate line	خط قوسی	aromaic	معطر
area	منطقه	arousal	مربوط به نعوذ
areola	فضا یا ذره بافتی	arrest	توقف
areolar	هاله ای	arrhythmia	بی نظمی
areolar tisure	بافت همبند گنجره ای	arsenic	آرسنیک
argentaffin	نقره دوست	arsenical	دارای ترکیبات آرسنک
argentaffin cells		arteria	

arterial	شریانها، سرخرگها	arthropods	بندپایان
arteries	سرخرگی	arthroscopy	درون بینی مفصل
arteriography	شریانها	arthus's reaction	واکنش آرتوس
arteriola rectae	پرتونگاری سرخرگها	articular capsule	کپسول مفصلی
arteriole	شریانچه راست	artifact	دست ساخت
arteriosclerosis	سرخرگ کوچک	artificial	مصنوعی
arteriovenous anastomosis	تصلب شریانها	artiodyctyla	راسته سم شکافتگان، زوج سمان
arteritis	اتصال شریانی	artiodyctylous	سم شکافته
artery	تورم دیواره شریان	arytenoid cartilage	غضروف هرمی
arthritis	سرخرگ	asbestos	پنبه نسوز
arthrocentesis	ورم مفصل	asbestosis	نوعی بیماری ریوی که بر اثر استنشاق غبار پنبه نسوز ایجاد می شود.
arthrography	آرتروستنتز، اسپیراسون مایع (آرتروستنتز)	ascariasis	نوعی بیماری در طیور که توسط کرم گرد انگلی از خانواده آسکاریده ایجاد می شود.
arthrogryposis	پرتونگاری مفصل	ascarid	نوعی کرم گرد یا لوله‌ای از خانواده آسکاریده که روده های انسان و حیوان را آلوده می‌کند.
arthrology	خمیدگی دائم مفصل	ascaris	
arthropoda	مفصل شناسی		
	بندپایان، پا مفصلی‌ها		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

نوعی کرم گرد یا لوله ای از خانواده آسکاریده که گونه های مختلف آن در دستگاه گوارش انسان، پستانداران و پرندگان یافت می شود.

ascendent

بالا رو

ascending

صعودی

ascites

آب آوردگی شکم

ascorbic acid

اسید اسکوربیک  $C_6H_8O_6$

ascites adiposus

استسقای چرب

asepsis

ضد عفونی

aseptic

بدون میکروب

asexual

غیرجنسی

asexual reproduction

تولید مثل غیر جنسی

as fed

همانطور که تغذیه می شود

as fed basis

همانطوری که خورده می شود

ash

خاکستر

asparagine

نوعی اسید آمینه غیر ضروری که از اسید اسپارتیک مشتق می شود.

aspartic acid

نوعی اسید آمینه غیر ضروری که گروه آمین تامین می کند.

aspermato genesis

فقدان اسپرم سازی

aspermia

فقدان اسپرم

asphyxiation

اختناق

asphyxia

خفگی

aspirated

با فشار هوا تمیز شده

aspiration

تنفس

aspiration pneumonia

ذات الریه استنشاقی

aspirator

هواکش

assay

سنجش

assembly

جمع آوری، مونتاژ

asset

دارایی

assimilation

جذب و ترکیب غذا (در بدن)، جذب، جذب کردن

association

انجمن

association cell

assortative mating	یاخته رابط	atheroma	زمنختی جدار سرخرگها
آمیزش انتخابی، آمیزش جور شده (غیر اتفاقی)		atheromatosis	تجمع چربی در دیواره رگها
assumption	فرض	atherosclerosis	آتروسکلروزیس، تصلب شرایین، نوعی تصلب شرایین که در آن مواد جامد چربی مثل کلسترول سطح داخلی سرخرگ را می پوشاند.
asternal costae	دنده‌های غیر جناغی	atypical antibody	پادتن غیر معمول
asteroid	ستاره‌ای شکل	atlantal bursa	کیسه اطلسی
asthenia	بی‌بنیگی	atlanto-occipital	اطلس پس سری
asthma	آسم	atlas vertebra	مهره اطلس
astrigent	قابض	atmospheric pressure	فشار جو
astrocyte	یاخته ستاره‌ای شکل	atom	اتم
astrocytoma	تومور یاخته‌ای ستاره‌ای	atomizer	ذره‌ساز، ذره‌پاش، اسپری
asymmetrical	نا متقارن	atony	ضعف
asymmetry	بی قرینگی	ATP	آدنوزین تری فسفات
atavism	بازگشت اجدادی، تبار گرایی، آتاویسم (شباهت به نیاکان)	ATPase	آدنوزین تری فسفاتاز
ataxia	ناهماهنگی عضلات، عدم تعادل	atraumatic needle	سوزن غیر ضربه‌ای
atelectasis	عدم انبساط حبابچه‌های ریوی		

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

atresia	دهلیز
تحلیل، کوچک شدگی، آترزیا (فرآیند پس روی یا دی‌ژنره شدن فولیکول تخمدان)	گوشوارک، دهلیز قلب
atresia ani	لاله گوش
انسداد مقعدی	دهلیزی
atresia anus	auscultation
انسداد مقعدی	گوش دادن (گوش دادن در حقیقت عملی است که طی آن می‌توان به وضعیت، کیفیت و موقعیت اندام فعال و متحرک در قسمتی از بدن پی‌برد)
atrachia	ausultation
بی مویی	شنیدن
atrioventricular	autoallergic
دهلیزی	خود آلرژی
atrium	autoantibody
دهلیز قلب	خود پادتن
atrophic rhinitis	autoantigen
التهاب عفونی و تحلیلی بینی	خود پادکن
atrophy	autochthonous
کوچک شدن	تومور خودبخودی
attenuation	autoclave
کاهش حدت، تضعیف، اتنواسیون	دیگ بخار
attenuator	autodigestion
تضعیف کننده، اتنواتور	خود هضمی
attrition	autograft
سایش، کاهش	پیوند خودی
auditory	autiommune
شنوایی	خود ایمن
AUM – Animal Unit Month	autoimmunity
واحد دامی در ماه	
aureomycin	
نوعی آنتی بیوتیک که از میکرو ارگانیسمی به نام استرپتومایسز اتوروفاشین به دست می‌آید.	
auricle	

autoimmunization	خود ایمنی	autotetraploidy	اتوزوم، کروموزوم غیر جنسی
autointoxication	خود مصون سازی	autotroph	اتوتروف، جاننداری که می‌تواند از مواد غیر آلی مواد غذایی آلی بسازد.
autologous	خود مسموم سازی	autotrophism	اتوتروفیسم، روش تغذیه‌ای که در آن فقط مواد غیر آلی به عنوان ماده‌ی خام مورد استفاده قرار می‌گیرد.
autolysis	از خود، خودی	autoxidation	خود اکسایشی
autolytic activity	خود هضمی	auxetic growth	نمو حجمی
automatization	فعالیت خود متلاشی شدن	availability	قابلیت استفاده
autonomic	خود کارسازی	average	میانگین
autophagia	غیر ارادی	average daily gain (ADG)	میانگین افزایش وزن روزانه
autopolid	خود هضمی	avena sativa	یولاف، دانه یولاف دارای ماده معطری به نام آونین است که عطری شبیه به وانیل دارد و محرک و اشتها آور است. میزان پروتئین دانه بین ۷-۱۵ درصد است ولی کیفیت پروتئین آن پایین و از نظر اسیدهای آمینه ضروری
autopolyloid	موجودی که بیش از دو سری کروموزوم داشته باشد.		
autopsy	اتوپلی پلوئید		
auto reduction	کالبد شکافی		
autoregulation	خود احیا		
auto-sexing	خود تنظیمی		
autosome	تعیین جنسیت توسط صفات ظاهری		

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

متیونین، هیستیدین و تریپتوفان کمبود دارد، در پروتئین یولاف اسید گلوتامیک فراوان ترین اسید آمینه است.

aviaculture

پرورش طیور، پرورش پرندگان، نگهداری پرندگان

avian

پرندگان

avidin

یکی از اجزای مخصوص پروتئینی سفیده تخم مرغ که با بیوتین ترکیب می شود و آن را برای حیوان غیر قابل استفاده می کند.

avidity

جوع، آز (ولع) خوردن

avirulent

غیر عفونی کننده

avitamin acid

اسید آویتامیک، ویتامین ث

avitaminise

فقدان ویتامین

avitaminosis

بیماری کمبود ویتامین، کمبود ویتامینی

avparcin

آوپارسین، جزء آنتی بیوتیک ها است.

avulsion

جداشدگی پوست از بافت

axenic culture

کشت خالص

axial

محوری

axile

محوری

axilla

گودی زیر بغل

axillar

زیر بغلی

axillary

جانبی، زیر بغلی

axis

(۱) مهره آسه، محور (۲) نوعی گوزن

axon

محور مرکزی تشکیل دهنده بخش هادی یک رشته عصبی

axoplasm

میان مایه

azotemia

ازت خونی

azotobacter

گونه ای باکتری که ازت هوا را جذب می کند و به مصرف رشد و تکثیر خود می رساند.

azoturia

نیتروژن ادراری، نوعی بیماری معمول در اسبهای بارکش که در حین بارکشی غذای کامل مصرف می کنند، بیماری صبح دوشنبه.

azygos

تاق

azygous

غیر جفت

azygos vein

سیاهرگ فرد



تلاقی برگشتی

backyard poultry

طیور خانگی

bacteria

باکتریها

bacteria count

شمارش باکتریایی

bactericidal

باکتری کش

bactericidins

پادتن باکتری کش

bacterin

واکسن حاوی باکتری ضعیف شده

bacteriology

باکتری شناسی

bacteriophage

باکتری خوار، باکتریوفاژ، یکی از گروه ویروس‌هایی است که باکتری‌ها را آلوده می‌سازد، انگل این جانداران می‌شود و سرانجام آنها را می‌کشد.

bacteriostasis

تاخیر در اعمال حیاتی باکتریها بدون کشتن آنها

bacteriostatic

متوقف کننده رشد باکتری

bacterium

باکتری، جاندار کوچک و معمولاً تک سلولی است که هسته‌ای مشخص ندارد و ماده وراثتی آن در سیتوپلاسم پراکنده است.

bacterization

## B

Ba

باریم

babcock test

روش قدیمی جهت اندازه گیری چربی شیر که می تواند برای کالیبره کردن دستگاه‌های اندازه گیری الکترونیک مورد استفاده قرار گیرد.

babesiosis

تب کنه

baby beef

گوشت گوساله جوان

bacicity

قدرت بازی

bacillus

باسیل، نوعی باکتری میله ای که در خاک، شیر و روده یافت می شود.

bacilliform

به شکل باسیل

back

پشت

back bone

ستون فقرات

backcross

آمیخته گری برگشتی

backcrossing

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

bacteriod	تلقیح باکتری	balanced	متوازن
bactofugation	باکترئوی	balanced lethal systems	سیستم های کشنده متوازن
به حذف میکروارگانسیم های شیر در حرارت		balanced ration	جیره غذایی متعادل شده
پاستوریزاسیون با استفاده از نیروی گریز از مرکز اطلاق می گردد.		balanced translocation	جابجایی (ترانسلوکاسیون) متوازن
bad tempered horse	اسب ناآرام و بدخو	balanitis	التهاب آلت تناسلی حیوان نر
bag (udder)	پستان، کیسه	balanoposthitis	التهاب آلت تناسلی حیوان نر و پوست روی آن
bagass	تقاله نیشکر	bald faced	حیوان صورت سفید
bagas	تقاله نیشکر	bale	بسته، عدل، بار علوفه
bagasse	تقاله نیشکر	bale corer	نمونه بردار
bagging	کیسه کردن	baled hay	علف خشک بسته بندی شده
bag sower	ماشین دوخت کیسه	baler	بسته بند
bait	طعمه	baler twine	نخ بسته بندی
baiting	با طعمه کشتن	baling	بسته بندی خوراک
baking	پختن	ball and socket joint	مفصل گرز و حفره ای
baking soda	جوش شیرین $\text{NaHCO}_3$	balling gun = balling iron	پيستول قرص دهی، تفنگ قرص دهی
balance	توازن	ballooning degeneration	

ballot	تحلیل بالونی	bark	مسمومیت با باریم
ballotement	لمس ضربه ای	bark	پوست درخت
band	لمس ضربه ای	barley, (hordeum sativum)	جو، دانه جو غذایی متداول در جیره غذایی دام‌ها در اکثر کشورها می‌باشد. غذایی است سهل‌الهضم و جودش در جیره غذایی حیوانات شیرده سبب افزایش کمیت و کیفیت شیر و کره حاصل از آن می‌شود. جایگزینی جو بجای ذرت در گاوهای شیری که از سیلاژ و کنسانتره زیاد تغذیه می‌کنند سبب افزایش کمی در تولید شیر می‌شود. ارزش غذایی جو برای گاو ۹۰٪ ذرت، برای گوسفند و بز ۸۵-۱۰۰٪ ذرت، برای اسب ۹۵٪ و برای طیور ۸۵-۸۰٪ است. وجود بتاگلوکان در جو که یک پلی‌ساکارید غیر نشاسته‌ای غیر محلول است باعث افزایش چسبندگی فضولات و کاهش عملکرد مرغهای گوشتی می‌گردد.
bandage	تنظیم، نوار زخم بندی	barm	مخمر آبیجو
band cell	پاخته نواری	barn	جایگاه دام، اصطبل، طویله
banding	حلقه گذاری در پرندگان	barnes dehorner	شاخ‌کش، مخصوص بی‌شاخ کردن گوساله‌های ۲-۳ ماهه
bang's disease	بیماری بنگ	barnyard	بهاربند دامداری
bantam	نوعی مرغ کوتوله	barnyard grass	علف بهاربند
bar	ستون		
barb	ریش		
barber	ریش		
barbula	ریشک		
bar chart	نمودار میله ای		
bar graph	نمودار ستونی		
bardock	بابا آدم (گیاهی علفی)		
barium poisoning			

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

barnyard manure	کود بهاربند	basal	قاعده ای، اساسی
barograph	فشارنگار	basal anesthesia	بی هوشی پایه
barometer	هواسنج	basal ganglia	نعوذ غیرطبیعی
barometric pressure	فشار جو	basalis	قاعده‌ای
barometry	سنجش فشار هوا	basal lamina	غشای قاعده‌ای
baroreceptor	گیرنده، فشار	bascule	قیان
barr body	کروماتین جنسی غیر فعال	base	ریشه، بنیان، باز
barred	مختط، بسته، مسدود، ممنوع	base analogue	شبه (انالوگ) باز
barrel	تنه، بشکه	base pairing rule	قاعده جفت شدن بازهای مکمل
barren	عقیم، نازا، نابارور	base sequencing	توالی یابی بازهای نوکلئیک اسید
barren ewe	میش نازا	basic	اساسی
barrier	مانع	basidium	بازیدی، نام هاگدان رده‌ای از قارچ‌هاست.
barrier zone	ناحیه مرزی	basihyoid	قاعده ای
barring	صفت راه راه بودن پر در طیور (راه راه)	basilar artery	سرخرگ قاعده‌ای
barrow	۱-سوخک نر جوان اخته شده ۲- تسطیح زمین	basilar chamber	محفظه قاعده‌ای
bartholin's glands	غدد بارتولین	basic gene	ژن اساسی

basket cell	یاخته سبیدی	bean	بشر، لیوان آزمایشگاه
basophilic cell	یاخته قلبادوست	bear	لوییا
batch	دسته	beast	خرس
batching	دسته کردن	beastly	جانور، حیوان، چهارپا
batch freezer	فریزر غیر مداوم	beat	حیوان صفت، جانوروار
batch mixer	مخلوط کن ناپیوسته	bed	ضربان
batch number	شماره سری تولید	bedding materials	بستر
batch process	فرآیند ناپیوسته	bee	مواد بستری
bathing	حمام کردن	beechwood suger	زنبور
battery	باتری، یک سری آغل، قفس	beef	قند چوب
battery cage	قفس‌های باتری	beef bread	گوشت گاو
battery jar	ظرف چند خانه‌ای	beef breed	لوزالمعد
bay	کهر، نوعی رنگ مایل به قرمز اسب با نقطه‌های سیاه در پال	beef breed	نژاد گوشتی
beak	منقار	Beef cattle	گله گاوهای گوشتی
beak claw	پنجه منقاری	Beef cow	گاو گوشتی
beaker		beefy	چاق، گوشتی
		beehive	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

bee-honey	کنندو	belly	پشم شکم
beekeeper	زنبور عسل	belly flap	شکم، قسمت شکمی حیوان
beekeeping	پرورش دهنده زنبور عسل	belly wool	دیواره شکم
beennut	زنبور عسل	belt	پشم شکم گوسفند
beest	بادام زمینی	belt conveyor	تسمه
beesting	ماک، آغوز	beneath	تسمه نقاله
bee's wax	ماک، آغوز	benefit	زیر، تحتانی
beet	موم زنبور	benign	منفعت
beet pulp	چغندر	benignant	خوش خیم
beetle	تقاله چغندر	benthos	خوش خیم
beewax	سوسک	beriberi (beri beri)	بنتوس، نامی است که به عموم جانداران ساکن اعماق دریاها و دریاچه‌ها اطلاق می‌شود.
behavior	موم زنبور عسل	benzoic acid	اسید بنزویک، $C_6H_5CO_2H$
belch	رفتار	beriberi (beri beri)	نوعی بیماری تغذیه‌ای است که در اثر کمبود شدید ویتامین $B_1$ یا تیامین عارض می‌شود.
belching	آروغ	beta	جنس چغندر
bell- type drinkers	آروغ زدن	beta carotene	
bellies wool	آبخوری زنگوله‌ای		

بتا کاراتن، نوعی رنگدانه گیاهی به رنگ زرد  
متمایل به نارنجی

**beta hydroxybutyric acid**

اسید بتاهدروکسی بوتیریک، یکی از اجسام  
کیتونی که از متابولیسم چربیها حاصل  
می‌شود.

**beta oxidation**

واکنشی که ضمن آن اسیدهای چرب در بدن  
متابولیسم می‌شود

**beta particle**

یک ذره ابتدایی یا یک الکترون که در خلال  
تجزیه رادیو اکتیو از هسته خارج می‌شود

**beta vulgaris**

چغندر قند

**beta vulgaris L. var. crassa**

چغندر علفه‌ای، دارای انواع مختلفی است و  
در اروپا بعنوان غذای زمستانی دارای اهمیت  
ویژه‌ای است. مقدار ماده خشک آن ۸-۱۲٪  
است. از نظر سلولز و پروتئین فقیر است ولی  
سدیم و کلر بیشتری دارد. از نظر سایر مواد  
معدنی در حد متوسط و یا مقدارش کمتر  
است.

**bezoar**

پادزهر

**BHA (Butylated Hydroxy Anisole)**

نوعی ماده ضد اکسایش مصنوعی

**bhoosa**

کاه، پوشال

**bib**

پیش بند

**bicarbonate**

بی کربنات

**bicipital artery**

سرخرگ دوسر

**bicornuate**

دو شاخه

**bicuspid**

دوقسمتی

**bidon**

ظرف شیر

**biennial**

دو ساله

**bifid sternum**

جناغ دوشاخه‌ای

**bifurcation**

دوشاخه‌ای شدن

**bigeminal pulse**

نبض دوتایی

**bighead**

بیماری سربزرگ

**big liver disease**

بیماری کبد بزرگ

**big neck**

گواتر

**bilateral**

دو طرفه

**bile**

صفرا

**biliary**

صفراوی

**bilirubin**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

یکی از رنگدانه های موجود در صفرا	قابل تجزیه بیولوژیکی
$C_{33}H_{36}N_4O_6$	biodegradation
bilirubinuria	فساد یا تجزیه زیست شناختی
وجود بیلی روبین در ادرار	bioefficiency
biliverdin	کارایی زیستی
رنگدانه سبزرنگی است که از شکستن هموگلوبین نتیجه می شود	biogas
bill	گازی که از تجزیه و تخمیر مواد آلی حاصل می شود
نوک، منقار	biogas plant
bilobate	کارخانه بیوگاز
دو قطعه ای	biogenetic law
bin	قانون ژنتیک حیاتی
مخزن استوانه ای شکل، مخزن	biological
binary fission	زیست شناختی
تقسیم دوتایی	biological availability
binuclear	قابلیت استفاده بیولوژیکی
دوهسته ای	biological value (protein)
bioactivity	ارزش زیستی یک پروتئین عبارت است از نسبت بین پروتئین جذب شده و پروتئین مورد استفاده قرار گرفته در بدن است.
فعالیت زیستی	biologicals
bioassay	مواد زیست شناختی
سنجش حیاتی	biologist
bioavailability	زیست شناس
زیست فراهمی، آن حدی از یک ماده مغذی خورده شده از یک منبع غذایی خاص که به شکل جذب شده باشد که بتواند به وسیله ی حیوان در متابولیسم مورد استفاده قرار گیرد.	biology
biochemical	زیست شناسی
بیوشیمیایی	bioluminescence
biochemistry	بیولومینسانس، نورزایی توسط جانداران
شیمی زیستی، بیوشیمی	biomass
biodegradable	



توده زنده، توده آلی، توده حیاتی، مقدار کل ماده‌ی زنده موجود در یک اکوسیستم یا یک واحد اکولوژیکی دیگر را بیومس گویند.

biometrics

زیست‌سنجی

biometry

آمار حیاتی

bionomics

مطالعه روابط موجودات زنده با محیط آنها

bionomy

زیست‌شناسی

bio oxidation

اکسایش بیولوژیکی

biopotency

توان زیستی

biopsy

تکه برداری، نمونه برداری (از بافت)

bios

در ابتدا، نامی بود که به نوعی عامل محرک رشد مخمر داده شد. بعد معلوم شد که این عامل از دو بخش تشکیل می‌شود؛ بیوس ۱ و بیوس ۲

biosecurity

حفاظت حیاتی

biosequence

تسلسل حیاتی

biosynthesis

ساخته شدن حیاتی

biosynthetic

مربوط به یک ماده ساخته شده توسط یک موجود زنده یا بافتهای آن

biostimulators

محرک‌های زیستی، ترکیباتی تجاری هستند که با علوفه‌ها مخلوط می‌شوند و در برخی اندام‌ها به ویژه کبد فعالیت دارند و به آن کمک می‌کنند.

biota

بیوتا، اجتماع جانداران یک منطقه است.

biotemperature

حرارت زیستی

biotic

زنده، حیاتی

biotin

بیوتین، یکی از ویتامینهای محلول در آب از گروه ب-کمپلکس، حاوی گوگرد که به صورت وسیعی در طبیعت یافت می‌شود و جز ویتامینهای ضروری برای بسیاری از حیوانات و از جمله انسان است.

biotransformation

تغییر شکل حیاتی

biotype

سنگ زیستی، بیوتیپ

biovolume

حجم زیستی

bipara

دوقلوزا

biparous

دوقلوزا

bipartite

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

biphasic	دو بخشی	استفاده کنند به یک دوره طولانی عادت پذیری نیاز است.
bipolar cell	دو مرحله‌ای	bivalent زوج، دوگانه، دو ارزشی (تتراد)، بی والان
bipolar neuron	یاخته دوقطبی	bivalve دو کفه ای
bird	یاخته عصبی دوقطبی	biventer cervical muscle عضله گردنی دوبطنی
birth	پرند	biwall tubing لوله های دوجداره
birthmark	تولد	blackface highland sheep گوسفند هایلند صورت سیاه
bisexual	نشان مادرزادی	blackleg شاربن علامتی
bismuth	دوجنسی	blackstrap ملاس
bison	عنصری است فلزی	bladder مثانه
bitch	گاو کوهاندار وحشی	bladder-gall کیسه صفرا
bitter	سگ ماده	bland oil base روغن نرم کننده
biuret	تلخ، تلخ مزه	bland taste بدون طعم
	نوعی ماده ازته غیر پروتئینی، بیورت، ترکیبی است که در اثر حرارت دادن اوره بدست می‌آید. ماده کریستالی بی‌رنگ با فرمول $\text{NH}_2\text{CONH CONH}_2$ است. برای اینکه	blanket پتو
	نُشخوارکنندگان بخوبی بتوانند از این ماده	blastea بلاستا، جانداران شبه بلاستولای فرضی
		blastema جوانه
		blastocoele

blastocyst	حفره رویانی	bleaching	سفید شده
blastoderm	کیسه رویانی	bleat	سفید شدن، رنگ زدایی
blastodermic vesicle	پوست رویانی	bleeder	بع، صدای بزغاله کردن
blastodisc	تکمه رویانی	bleeding	فرد یا حیوان مبتلا به هموفیلی
blastomere	بلاستودیسک، صفحه رویانی، بخش جنین ساز تخم خزندگان یا پرندگان یعنی یک گروه میکروسکوپی سلول روی زرده‌ی تخم که نماینده‌ی جنین است.	blend	خونریزی
blastopore	هر یاخته‌ای که در مرحله شکافتگی تخم بوجود آمده باشد.	blended	مخلوط
blastula	بلاستوپور، دهانه بلاستولا، منفذی است که ارکانترون گاسترولا را با خارج مربوط می‌سازد، در بعضی از جانوران به دهانه تبدیل می‌شود و در بعضی دیگر مخرج را به وجود می‌آورد.	blending	مخلوط کردن، اختلات
blatulation	بلاستولای شدن	blending inheritance	اختلات صفات، وراثت آمیخته، نظریه اختلات صفات، نظریه نادرستی بود که قبل از مندل رایج بود.
bleach	سفید کردن، سفید کننده، مواد سفید کننده	blighting	سوختگی
bleached		blind	کور
		blindness	کوری
		blinking	پلک زدن
		blinky	شیر ترش
		blister	تاول، سوختگی

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

bloat	نفخ، شکم باد	blotting	لکه گذاری
bloater	نفاخ	bluebag	ورم پستان قانقاریایی
block	(۱) قالب (۲) مانع	bluecomb disease	بیماری تاج آبی
blocked	قالبی	blue tongue	زبان آبی
blocking antibody	پادتن مانع	bluetongue disease	بیماری زبان آبی
blocking test	آزمایش وقفه‌ای	blunt	نوک کند
blocks	خوراکهای قالبی	BMR	سوخخت و سوز پایه
blocky	گوشت آلوده	boar	خوک نر بالغ (خوک ماده=SOW)
blood	(۱) درجه ظرافت پشم (۲) خون	boar pig	خوک نر زیر یکسال سن
Blood clotting powder	پودر لخته ساز	body condition score (BCS)	نمره وضعیت بدن، نوعی سیستم ارزیابی بدن که بر مبنای آن از ۱ تا ۵ به حیوان امتیاز می‌دهند. نمره ۱ برای گاوهای لاغر و نمره ۵ برای گاوهای چاق است.
blood flow rate (BFR)	نرخ جریان خون	body clock	عادت تدریجی بدن به انتظار کشیدن برای شروع ساعات تاریکی (برای طیور).
blood meal	پودر خون	bog plant	گیاه مردابی
blood urea nitrogen (BUN)	ازت اوره‌ای خون	bogs	مردابها
blood spots	لکه های خونی	bog spavin	
bloom	سرحالی، گلدهی		
blooming	گل دهی		

ورم پای اسب که توسط مجموعه ای از مایعات ایجاد می شود.

boil

(۱) جوش چرکی (۲) جوشیدن

boiler

دیگ بخار

boll process residue

پس مانده عمل آوری غوزه پنبه

bolt

هل هل غذا خوردن، پرخاشگری (حیوان)

bolted

غربال شده

bolter

اسب چموش

bolting

(۱) الک کردن (۲) تند تند خوردن (۳) حیوانی که از کنترل خارج شود

bolting feed

هل هل خوردن، سریع غذا خوردن

bolus

بلوس، غذای آماده بلع، لقمه جویده شده و آماده بلع را گویند.

bomb calorimeter

بمب گرماسنج

bond

اتصال

bondary

لبه

bone

استخوان

boning meat

گوشت لخم یا بی استخوان

booster

تشدید کننده

booster injection

تزریق یاد آور

boot stage

مرحله به گل نشستن

borax

بورات سدیم

borborygmus

قاروغور، صدای شکمبه

bordeaux mixture

مخلوط بردوآکس

border

لبه

border line

خط مرزی

borer

سوراخ کن

boric acid

اسید بوریک

boric acid crystal

اسید بوریک متبلور

boring

سوراخ کردن

bot

نوزاد مگس

botanist

گیاه شناس

botany

گیاه شناسی

bottom fish

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

botulism	ماهیان کفزی	bowel	روده های کوچک و بزرگ
بوتولیسم، مسمومیت غذایی ناشی از بوتولین، یعنی سمی که به وسیله کلوستریدیوم بوتولینوم که نوعی باکتری هاگ‌ساز است ترشح می‌شود.		bowie	بیماری پای خمیده
bound	مرز	bowman's capsule	کپسول بومن
boundry condition	شرایط مرزی	box	آغل، جعبه
bound water	آب متصل	brachialis	بازویی
bout	حمله بیماری	bachiocephalic	بازویی
bovicola bovis (cattle biting louse)	شپش گاوی گزنده	brachium	بازو
bovidae	خانواده گاو	bracken	بیماری براکن، نوعی بیماری دامی تغذیه‌ای
bovidaes	تهی شاخان	bradycardia (bradycardia)	کندی ضربان قلب، کاهش ضربان قلب
bovine	گاوی	bradypnea	کندی
bovine respiratory syncytial virus (BRSV)	ویروس همه‌گیر تنفسی گاوها	brain	مغز
bovine somatotropin (BST)	هورمون رشد گاوی	brain case	جمجمه
bovine viral diarrhea (BVD)	اسهال ویروسی گاوها	brains	مغز گوساله
bow knot (=bowline knot)	گره پاپیونی	bran	سبوس
		branch	شاخه
		branched	شاخه دار

branched chain	زنجیره شاخه دار	breath-holding	توقف تنفس
branchial	آبششی	bred	(۱)آبستن (۲) تلقیح شده، آمیزش کرده
branching system	سیستم انشعابی	breech (or britch)	پشم خشن، خشن‌ترین پشم که از خلفی‌ترین قسمت بدن حاصل می‌شود و اغلب به صورت الیاف شبیه پوست.
brand	(۱)علامت (۲) داغ زدن	breech presentation	حالت ظهور قسمت عقب نوزاد، زایمانی که در آن ابتدا بخش عقبی جنین (پاهای) نمایان می‌شود
brand hot	داغ گرم زدن	breed	(۱)نژاد (۲) اصلاح نژاد کردن
branding	داغ زدن	breed characters	مشخصات ویژه نژادی
brassica	جنس کلم، چلیپائیان، در گیاهان تیره چلیپائیان در حدود ۴۰ نوع یا گونه گیاهی یافت می‌گردد که از نظر علوفه ای کلم پیچ‌ها (brassica oleracea)، کلم‌ها (cabbages) و منداب‌ها (raps) حائز اهمیت اند.	breed complementary	مکمل نژادی، بهبود عملکرد از راه آمیزش دو نژادی که از نظر صفات متفاوت، مکمل هم باشند.
brassicaceae	خانواده شب بو	breed-in breed-out	ورود و خروج صفت در نژاد
braway edema	خیز سخت	breed society	انجمن نژادی، انجمن ثبت نژاد
bray	عرعر، عرعرکردن (الاغ)	breed true	نژاد خالص
breakwind	بادشکن	breed type	ویژگی‌های تیپ نژادی
breast blister	تاول سینه ای	breeder	(۱)اصلاح نژاد گر (۲) دامدار (۳) حیوان مادر
breathing	تنفس	breeding	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

پرورش، آمیزش	یا گله های داشتی)، در برابر دام هایی که پروار شده اند و به کشتارگاه ارسال می شوند.
breeding bag	breeding trouble
کیسه جمع آوری منی	مشکلات تولید مثلی
breeding chute	breeding value
جایگاه جفتگیری، جایگاه ویژه ای که جفتگیری مادپان، گاو یا گاو میش در آن به آسانی انجام می شود.	ارزش بهنژادی
breeding crate	breed out
خرک جفتگیری، وسیله ای که به صورت گاو طراحی شده است و برای خنثی کردن وزن گاوهای خیلی سنگین در هنگام جفتگیری مورد استفاده قرار می گیرد.	حذف صفات نامطلوب
breeding herd	breeze
گله مادر	باد ملایم
breeding hobble	bregmatic
مچ بند جفتگیری، با استفاده از مچ بند مخصوص و طنابی به طول ۱۰ متر، اقدام به اتصال یک طرفی یا دو طرفی پاهای عقب به گردن حیوان می گردد. این روش جهت انجام اعمال مامایی، جفتگیری و یا کاوش مقعدی مفید می باشد، زیرا امکان لگدپرانی بعضی از مادپان به هنگام جفتگیری وجود دارد.	بالای سری
breeding rack	brew
قفسه جفتگیری	آبجوسازی
breeding size	brewage
میزان زاد و ولد	آبجو، آبجوسازی
breeding stock	brewer's dried grains
گله های داشتی، دام هایی هستند که برای تولید نسل نگهداری می شوند (گله های مادر	پس مانده خشک آبجوسازی
	brewer's dried yeast
	مخمر خشک آبجوسازی
	brewer's grains
	پس مانده تخمیر غلات
	brewery
	آبجوسازی
	brewing
	آبجوسازی
	brick (feed)
	خوراک آجری شکل، خوراک هایی که حبه نشده ولی فشرده شده است. خوراک یا خوراک هایی که فشرده که وزن آن ها کمتر از یک کیلوگرم باشد و به شکل آجر هستند.



bricky	رنگ آجری	باقلا مازندرانی
bridge	پل	بذر پاشی
brightening	زلال سازی	وسیع الطیف
brine	آب نمک	پوست بره قره گل
brine poisoning	مسمومیت با نمک	نفخ منقطع
brisket disease	بیماری سینه	جوجه کبابی، جوجه گوشتی
bristle	کرک، ریشک	broiler breeder
BSI	موسسه استاندارد انگلستان	مرغ مادر، در اصلاح پرندهگان گوشتی
BTU	British Industry Institution	مرغ مادر از آمیزش لاین‌های پدری و مادری
brittle	واحد گرمایی انگلستان	تولید می‌شوند. حاصل آمیزش آنها ایجاد
brittle hoofs	British Thermal Unit	جوجه‌های گوشتی تجاری است.
brix	ترد، شکننده، دانه دانه	broiler harvester
	سم‌های شکننده	دروگر جوجه، در مرغداری‌های مدرن در
	بریکس، واژه ای برای مشخص کردن میزان	برخی کشورها در هنگام تخلیه گله و ارسال
	قند (ساکاروز) در ملاس که بر حسب درجه	مرغ به کشتارگاه‌ها به جای جمع آوری با
	بیان می‌شود. در اصل درصد وزن قند به شکل	دست از دستگاه‌هایی به نام دروگر گله برای
	محلول ساکاروز است، هر درجه بریکس	جمع آوری جوجه ها و انتقال آنها به کامیون
	معادل یک درصد ساکاروز است.	استفاده می‌شود.
broad bean		broiling
		کیاب کردن
		broken mouth
		کم دندان، گوسفند مسن
		broken udder
		پستان آونگی
		bromus inermis

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

بروم، گیاهی است مقاوم به خشکی و برای تهیه علوفه خشک و ایجاد مرتع کشت می‌شود. بروم یکی از گیاهان علوفه‌ای خوش خوراک مرتعی غلات است و خوش خوراکی و ارزش غذایی‌اش در مقایسه با سایر علوفه‌ها در مرحله بعدی رشد بیشتر حفظ می‌شود. با شروع بهار رشد می‌کند و در خلال تابستان رشدش ادامه دارد. در مقابل چرای مداوم تحمل ندارد از این نظر شبیه یونجه است. رشد بروم کند است، بنابراین وقتی با یونجه کاشته می‌شود این یک حسن است زیرا یونجه فرصت رشد پیدا می‌کند.

bronche

نایژه

bronchial tree

درخت نایژه ای

bronchiectasis

اتساع نایژه ها

bronchiole

نایژه

bronchiolitis

التهاب نایژه‌ای، تورم نایژه

bronchitis

برونشیت

bronchodilator

گشاد کننده نایژه‌ای

bronchoesophageal artery

سرخرگ نایی

branchogenic

نایژه‌ای

bronchopneumonia

ذات الریه نایژه‌ای

bronchopulmonary bud

جوانه نایژه‌ای

bronchoscopy

نای بینی

bronchus

نایژه

brood

یک نسل جوجه

brood animal

حیوان داشتی، حیوانی که برای تولید مثل و به وجود آوردن فرزندان در گله نگهداری می‌شود.

brooder

مادر مصنوعی، دستگاه گرم کننده

brooder guard

دیوار دور مادر مصنوعی

*Brooder pneumonia*

بیماری آسپرژیلوئیس

brood hen

مرغ کرچ

broodiness

کرچی، حالتی که در آن یک مرغ تمایل به خوابیدن روی تخم دارد

brooding

پرورش جوجه های کوچک

broodmare (brood mare)

مادیان داشتی، مادیانی که جهت تولید مثل از آن نگهداری می‌شود.

broody coop		بیماری جنون گاوی
broody hen	قفس مرغ کرچ	bubonic plague
broody house	مرغ کرچ	طاعون گاوی
brown	سالن پرورش جوجه‌ها	bucca
brown-out	قهوه‌ای	لب
browning reaction	سالن های نیمه تاریک (برای طیور)	buccal
browse	واکنش قهوه‌ای شدن	buccal cavity
brower	درختچه‌ها و درختان چریدنی	buccinator muscle
browsing	سرشاخه خوار	buccolabial
brucellosis	سرشاخه خواری	buccopharyngeal cavity
bruise	تب مالت، سقط جنین واگیردار، بیماری بنگ، بروسوز	حفره دهانی
bruising	کوفتگی، کبود شدن، خون مردگی زیر پوست	buck
brush and under brush	زخم، خراشیدگی	buckaroo
brush's layer	لایه برسی	گاوچران، مربی اسب
bruxim	دندان قروچه	bucket
BSE		سطل
		bucket feeding
		buckeye poisoning
		buck fleece
		buckling
		buckwheat
		مسمومیت با شاه بلوط
		پشم قوچ
		گوزن یا خرگوش یکساله نر
		گندم گاوی، گندم سیاه، گندم بهاره

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

bud	جوانه، غنچه	bulboventricular loop	پیازی حلقه پیازی، بطنی
budding	جوانه زدن	bulbus	پیاز، پیازدار
budgeting	بودجه بندی	bulk	فله، حجیم، جنه، خوراک حجیم
bud initiation	شروع جوانه زنی	bulkiness	فله ای
buffalo	گاومیش	bulky	حجیم
buffer	تامپون، بافر، ماده‌ای که از تغییرات قابل توجه pH یک محلول که به آن مقادیر کمی اسید یا باز افزوده شده جلوگیری می‌کند.	bull	گاونر، گاو نر اخته نشده
buffering	بافر شدن	bull box	استراحگاه گاو نر
Buffer feeding	تغذیه متعادل کننده	bull calf	گوساله نر
bug (bugs)	ساس، حشرات خونخوار می‌باشند که در انسان و پرندگان ایجاد بیماری می‌کنند اما در گاو بیماریزا نمی‌باشند.	bull holder	راهنمای گاونر (گاوه‌ای نر شرور را با وسیله‌ای بنام <b>راهنمای گاونر</b> که دارای میله‌ای بلند با انتهای چنگک مانند است نقل مکان می‌دهند).
bulb	پیاز، نوعی ساقه زیرزمینی	bull nose	دماغ گیر، حلقه دماغی
bulbar conjunctiva	برآمدگی غشای مخاطی پلک چشم	bulling	۱- گاو فحل، ۲- جنگ وجدال اسب ها با یکدیگر
bulbar region	ناحیه پیاز سم	bulling string	مخاط فحلی
bulbourethral	پیازی، پیشابراهی	bullock	گوساله نر اخته شده
bulbous			

bumblefoot	تاؤل	burn	سوختگی
bump (ballottement)	نوعی تشخیص آبستنی، روشی جهت تشخیص آبستی در ماه‌های آخر آبستنی، به این صورت که به سمت راست گاو با دست ضربه‌ای وارد می‌آورند، حرکت جنین در صورت وجود مشخص می‌شود. در آزمایش بالینی، روشی است که با آن حرکت جسم یا عضو معلق در مایع، بازرسی می‌شود.	burner	مشعل
BUN – Blood Urea Nitrogen	ازت اوره ای خون	burning fever	تب سوزان
bundle	دسته	burns	سوختگی‌ها
bunk (feed manger)	آخور	burnt lime	آهک زنده
bunker-type	سیلوهای انباری	burp	آروغ
bunny	(۱) پینه ۲) ورم مفصل	burr clover	شبدر دانه ای
bunodont	دندانهای مخروطی	burr mil	آسیاب سنگی
buoyancy	شناوری	burro	الاغ
buphthalmos	چشم گاوی	burry wool	پشم پر خار و خاشاک
burdizzo	انبر اخته سازی، بوردیزو	bursa	کیسه، غلاف، پوشش
burette	بورت، نوعی وسیله آزمایشگاهی	bursitis	التهاب کیسه مفصلی
		burying knot	بخیه گره مخفی
		bush sickness	بیماری کمبود کبالت
		butchery	قصابی
		butt	قسمت ضخیم پوست

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

butter	کره، روغن	فرآورده فرعی
butterfat	چربی شیر	تولید فرعی
butterfly	پروانه	فرآورده ها یا محصولات جنبی یا فرعی
butterine	کره مصنوعی	byre
butter making	کره سازی	
buttermilk	شیر پس چرخ ترش، دوغ	
butulism	بوتولیسم، عامل شیوع بوتولیسم در طیور کلستریدیوم بوتولینیوم نوع C است، اما انواع A و B این باکتری نیز گاهی سبب بیماری می شوند	<b>C</b> c مخفف collected
butric acid	اسید بوتریک $CH_3CH_2CH_2COOH$	این علامت در مورد گاوهای نری به کار میرود که اسپرمهای آنها جمع آوری و تهیه شده و کدی هم توسط NAAB به آن داده شده است ولی تا کنون در معرض فروش قرار نگرفته اند.
butyryn	هر ترکیبی از گلیسرین و اسید بوتریک	Ca ۱) کلسیم Calcium ، ۲) کاتد Cathode ۳
butyrynase	آنزیمی با قدرت شکستن بوتیرین و تبدیل آن به گلیسرول	Cancer (سرطان)
butyrometer	چربی سنجش شیر	caball اسب
BV - Biological Value	ارزش بیولوژیکی	cabbage ۱) کلم (۲) رشد سر کلم یا شاخ آهو (۳) سرشاخ آهو را زدن
bypass	کنار گذر، عبوری	cabbage head کلم پیچ
by product (= co-product)		cabree

cabrie	نوعی بزکوهی با شاخهای منشعب	caecum	سکوم، روده کور، حفره‌ای که با یک راه به خارج مربوط می‌شود مثل روده کور که در ابتدای روده فراخ است و از یک طرف به روده باریک راه دارد.
cabrit	نوعی بزکوهی با شاخهای منشعب	caesarean	سزارین
cachectic edema	نوعی بزکوهی با شاخهای منشعب	caesarian	سزارین
cachemia	خیز لاغری	caesium	سزیم
cachexia	مسمومیت خون	CaF <sub>2</sub>	فلوئور کلسیم
cachexy	لاغری مفرط	cafeteria (feeding)	خوراک خوردن کافه تریایی، جایی که چند ماده خوراکی وجود دارد و دام می‌تواند خوراک ها را به دلخواه انتخاب کند.
cachexia	کاهش وزن شدید	caffeine	کافئین: C <sub>8</sub> H <sub>10</sub> O <sub>2</sub> N <sub>4</sub> H <sub>2</sub> O
cachexy palustre	نزاری، ضعف بنیه و عوارض آن	cage	قفس، سینه
cack	لاغری مفرط مالاریایی	cage layer fatigue	قفس خستگی مرغ تخمگذار، این عارضه در مرغ هایی که برای زمان طولانی در قفس نگهداری می‌شوند بروز می‌کند که ممکن است در اثر کمبود کلسیم یا فسفر و یا هر دو پدیدار شود.
cackle	(۱) ادرار کردن، مدفوع کردن (۲) کود	cage-thoracic	قفسه سینه
C <sub>3</sub> activator	قدقد کردن، صدای مرغ هنگام تخمگذاری		
cadaver	کربن ۳ فعال کننده		
cadaverize	جسد		
cadaverous	بی جان کردن		
caecectomy	مرده، جسدوار، لاشه مانند		
cadmium	سسکنومی		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

cake	ویتامین D <sub>2</sub>
(۱)کیک، قالب، قرص نان (۲) تفالہ (پس ماندہ)	calciferous
قالبی	آهک ساز
caked	calcification
نوالہ، قالبی	آهکی شدن
caked hay	calcification of bone
علف خشک نوالہ ای	آهکی شدن استخوان
caked udder	calcifuge
خیز پستان، تورم پستان	آهک گریزی
cake poisoning	calcifugous
مسمومیت با کنجالہ تخم پنبہ	آهک گریز
caking	calcify
کلوخی شدن	آهکی کردن
cal	calcimeter
کالری کوچک	آهک سنج
Cal	calcination
کالری بزرگ	تکلیس، تبدیل به آهکی شدن
calcify	calcined
رسوب کلسیم	سوخته
calcaneal bursa	calcined lime
کیسہ زلالی پاشنه ای	آهک زندہ
calcaneum	calcining kiln
رأس مرفق	کوره تکلیس
calcaneus	calcinosis
استخوان پاشنه	عارضہ رسوب آهکی
calcareous	calciphile
کلسیمی، آهکی	آهک دوست
calcemia	calciphobe
کلسیم خونی	آهک گریز
calciolous	calciphytes
آهک دوست	گیاهان آهک دوست
calciferol	calcitic lime



کربنات کلسیم $\text{CaCO}_3$	مدرج
calcitonin هورمونی که توسط یاخته های پارافولیک غده تیروئید ترشح می شود	زینہ بندی، مدرج کردن
calcium کلسیم	زینہ بندی، تعیین قطر
calciuria کلسیم ادراری	قطر سنج
calcular سنگی	دهانه
calculary سنگ مثانه ای	پینه استخوانی
calculi سنگها	callus کالوس، بافتی مرکب از سلول های شبیه پارانشیم که به صورت برآمدگی روی محل زخم یا در کشت بافت تشکیل می شود.
calculous سنگها	caloric unit واحد گرما
calculiform به شکل سنگریزه	caloric value ارزش گرمایی
calculous سنگریزه	calorie کالری، واحد انرژی شیمیایی، که معادل ۴/۱۸۴ ژول است.
calculus سنگریزه	calorific balance تعادل حرارت زایی
calf گوساله، پوست گوساله	calorigenic حرارت زا
calfhood دوران گوسالگی	calorimeter کالری سنج
calfing گوساله کوچک	calorimetric bomb بمب گرماسنج
calibrate قطر داخلی چیزی را اندازه گرفتن	calorimetry
calibrated	

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

calvarium	گرماسنجی	camped back	شتر گاو پلنگ، زرافه
calvary	کاسه سر	camphor	خیمه به عقب
calve	کاسه سر	$C_{10}H_{16}O$ camphor	کافور
calved	گوساله زائیدن	camping	چادر زدن
calviform	دارای گوساله	campylobacteriosis	کامپیلو باکتریوز، ویبریوز (بیماری دام و طیور)
calving	گریزی شکل	canadian holstein	هلشتاین کانادایی
calving difficulty	گوساله زایی	canal	کانال
calving interval	سخت زایی گاو	canal-alimentary	لوله گوارش
camel	فاصله بین دو زایش، فاصله گوساله‌زایی	canal-anal	مجرای مقعدی
camel-bactrian	شتر	canalbumin	نوعی پروتئین سفیده تخم مرغ که ممکن است با نمکهای آهن ترکیب شود و یک کمپلکس پروتئینی آهن دار قرمز را تشکیل می دهد
camel bone	شتر دوکوهانه	canaliculus	مجرای مویینه
camel-dromedary	استخوان شتر	canal-inguinal	مجرای کشاله رانی
cameleopard	شتر یک کوهانه	canalization	راه باز کردن
camelidae	زرافه	canal-sacral	مجرای خاجی
cameline	خانواده شتر و شتر بی کوهان		
camelion	مربوط به شتر		

canary		canna-major	درشت نی
canary bird	بلبل	canna-minor	نازک نی
cancellous	فنج	canned	قوطی شده
cancer	اسفنجی	canned fruit	کمپوت میوه
cancerogen	سرطان	cannelate	کانال دار، راه راه
candidiasis	سرطان زا	cannel bone	استخوان گردن
candling	عفونت کاندیدیایی	cannery	کنسروسازی
cannibalism	نوربینی تخم مرغ	cannibalism	دگرخواری، کانابولیسم
candy	همدیگر خواری، کانابولیسم، خود خوری	canning	کمپوت سازی
cane	(۱) شیرینی (۲) خوراک زنبور ملکه	cannon	بخشی از استخوان پا که شامل کارپوس و متاتارسوس است.
cane bagasse	نی	cannula	لوله
canidae	تفاله نیشکر	cannulation	لوله گذاری
canine	سگ سانان	canon	استخوان یکپارچه ای که از اتصال استخوان کف و مچ پای پرندگان بوجود آمده است.
canine appitite	سگی، دندان نیش	can washer	قوطی شوی
canines	اشتهای زیاد	cantering	
canine tooth	خانواده سگ سانان		
	دندان نیش		

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

CaO	چهار نعل	capital	سرمایه داری، اهمیت حیاتی، حروف بزرگ
CAP	اکسید کلسیم	capon	خروس اخته (اختگی با عمل جراحی قبل از ۸ ماهگی)
capability	سیاست اقتصاد کشاورزی Common Agriculture Policy	caponette	خروس اخته توسط هورمون استروژنی
capacitance	قدرت، شایستگی	capsular ligame	
capacitation	ظرفیت	nt	زردپی کپسولی
capacity	ظرفیت پذیری	capsule	کپسول
capacity cost	ظرفیت	caput	سر
capeador	هزینه تولید در حداکثر ظرفیت	cappy flavor	طعم اکسید شدگی
capillaries	گاویاز	capra	جنس بز
capillarity	مویرگها	caprahircus	بز نر
capillary	نیروی موینه ای	capric	مربوط به بز
capilliform	مویرگ	capric acid	اسید کاپریک $C_{19}H_{39}CO_2H$
capital	مومانند	capriculture	پرورش بز
capitan	سرمایه، بزرگ	capriform	بزشکل
capitulum	خوک ماهی	caprinae	حیواناتی شبیه بز و گوسفند، در واقع گوسفند و بز در این زیر خانواده قرار می گیرند.
	سرکاذب		

caprine	مربوط به بز	نام عمومی تمام آنزیمهایی که کربوهیدراتهای پیچیده را به مولکولهای ساده تر و کوچکتر تبدیل می‌کنند.
caprinic acid	اسید کاپرینیک	carbohydrate
caproic acid	اسید کاپروئیک $C_5H_{11}CO_2H$	کربوهیدرات
capsid	پوشش ویروسی، کپسید	carbon
capsomere	کپسومر	کربن
capsula	کپسول	carbonaceous
caracul	پوست بره قره گل	کربن دار
caramel	کارامل، قند سوخته	carbonaceous roughage
caramelization	قهوه‌ای (سوخته) شدن	مواد خشبی پرکربن
caramelized milk	شیر قهوه‌ای شده	carbonate of lime
carapace	کاراپاس، کفه یا سپر محکمی که پشت بعضی از جانوران را می‌پوشاند.	کربنات کلسیم
carbamide	نام شیمیایی اوره	carbonic acid
carbamylurea	بیوره	اسید کربنیک $H_2CO_3$
carbo animals	زغال حیوانی	carbonic anhydrase
carbohydrases		آنزیمی که در هر مولکول آن یک اتم روی وجود دارد.
		carbonisation
		زغالش
		carbonizing
		سوزاندن خار و خاشاک
		carbon monoxide
		مونوکسید کربن (CO)
		carbonyl group
		بنیان کربنیل
		carbon nitrogen ratio
		نسبت کربن به ازت
		carboxylase
		اصطلاح عمومی است برای آنزیمی که شکستن اسیدهای آلی را باعث می‌شود.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

carboxypeptidase	آنزیم گوارشی است که از لوزالمعده ترشح می‌شود.	دریچه کاردیاک که بین مری و معده قرار دارد.
carbuncle	کفگیرک	cardiomyopathy آسیب ماهیچه قلب
carbuncle-malignant	سیاه زخم	cardiopulmonary insufficiency نارسایی قلبی
carcase	لاشه	cardiorespiratory system دستگاه قلبی
carcass	لاشه	cardiotonic ناظم قلب
carcase cleaning	تمیز سازی لاشه	cardiovascular system دستگاه قلبی
carcasse	لاشه	care توجه
carceus	گوشتی رنگ	caries پوسیدگی دندان
carcinofetal antigen	پادگن سرطانی جنینی	carina تیغه جناغ
carcinogen	سرطان زا	carminative داروی ضد نفخ
carcinogenic	سرطان زا	carnitine کارنیتین
carcinogenous	سرطان زا	carnivora گوشتخواران
cardiac	ناحیه کاردیاک معده	carnivoral گوشتخوار
cardiac arrest	ایست قلبی	carnivore گوشتخوار
cardiac spincter		carnivorous گوشتخوار
		carnivorous fish

carotene	ماهی گوشتخوار	carriers	کیسه حمل
کاروتن، پیش ماده ویتامین A، رنگیزه‌ای که باعث رنگ زرد شیری تا نارنجی می‌شود.		carrion	مواد حجیم کننده
carotenemia	کاروتن خونی	carrort	جسد، لاشه
carotenoid	کاروتنوئید، هریک از انواع رنگدانه های گروه کاروتن، گروهی رنگیزه است که کاروتن یکی از آنها است.	carry	هویج
carotid	کاروتید یا گردنی	carrying capacity	زاییدن
carotid artery	سرخرگ کاروتید	cart	ظرفیت (میزان) تولید
carp	ماهی کپور	cartilage	گاری، ارابه
carpal bones	استخوانهای مچ دستی	cartilaginous	غضروف
carpalis	مچ دستی، زانویی	caruncle	غضروفی
carpometacarpal	مچ دستی - کف دستی	caruncle	پایی رحمی
carpus	زانو، مفصل زانو	caruncle	حفره، حوضچه
carriage	تریلر	caruncles	پایی های رحمی
carrier	حامل	case	(۱) بیماری (۲) حالت (۳) جعبه
carrierculture	پرورش بز	casease	نوعی آنزیم از نوع تریپسین که گاهی برای تسریع پنیر عمل آوری شده بدان اضافه می کنند
carrier bag		caseation	لخته ای شدن

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

case control	نظارت بیماری	caster (or castor)	کرچک
case fatality rate	میزان کشندگی بیماری موردی	casting	مقید کردن، زمین انداختن حیوان با طناب یا
case finding	بیماری یابی		پراق
case history	سابقه بیماری	castrate	۱) عقیم کردن ۲) حیوان عقیم
casein	کازئین، گروهی از فسفوپروتئین‌های شیر که از پروتئین‌های اصلی شیر محسوب می‌گردند.	castration	اخته سازی
casein body	لخته شیر	casual agent	عامل بیماری
casein-dehydrated	کازئین خشک کرده	casualty	کشته
caseinogen	شکل طبیعی و محول در شیر پروتئین اصلی شیر است که در اثر افزودن موادی رسوب می‌کند و در این حالت کازوئین نامیده می‌شود.	cat	گربه
caseous	پنیر مانند	catabolic	کاتابولیک، تجزیه کردنی
caseous necrosis	بافت مردگی پنیری	catabolism	کاتابولیسم، متابولیسم تجزیه‌ای، مرحله‌ی تجزیه‌ای و بخصوص تنفسی متابولیسم است.
casson	پشکل خشک	catabolite repression	مهار کاتابولیت
cast	گج گرفتن	catabolites	مواد حاصل از سوخت و ساز یا متابولیسم مواد غذایی در بدن حیوانات
castaneous	شاه بلوطی	catalase	کاتالاز، آنزیمی که موجب تجزیه آب اکسیژنه می‌گردد.
caste	دسته	catalysis	کاتالیز، تسریع انجام یک واکنش شیمیایی
		catalyst	



کاتالیست، ماده تسریع کننده واکنش بدون آن  
که جزء فراورده نهایی آن شود.

catalytic

کاتالیک، عمل تسریع کنندگی واکنش

catalyze

تسریع کردن واکنش شیمیایی

cataract

آب مروارید

catarrhal

نزله‌ای

catch up

رشد جبرانی، رشد حیوان یا گیاه پس از یک  
دوره ضعف

catching birds

گرفتن پرند ها

categorize

طبقه بندی کردن

caterpillar

کرمینه

catfish

گرچه ماهی

cathartic

ملین

catether

سوند پلاستیکی

catethering

سوند گذاری

catheter

لوله تلقیح

catheterization

کاتتریزاسیون

cation

کاتیون

cattle

گاو، نام عمومی تمام گونه‌های بوس تاوروس  
(اهلی اروپا) و بوس ایندیکوس ( گاوهای  
کوهاندار هندوستان یا زیبو).

cauda

دم

caudal

پسین، خلفی

caudalis

عصب خلفی حنجره

cauda pancreatis

دم لوزالمعده

caudate

دم دار

caul fat

چربی احشایی

causal embryology

جنین شناسی سببی

causation

سبب

causes

علل

caustic

محرق

caustic stick

قلم سوزآور

cauterization

عمل نوک چینی به وسیله سوزاندن توسط  
تیغه داغ دستگاه، قطع کردن داغ آتش

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

cauterizing agent	ماده سوزاننده	rode kury	روده کوری
cava	توخالی	cecal dilation	اتساع سیکوم، اتساع روده کور
caval foramen	سوراخ سیاهرگ	cecal torsion	پیچ خوردگی سیکوم، پیچ خوردگی روده کور
caval mesentery	بزرگ سیاهرگ روده بندی	cecum	سکوم، روده کور
caverna	حفره	celiac artery	سرخرگ امعایی
caverne	غار	celiac trunk	تنه شکمی
cavernous	غار، حفره ای	celiotomy	شکم بری
cavicornia	تهی شاخان	cell	یاخته، سلول
cavitation	تشکیل حفره	cell-mother	یاخته مادر
cavity	حفره، محفظه	cell-multipolar	یاخته چند قطبی
cavum	حفره	cell-nerve	یاخته عصبی
cayenne	فلفل هندی، فلفل قرمز	cellobiose	نوعی دو قندی که از شکستن نسبی سلولز تشکیل می شود
ceboid	سیوئید، نوعی میمون که علاوه بر دست و پا از دم خود نیز به عنوان اندام گیرنده استفاده می کند.	celloid	یاخته مانند
ceca	سکا، روده کور	cell-sickle	گویچه هلالی
cecal		cell-somatic	یاخته بدنی
		cellular	

cellulose	یاخته ای، سلولی	center distance	گرایش به مرکز
	آنزیمی که قادر است سلولز را به قندهای ساده تجزیه کند.	centeriolecihtal	فاصله از مرکز
cellulitis	التهاب یاخته ای	center of	مرکز زرده
cellulolytic activity	فعالیت تجزیه کنندگی سلولز	center-respiration	مرکز پیدایش
cellulose	سلولز (C <sub>6</sub> H <sub>10</sub> O <sub>5</sub> )	center-rotation	مرکز تنفسی
cellulosic wall	دیواره یاخته ای	center-rotation	مرکز دوران
cell-white blood	گویچه سفید	centigrade	سانتی گراد
celom	حفره عمومی	centipeds	بندپایان
celsius scale	درجه سانتی گراد	central	مرکزی، وابسته به مرکز
cement	ساروج دندان	centralis	مرکزی
cement dentin junction	اتصال بین سیمان و عاج	centrally located	واقع در مرکز
cementoblast	سلول جوان سازنده سیمان	centric	میانی
cementum	سیمان دندان	centrifugal	گریز از مرکز
cenesthesia	احشاشناسی	centrifugalis	گریز از مرکزی
centrally	در مرکز	centrifugal pump	تلمبه گریز از مرکزی
central tendendy		centrifuged	سانتریفیوژ شده
		centriole	

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

سانتریول	غلات
centripetal	cerebellar defects
مایل به مرکز	نقایص مخچه‌ای
centroacinar cell	cerebellar fossa
یاخته مرکز آسینی	شیار مخچه‌ای
centromer	cerebellum
ساختمانی کوچک که روی کروموزوم واقع است.	مخچه
centrosome	cerebroangiography
سانتروزوم	پرتونگاری عروق مغزی
centrum	cerebrosides
جسم مهره	گروهی از گلوکزیدها که در اثر آبکافت، تولید گالاکتوز، اسفنیگوزین و یک اسید چرب می کنند
century	cerebrospinal
(۱قرن ۲) صدتا از هر چیز	مغزی نخاعی
capean	cerebrovascular accident
زنبور عسل نر	سکته مغزی
cephalad	cerebrum
بطرف سر	مخ
cephalic vein	cerifera
سیاهرگ	موم دار
cephalin	cerification
گروهی از فسفولیپیدها که با لسیتین در رابطه بوده و در بافت مغز بافت عصبی و زرده تخم مرغ یافت می شود.	مومی شدن
cephalization	certificate
تخصیص سری	گواهی
cephalocaudal	certified
سری -دمی	تصدیق شده
cephalothorax	cerumen
سری -سینه‌ای	چربی گوش
cereal	ceruminous gland
	غده مترشحه سرومن

cervical	عنقی، گردنی	(۱) پوسته، ضایعات خرمنکوبی (سبوس)، (۲) علوفه، کاه
cervical dislocation	یکی از روش های کشتن مرغ	chaff and dust
cervicalis	گردنی	پوسته و گرد و غبار
cervicplex	شبکه گردنی	chaffy
cervicitis	تورم عنق رحم	حجیم
cervicothoractic ganglion	گره لنفاوی گردنی	chaffy corn
cervicovaginal	عنقی	ذرت سبک
cervix	(۱) گردن رحم (۲) گردن حشرات	chaffy wool
cesarean	سزارین	پشم پوشال دار
cespitouse perennials	چمنهای پایا	chain
cestode	کرم نواری شکل	زنجیر
cetacea	نهنگان	chain tuberization
cevitamic acid	ویتامین ث	تسلسل تشکیل غده
CGS	دستگاه آحاد ساتی متر-گرم-ثانیه	chalaza
chaetognatha	پیکانیان	بند سفیده تخم پرندگان، سفیده تخم مرغ را به زرده وصل می کند.
chaff		chalk
		گچ
		challenge feeding (lead feeding)
		یک روش تغذیه که جیره حاوی مواد خوراکی با انرژی بالا است و به گاوها در اوایل شیردهی داده می شود.
		chamois
		(۱) جیر (۲) بزکوهی
		champ
		با صدا جویدن
		chamomile
		بابونه
		channel
		کانال

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

character	صفت	chelate	کلیت، ترکیب کمپلکس بین مواد آلی و معدنی مثل متیونین روی و یا پروتئینات مس.
charcoal	زغال چوب	chelating agent	عامل کلیت کننده
charge	خوراک، بارکردن	chelation method	روش کلیت
check	رسیدگی کردن	chemical	شیمیایی
checking	بررسی کردن	chemical restraint	مقید نمودن شیمیایی
check ligament	رباط کمکی	cheminosis	بیماری شیمیایی
cheek	گونه	chemist	شیمی دان
cheek teeth	دندان های آسیا	chemistry	شیمی
cheeping	جیک جیک کردن	chemoreceptor	گیرنده شیمیایی
cheese	پنیر	chemosensitive area	ناحیه حساس شیمیایی
cheeselip	مایه پنیر	chemotactic factor	عامل جذب شیمیایی
cheesery	کارخانه پنیرسازی	chemotaxis	جاذبه شیمیایی
cheesy	پنیری	chemotherapy	شیمی درمانی
cheetah	بوزپلنگ	chest	قفسه سینه
cheilitis	زخم لب	chevon	گوشت بز
cheilosis	زخمهای اطراف دهان	chew	

chewing the cud	جویدن	chimerism	سرمازدگی
chiasma	نشخوار کردن	chimpanzee	حالتی که دو تخم با هم یکی شده و یک فرد با دو کاریوتیپ مختلف بوجود آمده باشد
chick	تقاطع، کیاسما	chimney drain	زهکش عمودی
chicken	جوجه ( از سن یک روزگی تا ۷-۸ هفتگی)، پرنده جوان	china clay	شامپانزه
chicken nugget	جوجه، ماکیان	chip fracture	چانه
chick feathers	قطعات گوشت کنتاکی شده، تکه‌های گوشت	chipping	خاک چینی
chick rearing	پرهای طیور	chippings	خرد کردن
chicks	پرورش طیور	chiroptera	تراشه، براده
chick sexing	جوجه ها	chirurgical anesthesia	خفاشان
chicks-starting	تعیین جنسیت جوجه	chisel	بیهوشی جراحی
chief cell	جوجه های شروع کننده	chitin	اسکنه
chill	یاخته اصلی	chive	نوعی چغندر قندی ازت دار $C_{30}H_{50}O_{19}N_4$
chilled brood	لرز، سرما	chlamydiaeae	پيازچه
chilling	جوجه های سرما خورده	chlamydiaeae	خانواده‌ای از میکرو تاتوبیوتها که بیماریهای مختلفی در انسان و حیوان ایجاد می‌کند.
chilling injury	سردسازی		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

chlamydiosis	کلامیدوز، پستیاکوز (بیماری طیور و پرندگان زیستی)	choanae	حفره خلف بینی
chloretic	صفرا آور	chocolate spot	بیماری لکه شکلاتی
chlorimeter	کلرسنج	choice	خوب
chlorinated hydrocarbones	هیدرو کربنهای کلردار	choke	انسداد مری، خفگی، گرفتگی
chlorinated water	آب کلر	cholangiectasis	اتساع مجاری صفراوی
chlorine	کلر	cholangiohepatitis	تورم کبد و مجاری صفراوی
chlorophacinon	نوعی ترکیب شیمیایی که با عمل ضد انعقاد خون باعث خونریزی داخلی و مرگ می شود	cholanhitis	التهاب مجاری صفراوی
chlorophyll	سبزینه	cholecalciferol	ویتامین D <sub>3</sub>
chlorophyta	جلبکهای سبز	cholecystitis	التهاب کیسه صفرا
chloroplast	پلاست سبزینه دار	cholecystogram	عکس کیسه صفرا
chlorothiazide	نوعی داروی ادرار آور	cholelithiasis	سنگهای صفراوی
chlorotic	زردی	cholemia	صفرابخونی
chlorthion	حشره کشی است که از طریق تماسی و گوارشی موجب نابودی حشره می شود.	cholera	وبا
choana	سوراخ خلف بینی	cholera-chicken	وبای مرغی
		cholera-hog	وبای خوک
		cholestasis	توقف جریان صفرا



cholesterol

کلسترول  $C_{27}H_{45}OH$

cholesterolemia

کلسترول خونی

cholestyramine

دارویی که با نمک‌های صفراوی ترکیب شده و موجب دفع آنها از طریق مدفوع می‌شود

cholic acid

اسید کولیک  $C_{24}H_{40}O_5$

choline

کولین  $C_5H_{15}NO_2$

cholinergic

نوعی رشته عصبی که از استیل کولین به عنوان یک ماده انتقال دهنده استفاده می‌کند.

cholinesterase

آنزیمی است که استیل کولین یا ماده انتقال دهنده عصبی را در محل اتصال عصب می‌شکند.

choluria

ادرار صفراویی

chondrioconte

میتوکندری میله ای

chondriomite

میتوکندری زنجیره ای

chondriosome

میتوکندری دانه ای

chondroblast

یاخته غضروفی جوان

chondrocyte

یاخته غضروفی بالغ

chondrodystrophy

رشد غیر طبیعی غضروفها

chondrogenesis

غضروف سازی

chondrotin sulfate

نوعی موکوپلی ساکارید است که جز مهمی از غضروف محسوب می‌شود

chondromalacia

نرمی غضروف

chop

(۱) خرد کردن (۲) خوراک حیوانی قطعه شده

(۳) کاشتن گیاهان ردیفی (۴) فک

chopped

خرد شده

chopped alfalfa

یونجه خرد شده

chopped hay

علف خشک خرد شده

chopper

خرد کن

chopping

خرد کردن

chops

مخلوط برگ و ساقه‌های خشک شده که از خشک کن بیرون می‌آید.

chord

وتر

chorda dorsalis

طناب پشتی

chordae tendinae

طناب وتری قلب

chorda spermatica

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

chordata	بند بیضه	chroma	لایه مویرگی مشیمه چشم
chordate	طنابداران	chromaffin bodies	فام، رنگ
chorda umbilicalis	طناب دار	chromaffin cell	اجسام رنگ پذیر
chorioallantoic membrane	بند ناف	chromaffin system	یاخته رنگ پذیر
chorioamniotic cavity	پرده خارجی جفت	chromatic	سیستم رنگ پذیر
choriocarcinoma	حفره شناوری جنین	chromatid	مربوط به رنگ
chorioid	سرطان جفت	chromatid	هر یک از دو رشته کروموزوم که در مرحله
chorion	مشیمه چشم	chromatin	پروفاز و متافاز تقسیم یاخته‌ای میتوز مشاهده می‌شود.
chorionic	مشیمه خارجی جفت	chromatin network	رنگینه
chorion laeve	مربوط به مشیمه خارجی جفت	chromatography	شبکه کروماتین
chorion-primirive	مشیمه خارجی صاف جفت	chromatography procedure	رنگ نگاری
chorionic	مشیمه خارجی اولیه جفت	chromatophore	روشهای رنگ نگاری
Chronic Respiratory Disease	مزمن	chromium	یاخته های رنگ دانه ساز
choroid	بیماری مزمن تنفسی (CRD)	chromophil cell	کروم، کرومیم
choroiditis	مشیمه چشم	chromosome	یاخته های رنگ پذیر
choroidocapillary layer	التهاب مشیمه چشم		رنگین تن

chromosome-homologous

کروموزوم متجانس

chromosome-sex

کروموزوم جنسی

chromosome-X

کروموزوم ماده

chromosome-Y

کروموزوم نر

chronic

مزمن

chronotropic

موثر روی زمان یا سرعت

chrysalid

شفیره

chrysalis

شفیره

chuck and blade

ماهیچه سینه و شانه

chuck-square cut boneless

سر سینه بدون استخوان با برش مربعی

churn

کره گیری

churned sour milk

شیر پس چرخ ترش

churning

خامه گیری، فرایند زدن خامه جهت تولید

کره، که منجر به تجمع گلبولهای چربی و جدا

شدن آنها از فاز مایع می گردد.

chyle

شیره

chylomicrons

ذرات چربی

cyllothorax

مایع لنفاوی قفسه صدری

cynodon grass (Cock foot)

علف باغی (پنجه خروس)، گیاهی است

دائمی و سایه پسند که بیشتر به این علت به

این نام، نامگذاری شده است. در بهار زود

شروع به رشد می کند تولید زیادی دارد،

خشکی را بخوبی تحمل می کند و رشدش را

تا اواخر پاییز ادامه می دهد.

cynodon dactylon

علف برمودا، یکی از مهمترین گیاهان علفی و

چمنی بوده و در تولید علوفه خشک اهمیت

زیادی دارد. (Bermuda grass)

cyllothorax

مایع لنفاوی قفسه صدری

cystic glandular hyperplasis

هیپرپلازی غده ای کیستی

chyme

کیموس معدی

chymotrypsin

نوعی آنزیم گوارشی که از لوزالمعده ترشح

می شود و بر هضم پروتئینها اثر می گذارد.

cicatrix

اثر زخم

cider

آب سیب

CIDR

سیدر، یکی دیگر از روش های همزمانی

فحلی، استفاده از پروژسترون برای مدتی

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

خاص است مثل قرار دادن یک سیدر		مژه مانند
(CIDR) حاوی پروژسترون در داخل واژن	ciliolum	مو، مژه
حیوان. در نتیجه میزان پروژسترون برای مدتی	cilium	مژک
در بدن بالا خواهد بود و پس نورد منفی روی	cingle	کمر بند
هیپوتالاموس و هیپوفیز خواهد داشت. سپس	circle system	سیستم دورانی
با خروج سیدر، غلظت پروژسترون به طور	circling	چرخش
ناگهانی کاهش می یابد و لذا پس نورد منفی	circling disease	بیماری چرخش
مذکور روی هیپوتالاموس برداشته می شود و	circularly integrated farms	مزارع مجتمع چرخه ای
هورمون GnRH و در نتیجه LH و FSH	circular transverse section	برش عرضی حلقوی
افزایش می یابد و موج فولیکولی آغاز	circulation	چرخش
می شود.	circulation-blood	گردش خون
cilia	circulatory arrest	توقف گردش خون
مژه ها	circulatory disturbance	اختلال گردش خونی
Collieries	circulus major	دایره بزرگ
مژه دار	circulus minor	دایره کوچک
ciliary	circumanal glands	گدد دور مقعدی
مژگانی	circumflex	
ciliata		
مژه داران		
ciliata		
مژگدار		
ciliated		
مژه دار		
ciliated columner epithelium		
بافت پوششی با سلولهای استوانه ای مژه دار		
ciliates		
مژه داران		
ciliatus		
مژه دار		
ciliiform		

circumrenal	قوس نزدیک یک کلیه	نوعی اسید آمینه غیر ضروری که در چرخه اوره تشکیل می‌شود.
circumscribed	محدود شده	شیره مرکبات
circumscriptus	احاطه شده با لبه	citrus خانواده مرکبات
circumvallate papilla	پرز جامی شکل	citrus plant گیاهان جنس مرکبات
circumvallate papilla of tongue	پرزهای جامی شکل زبان	cirtus pulp تغاله مرکبات
circus movement	حرکت چرخشی	clamp مهار کردن اسب
cirrhosis	تشمع	clarification پالایش
cirrhosis of liver	تشمع کبد	clarified butter کره صاف شده
cistern	سیسترن، دهلیز	clarified milk شیر صاف شده
cisterna	حفره	clarity شفافیت
cisternal gland	غدد دهلیز پستانی	clart کثیف
cisterna magna	دهلیز بزرگ	clasper گیره
citric acid	اسید سیتریک	class دسته
citrin	ویتامین P	classification رده بندی
citrulline		classified رده بندی شده
		classify

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

claudication-intermittent	طبقه بندی کردن	clearing	تمیز سازی
clavicle	زخم ماهیچه پای گوساله	cleavable	شکاف خوردنی
clavicular	ترقوه	cleavage	تقسیم
clavoid	ترقوه ای	cleavage cavity	فرورفتگی شکاف
clavulate	گرزی	cleft	شکاف
clavus	گرزی	cleidobasilaris muscle	عضله قاعده ای ترقوه ای
claw	میخچه	cleidomastoideus muscle	عضله پستانی-ترقوه ای
clawed	پنجه، کلاهک، خرچنگی دستگاه شیر دوشی	climatal	آب و هوایی
clay	چنگال دار	climate	آب و هوا
clean up animal	گل رس	climatic	اقلیمی
cleaned	حیوانی که آبستن نمی شود	climatological data	داده ها یا اطلاعات اقلیم شناختی
cleaned-in-place	تمیز کرده	climatologist	اقلیم شناس
cleaning compond	شستشوی تجهیزات شیر با سیرکوله کردن	climax	قله
cleansing	محلول های شستشو در داخل آنها بدون جدا کردن بخش های مختلف از یکدیگر.	climbing fiber	رشته بالارونده
	مواد تمیز کننده	cling	چسبیدن
	جفت	clinical	بالینی، درمانگاهی

clinical examination

معاینه درمانگاهی

clip

کوتاه کردن موی بدن اسب، چیدن علوفه

clip wool

پشم خام

cloaca

محل یا محفظه ای که مجاری ادراری، تناسلی و گوارشی پرندگان، خزندگان و دوزیستان به آن ختم می شود.

clod

کلوخ

clofentezine

نوعی کنه کش بادوام

clog

مسدود کردن یا شدن

clone

پرگنه

clonic spasm

گرفتگی عضلانی قولونی

cloning

تکثیر غیر جنسی سلول تخم

clonorchiasis

بیماری کلیک کبد شرقی

close breeding

خویش آمیزی

close grazing

چرای مفرط

close up

گاوهای نزدیک زایش، گاوهای آبستن سنگین، مرحله آخر دوره خشکی گاوهای

خشک را می گویند. به عبارت دیگر به دوره نزدیک زایمان گاوهای خشک می گویند که باید آنها را کم کم با جیره شیردهی عادت کنند.

clostridial infection

عفونت کلستریدیایی

clot

لخته

clothing wools

پشمهای پارچه ای

cloth moth

بید پشم خوار

clotted blood

خون منعقد شده

clotting

لخته شدن

cloud

ابر

cloven foot

سم شکافته

clove oil

روغن میخک

Clover (=Trifolium)

شبدر

clover-red

شبدر قرمز

clubbing

گرزی شدن

clump

خوشه

cluster

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

clutch	خوشه دستگاه شیردوشی	coast	ساحل
CoA	کلاچ، مرحله فعال تخمگذاری، دسته	coastal area	جلگه ساحلی
coagulable	کوآنزیم A	coat	آستر، موی بدن حیوان، پوشش بدنی حیوان
coagulant	لخته شدنی	coated cell	یاخته پوشش دار
coagulate	لخته کننده	cob	۱) چوب بلال، قسمت وسط بلال که دانه ذرت در آن رشد می‌کند، کوب (۲) حبه (شکلی از علوفه خشک). (۳) اسب نر کوتاه قد و قوی
coagulated	لخته شده	cobalamine	ویتامین B <sub>12</sub>
coagulating glands	غدد لخته ساز	cobalt	کبالت
coagulation	انعقاد	cobay	خوکچه هندی
coal	زغال سنگ	cobs	چوب بلال
coarse	زبر، درشت	coca	کاکائو، کوکا
coarse middling	زبره درشت آرد، پسمان‌های درشت‌تر آردسازی	coccarboxylase	نوعی آنزیم تیامین دار کلیدی در واکنش‌های کربوکسیل زدایی که مولد انرژی در بدن هستند
coarse mixes	خوراک‌های مخلوط زبره، خوراک مخلوط درشت	cocarcinogen	کمک سرطانزا
coarse wheat feed	زبره درشت گندم	cocci	گرد، باکتری‌هایی به شکل گرد
coarsely sifted	درشت غربال شده		



coccidiosis

نوعی بیماری گوارشی که توسط میکروبهایی به نام کوکسیدی از گروه پروتوزوآها اجاد می شود، اسهال خونی

cocciostats

مواد ضد کوکسیدیوز

coccus

نوعی باکتری کروی شکل

coccygeal

دنبالچه ای

coccygeal artery

شریان دمی

coccygeus

استخوان دنبالچه

coccyx

دنبالچه

cochineal insect

کفش دوزک

cochin oil

روغن نارگیل

cochlear

حلزون گوش

cock

خروس، پرنده نر

cock bird

پرنده نر

cock crow

صدای خروس

cockerel

جوجه خروس، پرنده نر جوان

cockle

چین و چروک، برآمدگی زگیل مانند، موج

cockroach

سوسک حمام

coak sparrow

گنجشک نر

cocksfoot

پنبه مرغی، گیاهی علفی با نام علمی *dactylis glomerata*

cockspur

سیخک پای خروس

coak tailed

اسب دم کل

cocoa

کاکائو

cocominant immunity

ایمنی همگام

coconut

نارگیل

cocoon

پبله کرم ابریشم

cod

۱) بخشی از کیسه بیضه که پس از اخته شدن یک حیوان نر باقی می ماند ۲) موادی که نشخوارکنندگان ضمن عمل تشخوار بالا می آورند و پس از جویدن مجدد، فرو می دهند

cocurrent

جریان همسو

cod atlantic

ماهی روغن

code

رمز، نشانه

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

cod fish	ماهی روغن	coffee	قهوه
cod liver oil	روغن کبد ماهی	coffin bone	استخوان بند سوم انگشت
codominance	غالبیت ناقص	coffin joint	مفصل بین بند دوم و سوم
codominant gene	ژن هم بارز	cohesion	نیروی چسبندگی
codon	کد، رمز	cohesive	چسبنده
coefficient	ضرب	cohort	همگروه
coefficient of determination	ضرب تبیین	coil	چنبره زدن، ماریچ
coefficient of inbreeding	ضرب همخونی	coincidence	انطباق
coefficient of nondetermination	ضرب عدم تبیین	coital exanthema	تاول آمیزشی
coefficient of variation	ضرب تنوع (CV)	coitus	جفتگیری، آمیزش جنسی
coeliac artery	سرخرگ احشایی	cojoined twin	دوقلوهای به هم پیوسته
coelom	حفره عمومی	cola	کولا، یک میوه گرمسیری با نام علمی
coelomic cavity	حفره عمومی	<i>acuminata</i>	درخت قهوه سودانی
coenzyme	کمک آنزیم	cola nuts	میوه درخت کولا
coexistence	همزیستی	cold	سرما، سرد
cofactor (co-factor)	عامل کمکی، کوفاکتور	cold barn	

اصطبل سرد گوساله، نوعی گوساله‌دانی که  
دمای درون آن کمتر از دمای بیرون است.

coldwater fishes

ماهیان سردابی

coelitis

التهاب مهبل

coleocele

فتق مهبل

coleoptera

سخت بالپوشان

coleoptile

غلاف برگ

coles femininus

چوچوله

colibacillosis

کولی باسیلوز، نوعی بیماری عفونی در طیور

colibacteria

باکتریهای کولی

colic (acute abdominal pain)

(۱) قولونی (۲) شکم درد، دل‌درد

colic lymph nodes

گره های لنفاوی قولون

caliform

کولی شکل

califormes

کولی شکل‌ها

california mastitis test

آزمون ورم پستان کالیفرنیا (CMT)

colitis

ورم قولون

coli toxin

سم اشیریشیا کولی

collagen

فراوان‌ترین پروتئین موجود در بدن حیوانات

collagenase

آنزیم تجزیه کننده کلاژن

collapse

از پا افتادن

collar

طوقه

collateral

جانبی

collectable manure

پهن قابل جمع آوری

collecting

جمع آوری

collection

مجموعه

collection and sorting

جمع آوری و درجه بندی کردن

collection of data

جمع آوری داده ها

collective farm

مزرعه اشتراکی

collector drain

زهکش اصلی

collenchyma tissue

بافت کلانشیم

collicular plate

صفحه برآمده

colliculi

برآمدگیها

colliculus seminalis

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

colliflower	سشیغ پیشابراهی	colorful	پر رنگ
collinearity	گل کلم	colorimeter	رنگ سنج
colloid	هم راستایی	colorimetric	رنگ سنجی
colloidal	موادی با ذراتی بسیار ریز و سطح بسیار زیاد	colostomy	تثبیت قولون به حفره بطنی
collop	دارای خاصیت کلوئیدی	colostral milk	آغوز
colop (۱)	نوعی واحد چراگاهی که تغذیه یک اسب یا گاو بالغ یا معدل آن گوسفند را برای مدت یکسال تامین می کند (۲) یک ورقه گوشت خوک (۳) یک لایه چربی	colostrum	آغوز
collum	گردن، طوقه	colt	اسب جوان
colon (۱)	بخشی از روده بزرگ مهره داران (۲) قسمت دوم روده حشرات (۳) باغبان، برزگر	columb	واحد بار برقی (الکتریکی)
colonial growth	کشت کلنی ای	columbidae	خانواده کبوتران
colonic dilataton	انبساط قولونی	columbiformes	راسته کبوترسانان
colonization antigen	پادگن توده ساز	columella	ستون کوچک
colony forming unit	واحد کلنی ساز	column	ستون
colorable	رنگ پذیر	columna	ستون
color coding	علامت گذاری با رنگها	columnae carnea	ستون گوشتی
		columnar	استوانه ای
		columnar cell	سلول استوانه ای

column chromatography	رنگ نگاری ستونی	دامنه تعادل حرارتی
column diagram	نمودار ستونی	هم سفره
colaza	کلم روغنی	هم سفرگی
coma	اغماء، بیهشی	تجارتی
comatose	در حالت اغماء	خرد شده
comb	(۱) تاج (۲) شانه	پنیر با بسته بندی سرد
combat	جنگ کردن، درگیر شدن اسبها با یکدیگر	commission on biochemical nomenclature
combination	ترکیب	کمیته نامگذاری بیوشیمی
combine	ماشینی که کار برداشت و خرمن کوبی را انجام می دهد	commissural connection
combing	شانه کردن	ارتباط پیوندی
combing wool	پشمهای شانه شدنی	commissure
combining ability	قابلیت ترکیب پذیری	سطح اتصال
combining device	دستگاه جمع کننده	commixion
combustibility	احتراق پذیری	اختلاط
combustion	احتراق	comon
comfort zone		(۱) عمومی (۲) متداول (۳) عامیانه
		commonable
		commonage
		common ansester
		communication
		communis
		مشتک، معمولی

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

compact	فشرده	competition	رقابت
compacted	فشردگی، انباشتگی (شیردان)	competition horse	اسب مسابقه‌ای، اسب کورس
compact bone	استخوان متراکم	competitive	رقابتی
compaction	انباشتگی	competitiveness	رقابتی
compactness	بهم فشردگی	complement	مکمل
compactors	غلتک	complementary	تکمیلی
companion cells	یاخته های همراه	complement fixation	تثبیت مکمل
companion crops	محصولات همراه	complete cycle	دوره کامل
comparative advantage	برتری نسبی	completely dominant	کاملا غالب
comparison of variances	مقایسه واریانسها	completeness	کمال
compatible cell	یاخته های قابل تطبیق	complex	بغرنج، پیچیده
compensated	جبران شده	complexing agent	عامل پیچیده کننده
compensatory growth	رشد جبرانی	complex medium	محیط کشت مرکب
competence	توانایی، شایستگی، عملکرد	complications	مشکلات
competing products	محصولات رقیب	component	جزء
competing species	گونه های رقیب	compose	ترکیب کردن

composite cross

آمیخته مرکب

composite joint

مفصل مرکب

composition

ترکیب

composition-foods or feeds

ترکیب شیمیایی یا اجزای تشکیل دهنده  
غذاهای انسانی یا خوراکهای حیوانی

composition of feeds

ترکیب شیمیایی خوراکها

compost

فضولات حیوانی

compound

مرکب

compound eyes

چشمهای مرکب

compound feed

خوراکهای مرکب

compound microscope

میکروسکوپ مرکب

comprehensive plan

طرح جامع

compressed

فشرده

compressed bale

بسته فشرده

compressed beef

گاو گوشتی مترکم

compressible fluid

مایع تراکم پذیر

compressing ring

حلقه تراکم

compression

فشرده‌گی، تراکم

conalbumin

کُن آلبومین، کُنآلبومین، از پروتئین‌های بخش سفیده تخم مرغ می‌باشد. کونآلبومین را همچنین تحت عنوان اووترانسفرین معرفی می‌نمایند. جرم مولکولی آن تقریباً دو برابر جرم مولکولی اوآلبومین می‌باشد. این ماده از نظر ترکیب اسید آمینه‌ای و نیز توانایی آن در جهت ترکیب یافتن با کاتیون‌های دو ظرفیتی به طور نزدیکی با سیدروفیلین (گروه بنای گلیکوپروتئین سرم خون) شباهت دارد. تفاوت آن‌ها در قسمت کربوهیدراتی می‌باشد و دارای اسید نورامینیک نبوده و از بخش‌های مساوی از مانوز و گلونآلبومین تشکیل می‌گردد. این پروتئین دارای نقش بازدارندگی بر روی باکتری‌های معینی می‌باشد. کونآلبومین در مقایسه با اوآلبومین آسان‌تر و راحت‌تر توسط حرارت تغییر ساختمان مولکولی می‌دهد و در حدود ۶۳ درجه ی سانتی‌گراد انعقاد می‌یابد. این تقریباً درجه حرارتی است که سفیده‌ی تخم مرغ در آن درجه منعقد می‌گردد؛ زیرا اوآلبومین در نقطه‌ای که کونآلبومین غیر محلول می‌شود حالت ژله‌ای یا شبه جامد پیدا می‌کند .

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

concave	جنین	
	(۱) مقعر (۲) ضد کوبنده	concha-nasal
concavity	صدف بینی	conchofrontal sinus
	تقعر، فضای توخالی	conchoidal
conceive	صدفی	
	باردار شدن، آبستن شدن	concrete
concentrate	منجمد کردن	
	کنسانتره، خوراک هایی که حاوی مواد الیافی	concrete floors
	پایین و مواد مغذی بالا باشند. از لحاظ فنی	
	تمام خوراک هایی که مواد مغذی اولیه (	concrete silo
	پروتئین، هیدرات های کربن و چربی) را	
	داشته باشند. به هنگام طبقه بندی هر ماده	conclusion
	خوراکی که کمتر از ۱۸ درصد الیاف خام	
	داشته باشد، جزء مواد متراکم یا کنسانتره طبقه	condemn
	بندی می شود.	
concentrate cube	معدوم کردن	
	مکعب های کنسانتره ای	condemnation
concentrated feed	انهدام	
	خوراک متراکم، خوراک کنسانتره	condensate
concentrates	بخار مایع شده	
	مواد متراکم	condensation
concentration	تغلیظ، انقباض	
	غلظت	condensation level
concentric	ارتفاع تراکم	
	متماثل به مرکز	condensation water
concept	آب مقطر	
	مفهوم	condensed
conception	تغلیظ شده	
	آبستنی	condensed tannins
conceptus	تانن های متراکم	
		condensing site



condiments	ناحیه تراکم ادویه ها	confertus	نزدیک هم
condition	(۱) در مورد پشم چربی دار، مقدار چربی و ناخالصی های پشم (۲) حالت سلامتی گوسفند (۳) شرط، حالت	confervoid	کرک دار
conditional approval	گواهی مشروط	confidence interval	دامنه اطمینان
conditioned	آماده شده	configuration	آرایش فضایی
condom	کاندوم	confined	نگهداری شده در فضای بسته
conduct	انتقال دادن	confinement	محبوس
conduction	هدایت	confluent	یکپارچه
conductor of heat	هادی گرما	conformation	فرم، شکل
condyle	قوزک	conformed	شبیبه هم
condyloid canal	مجرای کوندیلی	confounding	مخدوش کننده
cone	مخروط، قیف	confusion	بهت
cone cell	یاخته مخروطی	congealing point	نقطه انجماد
cone flower	گل شیپوری	congenital	مادر زادی
conferted	مجتمع شده	congestion	تراکم
		congestive catarrhea	نزله پر خونی
		congestive heart failure	نارسایی احتقانی قلب

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

conглоabate	التهاب ملتحمه چشم
توبی، گلوله شدن	
conglomerate	پیوسته
گلوله شده، گرد شده	
conglomeration	پیوندی
به هم جوش خوردگی	
conglutinin complement	همخونی
adsorption	conservation of energy
جذب سطحی مکمل کانگلویتینین	بقای انرژی
congress	conservative
مقاربت (آمیزش) جنسی	محتاط
congress-sexual	conserve
جفتگیری	محافظت کردن
conical	consistency
مخروطی	قوام، یکنواختی
conicalness	consolidated planning
حالت یا شکل مخروطی	برنامه ریزی تلفیقی
conifer resin	consolidation
صمغ کاج	تراکم
conjugate	conspicuous
ممزوج شده	برجسته
conjugated	constant
ترکیبی	ثابت
conjugation	constipation
جفتگیری، آمیزش	یبوست مزاج
conjugative	constituent
الحاق پذیر	اجزا
conjunctiva	constitution
ملتحمه چشم	نیرو، بنیه
conjunctival fornix	constitutional
قوس ملتحمه ای	ذاتی، سرشتی
conjunctivitis	constriction

constrictor	تنگی، انقباض	contaminous	آلودگی
constructor	جمع کننده	content	مسری
consult	سازنده	contentment	گنجایش
consultant	مشاوره	conteract	حالت عاری از تنش یک حیوان سالم
consultary	مشاور	coneraction	اثر متقابل
consultation	مشورتی	contercoup	انقباض
consumer	مشاوره	continent	ضربه مخالف
consumption	مصرف کننده	continous conveyor	قاره
contact	استعمال	continuity	نقاله پیوسته
contagious	تماس گرفتن	continuous	پیوستگی، تداوم
contaginous disease	مسری	contract	پیوسته
container	بیماری‌های مسری یا واگیردار	contracted tendon	(۱) عقد قرارداد (۲) کشش به سوی دیگر (۳)
container-veneer	ظرف، جعبه	contractile vacuole	تعهد دوجانبه
contaminable	روکش بسته بندی	contraction	رباط منقبض شده، بیماری انقباض تندون که بیشتر در اسب‌های جوان روی می دهد.
contaminate	آلوده کننده		حفره قابل انقباض
contamination	آلوده کردن		جمع شدگی، انقباضات

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

contractile	خم شدنی	conveyor-band	نقاله
contraflexure point	نقطه عطف	convoluted	نوار نقاله
contrast	تضاد در رنگ	convulsant	مارپیچی
contributing factors	عوامل کمک کننده	convulsion	تشنج آور
control	(۱) نظارت کردن (۲) مبارزه کردن (۳) تحت فرمان در آوردن	conyger	تشنج
contusion	کوفتگی	cooked	خرگوش داری
convalescence	نقاهت	cooked feed	پخته
convalescent carrier	حامل در حال نقاهت	cookeolus hoops	خوراک پخته شده
convection	انتقال حرارت	cookie	ماهی گلگون تیره بال
convention	قرارداد	cooking	کلوچه
conventional	قراردادی	cooking fat	طبخ
convergence	همگرایی	cooks foot	چربی طباشی
convex	محدب	coolant	پنجه مرغی (علف هرز)
conveyer belt	تسمه نقاله	cooler	خنک کن
conveying	انتقال دادن	cooling	دستگاه خنک کننده
conveyor		coombs	خنک کردن

coop	ضایعات	coprophytic	گیاه کودرو
cooperation	قفس مرغ کرچ	coprostasis	کود رویش
cooperative organizations	تعاون	copula	یبوست شدید
cooperatives	سازمانهای تعاونی	copulation	بخش رابط
copious salivation	شرکتهای تعاونی	coracinus	جفتگیری، آمیزش جنسی
copper	ترشح فراوان بزاق	coracobrachialis	سیاه براق
copra meal	مس	coracoid	غرابی، بازویی
copra oil	کنجاله نارگیل	coracoid process	غرابی
copremia	روغن نارگیل	coral	زائده غرابی
coprobiont	مدفوع خونی	coraliform	مرجان
coprodeum	موجودات زنده ای که روی کودهای حیوانی زندگی می کنند	cor bilodulare	شکل گل کلم
coprolith	حفره مخرجی	cord	قلب دوحفره ای
coprophagan	مدفوع سنگی	cordata	بند
coprophagy	سوسک مدفوع خوار	cord like tissue	طناب داران
coprophyte	مدفوع خواری	cord-dorsal	بافت طناب مانند
		cord-spermatie	طناب پشتی

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

cord-spinal	بند بیضه	corn-flour	ذرت پولکی
cord-umbilical	طناب نخاعی	corn fodder	ذرت آردی
core	بند ناف	cornicle	علوفه ذرت
corium	مغز، هسته	corniculate	سیخک پای مرغ
cork	کوریم، لایه میانه پوست، جلد (چرم)	corniferous wood waste	شاخک دار
corkscrew claw	چوب پنبه	cornification	ضایعات نوک تیز چوب
corn	سم پیچیده	cornified cell	شاخی شدگی
corn bran	(۱) میخچه (۲) ذرت	cornify	یاخته شاخی شده
	سبوس ذرت، لایه خارجی دانه ذرت که حاوی ۱۲-۱۶٪ پروتئین خام و ۱۰-۱۲٪ الیاف خام است.	corn cob	شاخی شدن
corn gluten meal	کنجاله گلوتن ذرت، باقیمانده ذرت پس از خارج کردن قسمت اعظم نشاسته که شامل جنین و سبوس و در حدود ۴۰ تا ۶۰ درصد پروتئین خام دارد.	corn-pod	چوب بلال
cornea	قرنیه	corn-pop	ذرت نیم دار
corneal edema	خیز قرنیه	corn-pop	پاپ کورن
corneum	شاخی، کراتینی	cornstalk silage	سیلوی ساقه و برگ ذرت
cornflake		corn starch	نشاسته ذرت
		corn stover	کاه ذرت
		corn-sweet	ذرت شیرین
		cornu	

cornual corium	شاخ غشای شاخی پوست	ضریب همبستگی correlative hypertrophy	هیپوترفی جبران کننده
corona	تاج	corrosion	فرسایش شیمیایی
corona-dental	تاج دندان	corrosive	فرساینده
coronary	(۱) تاجی (۲) استخوان کوچک بخلق	corrupt	فاسد
coronet	تاج	cortex	پوست اولیه
coronoid process	زایده منقاری	cortex-adrenal	قشر فوق کلیوی
corpora albicans	اجسام سفید	cortical	سطحی
corporate agriculture	کشاورزی تعاونی	corticalis	قشری
corporation	شرکت سهامی، تعاونی	corticifugal	قشر گریز
corpus	(۱) جسم (۲) سرمایه اولیه	corticipetal	متمایل به قشر
corpus luteum	جسم زرد (CL)	corticosteroids	هریک از هورمونهای قشر خارجی غدد فوق کلیوی
corpuscle	دانه، جسم کوچک	corticosterone	نوعی هورمون استروئیدی که از قشر عدد فوق کلیوی ترشح می شود
corpuscula renis	جسمک کلیوی	cortico surrevale	بخش قشری غدد فوق کلیوی
correction	تصحیح	corticotropic hormone	هورمون محرک قشر غده فوق کلیوی
correlation	همبستگی		
correlation coefficient			

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

corticotropin	هورمون آدرینوکورتیکوتروپین	cottage	کلبه
cortisol	نوعی هورمون استروئیدی قشر خارجی غدد فوق کلیوی	cotton	پنبه
cortisone	نوعی هورمون استروئیدی ضروری برای تنظیم اعمال حیاتی بدن	cottonseed	تخم پنبه
cor triloculare	قلب سه حفره ای	cotty wool	پشم نمادی
coryne bacterium	کورینه باکتریوم	cotyledon	تکمه جفت
coshion comb	تاج بالشی	cotyledonary	پرزی
cosset	بره بی مادر	cough	سرفه
cost	بها، قیمت، ارزش	coumarine	نوعی ماده شیمیایی آلی، متبلور، با رنگ سفید، مزه زننده و بوی وانیل
costa	دنده	count	شمارش
costae	دنده ها	count per minute	تعداد شمارش در دقیقه (CPM)
costal cartilage	غضروف دنده ای	counter	شمارشگر
costa verae	دنده حقیقی	countercurrent	جریان مخالف
costocervical trunk	تنه دنده ای گردنی	counterirritant	داروی ضد تحریک
costochondral joint	پیوندگاه دنده ای	counting chamber	محفظه شمارش
costodiaphragmatic recess		coupled	



course	مزدوج مرحله	موادی که پس از خارج کردن چربی از بافت چربی یا پوست حیوانات بافی می ماند
courtship	عشق بازی	crammer پروار بند مرغ
covariance	کواریانس	cramming تغذیه زورکی
covey	دسته بلدرچین	cramp قولنج، انقباض شدید عضلات روده
cow	گاو	craniad به طرف سر
cowper's gland	غده کوپر	cranial جمعیه ای
cowpox	آبله گاوی	cranial abdominal artery سرخرگ قدامی شکم
cowtail	پشم مویی زمخت	cranialis قدامی
coxitis	التهاب مفصل لگنی	craniocerebral جمعیه ای - مخی
coxafemoral articulation	اتصال خاصه ای-رانی	craniocerebral جمعیه ای - خاجی
crab	خرچنگ	cranioschisis شقاق جمعیه
crack	شکاف	crank لنگ
cracked	شکسته و خرد شده	crank axle محور لنگ
cracking	شکستن و فشردن، صدای خش خش	crash تصادف
crackling		crateless retort اتوکلاو بدون سبد
		craw

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

cray fish	چینه دان، معده حیوانات	creep grazing	مکان تغذیه دامهای جوان با غذای مکمل
crazy cattle disease	خرچنگ ماهی	creeper	خزیدن و خوردن
crazy chick disease	جنون گاوی	creeper cow	خزنده
cream	بیماری مرغ دیوانه	creep feed	فلج گاوی
creamed buttermilk	خامه، سرشیر	creep feeding	تغذیه دامهای جوان با شیر مادر و غذای خشک مکمل
creamer	شیرترش پرچربی	creeping	تغذیه دستی
creamery	خامه گیری	cremasteric fascia	خزش، خزیدن
creaming	کارخانه لبنیات سازی	cremaster muscle	غشای عضله کرماستر
creamy	خامه ای شدن	crepitating	عضله کرماستر
creatinine	خامه ای	crescent	صدای ترق ترق
credit	نوعی ماده از ته حاصل از متابولیسم پروتئین که از طریق ادرار دفع می شود	crest	هلال
creel	اعتبار	crested lark	(۱ ستیغ ۲) کاکل
creep	سبد ماهی گیری	crested tern	چکاوک کاکلی
creep area	(۱) آخور گوساله های شیر خوار (۲) نوعی بیماری حیوانات که در اثر کمبود فسفر ایجاد می شود.	crevice	پرستوی تاجدار
		crevicular	شیار

cribbing	شیاردار	crista	ستیغ
cribriform plate	عارضه هواخوری	cristae mitochondriales	ستیغهای میتوکندریایی
cribrosum	صفحه مشبک	crista renalis	ستیغ کلیوی
cricoid	مشبک	criteria	معیار
cricoid cartilage	حلقوی	critical	بحرانی
cricopharyngeal	غضروف حلقوی	critical clothing pressure	فشار بحرانی انعقاد
crimp	حلقه حلقی	critter	پرنده، حیوان، گاو
crimped	جعد، موج پشم، غلطک زدن خوراک‌های دانه‌ای	crochel	قلاب
crimped oats	غلتک کنگره دار خورده	crooked toe deformity	بد شکلی پنجه پیچیده
crimpers	یولاف غلتک خورده	crooking	پیچیدگی، خمیدگی
Crimping (=steam rolling)	غلتکها و شکل دهنده ها، (جهت سرعت بخشیدن روند خشک نمودن علوفه استفاده میشوند.	crop	محصول گیاه یا حیوانی که به دلایل اقتصادی پرورش داده می شود
crizzle ail	چروکاندن (با غلطک زدن با بخار)، عمل آوری با حرارت به دنبال غلطک زدن	cropping	کشت گیاهان زراعی
crisis	بیماری شکنندگی استخوان	crops	تهیگاه
	بحران	cross	تلافی
		cross product term	عبارت حاصلضرب
		crossbred	

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

crossbreeding	آمیخته	crown knot	تاج
cross bridge	آمیخته گری	crownvetch	گره تاجی
crossed extensor reflex	پل عرضی	cruciate ligament	شیدرک
cross-incompatible	بازتاب بازکننده متقاطع	crucible	رباط متقاطع
cross-industrial	دگرگشن ناسازگار	cruciferae	بوته
crossing	آمیخته گیری صنعتی	crude	خانواده شب بو، خانواده چلیپاییان، خانواده کلم
crossing over	آمیخته گری	crude fat	خام
crossmatching	تبادل بخشها توسط کروموزومهای متجانس در خلال سیناپس تقسیم میوز	cumbled	چربی خام
crossover	تطابق عرضی	crumbles	کاهش اندازه پلت به شکل دانه ای توسط غلتکهای کنگره دار
croton	مقاطع	crumbling	خوراکهای پلت شده که توسط غلتکهای کنگره دار به شکل بلغور درآورده شده باشد
croton oil	جنس کرچک هندی	crura of diaphragm	کرامبل کردن، خرد کردن پلت
croup	روغن کرچک هندی	crus	پایکهای حجاب حاجز
croupous	کفل اسب	crushed	چین
crow	غشادار	crushed ear corn	غلتک خورده
crown	کلاغ		

crusher	بلال آسیاب شده	cryptoxanthin	نهان بیضه یک طرفه
خردکن (جهت سرعت بخشیدن روند خشک نمودن علفه استفاده میشوند.)، آبیوه گیری		رنگدانه زرد کاروتینوئیدی که در ذرت زرد و غلات دیگر یافت می شود	
crushing	خرد کردن	crypts of liberkuhn	خرات لیبرکون
crust	قشر	crystal	بلور، شفاف
crustacean	سخت پوستان	crystalization	تبلور
cryogen	سرمازا	crystalline cone	عدسیه
cryogenic freezing	انجماد با مواد سرمازا	crystallizable fragment	بخش قابل تبلور
cryophilous	سرما دوست	crystallization	تبلور
cryotherapy	سرما درمانی	cubic bales	بسته های مکعبی
crypt	حفره	cubic equation	معادله درجه سه
cryptic	حفره ای	cubing	مکعب سازی
cryptlike	حفره ای شکل	cubital lymph node	گره منفی مکعبی
cryptorchid	نهان بیضه	cuboidal	مکعبی
cryptorchidism	نهان خایگی	cuckoo	فاخته، مرغ کوکو
cryptorchidism-bilateral	نهان بیضه دو طرفه	cud	خوراک بالا آورده
cryptorchidism-unilateral		cudding	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

cull	نشخوار کردن	curd	میخی
culling	حذفی، نامرغوب	cutfiness	لخته، لخته شیر، پنیر تازه
cultivale	حذف کردن	curdle	حالت دلمه شدن یا بریدن
cultivar	قابل کشت	curdled milk	لخته کردن
cultivate	رقم زراعی	curdling	شیر لخته شده
cultivated variety	کشت کردن	curdy	بستن، دلمه شدن
cultivation	رقم زراعی	cure	دلمه شدن
cultivator	کشت و کار	cured	(۱) مداوا کردن (۲) معالجه کردن
culture	ماشین شخم زنی و علف کنی	curettement	عمل آورده
culture	محیط کشت	curing	کورتاژ
cultured	(۱) کشت دادن (۲) برزگری	curing brine	خشک کردن
cumulative effect	پرورده، کشت شده	curl	آب نمک
cumulous oophprus	تاثیر تجمیعی	curled toe paralysis	تاب برداشتن
	مواد دانه دانه ای چسبناک که پس از تخمگذاری روی سطح تخمک می چسبد	curly calf	فلج پنجه پیچیده
cuneiform	میخی شکل	Curry comb	گوساله قوزدار
cuneus		curvatura dorsalis	قشو

curvature	انحنای بالایی	وابسته به پوست	cutin
curved lamella	تحذب، انحنای غشای غوسی یا خمیده	ماده ای است مومی فاقد یاخته که درون یا روی دیواره های یاخته های روپوستی و در موارد کمتر، روی یاخته های زیر پوستی گیاهان ترشح می شود.	cutinization
cushing	بالشی	آغشته شدن جدار یاخته ها یا سلولهای روپوستی گیاهان با کوتین و تشکیل پوستک می کند.	cutis
cushing disease	بیماری کاشینگ، سرطان غده هیپوفیز	لاپوست	cutter
cushion comb	تاج بالشی شکل	برنده، آلت تراش	cutting
cuspid	(۱) دریچه (۲) لبه دندان	جداکردن، خارج کردن	cutting fat
customry host	میزبان معمولی	چربی لاشه	cuttle fish
custmer formula feed	خوراک سفارشی برای مشتری	ماهی مرکب	cut weight
cut	بریدن، قطع کردن	اتلاف وزن	cyanocobalamin
cutaneous	پوستی	ویتامین B <sub>12</sub>	cyanosis
cuterpilar	لارو، کرمینه	رنگ پریدگی مایل به آبی پوست یا غشاهای مخاطی که در نتیجه کاهش شدید غلظت هموگلوبین در خون ایجاد می شود	cybernetics
cutgut	زه، کاتکوت، روده گریه و غیره که در بخیه زدن استفاده می شود.		
cuticle	پوست، پوشش شاخی		
cuticula dentis	پوسته دندانی		
cuticular			

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

مطالعه و مقایسه دستگاه عصبی خودکار با دستگاه‌های الکتریکی و مکانیکی	cystotomy	مثانه بری
cycle	cytochrome	دسته ای از پروتئین های پورفورین آهن دار
cyclic	cytogenetic	که در متابولیسم یاخته اهمیت فراوان دارند
cylinder	cytogenetics	توارث یاخته ای
cylandric	cytokinesis	ژنتیک یاخته ای
cyindrical muofibril	تغییراتی که در خلال تقسیم و لقاح در سیتو پلاسم یاخته رخ می دهد	
cyst	cytology	سلول شناسی
cystein	cytolysis	تجزیه یاخته ای
نوعی اسید آمینه گوگرد دار غیر ضروری که ممکن است تا اندازه کمی جای متیونین عمل کند	cytolytic	مربوط به تجزیه یاخته ای
cyst forming	cytoplasm	بخشی از ماده یاخته که بین هسته و غشای یاخته قرار دارد
cystine	cytoplasmic	میان مایه ای
نوعی اسید آمینه گوگرد دار ضروری	cytosine	یکی از بازهای از ته اسید نوکلئیک
$C_6H_{12}N_2O_4S_1$	cytotoxic drugs	داروهای سمی برای یاخته ها
cystitis	cytotoxicity	مسمومیت یاخته ای
التهاب مثانه		
cystography		
پرتونگاری مثانه		
cystol		
انقباض قلب		
cystotome		
کیست بر		



# D

	دوتریوم	داتاق شیر	
D activated animal sterol	استرول حیوانی تبدیل شده به ویتامین D	dairy hygiene	بهداشت شیر
daft lamb	بره دیوانه، بره آرام	dairying	پرورش گاوهای شیری
dahila suger	لولوز، قند گل کوبک	dairy machinery	ماشین آلات فرآوری شیر
daily consumption	مصرف روزانه	dairyman	گاو دار
daily gain	افزایش وزن روزانه	dairy sire	گاو نر شیری
dairy	کارخانه لبنیات سازی	dam	(۱) مادر (۲) سد
dairy animals	دامهای شیری	damper	خفه کن
dairy bred	نژاد شیری	damp wool	پشم مرطوب
Dairy drink	نوشیدنی لبنی نظیر شیر سویا و شیر فاقد لاکتوز.	dapple	لکه ای گرد روی پوشش بدن حیوانات که قسمت خارجی آن تیره تر از مرکز است
dairy farm	گاو داری	dark band	نوار تیره
dairy federation	فدراسیون لبنیات (DF)	daughter cell	یاخته دختر
dairy herd	گله گاوهای شیری	days in milk	روزهای شیردهی در اولین تلقیح (DIM)
dairy house		day length	طول روز
		day old	یک روزه
		days pregnant	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

DDM	روزهای آبستنی	debility	نوک چینی
Digestible Dry Matter	ماده خشک قابل هضم	debittered	ضعف، ناتوانی
DE	انرژی قابل هضم	deboning	تندی زدوده
Digestible Energy		debridement	استخوان زدایی
deacon	گوساله شیرخواری که در سن یک هفتگی یا کمتر به فروش می رسد	debride the wound	پاکسازی زخم
deadborn	مرده زاد	debried tissue	تمیزکردن زخم
deadly nightshade	تاجریزی کشنده	debris	بافت مرده
deaceration	هوازدایی	debulking	چرک، آلودگی
dealer	فروشنده	decalcification	حجم زدایی
dealer-cattle	گاو فروش	decant	کلسیم زدایی
deamination	آمین زدایی	decanting	ظرف به ظرف کردن
deamine	آمین زدایی کردن	decapitate	ظرف به ظرف کنی
death on arrival	مرده در مقصد	decarboxylation	سربری
death rate	میزان تلفات	decay	کربوکسیل زدایی
debeak	نوک چینی کردن	decerebrate rigidity	تجزیه، فساد
debeaker	نوک چین، دستگاه نوک چین	decerebration	سخت شدگی سرزنی
debeaking			

decidua	بی مخ سازی افتنده	هدایت کاهشی decubital necrosis
decidual reaction	واکنش ریزش	بافت مردگی بستری deep
deciduous	خزان دار	عمیق deep litter system
decking	دیو، توده سازی	نوع قدیمی سیستم پرورش مرغ بر روی بستر deer
declining	روبه کاهش	گوزن de esterification
decoction	جوشانده	غیر استری شدن defaunation
decoding site	نقطه رمزیابی	حذف کامل پروتوزوا (از شکمبه) defeathering room
decompensation	عدم جبران	اتاق پر کنی defecation
decompose	فاسد شدن	اجابت مزاج، مدفوع کردن defect
decomposition	تجزیه، فساد	عیب defective products
decontamination	آلودگی زدایی	محصولات ناقص defective wool
decore	هسته زدایی	پشم معیوب defence
decorticate	پوست کندن	دفاع deferens
decortication	برداشتن قشر خارجی	وابران، برنده deferred grazing
decreaser	کاهشی	تعویق در چرا defibrinated
decremental conduction		فیبرین زدوده deficiencies

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

deficiency	کمبودها	degerm	فرساینده
deficiency diseases	کمبود	degermed	جنین زدایی کردن
deficiency symptoms	بیماری کمبود، بیماری ناشی از کمبود	degerminate	جنین زدوده
deficient	علائم کمبود	degerminated corn meal	گیاهک زدایی کردن
deficit	ناقص	degerminator	آرد ذرت جنین زدوده
definitive host	کمبود	deglute	جنین زدا
deflation	میزبان اصلی	deglutinate	بلعیدن
defluorinated	بادروبی	deglutition	گلوتن زدایی
defoliate	فلوئورزدوده	degranulation	بلع، عمل بلع
defoliation	برگ ریختن	degras	بی دانه سازی
deform	خزان	degrease	چربی خام پشم
deformation	تغییر شکل دادن	degree day	چربی زدایی
deformity	تغییر شکل	degree of freedom	درجه حرارت روز
defrost	تغییر شکل	df	درجه آزادی
degeneration	ذوب کردن یخ یا برف	degumming	صمغ گیری
degenerative	استحاله، تحلیل	deheading	سر بری
		dehiscence	

dehorn	گسیختگی بریدن شاخ	dehydrocholesterol	ماده ای است که در بدن تولید می شود و در پوست یافت می گردد
dehorning	شاخ بری، قطع شاخ	dehydrofreezing	خشک کردن و انجماد
dehull	پوست کنی	dehydrogenate	هیدروژن زدایی کردن
dehulled	پوست کنده	dehydrogenation	هیدروژن زدایی
dehulling	جدا کردن پوست دانه، بدون پوسته کردن، زدودن پوشش خارجی دانه	dehydroretinol	یکی از اشکال ویتامین A
dehumidification	رطوبت گیری	dejecta	مدفوع
dehumidity	خشک کردن	dejecture	مدفوع، تخلیه شدنی
dehusk	پوست کندن	delactation	از شیر افتادن
dehusked	پوست کنی شده	delamination	تورق، لایه لایه شدن
dehydrate	آبگیری کردن	delayed	معوق، به تاخیر افتاده، عقب افتاده
dehydrated	خشک شده با حرارت	deleterious	زیان آور
dehydrater	خشک کن	deletion	حذف
dehydration	دهیدراتاسیون، از دست رفتن آب بدن، کم آبی بدن	delicate	ظریف
dehydroascorbic acid	اسید دی هیدروآسکوربیک $C_6H_6O_6$	delicious	مطبوع
		delignification	لیگنین زدایی
		delivery	

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

deltoid tuberosity	زایمان	dental	دندانی
demarcation line	برجستگی دلنا شکل	dentate	دندانهای
demersal	خط حد فاصل	dentesc canini	دندانهای نیش
demiluster wool	عمق زی	denticulate ligament	رباط مضرس
demineralization	پشم نیمه درخشان	dentigerous	دندان دار
demulcent	کانی زدایی، تقلیل یافتن مواد معدنی	dentin	عاج دندان
denaturalize	داروی نرم کننده	dentinogenesis	تشکیل عاج
denaturation	غیر طبیعی کردن	dentition	دندانهای موجود در دهان
denature	دنا توره کردن، غیر طبیعی کردن، تغییر ماهیت دادن، دنا تورا سیون	denucleated	فاقد هسته شده
dendrite	تغییر ماهیت دادن	denutrition	تغذیه نکردن
denervation	دندریت، انشعابات باریک و متعدد اطراف	deodorant	خوشبو کننده
denitrification	یاخته های عصبی	deodorization	بی بو کردن
dense	عصب کشی	deodorize	خوشبو کردن
density	نیتريت زدایی پر چگالی	deodorizing	بی بو کردن
	انبوه	deoxypyridoxine	دی اکسید پیریدوکسین
	چگالی	deoxyribonuclease	دی اکسید ریبو نوکلئاز

dependency	نیازمندی	deribbed	بی رگ شده
dependency zone	مرتع عمومی	derivation	مشتق
dependent variable	متغیر تابع	derivatives	مشتقات
deplasmolyse	آبگیری یاخته	derived units	واحد‌های مشتق
depletion	نارسایی، نقصان	derma	پوست، جلد
depolarization	قطبش زدایی	dermal papilla	پرز پوستی
deposit	(۱) رسوب (۲) رسوب دادن	dermatitis	التهاب پوست
depot	توده	dermatome	صفحه زیر پوست
depot fat	چربی بدن	dermatophytosis	عفونت قارچی پوست
depraved appetite	گند خواری، انحراف اشتها	dermatosis	بیماری پوستی
depreciation	استهلاک	dermatotropic	پوست دوست
depressed feed intake	کاهش مصرف غذا	dermis	زیر پوست
depression	(۱) کسالت (۲) فرو رفتگی	dermoid	پوستی
depressus	(۱) افشرده (۲) افشرده	dermomyotomic plate	صفحه زیر پوستی عضلانی
depulp	تفاله گیری	desalination	نمک زدایی
derepression	بی قید شدن	desalinization	نمک زدایی

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

desaturase	آنزیم غیر اشباع کننده	desnooding	قطعه گوشت بالای بینی بوقلمون
descaling	فلس زدایی	desquamate	پوست انداختن
descendant	نسل، زاده	destroy	خراب کردن
descendants	زادگان	destruction stage	مرحله تخریبی
descending	نازل	detector	شناساگر
descriptive	تشریحی	detergent	ماده شوینده
desensitization	حساسیت زدایی	deterioration	فساد
desertion by ewe	جدایی میش از بره	determinant	تعیین کننده
desert locust	ملخ بیابانی	detoxication	سم زدایی
desiccant	خشک کن	detoxification	لجن خوار
desiccate	خشک کردن	deutectomy	جداسازی کیسه زرده
desiccated	آبگیری شده	deutonymph	پوره سن دوم کنه ها
desiccated milk	شیر خشک	deutoplasm	ذخیره تخم
desiccator	خشکانه، دیسیکاتور	develop	توسعه دادن
design	طرح، طراحی	development	رشد
desired ADG	اضافه وزن روزانه مورد نظر	developmental anatomy	تشریح تکاملی



developer diet	جیره پرورش دهنده	ثبت رکوردهای اصلاح نژادی گاوهای شیری Dairy Herd Improvement Registry
dew blown	نفخ شبیم	مرض قند
dewclaw	انگشت فرعی، ناخن پیوست، پنجه پیوست	اثر دیابت زا
dewlap	غبغب	دوتایی
dew point	نقطه شبیم	شناختن
dewormed	انگل زدایی	تشخیص
deworming	از بین بردن انگل های داخلی	تشخیصی
dexter	راست	تشخیص دهنده
dextrin	نوعی کربوهیدرات صمغی یا محصول واسطه ای که ضمن آبکافت نشاسته به قند تشکیل می شود.	ضربدری
dextrocardia	طرف راست قلب	دیاکینز، نوعی تقسیم یاخته ای
detrorotatory	ماده راست گردان	diallel cross
dextrose	گلوکز، قند ذرت، قند انگور $C_6H_{12}O_6$	دورگ گیری متقابل
deywoman	زن گاو چران	dialysis
DHIA	انجمن اصلاح نژادی گاوهای شیری Dairy Herd Improvement Association	دیالیز
DHIR		diammonium phosphate
		دی آمونیم فسفات
		diamond skin lesion
		جراحت الماسی پوست
		diapaus
		توقف موقت
		diapedesis
		حرکت توام با طولیل شدن

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

diaphoretic	داروی معرق	dicicing	کروموزوم دوسانترومیری
diaphragm	حجاب حاجز	dicing	به شکل مکعب در آوردن
diaphragmatic hernia	فتق دیافراگماتیک	dicophane	د.د.ت، اولین حشره کش مصنوعی می باشد ولی به علت پایداری بیش از حد آن، سمی بودن جهت حیوانات، وارد شدن به شیر و باقیماندن در گوشت حیوانات سم پاشی شده تا مدت طولانی و مقاومت حشرات نسبت به آنها، مصرف آن در اکثر کشورها ممنوع است.
diaphragmatitis	التهاب حجاب حاجز یا میان پرده	dicotyledon	دولپه‌ای
diaphysis	تنه استخوانهای دراز	dicotyledones	دولپه‌ایها
diarrhea	اسهال	dicoumarol	نوعی ترکیب شیمیایی که در علوفه خشک فاسد شده شبدر شیرین و شبدر ژاپنی یافت می شود.
diarthrosis	مفصل متحرک	dicumarol, see dicoumarol	دی کومارول
diary	دفتر یادداشت	diecious	دوپایه
diastase	نوعی آنزیم که نشاسته را آبکافت کرده و آن را به مالتوز تبدیل می کند.	diencephalon	مغز میانی
diastem	فاصله، شکاف	diestrus	دی استروس - مدت بین دو فعلی
diastema	فاصله دندانانی	diet	رژیم غذایی، جیره غذایی
diastol	مرحله انقباض قلب	dietary	تغذیه‌ای
dicarbonate	بی کربنات		
dice	مکعبی		
diced	خرد شده به شکل قطعات مکعبی کوچک		
dicentric chromosome			

dietetic	جیره‌ای	قابل هضم
diethylstilbestrol	دی اتیل استیل بسترول - $C_{18}H_{20}O_2$ - نوعی هورمون مصنوعی	digestible protein
differentiation	تفرق	پروتئین قابل هضم، بخشی از پروتئین مصرفی است که حیوان قادر به هضم آن می‌باشد. این مقدار حاصل تفاضل پروتئین موجود در مدفوع و پروتئین مصرفی می‌باشد.
diffraction grating	شبکه انکسار	digestion
diffusable	قابل انتشار	گوارش
diffuse	منتشر، پراکنده	digestive
diffusing capacity	ظرفیت انتشار	هاضم، گوارا، گوارش
diffusion	انتشار، پخش	digestive tract
diffusivity	قابلیت نفوذ	دستگاه گوارش، لوله گوارش
dig	حفر کردن	digestory
digest	هضم شدن	مربوط به هضم
digesta flow	جریان مواد هضم شده	digiture
digested	هضم شده	digestion
digester	هاضم	انگشت، رقم
digestibility	قابلیت هضم	digitalis
digestible		(۱ انگشتی ۲) نوعی سم که در گل انگستانه وجود دارد
		digits
		پنجه، ارقام
		diglyceride
		دی گلیسرید، نوعی چربی که حاوی دو مولکول اسید چرب است
		dihybrid
		آمیخته مضاعف
		dilantin
		دی‌لانتین که بنام دی‌فینیل‌هیدانتو (Diphenyl-Hydanto) هم شناخته

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

می‌شود، به عنوان افزودنی خوراکی در  
جیره‌های طیور به کار رفته و سبب افزایش  
سم‌زدایی اکسیداتیو از آفت‌کش‌ها در کبد  
می‌شود.

dilatation

انبساط

dilated heart

قلب بزرگ شده

dilation

اتساع، انبساط

diluent

رقیق کننده

dilute

رقیق کردن

diluter

رقیق کننده

dimorphic

دوشکلی

dingy

پشم تیره

dinitrophenols

دی نیتروفنلها

diocoele

میان حفره

dioecious

دوپایه

dioestrus

دی استروس - فاصله زمانی بین دو دوره  
فحلی

dip

فروردن

dipeptide

نامی که به ترکیبی متشکل از دو اسید آمینه  
داده می‌شود

diphasic

دو مرحله‌ای

diphtheroid

شبه دیفتری

diphtheria

دیفتری

diploid

دوگان

dipolar rotation

چرخش دوقطبی

dipping

غوطه ورسازی

dipping bath

حمام کنه

dipsogen

تشنگی آور

diptera

دوبالان، بدن این حشرات از سه قسمت سر،  
سینه و شکم تشکیل شده است مانند مگسها  
و پشه‌ها.

dipteres

دوبالان شکاری

dipyridyliums

دیپریدیلیوم - گروهی از علفکشها که دارای  
خاصیت خشک کنندگی علفهای هرز بوده.

diri sheep

گوسفند دیری

dirofilaria

dirty infected wound	کرم قلب سگ	disinfectants	ماده ضد عفونی کننده
disaccharide	زخم عفونی کثیف	disinfected	مواد ضد عفونی کننده
disappearing disease	دوقندی	disinfection	ضد عفونی شده
disbudding	بیماری ناپدید شدن زنبوران	disinfective	ضد عفونی
disc	شاخ زدایی	disinfest	ضد عفونی کننده
discharge = secretion	بشقاب، صفحه مدور	disinfestant	آلودگی زدایی کردن
discoblastula	(۱) ترشح، تراوش، دفع (۲) ترشح کردن	disinfestation disinfection	آلودگی زدا
discoïd	بلاستولای صفحه‌ای	disintegration	آلودگی زدایی
discontinuous	صفحه‌ای شکل	disintegration per minute	تجزیه، از هم پاشیدگی
discus	ناپیوسته	(DPM) تجزیه در دقیقه	
disease	صفحه ای، بشقابی	disjunct	جداکردن
diseases	بیماری، مرض	disk	بشقاب
disfigure	بیماریها	dislocating	سرکنی طیور
disfunction cardia	از شکل انداختن	dislocation	جابجا شدن
disinfect	نارسایی قلب	disorder	اختلال، بی نظمی
disinfectant	ضد عفونی کردن	disorganization	به هم خوردگی
		disorientation	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

dispensary	فقدان جهت یابی	dissolved bone	تجزیه، فساد
dispermic	درمانگاه	distal	استخوان محلول
dispermous	لقاح دواسپرمی	distalis	دور، انتهایی
displacement	دودانه	distant skin falp	انتهایی، دورتر از
disposable	جابجاشدگی	distensible	لایه پوستی فاصله دار
disposition	یک بار مصرف	distension	قابل اتساع
dissect	وضع، حالت	distill	اتساع، بادکردن
dissecting aneurysm	تشریح کردن	distilled water	تقطیر کردن، تقطیر شدن
dissecting scalpel	آنوریسیم همراه با پارگی	distillation	آب مقطر
dissection	چاقوی جراحی	distilled by product feeds	تقطیر
dissemination	کالبد شکافی	فرآورده‌های فرعی ناشی از تخمیر	فرآورده‌های فرعی ناشی از تخمیر
dissipate	انتشار	distilled spirits	مشروبات الکلی
dissociate	باعث محو شدن	distilled water	آب مقطر
disociation	تفکیک، تجزیه کردن	distiller	تقطیر کننده
dissolubility	تجزیه، تفکیک	distillery	تقطیر گاه
dissolution	انحلال ناپذیری	distribution	توزیع، انتشار
		ditch	

ditcher	خندق، راه آب	docus carota	هوړیج
diuresis	نهرکن	doddie	بدون شاخ، گاو یا گاو میش بی شاخ
diuretic	پرادراری	doddle	منگوله، برجستگی گوشتی نرمی که زیر گلوی بز حیوانات دیگر آویزان است.
divergence	ادرارآور	doddy	گاو بی شاخ
diversification	واگرایی	doe	بز، گوزن یا خرگوش ماده بالغ
diversion valve	تنوع	doeling	بز ماده
diverticulum	دریجه انحراف	dog	سگ
divided	کیسه	dogfish	اره ماهی
dizygotic	منقسم، تقسیم شده به	dogie	گوساله بی مادر
dizygotic twins	دوزیگوتی	doliocephalic	پوزه دار
DM	دوقلوهای دوزیگوتی	domestic	اهلی
DNA	ماده خشک <b>Dry Matter</b>	domestic animals	حیوانات اهلی
	اسید دی اکسید ریبو نوکلئیک	domesticate	اهلی کردن
	Deoxyribonucleic Acid	domestication	اهلی کردن
docile	رام، سر به راه	domestic stock	دام اهلی
dock	دم بری، قطع دمبه	dominant	
dockage	فضولات بوجاری دانه ها		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

donati	غالب، چیره	dossage	خوراک، مقدار دوا
donkey	نوعی بخیه تستکی عمودی	double half hitch	مقدار مصرف، دز
donor	الاع، خر	double sheet knot	گره‌ی دو نیمه قلاب
dormancy	دهنده	double sheet knot	گره خمیده دو لایه
dormant	نهفتگی	doubling time	زمان دو تا شدن
dormouse	نهفته، غیر فعال	dough=pasty	خمیر
dorsal	موش زمستان خواب	dough stage	مرحله خمیری
dorsalis	پشتی	dove	کبوتر
dorset horn sheep	پشتی	dove cot	کبوترخان
dorsolateral	گوسفند درست هورن	down breeds	نژادهای داوان
dorsolumbar vein	پشتی، جانبی	downy	کرکدار، نرم
dorsoplantar	سیاهرگ پشتی کمر	dozie	چاگاه نامرغوب
dorsoventral	پشتی، کف پای	DP	پروتئین قابل هضم Digestible Protein
dorsum	پشتی، شکمی	DPN	دی فسفوپیریدین نوکلئوتید
dosage	پشت، سطح پشتی	Diphosphopyridine Nucleotide	
	دز، تعیین و تنظیم مقدار، مقدار دز دارو	Draff	ضایعات، تفاله
dose		draft animal	حیوان بارکش



dragon fly	سنجاقک	میدان درساز، میدان حرکات نمایشی اسبها
drain	زهکشی کردن	dressing آماده سازی لاشه، عملیات پرکنی و خالی کردن احشاء لاشه
drainage	آبریزگاه	dried خشک، خشک کرده، خشک شده
drainage canal	مجرای زهکشی	dried skim milk شیر خشک پس چرخ
drained weight	وزن چکیده	dried butter milk آب کره خشک شده
drake	اردک نر، مرغابی نر	drier خشک کن
drakelet	جوجه اردک نر (یک روزه یا چند روزه)	drift رانس (در مورد ژن)
drakelel	اردک نر جوان (قبل از بلوغ)	drinker آبخوری
drape	گاو ماده نازا	drinking trough آبشخور
drastic purgative	مسهل قوی	drip شیرابه ماهیچه، آبگوشت
drawbar	مالبند	drip infusion تجویز دارو به صورت قطره قطره
drench	داروی خوراکی مایع	drip loss خروج آب
drencher	مایع خوران	dripper چکاننده
drenching	خوراندن دارو، خیساندن، آب دادن، شربت خوران	dripping چکه کردن
dressage	درساز، حرکات نمایشی اسبهای تربیت شده	drone زنبور عسل نر
dressage arena		drooling

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

جاری شدن آب از دهان، در گاوهایی که در شرایط استرس گرمایی هستند آب از دهان به بیرون ترشح می‌کند.	خواب آلودگی
droop	drug
افتادگی، پژمرده	دارو
drooping	dry
چرت زدن	خشک، خشک کردن، خشک شدن
drooping pit	dry ice
چاه فضولات (معمولا در سیستم قفس و اسلت)	یخ خشک
droopings	dry rendring
فضولات طیور	رندرینگ خشک، در این روش بقایای بافت‌های حیوانی (بیشتر ضایعات کشتارگاه) در مخازن دو جداره‌ای توسط بخار تا موقع تبخیر آب پخته می‌شود و چربی روی آن تخلیه می‌گردد، و مواد جامد عمل آوری شده باقی می‌ماند.
drop	dryer
قطره، رهاکردن	خشک کن
droplet	dry farming
قطره کوچک	دیمکاری
dropping	dry fodder
زایش	علوفه خشک
droppings	dryng
فضله	خشک کردن
dropsy	dryng off
آب آوردگی	دوره‌ای است که گاوها را خشک می‌نمایند و از آنها شیردوشی به عمل نمی‌آید و در واقع دوره‌ای است که حیوان برای دوره بعدی شیردهی آماده می‌شود.
drosophila	dryland farming
مگس سرکه	زراعت دیم
drought	drylot
تشنگی، خشکسالی، خشکی	
drove	
دسته، رمه	
drover	
چوبدار	
drowsiness	

	جایگاه خشک	صدای گنگ (از اندامی توپر همچون کبد و قلب سرچشمه می گیرد)، کسل، افسرده
drylot fed	پروارنده در جایگاه خشک	dullness
dryrolling	غلطک زدن خشک، شکستن یا خرد کردن دانه به منظور صاف کردن دانه	کودنی، حماقت
dual	پیشوندی به معنی دو	dump
dual marker	دو نشانگر، دو مارکری، دو نشانگری	dun
dual purpose	دوکاره، دو منظوره	dung (feces)
dubbing	قطع تاج	مدفوع، فضولات
duck	اردک، مرغابی	duodenal
duckling	جوجه اردک	دوازدهه ای
duct	مجرا	duodenojejunal
ductless glands	غدد فاقد مجرا	duodenum
ductuli efferents	ریزمجرای وایبران	دوازدهه، اثنی عشر
ductus	مجرا، لوله	duplex
due date	موعد زایمان	مضاعف، دو تایی
dulaa	کام نرم شتر	duplicate action
dull		عمل متشابه
		duplication
		dura matter
		سخت شامه
		duration
		مدت، طول مدت
		dust
		گرد و غبار
		duster
		گرد و پاش
		dusting

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

dustproof box	گردپاشی	dysgenesis	بدکاری
dwarf	جعبه ضد گردوغبار	dysgonic	نقص رشد جنینی
dwarfing	کوتوله	dysorexia	دیر رشد
dwarfism	کوتاه قدی	dysphagia	بی اشتهایی
dyad	کوتولگی	dyspnea	سخت بلعی، اشکال در بلعیدن غذا
دیاد- یک واحد متشکل از دو کروماتید		dysrhythmia	تنگ نفس
خواهر که به عنوان یک تتراد سیناپس کرده		dystokia	بی نظمی ضربان قلب
باشد		dystosia=difficult birth	سخت زایی
dye	رنگ	dystrophied	سخت زایی
dys-	پیش وندی که دلالت بر بدی یا مشکل بودن	dystrophy	استحاله شدن
می کند		استحاله- هر اختلالی که از سوء تغذیه ناشی	
dysbiosis	اختلال زیستی	شود	
dyschondroplasia	دیسکوندروپلازی	dysuria	ادرار دردناک، سخت ادراری، ادرار همراه
dyscrasia	اختلالات خونی		سوزش یا درد.
dysentery	اسهال خونی، تورم یا التهاب غشای مخاطی		
روده بزرگ در اثر عمل باکتریها، پروتوزواها یا			
ویروسها.			
dysfunction	نارسایی		
dysfunctional			

# E

eagle

عقاب

eaglet

جوجه عقاب

ear

(۱) گوش (۲) سنبله (۳) تشکیل سنبله (۴) بلال

ear corn

ذرت همراه بلال

ear covert

پوشش پر در گوش مرغ

ear lobe

لاله گوش (طبور)

ear notching

علامت‌گذاری گوش

ear tag

شماره شناسایی گوش

early bloom

اوایل گل دهی

early embryonic mortality

تلفات اولیه رویان

early feathering

زود پر درآوری

early lambs

بره‌های زود زاییده

early maturing

بلوغ زودرس

early pregnancy factor (EPF)

سازه‌ی آغازی آبستنی، فاکتور آغاز آبستنی

early weaning

زود از شیر گرفتن، از شیر گرفتن زودتر از زمان معمول مانند از شیرگیری بره‌ها در سن ۸ تا ۱۲ هفتگی، یا گوساله‌ها در سن کمتر از ۶۵ روزگی.

earning

درآمد

earnotching

علامت‌گذاری گوش

ears

سنبله ذرت

earth's crust

پوسته خارجی زمین

earthworm

کرم خاکی

easy keeper

زود رشد

eat

خوردن

eatage

(۱) نوعی رشد قابل مصرف علوفه برای دامها  
(۲) حق استفاده از چراگاه برای چرانیدن احشام

eating

غذای قابل مصرف

ecbolic oxytocic

محرک عضلات رحم

ecchymosis

خون مردگی

eccoprotic

مسهل ملایم

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

eccrine (exocrine)	انگل خارجی
برون ریز، اکرین، غدد یا بافت‌هایی که بدون متلاشی شدن یاخته های آنها مواد را ترشح می کند	ectopia
eclampsia	نابه جایی
غش زایمانی	ectopic
eclipse complex	نابه جا
مجتمع کسوفی	ectopic expression
ecological niche	تظاهر غیر ژنگاهی، تظاهر ژن موقعی که در جایگاه ژنی خود قرار نگرفته باشد.
محدوده اکولوژیک	ectopic hormone production
ecologist	تولید نابجای هورمون
بوم شناس	ectopic pregnancy
ecology	آبستنی نابجا
بوم شناسی	ectoplacenta
economic potential	لایه تروفوبلاست پررشدی که جفت را در جوندگان تشکیل می دهد.
توان اقتصادی	ectoplacental cavity
economy	حفره اکتوپلاستایی
اقتصاد	eczema
ecosystem	اگزما
اکوسیستم	edema
ecraseur	خیز
خردکننده	edematous
ectasia	خیزدار
اتساع، انبساط	edentulous
ectoblast	بی دندان
(۱) اکتودرم (۲) غشای خارجی	edging
ectoderm	حاشیه کاری
اکتودرم - خارجی ترین لایه از سه لایه ائلیه جنینی که از آن پوست و بافت‌های پوستی رشد می کنند	edible
ectoparasite	خوراکی، قابل خوردن
	EDTA

ای دی تی آ، اسید اتیلن دی آمین تترا استیک،  
یک نوع ماده ضد انعقاد

effective NDF (eNDF)

NDF موثر، که شکل فیزیکی و یا طول  
ذرات غذایی را مورد ارزیابی قرار می دهد.

effector

اثرکننده

efferens

آوران

efferent

وابران، دورکننده از مرکز

efficacy

بازده تاثیر

efficiency

بازده، کارایی

effusion

ترشح، تراوش

effusive type

نوع ترشح

egg

(۱) تخمک (۲) تخم، تخم مرغ

egg grader

دستگاه درجه بندی تخم مرغ

eggler= dreal of egg

خرده فروش تخم مرغ

eggnog

مخروط زرده تخم مرغ و شیر

eggy

تخم مرغی

egg yolk

زرده تخم مرغ

egyptian clover

شبدر مصری

ejaculation

انزال

ejective

دفعی

elastase

الاستاز، آنزیمی که الاستین را هضم می کند.

elastic

کشش پذیر

elasticity

کشسانی

elastin

الاستین، نوعی پروتئین بافت همبند که در  
رباطها، بافت شش و جدار رگهای خونی  
یافت می شود.

elastrator

گشاد کننده

elastrator band (ring)

حلقه لاستیکی ویژه اخته سازی

elbow

آرنج

elbow joint

مفصل آرنج

elderly

سالمند

electric dehorning

ساخت سوزی برقی

electrocauter

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

electrocoagulator	خونبند برقی	elimination	حذف کردن
electrocuter	خونبند برقی، منعقد کننده برقی	elk	دفع، حذف
electrocution	چاقوی برقی	elk (۱) گوزن شمالی (۲) غاز یا قو وحشی (۳) چرم گوساله	
electrode	شوک برقی	elk horned	شاخ گوزنی
electroejaculation	الکتروود	elkhound	الکھاند، یکی از نژادهای سگ
electroejaculator	انزال برقی	ellan	گوزن وحشی
electrolytes	اسپرم گیر برقی	elliptic	بیضوی
electromagnetic	الکترولیتها	elliptical	بیضوی، تخم مرغی
electromotive force	الکترومغناطیس	elongation	تطویل، درازشدن
electromuscular	نیروی محرکه برقی	eluant	مایع شستشو، مایع جداکننده
electron	برقی - عضلانی	eluate	محلول شستشو
element	الکترون	eluate factor	پروکسیدین، ویتامین ب۶
elephant	عنصر	elute	شستن، تمیز کردن
elevation	فیل	elution	شستشو
elevator	بلندی	emaciated	لاغر، نحیف
eliminate	بالابر	emaciation	



emasculatation	لاغری مفرط	embryotroph	رجعت جنینی
emasculator	اخته سازی	emergency	غذای جنین
embden groats	گاز انبر اخته سازی (در روش باز)	emesis	اضطراری، اورژانس
embedding	بلغور یولاف پوست کنده	emia	استفراغ، تهوع
embolectomy	تثبیت نمونه	emission	پسوندی است که دلالت بر وضعیتی از خون می‌کند.
embolism	خارج سازی مانع عروق	emissivity	برجستگی
embolus	بسته شدگی عروقی	emollient	خروج
emberyo	مانع عروقی	emotional	قابلیت انتشار
embryo	رویان، جنین قبل از تمایز	emphysema	مسهل
embryo	جنین، رویان	empirical	هیجان، شور
embryoblast	گیاهک، بذر لقاح یافته	empty	هیجانی
embryogenesis	جوانه جنینی	empyema	خیز ریوی
embryogeny	جنین زایی	emulsification	تجربی
embryology	تشکیل جنین		خالی، غیرآبستن
embryonic	جنین شناسی		عفونت چرکی فضای جنینی
embryonization	جنینی		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

amulsifion	امولسیون سازی	enclosed shed	آغل بسته
emulsifier	امولسیون کننده، ترکیبی که موجب بخش شدن ذرات بسیار کوچک یک مایع در مایع دیگری می‌شود.	encyst (encyct)	کیست تشکیل دادن، تشکیل پوسته‌ای محافظ توسط انگل یا باکتری در شرایط محیطی نامساعد.
emulsify	به حال امولسیون یا معلق در آوردن	end diastolic	پایان دیاستول قلبی
emulsifying	مخروط کردن	endemic	منطقه‌ای، بیماری مربوط به یک ناحیه
emulsion	امولسیون	endemiology	بومی شناسی
enamel	مینا، لعاب	endergonic	انرژی خواه
enamelum	مینای دندان	endo	پیشوندی به معنای داخل
enation	ایجاد برجستگیهای چینه دانی	endocardial	درون شامه‌ای
encapsulated	کپسول دار	endocarditis	تورم درون شامه
encasement theory	نظریه محصورشدگی	endocardium	تورم درون شامه
encephalitis	تورم مغز	endochondral	غضروف درونی
encephalomalacia	نرمی مخ	endocrine	درون ریز
encephalomyelitis	التهاب مغز و نخاع	endocrinology	درون ریز شناسی
encephalomyelocele	فتق مغز و نخاع	endoderm	لایه داخلی
encephalon	مخ	endoenzyme	

endogamy	آنزیم درون یاخته‌ای	endorrheliochorial	بافت پوششی مجرای مغز استخوان
endogene	ازدواج درون گروهی	endothelium	درون پوشی
endogenous	درون زاد	endothemic	لایه درون پوش
endolymph	درون زاد	endotoxin	گرماگیر
endolymphatic duct	لنف داخلی	endotracheal	زهرا به داخلی
endometrial cups	مجرای لنف داخلی	endotrophic	داخل نایی
endometrium	فرو رفتگیهای لایه داخلی رحم	endurance horse	تغذیه داخلی یا درونی
endometriosis	(۱) لایه داخلی رحم (۲) بافت همبند بینابنی	endurance riding	اسب‌های استقامت
endoparasites	عصبی	end piece	مسابقات استقامت
endopeptidase	انگلهای داخلی	ENE	قطعه انتهایی
endophthalmitis	پپتیداز داخلی	Estimated Net Energy	انرژی خالص تخمینی
endoplasmic reticulum	التهاب کره چشم	enema	تنقیه، تنقیه کردن
endoskeleton	شبکه آندوپلاسمی	energy	قدرت، انرژی
endosperm	اسکلت درونی	engorgement	(۱) پرخوری، (۲) تراکم خون
endospore	اندوسپرم، آردینه، درون دانه	enrichment	غنی سازی، تقویت
endosteum	درون هاگ	ensilage	سیلو شده، سیلو کردن علوفه
		ensile	

## فهرست لغت تخصصی علوم دامی

ensiled	سیلو کردن	غش علفی، کزاز علفی، آنروتوکسمی، مسمومیت خون با سموم روده‌ای، قلوه نرمی
ensiling	سیلو شده	enterotoxin
enterate	سیلو کردن	سم روده‌ای
enterectomy	دارای دستگاه گوارش	entire plant
enteric	قطع بخشی از روده باریک	entoderm
enteritidis	روده‌ای	entomophage
enteritis	اسهال غیرخونی	entozoa
entero	ورم روده، التهاب روده	entrails
enterohepatitis	پیشوندی به معنی روده‌ای	entropion
enterokinase	التهاب روده‌ای	entropy
enterolith	آنزوکیناز، آنزیمی که از دیواره دوازدهه ترشح شده	entrotaxemia
enteropathy	سنگ روده‌ای	enuchism
enterorrhagia	مرض روده	enucleation
enterotomy	خونریزی روده‌ای	envenomization
enterotoxemia	روده بری	environment
		محیط
		environmental
		محیطی
		enzootic

enzymatic	منطقه‌ای	التهاب اپیدیدیم	epidural
enzyme	آنزیمی	فوق سخت شامه ای	epigastric
epaxial	آنزیم	فوق معدی	epigenesis
epiblast	فوق محوری	پیدایش تدریجی	epigenetic
epidemic	لایه رویانی بیرونی	تحولات پیدایشی، اپی ژنتیک	epigenotype
epibody	همه گیر، مسری	اپی ژنوتیپ	epiglottis
epicardium	روخزی	اپیگلوت، یک تکه بافت که در هنگام بلع غذا روی نای را می‌پوشاند.	epikerase
epicarp	برون شامه قلب	ناحیه لاپوست شاخ	epilepsy
epidemic	برون بر، پوست میوه	صرع، حمله	epileptic
epidemiology	همه گیر	غشی	epimere
epidemy	همه گیری شناسی	قطعه بالایی	epinephrine
epiderm	شایع	اپی نفرین، آدرنالین (C <sub>9</sub> H <sub>13</sub> NO <sub>3</sub> ).	هورمون غده فوق کلیوی، یک هورمون و انتقال دهنده عصبی است از دسته کاتکول‌آمینهای درون‌ساز است. این ماده باعث افزایش ضربان قلب، انقباض عروق و انبساط راه‌های هوایی شده و در بروز واکنش
epidermal	روپوست، بشره (پوست به معنای واقعی)		
epidermals	روپوستی		
epididymis	روپوست، جلد		
epididymitis	اپیدیدیم، جنب بیضه		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

جنگ و گریز (Fight or flight) سیستم  
عصبی سمپاتیک موثر است.

epineurium

غلاف همبند عصبی

epiphyse

سراسنخوان دراز

epiphysitis

تورم اپی فیز

episclera

لایه خارجی صلیبه

episiotomy

فرج بری

episome

اپی زوم

epistasis

اپیستازی، اثر متقابل بین ژنهای غیر آللی به  
طوری که یک ژن اثر ژن لوکوس دیگر را  
پپوشاند.

epistaxis

خون دماغ

episternum

قبضه جناغ

epithelial

پوششی

epithelialization

تشکیل بافت پوششی

epitheliochorial

بشراهی - چادری

epithelium

بافت پوششی، اپیتلیال، سلولهای پوششی  
سطحی

epizootic

همه گیر در حیوان، بیماری هایی که در یک  
محدوده وسیع و به سرعت انتشار می یابد.

eponychium

پوسته روی ناخن

epoophoron

جسم روی تخمدانی

epsom salt

نمک اپسوم سولفات منیزیم

equal

برابر

equestrian

سوارکار، جابک سوار

equestrian federation

فدراسیون سوارکاری

equidae

اسب سانان

equilateral

دارای جوانب مساوی

equilibrium

تعدادل

equine

اسبی، مربوط به اسب

equine paralytic myoglobinuria

میوگلوبینوری فلجی در اسب که در اسبهای  
بارکش و مسابقه ای دیده می شود. این  
ناهنجاری بیماری صبح دوشنبه ( Mondy  
Morning Sickness) یا آزتوریا

(Azoturia) نیز نامیده می‌شود. این مشکل

هنگامی که جیره غنی از دانه‌های حاوی نشاسته باشد و دانه‌ها بخش اصلی خوراک را

تشکیل دهند، به وقوع می‌پیوندد. علایم این بیماری شامل درد عضلانی و خشکی عضلات بعد از تمرین سبک و نیز هنگام فشار حمل بار است. ادرار آنها به علت وجود میوگلوبین آزاد شده از عضلات آسیب دیده تیره شده و شاید کلیه‌ها آسیب ببینند.

equisetum

گیاه دم اسب

equitation

سوارکاری، هنر اسب سواری

eradicable

ریشه کن شدنی

eradicant

ریشه کن کننده

eradication

ریشه کنی

erect

افراشته

erection

نعوظ، شقی

erepsin

ارپسین، نوعی آنزیم هاضم پروتئین

ergocalciferol

ماده‌ای است که از ارگوسترول تشکیل می‌شود.

ergosterol

ارگوسترول،  $C_{28}H_{43}OH$

ergot

ارگوت، (۱) نوعی بیماری قارچی غلات (۲) دارویی که از گیاهان مبتلا به ارگوت بدست می‌آید

ergotism

نوعی بیماری انسانی و حیوانی که در اثر خوردن غلات عارض می‌شود.

ergoty

آلوده به ارگوت

ermold

نوعی پنس سوزنگیر

erosion

زخم سطحی

error

خطا

eructation = belch

آروغ زدن

eruption = belching

آروغ

eruption

زخمها

erysipelas

باد سرخ

erysipeloid

شبه باد سرخ

erythema

سرخ پوست

erythroblast

گویچه قرمز اولیه

erythroblasts

گویچه های قرمز نارس خون

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

erythrocyte

گویچه قرمز خون

erythropoiesis

گویچه قرمز سازی

erythropoietic

مربوط به تولید گویچه قرمز

erythropoietin

هورمونی که تشکیل گویچه های قرمز را تحریک می کند.

escapable

توانایی عبور

escape

عبوری

escape protein

پروتئین عبوری

escaped

خودرو

esculent

خوراکی، سبزیجات

esophageal feeder

تغذیه کننده مری

esophageal groove

کانالی است که در نشخوارکنندگان جوان باعث عبور مواد مایع از مری به شیردان می شود.

esophagitis

التهاب مری

esophagoscopy

مری بینی

esophagus

مری، سرخ‌نای

esophagus tube

لوله مری

essence

اسانس، جوهر

essenced

معطر

essential

ضروری، لازم

essential amino acids

اسید های آمینه ضروری

estivation

خواب تابستانه

ester

استر، نوعی نمک آلی که از واکنش الکل یا قلیا و یک اسید آلی بدست می آید.

esterer

استرر، سیلوی آلومینیمی، این سیلو که تمام بدنه آن از آلومینیم ساخته شده و بنام «استرر» سازنده آن معروف است. ارتفاع آن معمولا ۱۴ متر و شکل آن گرد است.

estrogen

استروژن

estrogenic

استروژنی

estrus =heat cycle

فحلی، طلب جنسی، چرخه فحلی

estrusinduction

القاء فحلی، هدف از القاء فحلی ایجاد فحلی بارور در خارج از محدوده فصل جفت گیری است.

ethanol



ether extract	اتانول	euthanasia	تنفس طبیعی
ethiology	چربی خام، عصاره اتری	eutheria	راحت کشتن حیوان
ethmoid	سبب شناسی	eutherian	پستانداران جفت دار
ethmoiditis	غربالی	evagination	جفت دار
ethylene	تورم سینوسی پرویزنی	evaporate	برگشتگی
etioloation	اتیلن $C_2H_4$	evaporated	تبخیر کردن
etiology=aetiology	بی رنگ سازی	evaporating	تبخیر شده
Ethology	سبب شناسی، مطالعه علت بیماریها	evaporation	تبخیر کردن یا شدن
	کردارشناسی، رفتارشناسی جانوری، دانش	evaporativity	تبخیر
	بررسی و مطالعه علمی رفتارهای حیوانات را	evaporator	قابلیت تبخیر پذیری
euchromatin	اتولوژی می نامند.	evaporimeter	تبخیر کننده
eugonic	کروماتین روشن	evaporometer	تبخیر سنج
eukaryote	پر رشد، یوژنیک	evapotranspiration	تبخیر سنج
	یوکاریوت، موجوداتی که هسته و غشای	evenness	تبخیر و تعریق
euphoria	هسته دارند	eventer	یکپارچگی
euplasia	احساس سرخوشی	eventing	اسب های مسابقه ای
eupnea	رشد طبیعی		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

انواع مسابقه اسب سواری	تحریکی
eversion	excitement
وارونه شدگی	هیجان
evert	exconjugates
برگرداندن به طرف خارج	سلولهای حاقی
eviscerate	excrement
تخلیه احشاء، خالی کردن شکم	مدفوع، پس مانده، زائد
eviscerated	excreta
تخلیه شده از احشاء	مدفوع
evisceration	excrete
تخلیه سازی شکم از امعاء و احشاء	دفع کردن
evolution	excretion
تکامل	دفع، ترشح
ewe	excretive
میش، گوسفند ماده	دفعی
excavation	exergonic
حفاری	واکنشهای انرژی زا
exceed	exfoliate
قدم فراتر نهادن، بالغ شدن بر، متجاوز، تجاوز کردن	پوسته پوسته شدن یا کردن
excellent	exfoliation
عالی	پوسته پوسته شدگی
excentric	exhalation
خارج از مرکز	بازدم
excise	exhaust
قطع کردن	تخلیه هوا
excision	exhaustion
بریدن و برداشت	واماندگی
excitable	exo-
تحریک پذیر	پیشوندی به معنی خارجی
excitatory	exoccipital
	پس سری

exocoelom	حفره خارجی	expectorant	خلط آوری
exocrine	برون ریز	expectoration	خلط آوری
exoenzyme	آنزیم خارجی	expense	مخارج
exogenous	برون زاء خارجی	experiment	تحقیق، امتحان
expodite	برون پا	experimental	آزمایشی
exponential	نمایی	expiration	بازدم
exoskeleton	اسکلت خارجی	expiration date	تاریخ مصرف
exostosis	زایده استخوانی	explant	بافت کشت یافتنی
exothermic	گرماده	explantation	کشت بافت
exotic	غیر بومی، بیگانه	exploding	منبسط کردن، باد کردن دانه با تحت فشار
exotoxin	سم خارجی	exploration	قرار دادن و سپس رها کردن آن به هوای آزاد
exotoxins	سموم خارجی	exploratory	بررسی، معاینه
expanded	گسترش یافته	exploratory	اکتشافی
expanding	گسترش	explosion	انفجار
expansion	گسترش، انبساط	exposure	در معرض
expectancy chart	چارت آبستنی	expressivity	رسابودن
		exsanguination	

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

extend	خون مکی	اثر انرژی‌زایی مازاد، مخلوطی از پیه و یک روغن گیاهی منجر به ایجاد انرژی قابل سوخت و ساز که بیشتر از مجموع انرژی هر یک از چربی‌هاست می‌شود که آن را اثر انرژی‌زایی مازاد گویند.
extender	پیشرفت، حدود	extracapsular
extensen	رقیق کننده	خارج کپسولی
اکستنسن، اکستنسن گلیکوپروتئینی است از خانواده HRGPs که حاوی مقدار فراوانی هیدروکسی پرولین می‌باشد و به زنجیره کربوهیدرات‌ها متصل شده است. معمولا سلولز و همی سلولز به داخل ماتریکس اکستنسن رسوخ نموده است.	extracellular	خارج از یاخته
extensibility	قابلیت اتساع	extrachromosomal
extension	گسترش	خارج کروموزومی
extensive	وسیع، گسترده	extracorporeal
exterieurs	عامل بیرونی	خارج جسمی
external	بیرونی	extract
externus	خارجی، واقع در خارج	عصاره
extinction	انقراض	extractable
extirpation	ریشه کنی	قابل استخراج
extra	خارج از حد	extractable water
extra caloric effect		آب قابل استخراج
		extractant
		عصاره گیر، آب گیر
		extraction
		عصاره گیری
		extradural
		خارج سخت شامه‌ای
		extrahepatic
		خارج کبدی
		extraneous
		خارجی
		extranuclear
		برون هسته ای

extraoral

خارج دهانی

دندان انیاب فوقانی

extraperitoneal

خارج پرده صفاقی

extrareceptor

دریافت کننده خارجی

extravascular

خارج عروقی

extremity

انتتهایی

extruded

اکستروود شده، فشرده شده

extruding

فشردن، فشردن دانه در یک صفحه مشبک که همراه با تولید حرارت است.

extrusion

بیرون راندن

exudate

تراوش، تراوش کردن

exudative

ترشخی، تراوشی

exude

تراوش کردن

eye brow

ابرو

eyeball

کره چشم

eye lash

مژه

eyelid

پلک چشم

eyetooth

## F

## F

(۱) فاراد - نمادی برای الکتریسیته ذخیره شده  
 (۲) عنصر فلئور (۳) نسبت واریانس (۴)  
 مخفف Foreign بیانگر یک گاو نر شیری  
 است که در خارج از ایالات متحده تست  
 نتایج شده است.

face

صورت

facet

سطح

facial

چهره‌ای

facialis

چهره‌ای

facies

(۱) سطح (۲) ظاهر یا ترکیب یک جامعه

facilitation

تسریع، تسهیل

factor

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

facultative	عامل	FAO	فائو
fading	اختیاری	Food and Agriculture Organization	سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد
faeces	رنگ پریدگی	FAOUN	سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد
fag	مدفوع	Food and Agriculture Organization Nations of United	سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد
fahrenheit	انگلهای خارجی گوسفند	farcey	سراج
failure	فارنهایت	farinaceous	نشاسته‌ای
faint	فارتوانی، شکست	farm	مزرعه
fair	غش کردن	farm stock	دام‌های اهلی مزرعه‌ای
falciform	نمایشگاه	farmer	کشاورز
fallowing	هلالی	farmers lung	ریه مزرعه دار (نوعی بیماری آلرژیک است که در اثر علوفه خشک حاوی اکتینومیسستها در انسان ایجاد میشود)
false-positive	آیش	farming	کشاورزی
familia	کاذب مثبت	farrow	زائیدن خوک
family	اهلی	farrowing	خوکچه زایی
famine	خانواده	fascia	غلاف، پرده
famish	قحطی، خشکسالی	fascial	نیامی
fan	گرسنگی دادن	fascice	

fasting

گرسنه نگهداشتن، خوراک نخوردن

fat corrected milk (FCM)

شیر تصحیح شده بر اساس چربی

fatal

کشنده

fatality

کشندگی

fattening

چاق کردن، پروار کردن

fatigue

خستگی

fatness

فربهی

fats

چربیها

fattable

پروارشدنی

fattening

(۱) پرواری (۲) چاق شدن

fauces

گلو

fauna

جمعیت جانوری یک ناحیه

favor

مواظب بودن

favour

مواظب بودن

favus

کچلی قارچی

fawn-in

FCM

شیر اصلاح شده بر اساس ۴٪ چربی  
Fat Corrected Milk

FDA

اداره غذا و داروی فدرال

(Federal Food and Drug Administration)

feather

پر

feather meal

پودر پر، یک منبع بسیار عالی برای سیستین و خوب از نظر پروتئین خام به شمار می‌رود، به ویژه جایی که برای تنظیم احتیاجات در جیره‌ها مورد نیاز باشد. از طرف دیگر، مصرف آن به دلیل کمبود اسیدهای آمینه‌ای مانند متیونین، لیزین و هیستیدین به شدت محدود است. پودر پر به طور معمول دارای ۴/۵ تا ۵ درصد سیستین با قابلیت هضم حدود ۶۰ درصد می‌باشد. انرژی قابل سوخت و ساز پودر پر نسبتاً بالا و حدود ۳۳۰۰ کیلوکالری در کیلوگرم است. پودر پر دارای اسید آمینه‌ای به نام لانتیونین (Lanthionine) می‌باشد که در بافت‌های حیوانات وجود ندارد.

feathery

پرمانند

febrile

تب دار

fecal

دفعی، مدفوعی

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

feces	مدفوع	feed ingredients	اقلام خوراکی
fecundation	لقاح، آبستن شدن	feed intake	مصرف خوراک (توسط حیوان)
fecundity	گشنیدگی، قابلیت بارور سازی	feedlot	جایگاه پروار بندی
feed	خوراک در مورد دام	feed out	پروار کردن
feedback	پس خوراند	feed off	چرانیدن یک محصول
feed conversion ratio (FCR)	ضریب تبدیل خوراک، مقدار خوراک خورده شده در ازای تولید یک واحد افزایش وزن یا یک واحد تولید شیر و یا یک واحد تولید تخم مرغ. برای مثال اگر برای تولید یک کیلوگرم تخم مرغ ۲.۵ کیلو خوراک مصرف شود ضریب تبدیل خوراکی برابر $\frac{2.5}{1}$ یا ۴۰ درصد است.	feed rake	چهارشاخ
feed efficiency (FE)	بازدهی خوراک، راندمان خوراک	feedstuff = feeding staffs	خوراک، خوراک دامی، خوراک‌هایی که به مصرف دام و طیور می‌رسند.
feeder	۱) حیوان لاغر و مستعد پروار شدن ۲) غذا دهنده ۳) پروار بند ۴) تغذیه کننده ۵) غذاخوری	feedy	طعم خوراک
feedgrinder	آسیاب	feeling	احساس
feeding	تغذیه، خوراک دام	feet	اندام‌های حرکتی (دست و پا)
feeding space	فضای دانخوری مورد نیاز به ازای هر مرغ	felial	نسل
		felling	افتادن
		fellmonger	دلال پشم و پوست
		female	ماده
		femininity	مادینگی
		femoral	



رانی، مربوط به ران یا استخوان ران  
**femoropatellar joint**  
 کشککی، مفصل ران  
**femur**  
 استخوان ران  
**fence**  
 پرچین، حصار  
**fencing**  
 حصار کشی  
**fenestra**  
 دریچه  
**feral**  
 وحشی  
**ferment**  
 تخمیر شدن  
**fermentable**  
 قابل تخمیر  
**fermentation**  
 تخمیر  
**fern**  
 سرخس  
**ferritin**  
 فریتین - نوعی ترکیب پروتئینی آهن دار  
**fertile**  
 حاصلخیز  
**fertility**  
 باروری  
**fertilization**  
 لقاح، بارورسازی  
**fertilize**  
 بارور کردن  
**fertilizer**

بارور ساز، کود  
**ferulago angulata**  
 نام علمی گیاه چویر، گیاه چویر با نام علمی  
**Ferulago angulata** از خانواده  
**Apeacea** و از چتریان نسبتاً فراوان در  
 مراتع بیلاقی بوده که به شدت نسبت به سرما  
 و یخبندان مقاوم است.  
**festuca arundiacea**  
 فستوکا، گیاهی است که علوفه زیادی تولید  
 می کند ولی گیاه خوش مزه ای نیست حتی اگر  
 بطور مخلوط با علوفه حیوانات کشت شده و  
 مرتع بخوبی اداره شده باشد.  
**feta**  
 پنیر گوسفندی  
**fetal**  
 جنینی  
**fetalization**  
 جنینی شدن  
**fetid**  
 متعفن  
**fetlock**  
 مفصل قلمی، مفصل مج پا،  
**fetus**  
 جنین، ( بعد از مرحله تمایز ارگانها تا مرحله  
 تولد)  
**fever**  
 تب  
**fiber**  
 رشته، تار، فیبر  
**Fiber mat**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

fibril	تله فیبری، توده فیبری	واحد انباشتگی، اولین بار برای توصیف حداکثر ظرفیت مصرف غذای حیوان (IC) و خواص سیری یعنی مقدار انباشتگی (FV) تعریف شد. بنا به تعریف، یک واحد انباشتگی معرف انباشتگی یک کیلوگرم ماده خشک یک علوفه شناخته شده است که در یک مرتع با خصوصیات ویژه‌ای وجود دارد.
fibrillation	تار (رشته) ظریف	کره مادبان
fibrin	لرزش	fill index
fibrinogen	فیبرین	نرخ انباشتگی، شاخصی است که با متغیرهای تجزیه پذیری و همچنین نرخ عبور مواد از شکمبه یا نرخ خروج مواد از شکمبه ارتباط پیدا می‌کند.
فیبرینوژن - پروتئینی است در خون که توسط آنزیمی به نام ترومبین به فیبرین نامحلول تبدیل می‌شود.		fin
Fibrous mat	تله فیبری، تعداد پروتوزوآ در شکمبه معمولاً با تغذیه جیره‌های پر کنساتره کاهش می‌یابد و این احتمالاً می‌تواند به این دلیل باشد که فیبرهای بلند جیره یک تله فیبری را در شکمبه فراهم می‌کنند که پروتوزوآ به آن می‌چسبند و لذا بدین وسیله آنقدر در شکمبه باقی می‌مانند تا بتوانند تکثیر شوند.	باله ماهی
figure	شکل، تصویر (fig)	finish
fill unit system	سیستم واحد انباشتگی، سیستم انباشتگی در سال ۱۹۷۹ و ۱۹۸۶ میلادی توسط جاریگ و همکارانش عنوان شد. هدف، ارائه یک سیستم عملی و جامع بود که قادر باشد مصرف غذا را در گاو، گوسفند و بز تحت شرایط مختلف پیش‌گویی کند.	پرور کردن، درجه چاقی
fill unit (FU)		finishing animals
		حیوانات پروراری
		fibrinolysin
		آبکافت کننده فیبرین
		fibrinolysis
		آبکافت (تجزیه) فیبرین
		fibrinopurulent
		فیبرینی - چرکی
		fibrinous
		رشته ای، تارمانند
		fibroblasts

میله، رشته	filamentous	یاخته های بافت همبند که وظیفه ترمیمی دارند
رشته ای، نخ شکل	filiform	fibrocartilage
میله ای شکل	filler	غضروف فیبرو
پرکننده	filly	fibrocyte
مادیان جوان	filterable	سلول بالغ بافت همبند
پالایش پذیر	filtration	fibrogenesis
پالایش	filtration	رشته سازی، ایاف سازی
تصفیه، پالایش	fimbria	fibroliomyomata
شرابه، قیف رحمی	find	تومور بافت همبند و ماهیچه صاف
زاییدن، وضع حمل کردن	fines	fibromata
ذرات ریز	fine wheat feed	تومور بافت همبند
زیره ریز گندم	finish	fibropapilloma
پرور کردن	finisher	پرز لیفی
تمام کننده	finishing	fibroplasia
تمام کننده	fins	تشکیل بافت لیفی
باله	fir	fibrose
		(۱) تشکیل بافت لیفی (۲) رشته ای
		fibrous
		رشته ای، ایافی
		fibula
		استخوان نازک نی
		fibularis
		نازک نی ای
		field
		(۱) مزرعه (۲) میدان، حوزه
		figure
		شکل، قیافه
		filament

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

firm	نراد، صنوبر	fittings	اتصالات
fish	بادوام	fixation	ثابت (تثبیت) کردن
fishery	ماهی	fixative	ثابت کننده
fishiness	شیلات، ماهیگیری	fixed	تثبیت شده
fishing	طعم ماهی	flaccid	ضعیف
fishy	صید ماهی	flagellates	تاژکداران
fishy taint	مربوط به ماهی	flagllum	تاژک
بوی ماهی، (مشکلات تغذیه پودر ماهی ایجاد بوی ماهی در تخم مرغ و گوشت و فرسایش سنگدان در پرندگان جوان می‌باشد).		flapping	آویختگی
fission	تقسیم، شکافت	flake	پولک، تراشه چوب
fissure	شکاف، ترک	flaked	ورقه ورقه شدن
fist	مشت	flakes	خوراکهای پولکی
fistula	فیستول - لوله یا مجرایی که برای ارتباط دادن یک بخش از بدن با بخشهای دیگر یا با قسمت خارجی بدن به کار می‌رود.	flaking	ورقه ورقه کردن، از طریق ژلاتینه کردن نشاسته که بوسیله غلظک و بخار آب صورت می‌گیرد، فراهمی مواد مغذی بهبود می‌یابد.
fistulate	فیستول گذاری	flambage	شعله افکنی، شعله دادن
fitness	شایستگی، برازش، تناسب بدنی (در اسب)	flank	پهلوی، تهیگاه
		flap	

flatulence	آویخته نفخ، باد شکم	fleshy	مگس گوشت فربه، گوشتالو، گوشتی، گوشت‌دار
flatulent colic	کولیک نفخی، درد دل ناشی از نفخ روده	flexible	قابل انعطاف
flatworm	کرم پهن	flexion	تاشدگی
flavedo	پوست خارجی مرکبات	flexor	خم کننده
flavone	فلاون، فلاونها مسئول رنگ زرد روشن میوه‌هایی مانند لیمو و سیب‌اند.	flexure	خم، خمیدگی
flavoprotein	فلاووپروتئین - پروتئین مرکب زرد رنگی که گروه غیرپروتئینی آن فلاوین مونونوکلئوئید است.	flexuose	انعطاف پذیری
flavor	طعم، مزه	flexure	خم، انحنای
flavour	طعم، مزه	flicker	دارکوب پرطلائی
flavourings	طعم افزا	floatation	غوطه وری
flea	کک، حشراتی می باشند که بیشتر در سگ، گربه، جوندگان، طیور و گاهی انسان دیده می‌شود ولی در گاو بیماری‌زا نمی‌باشد.	floating	غوطه ور کردن
fleece	پشم گوسفند، فلیس (دسته پشم)	flocculus	لوبک، بخشک
flesh	گوشت حیوان	flock	گله، دسته
fleshfly		flood	سیل
		floor	کف
		flora	گیا، فلو
		flour	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

آرد، پودر شدن، آرد کردن	جفتگیری گوسفند. جیره‌ای مصرف می‌شود که بیش از ۳۰٪ بیش از نیاز نگهداری انرژی دارد.
flow	جریان
flow rate	لرزش عضلانی
نرخ جریان، نسبت یا سهمی از کل مواد هضمی از شیرابه هضمی است که در واحد زمان از نقطه خاصی از لوله گوارشی بعد از شکمبه عبور می‌کند.	flux
flower	مگس، حشره بالدار
گل	fly
fluctuation	ضد مگس
نوسان	fly-proof
fluff	کره اسب، کره قاطر
باد دادن	foal
fluid	زایمان
مایع، سیال	foaling
fluid associated bacteria (FAB)	focal
باکتری‌های وابسته به بخش مایع	کانونی، موضعی
fluke	fodder
کپک	علوفه، مواد خشبی، علوفه دادن
fluorine	fodder beet
فلوئور	چغندر علوفه‌ای
fluorosis	fodder crop
مسمومیت با فلوئور	مواد یا محصولات علوفه‌ای
flush	foetus
گلگون شدگی صورت، رشد سریع علوفه بخصوص علوفه‌های گندمیان	رویان، جنین
flushing	foggage
فلاشینگ، تغذیه خوب، افزایش مصرف روزانه خوراک با کیفیت در طی دوران	علوفه
	folacin
	اسید فولیک
	fold (folding)
	چین، چین و چروک

fold unit	یکی از سیستم های پرورش مرغ در هوای آزاد، واحد دارای حصار	تب برفکی	foot and mouth disease	بیماری تب برفکی
fold yard	آغل گاو یا گوسفند	علوفه	forage	
foliaceous	برگ مانند	گیاهان علوفه‌ای حبوبات	forage legumes (leguminosaea)	
foliage	برگ درختان	علوفه‌ها	forager	زنبور کارگر
foliate	برگی شکل	روزنه، سوراخ خروجی	forages	
follicle	فولیکل - ساختمانی آبه یا دمل مانند روی تخمدان که حاوی تخمک است.	علف پهن برگ	foramen	
folliculitis	التهاب فولیکولی	علفزار	forb	
fomite	ناقل‌های غیره زنده مثل ساختمان‌های آلوده، چکمه و تجهیزات آلوده، اشیاء بی جان	پنس، فورسپ	forbs	
fontanel	ملاج	اندام‌های حرکتی جلویی	forceps	
food	غذا	ساعد	fore feet	
food and drug administration (FDA)	اداره غذا و دارو آمریکا	بخش قدامی مغز	forearm	
foodstuffs	غذاها، غذاهای انسانی	پیش بینی	forebrain	
foot	پا	بخش پیشین روده	forecasting	
foot and mouth fever		پیشانی	foregut	
			forehead	
			forelimbs	

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

forequarters	see forelegs	foxglove	گل انگشتانه (علف هرز)
forestomach	پستانهای جلو	foxtail	دم روباه (گیاهی علفی)
forestomachs	پیش معده	foxtrol	یورتمه آهسته
	سه معده اول نشخوارکنندگان	fracture	شکستگی
foreudder	see forquarter	fragility	تردی، شکنندگی
fork	چنگال	fragment	بخش، جزء
form	(۱) شکل (۲) پرسشنامه، فرم	fragmentation	قطعه قطعه شدگی
formation	تشکیلات	fragrant	معطر، خوشبو
fornix	انتهای داخلی غلاف قضیب	frame size	جنه بدن
fortify	تقویت کردن	framework	اسکلت بندی
fossa	گودی	frass	فضله حشرات
foster	دایه، مادبانی که علاوه بر کره خود کره دیگری را نیز پرورش می‌دهند.	free	(۱) آزاد (۲) میجانی (۳) فاقد
founder	(۱) لنگش (۲) سوء هاضمه در اثر پرخوری	free choice system of feeding	نوعی سیستم خوراک دهی که پرنده آزادانه قادر به انتخاب دان می‌باشد.
fowl	پرنده، مرغ، ماکیان	free stall barn	فری استال، اصطبل بسته با آبشخور آزاد، نوعی اصطبل سرپوشیده که در آن آبشخور در
fowls	پرندگان		
fox	روباه		



نظر گرفته می‌شود ولی گاوها آزاد هستند تا از هرکدام برای استراحت استفاده کنند.

freemartin

فری‌مارتین، گوساله ماده عقیمی که با گوساله نر دوقلو باشد.

free range

مرتع آزاد

freeze dried

منجمد خشک شده

freeze drying

خشک کردن انجمادی

freezing

انجماد

fremitus

رعشه، لرزه

frenulum

مهار قضیب

frenum

مهار زبان

freons

گاز فرئون

frequency

(۱) بسامد (۲) فراوانی (۳) تواتر

fresh

(۱) گاو تازه (۲) سبز

freshing

زایمان

fret

پرخاشگری کردن اسب، بی‌قراری حیوان

friction

مالش، اصطکاک، سایش

frog

قورباغه

frog-bit

طعمه قورباغه

frons

پیشانی

front

پیشانی، جبهه، جلو

frontal

پیشانی‌ای، قدامی

frontalis

پیشانی‌ای، مربوط به پیشانی

frontoparietal

پیشانی‌ای - آهیانه‌ای

frost

یخبندان

frostbite

سرمازدگی

froth

نفخ کردن، کف کردن

frothy bloat

تفخ کف آلود

frozen

یخ زده

fructivorous

میوه خوار

fructosan

پلی ساکاریدی که در آبکافت شدن بیشتر قند فروکتوز تولید می‌کند.

fructose

قند میوه  $C_6H_{12}O_6$

frugivorous

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

fruiting	پرنندگان میوه خوار	fungi	قعر، ته
fry	میوه آوری	fungicidal	قارچها
fryer	بچه ماهی	fungicide	قارچ کشی
frying	سرخ کردنی	fungiform	قارچ کش
FSV	سرخ کردن	fungoid	قارچ مانند
fussy	ویتامینهای محلول در چربی	fungous	قارچ مانند
fuchsin	حیوان سرکش، پرخاشگر (در مورد حیوان)	fungus	قارچی
fuchsinophil	فوشین	funiculus	قارچ
fuel	فوشین دوست	funnel	بند، طناب
fumigant	سوخت	funnelform	قیف، شیپور
fumigate	ماده تدخینی، ماده گاززا	furnace	قیفی شکل، شیپوری شکل
fumigating	گازدادن، تدخین کردن	furstenburgs rosette	کوره
fumigation	گازدهی، ضدعفونی کردن		گل فروستنبرگ، بالای منفذ سرپستانک ۷ یا ۸
fuming	تدخین، گازدهی		چین خوردگی غشایی معروف به گل
function	گاز دادن		فروستنبرگ قرار دارد. فشار ناشی از تجمع
fundus	(۱) کار، (۲) تابع		شیر باعث نرم شدن این چین خوردگی‌ها
			شده و به جلوگیری از خروج شیر کمک
			می‌کند.
		furrir	

furrow	بخیه سراسری ساده	مجرای شیر هر یک از مجاری شیر در غدد پستانی
fusion	شیار، خط فرو رفته	Galactophorus.
fuzz	الحاق، ضمیمه	انتقال شیر، تولید شیر
	کرک	Galactopoietic.
		محرك ترشح شیر هر عامل که ترشح یا تولید شیر را در غدد پستانی افزایش دهد.
		Galactose. $\text{CH}_2\text{OH}(\text{CHOH})_4\text{CHO}$
		گالاکتوز - قندی است محلول در آب، با نقطه ذوب ۱۶۶ درجه سانتی گراد. یک مولکول گالاکتوز با یک مولکول گلوکز تشکیل یک مولکول لاکتوز می‌دهند. لاکتوز قندی است که به طور طبیعی فقط در شیر یافت می‌شود.
		Galactosemia
		گالاکتوز خونی، گالاکتوز در بدن باید توسط آنزیمی به نام گالاکتوز ۱- فسفات یوریدیل ترانسفراز به گلوکز تبدیل شود. در بعضی افراد این آنزیم به طور ژنتیکی وجود ندارد. در نتیجه گالاکتوز در خون این افراد جمع می‌شود و حالتی ایجاد می‌شود که به آن گالاکتوز خونی گویند.
Gadfly.	خرمگس	Gall.
Gage.	اشل، اندازه گیر	گال، تورم بافت گیاهی
Gain.	به دست آوردن، کسب کردن، افزایش وزن	Gall bladder
Gait.	گام، حالت حرکت اسب	کیسه صفرا
Galactagogue.	نوعی حرکت اسب به طرف جلو	Galliformes.
Galactophore. A milk duct	شیرزا، محرك تولید شیر	ماکیان سانان
Galactophorus.	هر ماده‌ای که تولید شیر را افزایش دهد	Gallon.
Galactopoietic.		



# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

گالن یک گالن انگلیسی برابر است با ۴/۵۵ لیتر آب و یک گالن آمریکایی برابر است با ۳/۷۹ لیتر آب

**Galloping.**

تاخت، چهار نعل

**Gallstones.**

سنگهای صفراوی

**Gamete.**

زایزه، گامت، یاخته جنسی، یاخته تناسلی یا جنسی که نیمی از ژن‌ها و کروموزوم‌های والدین را در بر دارد. اسپرم یاخته جنسی نر و تخمک یاخته جنسی ماده است.

**Game brid**

پرندهگان شکاری، تفریحی و زینتی، منظور از پرندهگان شکاری عقاب و شاهین نمی باشد بلکه پرندهگانی که جهت تفریح و ورزش توسط انسان شکار می‌شوند مانند کپک، قرقاول، بلدرچین و غیره می‌باشند.

**Gametocide.**

گامت کش، ضد گامت، مواد مضر و کشنده یاخته‌های جنسی

**Gametogenesis.**

زایزه زایی، گامت زایی، فرآیند تقسیم یاخته‌ای که ضمن آن یاخته‌ها جنسی (گامتها) یا زایزه‌ها) تشکیل می‌شود.

**Gametophyte.**

یاخته جنسی گیاهی، زایزه گیاهی

**Gamones.**

گامونها، یک ماده فرضی که تصور می‌شود در هنگام لقاح توسط تخمک (ژیمنوگامون) و اسپرم (آندروگامون) ترشح می‌شود تا نفوذ اسپرم به داخل تخمک؛ یعنی، عمل لقاح تسهیل شود.

**Gander.**

غاز نر بالغ

**Ganglion.**

عقده عصبی، گره عصبی

**Ganglionitis.**

التهاب عقده‌های عصبی

**Gangrene.**

قانقاریا

**Gangrenous.**

قانقاریایی

**Gap.**

شکاف، درز، فاصله، وقفه

**Garbage.**

آشغال، زباله، خاکروب، کاه و کلش، امعاء و احشاء روده، فضولات حیوانی و ضایعات سبزیها که گاهی از آن در تغذیه خوک استفاده می‌شود.

**Gas chromatography (GC)**

نوعی کروماتوگرافی است که فاز متحرک در آن حالت گازی دارد و فاز ثابت می‌تواند مایع یا جامد باشد.

**Gasping**

خس خس کردن (صدا) در بیماری‌های

تنفسی در طیور، خس خس

**Gasteric. gastric**

<p>معده‌ای، مربوط به معده</p> <p><b>Gastric juice</b></p> <p>شیره معده</p> <p><b>Gastrectasis.</b></p> <p>اتساع معده</p> <p><b>Gastrectomy.</b></p> <p>معده برداری، قطع بخش یا تمام معده از طریق جراحی.</p> <p><b>Gastric dilation and torsion</b></p> <p>اتساع و پیچ خوردگی معده</p> <p><b>Gastric lipase</b></p> <p>لیپاز معده‌ای</p> <p><b>Gastrin.</b></p> <p>گاسترین، هورمونی است که از جدار داخلی معده مهره داران ترشح می شود. وجود بعضی مواد غذایی در معده ترشح آن را تحریک می کند.</p> <p><b>Gastritis.</b></p> <p>ورم معده، التهاب معده، تورم غشای مخاطی معده، وضعیتی است که اغلب اشخاص در طول زندگی دچار آن می شوند. ورم معده سه نوع است: حاد، مزمن، و سمی یا ساینده.</p> <p><b>Gastrocoele.</b></p> <p>حفره گاسترولاپی</p> <p><b>Gastroenteritis. See enteritis; feline enteritis</b></p> <p>تورم معده‌ای - روده‌ای، تورم معده و روده‌ها. در خوک نوعی تورم معده‌ای - روده‌ای عفونی وجود دارد که احتمالاً ویروسی است.</p> <p><b>Gastrointestinal.</b></p>	<p>معده‌ای - روده‌ای، مربوط به معده و روده‌ها.</p> <p><b>Gastrointestinal hormone</b></p> <p>هورمون معده‌ای - روده‌ای که میزان ترشح آنزیم‌های معده را کنترل می کند.</p> <p><b>Gastrointestinal tract</b></p> <p>دستگاه یا لوله گوارش</p> <p><b>Gastrolith.</b></p> <p>سنگ معده</p> <p><b>Gastropoda.</b></p> <p>شکم پایان</p> <p><b>Gastroschisis.</b></p> <p>شکاف معده</p> <p><b>Gastroscope.</b></p> <p>معده بین، وسیله‌ای است که با آن درون معده را معاینه می کنند.</p> <p><b>Gastroscopy.</b></p> <p>معده بینی</p> <p><b>Gastrotomy.</b></p> <p>معده بری، قطع تمام یا بخشی از معده توسط عمل جراحی</p> <p><b>Gastrula.</b></p> <p>گاسترولا، یکی از مراحل تکوینی اولیه جنین است که متعاقب مرحله بلاستولا انجام می شود.</p> <p><b>Gastrulation.</b></p> <p>گاسترولاپی شدن</p> <p><b>Gate.</b></p> <p>دریچه، دروازه، درب</p> <p><b>Gaunt</b></p> <p>لاغر، ضعیف</p> <p><b>Gauze.</b></p>
---	---

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Gavage.	غاز زخم بندی	Gelation.	ژله‌ای شدن
وارد کردن مواد غذایی، داروی و غیره به داخل معده توسط لوله معدی.		Geld.	اخته کردن، عقیم کردن
Geese. Pl. of goose.	غازها، جمع غاز	Gelding.	اسب نر اخته، اسب نری که معمولاً در سن ۲ سالگی اخته شده باشد.
Gel. gelatinous.	ژله، ژله‌ای، دلمه‌ای، (۱) یک محلول کلوئیدی که در آن ذرات ته نشین شده باشد یا این که محلول به صورت جامد در آمده باشد. (۲) سخت شدن، به صورت ژلاتین درآمدن، منعقد شدن، بستن. (۳) ژله مانند.	Gelling	ژله شدن، دلمه شدن
Gelatin.	ژلاتین، نوعی فرآورده فرعی کشتارگاهی که از بافتهای همبند و استخوان گاو و خوک به دست می‌آید و از آن به عنوان غذای انسانی، محیط کشت میکروبیها، تثبیت کننده بستنی و غیره استفاده می‌شود.	Gemma.	جوانه
Gelatinization.	ژلاتینی شدن، ژله‌ای شدن	Gemmule.	جوانه
Gelatinize.	ژلاتینی کردن، ژلاتینی شدن	Gender.	جنس
Gelatinized. Gelatinizing.	ژلاتینی شده، ژلاتینی کردن - دانه‌های نشاسته را کاملاً ترکاندن با ترکیبی از رطوبت، حرارت، فشار و گاهی با عمل مکانیکی (مثل پاپ کردن).	Gene.	ژن، ژن کوچکترین واحد یا ذره توارثی و بخشی از مولکول اسید دی اکسی ریبونوکلیتیک است. ژنها به صورت جفت روی کروموزومها در هسته تمام سلولها یافت می‌شود.
Gelatinous.	دلمه مانند، ژلاتینی	Gene amplification	تکثیر ژن
		Gene cluster	خوشه ژن
		Gene expression	تجلی اثر ژن
		Gene flow	جریان ژن
		Gene pool	خزانه ژن

Genera.	جنسها	رائش تصادفی ژنتیکی
General.	عمومی	Genetic selection انتخاب ژنتیکی
Generalized bruising.	کوفتگی عمومی	Genetics. ژنتیک، توارث، علم وراثت، (۱) علم ژنتیک که در مورد قوانین و جریانات توارثی در گیاهان و حیوانات بحث می کند. (۲) مطالعه شجره نامه بعضی موجودات زنده یا ارقام گیاهی یا جانوری.
Generate.	ایجاد کردن، تولید کردن، خلق کردن، زادن، حاصل کردن	Geniohyoid. چانه‌ای - لامی
Generation. See $f_1$ and $f_2$ generation	(۱) نسل (۲) تولید ایجاد، زایش، خلق	Gentital تناسلی
Generation intervall	فاصله بین نسل	Gentital papilla آلت تناسلی خروس
Generative.	زایشی، تولیدی	Genitalia دستگاه تناسلی
Generator.	مولد	Genito urinary تناسلی - اداری
Generic.	عمومی، عام	Genome. ژنوم، (۱) کامپلیمنت (Complement) کامل ژن یک موجود زنده که در ایوکاریوتها در دسته‌ای از کروموزومها، در باکتریها در یک کروموزوم منفرد و در ویروسها در مولکول DNA یا RNA وجود دارد. (۲) دسته کامل ژنها رد یک فرد که یا هاپلوئید (دسته ژنی از یک والد مشتق می شود)
Genesis.	پیدایش، تکوین، تولید	Gentle. نجیب، خوش خلق، آرام، غیر مضر
Genetic	ژنتیکی، یا مربوط به ژنتیک	Genuine. صمیمی، خوش خلق، آرام، غیر مضر
Genetic drift	رائش ژنتیکی	
Genetic gain	پیشرفت ژنتیکی	
Genetic isolation	جدایی ژنتیکی	
Genetic marker	نشانگر ژنتیکی	
Genetic random drift		

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

حقیقی، واقعی

**Gerber method**  
روش ساده و ارزان برای اندازه گیری چربی شیر است و در سال ۱۸۹۲ توسط دکتر ژربر از بنیانگذاران صنایع شیر سوئیس ابداع گردیده است. در این روش از چربی سنج (بوتیرومتر ژربر) استفاده می شود.

**Geothermal**  
هواکش مخصوص، بادگیر

**Germ**  
جنین، میکروب، توده، کثافت

**Germ cell**  
سلول جنسی، گامت

**Germ line**  
خط زاینده، مسیر تشکیل سلول های مولد یا تولید کننده گامت.

**Germ free**  
عاری از میکروب

**Germicide**  
میکروب کش

**Germinal disc**  
صفحه ی زاینده، صفحه تزئنده

**Germinal mutation**  
جهش زاینده

**Germinant.**  
زایا، زایگر، زایشگر، جوانه زا

**Germinate.**  
جوانه زدن، رستن، تنژیدن

**Germination.**

جوانه زنی، رویش، تنژیدگی، مراحلی است که ضمن آن رویان پس از تحمل یک سلسله تغییرات، از پوششهای خود خارج می شود و به کمک ریشه جوان و برگهای نو رسته، مواد غذایی لازم برای نشو و نمای خود را تأمین می کند.

**Germinative.**  
زایشی، زایا

**Gestation**  
آبستنی، دوره ای است از هنگام لقاح تا تولد نوزاد که رد آن حیوان ماده جنین خود را درون رحم پرورش می دهد و پایان آن به زایمان یا تولد نوزاد ختم می شود.  
(=Pregnancy; gravidity)

**Gestation length**  
طول دوره آبستنی

**Get.**  
اولاد حیوان نر

**Gevity.**  
طول عمر، مدت زندگی

**Ghee**  
کره مایعی که از شیر گرفته می شود، روغن زرد، به شکل تغلیظ شده چربی شیر که از قابلیت نگهداری بهتری برخوردار است، اطلاق می شود و در مناطق مختلف با عناوین متفاوتی نظیر **ghee** در هند یا **Samna** در مصر نامیده می شود.

**Giblets.**



زرافه

امعاء و احشاء، هر یک از اعضای داخلی پرنندگان، بویژه قلب، جگر و سنگدان که در تغذیه انسانی مصرف دارد.

Girth.

دور (سینه یا هر قسمت دیگر بدن)

Girth – heart

دور سینه

سرگیجه

Gigantism.

بزرگ اندامی، غول پیکری، غول اندامی - بزرگی غیر طبیعی یک موجود زنده که در حیوانات و انسان ممکن است در اثر ترشح فراوان سوماتوتروپین (هورمون رشد) حاصل شود.

Gizzard

سنگدان، معده دوم پرنندگان که دارای دیواره ضخیم ماهیچه‌ای و یک لایه داخلی خشن برای خرد کردن غذایی که به طور نسبی در چینه‌دان هضم شده است.

Gigot.

پاچه، پای گوسفند یا گوساله که برای مصرف در تغذیه انسانی آماده شده باشد، گوشت ران.

Gizzard erosion

زخم سنگدان، فرسایش سنگدان، یکی از مشکلات مصرف پودر ماهی در پرنندگان جوان فرسایش (جراحات) سنگدان می‌باشد. مشکل در اثر فعالیت زیاد تیامیناز در پودر ماهی‌هایی که حرارت کافی ندیده باشند وجود دارد.

Gill

آبشش

Gizzard impaction

انباشتگی سنگدان

Gilt.

ماده خوک جوان، خوک ماده جوان تا زمان تولید اولین سری خوکچه‌هایش؛ در مقایسه با گوساله ماده جوان (تلیسه) تا زمان تولید اولین گوساله‌اش

Gizzerosine

گیزروسین، این ماده اخیراً از پودر ماهی جدا شده که خاصیت محرکی شبیه هیستامین در جهت ترشح اسید معده دارد.

Ginger

زنجبیر

Glabrous

بی کرک، بی مو

Gingiva.

لثه، بافت نسبتاً نرمی که بستر دندانها است و اطراف آنها را نیز فرا می‌گیرد.

Gland.

غده، (۱) در حیوانات، عضوی که ماده ویژه‌ای را تولید و ترشح یا تولید کرده و از بدن دفع می‌کند؛ مثل، غدد تیروئید و عرق.

Gingivitis.

آماس (ورم، تورم) لثه

Giraffe.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

(۲) در گیاهان، به هر عضو ترشحي غده گفته می‌شود.

Glanders.

مشمشه

Glandless

بدون غده، فاقد غده

Glandula. Gland.

غده

Glandular.

غده‌ای شکل، غده‌ای، غده وار

Gleet

ترشحات موكوسى و يا چركى بينى و يا مدفوعى.

Grans.

حشغه، رأس آلت تناسلى كه جنس پوست از نوع بافت مخاطى است.

Globulin

گلوبولين

Glossy

براق، به وضعيت پوشش بدنى مطلوب اسب اطلاق می‌شود.

Glotic

زبانى

Glotic tumors

تومورهای زبانى

Glottis= larynx

دهانه حنجره، چاك ناى، حنجره

Glucagon.

گلوکاگون

Glucocorticoids.

گلوکوکورتیکوئیدها، هورمونهایی هستند که توسط بافتهای بخش قشری غدد فوق کلیوی ترشح می‌شوند. وقتی این هورمونها توسط خون به بافتهای بعضی اعضاى بدن می‌رسند، موجب افزایش تشکیل گلوکز از متابولیسم پروتئینها و چربیها می‌شوند.

Glucogenesis.

گلوکوزنز، تشکیل گلوکز از طریق شکستن (تجزیه) گلیکوژن. این عمل وقتی صورت می‌گیرد که سطح (غلظت) گلوکز خون از حد مشخص پایین بیاید

Gluconeogenesis.

گلوکونئوزنز

Glucophiles.

قند دوست

Glucose.  $C_6H_{12}O_6$ ; dextrose; grape sugar

گلوکز، قند انگور، دسکتروز - نوعی قند ۶ کربنه (هگزوز) یک قندی (منوساکارید) که فرآورده نهایی آبکافت بسیاری از پلی ساکاریدها؛ مثل، نشاسته، سلولز، دکسترین، رافینوز، ساکارز، مالتوز و لاکتوز است. تمام یا بخشی از این پلی ساکاریدها از گلوکز تشکیل می‌شود.

Glucoside.

گلوکوزید، ترکیبی است آلی با وزن مولکولی پایین، حاوی یک بخش غیر کربوهیدراته (آگلیکن) که به یک قند متصل است. گلوکوزیدها از مشتقات گلوکز هستند که بر

گلوتهی، چسب مانند

### Glyceride.

چربیها، روغنها، چربیها و روغنهای طبیعی که در گیاهان و بافتهای حیوانی از اتحاد شیمیایی گلیسرین و اسیدهای چرب ایجاد می شود.

### Glycerol. $\text{CH}_2\text{OH}-\text{CHOH}-\text{CH}_2\text{OH}$ .

گلیسرول، گلیسرین - الکلی است حاوی سه اتم کربن و سه گروه هیدروکسیل که معمولا از سه مولکول اسید چرب تشکیل شده و تری گلیسریدها را ایجاد می کند. گلیسرول مایعی است بی رنگ، بی بو، شربتی، شیرین و یک ماده افزودنی غذای مورد تأیید که از آن برای ممانعت از خشک شدن استفاده می شود.

### Glycine.

گلیسین، نوعی اسید آمینه غیر ضروری.

### Glycogen. $(\text{C}_6\text{H}_{10}\text{O}_5)_n$ .

گلیکوژن، نشاسته حیوانی - اصلی ترین شکل ذخیره گلوکز در بدن حیوانات است که به طور عمده در کبد و عضلات یافت می شود. به محض کاهش قند خون، این ماده تجزیه شده و به گلوکز تبدیل می شود. وقتی گلوکز خون بالا رود، جگر گلوکز را به گلیکوژن تبدیل کرده و به این ترتیب سطح گلوکز کاهش می یابد.

### Glycogenesis.

گلیکوژنز، تبدیل گلوکز به گلیکوژن

### Glycogenic.

گلیکوژنیک، تبدیل گلیکوژن به گلوکز.

### Glycolipids.

اثر جانشین شدن یک بنیان آلی بجای یکی از اتمهای گلوکز حاصل می شوند.

### Glucosuria.

گلوکز ادراری

### Glue.

سریشم، چسب، مایعی است چسبناک، با کیفیت قوی چسبندگی. چسب تجارتهای از پوست، سم، ژلاتین، نشاسته، رزین و غیره به دست می آورند.

### Glume.

پوشینه، پوشه، پوشش میوه غلات

### Gluteal.

سرینی، کفلی، کپلی

### Gluten.

گلوتهن، پروتئین موجود در آرد گندم است که به خمیر آن قوام، قابلیت کشش و قدرت ور آمدن می دهد. گلوتهن یک فرآورده فرعی نشاسته سازی از ذرت نیز هست که از نظر پروتئینی بسیار غنی بوده و در تغذیه دام و طیور از آن استفاده می شود.

### Gluten.

گلوتهن، (۱) چسبی است که از شاخ و استخوان استحصال می کنند. (۲) چسب نشاسته

### Glutenous.

گلوتهن، از، مربوط به یا اشاره است به گلوتهن.

### Glutinous.

چسبناک، چسبنده، لزج، چسبدار

### Gluttony.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

گلیکولیپیدها، چربیهای مرکبی است که از اسیدهای چرب، گلیسرول و هیدراتهای کربن تشکیل می‌شوند.

Glycols.

گلیکولها

Glycolysis.

گلیکولیز، تبدیل کربوهیدراتها به لاکتات یا پاپروویت.

Gnawer

جونده

Go of feed

از اشتها افتادن

Goat

بز

Goatling

ماده بز جوان، بز ماده یک تا دو ساله

Goitrogenic.

گواترژایی، مربوط به مواد گواترژا، توسط یک جیره غذایی ید (I) کافی وجود نداشته باشد، غده تیروئید بزرگ می‌شود و گواتر ایجاد می‌شود. البته این گیاهان بسیار مغذی بوده و مصرف مناسب آنها بلامانع است، ولی مصرف مقدار زیاد و طولانی آنها خطر ایجاد گواتر را افزایش می‌دهند.

Goitrogens

گواترژا

Gonad.

غده جنسی، گوناد، غدد جنسی شامل تخمدانها در حیوان ماده و بیضه‌ها در حیوانی نر می‌شوند. وظیفه این غدد تولید یاخته‌های جنسی (اسپرم و تخمک) و هورمونهای جنسی است.

Gondade.

غدد تناسلی

Gonadotropin.

گونادوتروپین، هورمونی است که غدد جنسی (گونادها) را تحریک می‌کند؛ به ویژه هورمون محرک فولیکول (FSH) و هورمون تحلیل برنده جسم زرد (LH) است.

Gonads.

غدد تناسلی، مثل، تخمدانها (در جنس ماده حیوانات و زن) و بیضه‌ها (در جنس نر حیوانات و مرد)

Gononephrone.

تناسلی - کلیوی

Gonorrhea.

سوزاک، بیماری عفونی که مربوط دستگاه تناسلی می‌شود.

Goosander.

اردک ماهی خوار، چرخ ریسک بزرگ، جوجه غاز

Goose.

غاز، غاز ماده

Gorge

(۱) پرخوری (۲) شکم

Gosling.

جوجه غاز

### Gossypium.

کتان، پنبه‌ای، گیاهان و درخچه‌های گونه کتان

### Gossypol.

گوسپیول، نوعی رنگدانه فنلی است که در

تخم پنبه یافت می‌شود و مقدرًا زیاد آن برای

بعضی حیوانات، به ویژه طیور سمی است.

گوسپیول را می‌توان از کنجاله تخم پنبه جدا

کرد و کنجاله تخم پنبه بدون گوسپیول را می

توان به راحتی در جیره طیور نیز به کار برد،

ولی از کنجاله تخم پنبه معمولی نمی‌توان

بیش از ۷٪ جیره طیور تخمگذار و ۱۲ تا ۱۵٪

جیره‌ی طیور گوشتی استفاده کرد. در صورت

موجود بودن مقدرًا کافی کنجاله‌ی سویا،

بهتر است از کنجاله تخم پنبه برای تغذیه‌ی

طیور استفاده نگردد، زیرا علاوه بر خطر

مسمومیت با گوسپیول به‌علت داشتن الیاف

خام زیاد، کنجاله تخم پنبه انرژی جیره را

کاهش می‌دهد. در صورتی که طیور تخمگذار

با کنجاله تخم پنبه معمولی به مقدار زیاد تغذیه

شوند، گوسپیول در خلال ذخیره‌ی تخم مرغ‌ها

در دمای پائین، موجب تغییر رنگ زرده

تخم‌ها می‌شود.

### Gout. Gowt.

نقرس، نوعی بیماری تغذیه‌ای غیر معمول

طیور بالغ که با علائم رسوب اورات سدیم در

احشاء یا مفاصل مشخص می‌شود.

### GPD. Gaseous products of digestion.

محصولات گازی هضم

### Graafian follicle

فولیکول گراف، فولیکول کامل تخمدانی

### Grade cattle

گاوهای درجه افزا شده، گاوهایی که از

آمیزش نسل بعد از نسل یک گاو نر داشتی

ممتاز یا نرهای نژادی خالص اصلاح شده

بدست آمده باشند.

### Gradient.

نقرس، نوعی بیماری تغذیه‌ای غیر معمول

طیور بالغ که با علائم رسوب اورات سدیم در

احشاء یا مفاصل مشخص می‌شود.

### Grading.

طبقه بندی، درجه بندی

### Grading up

آمیزش درجه افزا، آمیزش ارتقایی

### Graft.

پیوند

### Grafting

پیوند

### Grafting lambs

بره های دایه پرور

### Grain

دانه، دانه دار کردن، بذر، گندم، واحدی معادل

۰.۰۶۴۸ گرم

### Grain trough

آخور دانه غلات

### Gram negative

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

گرم منفی، باکتری هایی که به روش رنگ آمیزی گرم، رنگ نمی گیرند.

**Gram positive**

گرم مثبت، باکتری هایی که به روش رنگ آمیزی گرم، رنگ می گیرند.

**Granary.**

انبار غلات یا حبوبات، ناحیه غله خیز

**Grand parent**

اجداد

**Grand parent line**

خطوط اجدادی

**Grandparent stock**

گله مرغ اجداد

**Granular.**

دانه دانه، دانه ای، دارای دانه های ریز

**Granularity**

دانه دانه، دانه ای، دارای دانه های ریز

**Granulate.**

دانه دانه، دانه ای، دارای دانه های ریز

**Granulation.**

دانه دانه کردن، دارای ذرات ریز کردن

**Granule.**

دانه، گرده، گرانول

**Granulocyte.**

گویچه سفید چند هسته ای، گرانولوسیت

**Granulocytopenia.**

کمبود گرانولوسیت های خون

**Granulomatous.**

تومور دانه ای شکل

**Granulomere.**

قسمت مرکزی پلاکتها

**Granulosum.**

تومور دانه ای شکل

**GRAS. Generally recognized as safe.**

عموماً سالم تشخیص داده شده - این اصطلاح دلالت می کند بر مواد افزودنی غذایی که توسط اداره غذا و دارو برای مصرف انسان سالم تشخیص داده شده باشد، کارشناسان اداره غذا و دارو معمولاً غذاهای انسانی را از جنبه های مختلف بهداشتی تجزیه و آزمایش می کنند.

**Grass.**

گیاه علوفه ای

**Grass egg**

تخم مرغ با زرده زیتونی رنگ بر اثر گوسیپول

**Grass clipping**

چیدن علوفه، کوتاه کردن علوفه

**Grasshopper**

ملخ

**Grassland.**

علفزار

**Grasslanding.**

کشت علوفه، علوفه کاری

**Grassy.**

علفزار، پر علف

**Gravel.**

ریگ، سنگریزه

**Gravid. See gestation.**

آبستن، باردار

**Gravidity.**

بارداری، آبستنی

Gravimetric.

تقل سنجی

Gravy.

مربوط به تقل سنجی.

Graze. See pasture.

چرا

Graze off.

چرانیدن، تغذیه کردن دامها از چراگاه به نحوی که بخش بالایی علوفه به طور کامل توسط حیوانات مصرف شود.

Graze on.

چریدن، تغذیه مستقیم علفخواران اهلی یا وحشی از رستنی‌های گیاهی موجود در چراگاهها و مراتع.

Graze out.

چریدن و خارج شدن، چرانیدن و خارج کردن - چرانیدن دامهای اهلی روی یک چراگاه دیگر یا قطعه‌ای دیگر از همان چراگاه به منظور تغذیه دامها با علوفه مرغوب و خوشخوراک و دادن فرصت رشد به چراگاه یا قطعه چریده شده. این روش زمانی اعمال می‌شود که دامدار وسعت زیادی از ارضی داشته باشد.

Grazer.

چرا کننده، دام چراکننده

Grazier.

گله دار، چوبدار

Graziery.

دامداری، گله داری، پرورش احشام با استفاده از چراگاه.

Grazing.

چریدن، چراندن، چرا، (۱) خوراک یا علوفه مراتع و چراگاهها. (۲) عمل تغذیه دامها از علوفه سبزی یک چراگاه یا مرتع، نه از سرشاخه‌ها. برای خوردن سرشاخه‌ها توسط دامها اصطلاح browsing استعمال می‌شود.

Grazing – alternate.

چرای متناوب، چرای پشت سرهم دو یا چند چراگاه.

Grazing land

چراگاه

Grease.

چربی حیوانی، گریس، گریس زدن، پماد، مرهم، ضماد - (۱) چربی حیوانی با نقطه انجماد زیر ۴۰ درجه سانتی گراد؛ مثل، لارد (چربی خوک) و لانولین. (۲) یک مشتق یا فرآورده نفتی به نام گریس که برای گریسکاری ماشین و دستگاهها به کار می‌رود. (۳) رونوازی، روغنکاری، گریس زدن

Greasy.

روغنی، چرب، روغن دار، گریس دار

Greed

پرخوری، حریص بودن در مصرف خوراک

Greedy

پرخوری

Green.

سبز، سبزه، چمن، نارس، کال، تروتازه

## فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Green chop

علوفه سبز تازه، یک نوع سیستم برداشت علوفه که گیاه را به صورت سبز درو کرده و چاقر می‌کنند.

Green drying

خشک خام

Green forages

علوفه سبز

Green salting

خام نمکی

Greenfly. Aphid.

شته سبز

Gregarious.

اجتماعی، اجتماع پذیر، گله‌ای

Grid.

شبکه

Grind.

خرد کردن، آسیاب کردن، به هم ساییدن

Grinder.

آسیاب

Grinders.

دندانهای آسیا

Grinding.

خرد کردن، آسیاب کردن، کاهش اندازه ذرات دانه با یک آسیاب چکشی

Grinding teeth

دندان آسیا

Grinding chamber

محفظه آسیاب

Grint.

دندان قروچه کردن

Grist

گندم آسیابی

Gristle. Cartilage.

غضروف

Gristmill.

آسیاب غلات

Grit.

سنگریزه، شن، ریگ، بلغور

Grits.

بلغور

Groats.

(۱) بذور پوست کنده غلات و گندم گاوی.

(۲) دانه آسیاب نشده یولاف (بذر یولاف)

Groom.

تیمار کردن

Grooming

تیمار دام

Groove.

شیار، شکاف، ناودان

Gross energy

انرژی خام، انرژی کل

Ground.

آسیاب شده، خرد شده

Groundnut

بادام زمینی

Groundnut cake

کنجاله بادام زمینی

Groundnut meal

کنجاله بادام زمینی

Group



(۱) دسته، گروه (۲) در شیمی؛ گروه بنیان،  
رادیکال

Grow out (cell)

رشد سلولی

Grower.

حیوان در حال رشد، مرغ بین سن ۸ تا ۱۸  
هفتگی

Grower diet

جیره رنده دهنده

Growing.

در حال رشد

Grown.

رویده، رشد کرده، بالغ

Grown up.

بالغ، رسیده

Grow out.

رشد کرده

Growth.

رشد نمو، رویش، افزایش، ترقی (۱) افزایش  
اندازه موجود زنده. (۲) گیاهان یا بخشهایی از  
یک گیاه. (۳) نوعی غده سرطانی، تومور،  
زایده و غیره. (۴) رشد یک موجود زنده از  
اولین مراحل زندگی تا بلوغ. (۵) رشد یا  
توسعه یک شرکت یا سازمان. (۶) افزایش  
اندازه ماهیچه‌ها، استخوان

Growth curve

منحنی رشد

Growth promotants

محركين رشد

Growth promoter

رشد افزا، موادی که به منظور بهبود بازده  
غذایی، افزایش وزن روزانه، یا هر دو به جیره  
غذایی افزوده می‌شود.

Growth retarder

تاخیر انداز رشد، ماده شیمیایی که به طور  
انتخابی مزاحم افزایش طبیعی هورمون رشد و  
فرایندهای دیگر فیزیولوژیکی می‌شود.

Growth substance

ماده رشد

Growthy.

پر رشد، خوب رشد کرده، کنایه است از  
حیوان یا جاننداری که میزان رشد آن بیش از  
حد مورد انتظار باشد.

Gruel

أماج، خوراکی که از مخلوط کردن خوراک  
آردی با آب سرد یا گرم تهیه می‌شود.

Guanine. C<sub>5</sub>H<sub>5</sub>N<sub>5</sub>O<sub>6</sub>.

گوانین - آمینوهیپوگزانتین - یکی از چهار  
قلیای (باز) ازت داری است که در ساختمان  
اسیدهای نوکلئیک شرکت داشته و در تشکیل  
عوامل وراثتی نقش دارد.

Guano

فضولات مرغان دریایی

Guff.

کاه، پوشال، پوست، پوسته

Guinea pig

خوکچه هندی

Gullet.

گلو، حنجره، مری

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Gully.

کاریز، مجرا، آبگذر

Gum.

چسب، لثه، قی چشم

Gumboro disease

بیماری گامبرو

Gummer.

گوسفندی است که در اثر سن زیاد تمام دندانهای پیشین خود را از دست داده باشد.

Gummy wool

پشم چسبناک

Gustation.

گلوله کردن غذا

Gut.

روده، رودها، دستگاه گوارش

Gutter

آبراه

Gutting. evisceration.

تخلیه شکم

Guttur.

حلق

Gynogamon.

هورمون تخمک، هورمون یاخته تناسلی ماده، هورمون تخم

Gypsum.

سولفات کلسیم، گچ، سنگ گچ

Gyri.

چین خوردگیها، شکنجها

H

Habitant.

ساکن

Habitat.

محل سکونت، مسکن طبیعی، بوم، زیستگاه

Habituation. negative adaptation.

عادت پذیری، خوگیری، تطابق منفی، فرآیند عادت کردن تدریجی به یک محرک یا محیط؛ بی اثر شدن نسبت به یک محرک شرطی از طریق تکرار تحریک توسط محرک شرطی.

Hack

اسبهای دو منظوره

Hackamore.

کلگی بدون دهنه، نوعی کلگی بدون دهنه که با فشار آوردن بر بینی اسب، سبب کنترل آن می شود.

Hackles.

موهای راست، موهای (سیخ) موجود روی پشت بعضی حیوانات.

Haddock.

ماهی روغن

Haematemesis.

استفراغ خونی

Haematic. hematic.

خونی، خون دار، به رنگ خون، داروی مؤثر  
روی خون

**Haematin. hematin;**  
**haematoxylin.**

هماتین، سابقاً به آن همتوکسیلین گفته می‌شد. ماده‌ای است قرمز رنگ و از اجزای تشکیل دهنده هموگلوبین. این رنگدانه حاوی آهن است.

**Haematuria.**

خون ادراری، وجود خون در ادرار.

**Haemic.**

خونی، وابسته به خون

**Haemocyanin. hemocyanin.**

هموسیانین، رنگدانه‌ای است آبی رنگ که در ون انواعی از نرم تنان و سخت پوستان یافت می‌شود و مشابه هموگلوبین خون پستانداران انجام وظیفه می‌کند. فرق آن با هموگلوبین در داشتن مس به جای آهن است.

**Haemoglobin. hemoglobin.**

هموگلوبین، رنگدانه بسیار مهم خون مهره‌داران و معدودی از بی مهره‌گان که شامل پروتئینی به نام گلوبین است که با ماده آهن داری به نام هماتین در ترکیب است. وقتی با اکسیژن ترکیب شود در ششها ترکیبی به نام اوکسی هموگلوبین به وجود می‌آید که در این حالت به رنگ سرخ است.

**Haemorrhage.**

خونریزی

**Haemorrhagic.**

خونریزی دهنده، مربوط به خونریزی یا خونروش

**Hair.**

مو، کرک، تار، رشته، (۱) یکی از اجزای روپوستی گیاهان که ممکن است ترشح، جذب مواد یا تخفیف عمل تعرق باشد؛ مانند، تارهای کشنده ریشه گیاهان یا کرکهای ترحشی در برخی از گیاهان. (۲) موهای موجود در سطح بدن انسان و برخی از حیوانات. (۳) کرکهای موجود روی سطح بدن برخی گیاهان

**Hairy.**

پرمو، مودار، پرکرک

**Hallux.**

شست، شست پا

**Halogens.**

هالوژنها، گروهی از عناصر که شامل فلوئور، کلر، برم و ید بوده، قدرت اکسیدکنندگی فراوان داشته و خاصیت ضد عفونی کنندگی دارند. یک محلول الکلی ید، یا تتورید؛ مثالی است از یک ضد عفونی کننده یددار؛ آهک کلردار نیز مثالی است برای یک ضد عفونی کننده کلردار.

**Halophile.**

نمک دوست

**Halophyte**

گیاهان شور زیست

**Halophytic.**

نمک دوستی، گیاه نمک دوست

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## Halter

افسار زدن (به گاو از دیگر روش‌های مقید نمودن فیزیکی است. افسار به طور معمول دارای چندین حلقه است که می‌بایست دوره پوزه، پشت گوش و اطراف سر را بخوبی در برگرفته و حاوی دستگیره‌ای برای راهنمایی گاو باشد).

## Hammermill.

آسیاب چکشی

## Hamster.

موش خرما

## Hamstring.

رباط همسترینگ، رباط بزرگی است که در بالا و پشت مفصل خرگوشی پاهای عقب حیوانات چهارپا قرار دارد.

## Hand.

دست، نوعی مقیاس طول برای اندازه‌گیری ارتفاع اسب از زمین تا جدوگاه که برابر است با میانگین عرض کف دست انسان یا ۱۰/۵ سانتی‌متر.

## Handle.

دسته، دستکاری، (۱) دسته، دسته هر شیئی. (۲) دست شخص درجه بندی کننده پشم که در درجه بندی پشم از لحاظ ظرافت، نرمی، طول و محکمی به قدرت بینایی وی کمک می‌کند. (۳) کاری را انجام دادن، از پس چیزی یا کاری برآمدن.

## Handling.

با دست کاری را انجام دادن، انجام یک کار، عمل آوری یک فرایند، برآمدن از پس چیزی یا کاری

## Haplodont.

دندانهای ساده

## Haploid.

هاپلوئید، منفرد

## Haptopolymers.

پلی مرهای یکنواخت

## Hard ware

بیماری جسم خارجی

## Hardy.

مقاوم، سخت، قوی، نیرومند، دلیر، اشاره است به گیاه یا حیوان مقاوم در برابر عوامل محیطی، بویزه درجه حرارت یک ناحیه.

## Hare.

خرگوش، گوشت خرگوش

## Harrow.

کلوخه شکن، دندان، هرس، چنگک زمین صاف کُن، چنگک ریشه جمع کُن، صاف کردن زمین مزرعه

## Harvest.

برداشت، درو، بُردن محصول

## Harvester.

(۱) ماشین یا شخص دروگر (۲) سیلوهای هاروستر، اصل این نوع سیلوه‌ها از آمریکا است و ممکن است تا ۱۸ متر ارتفاع داشته باشد. شکل آن گرد و تمام بدنه آن از فولاد غیر قابل نفوذ ساخته شده است. کلفتی بدنه

۴-۲/۴ سانتیمتر و در نتیجه در مقابل سرما و گرما و نفوذ هوا کاملاً محفوظ است. علفی که در آن تخمیر می‌شود باید حداقل ۳۵ درصد ماده خشک داشته باشد تا بخوبی تخمیر شده و اتلاف آن به حداقل برسد.

### Hatch.

جوجه درآوری، تفریح شدن

### Hatch date

تاریخ جوجه درآوری

### Hatchability.

خاصیت جوجه درآوری، (۱) در مرغداری، کیفیت یا خاصیت تخمهای نطفه‌دار که رشد طبیعی جنین و بیرون آمدن جوجه طبیعی را پس از خواباندن تخم مرغها در ماشین جوجه کشی باعث می‌شود. (۲) در جوجه کشی، درصد تخمهای نطفه دار که از آنها جوجه به عمل می‌آید.

### Hatcher.

هچر، بخش جوجه درآوری ماشین جوجه کشی

### Hatchery.

ساختمان جوجه کشی، ساختمان تکثیر ماهی — ساختمان یا مکانی است که در آن از تخم-مرغهای نطفه دار جوجه کشی می‌شود یا از ماهیهای داشتی (مادر) تخم گیری می‌کنند و تخمهای ماهی را به لارو ماهی تبدیل می‌کنند.

### Hatching.

جوجه درآمدن، جوجه درآوری، خروج جوجه از تخم قوزهای

### Haugh unit

واحد هاو، معیاری برای اندازه گیری کیفیت سفیده تخم مرغ

Hay. See fodder; marsh hay.

علف خشک، علوفه خشک - هر نوع علفی که به منظور ذخیره سازی مطمئن، تا حدود ۸۵٪ یا بیشتر ماده خشک، آب آن خارج شده باشد اطلاق می‌گردد.

### Hay alternative

جایگزین علوفه

### Hayfield.

مزرعه علف خشک، هر مزرعه یا ناحیه‌ای که از آن به طور عمده برای تولید علف خشک استفاده می‌شود.

### Haylage.

سیلو، سیلوی علوفه کم رطوبت (۴۰-۵۰ درصد رطوبت)

### Haymaking.

تهیه علف خشک

### Haynet

سبد علوفه، بار علوفه

### HCG. See human chorionic gonadotropin.

گونادوتروپین کوریونیک انسانی

### Head.

سر، وابسته به سر، به صورت پوشند به معنی دارای سر، مهم، قرار گرفته در رأس. واحد شمارش دامها (رأس)، مثل ۵ رأس گاو و

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

غیره. بخشی از بدن که شامل صورت، چشمها، گوشها، بینی، مغز و غیره است (سر)

## Heading

(۱) نقب زدن (۲) مدیریت

## Headlamp.

چراغ پیشانی، چراغ سر

## Heal

شفا یافتن، رهایی از بیماری

## Health. sanitation.

سلامتی، بهداشت

## Heamostasis

خون بندی

## Heart.

قلب، دل، عضوی از بدن که جزء دستگاه گردش خون محسوب می‌شود. قلب با انقباضات منظم خود خون را در تمام نقاط بدن به گردش در می‌آورد. قلب که در اصطلاح قصابی به آن دل گفته می‌شود، نوعی فرآورده فرعی خوراکی است که از کشتار حیوانات به دست می‌آید. قلب در حشرات و سایر حیوانات

## Heartworm.

کرم قلب

## Heat.

حرارت دیدن، حرارت دادن، گرم شدن، گرم کردن - وقتی علوفه یا غلات با رطوبت بالا ذخیره شوند، در شرایط وجود هوای کافی، ریزنده‌های هوازی فعالیت تخمیری خود را شروع می‌کنند که این فعالیت با تولید حرارت

توام است. در صورت وجود هوای زیاد در لابه‌لای مواد مرطوب تخمی

## Heated.

حرارت دیده، داغ شده، اشاره است به وضعیتی از علوفه خشک، غلات و محصولات ذخیره شده دیگر که به علت ذخیره شدن نادرست، درجه حرارت آن بالا رفته و موجب آسیب و فساد محصول می‌شود.

## Heat increment

گرمای افزایشی

## Heating.

گرم شدن، شرایطی از غلات و علوفه ذخیره شده که در آن به علت تخمیرات هوازی ریزنده‌ها، مواد ذخیره شده داغ می‌شوند. چنین محصولی ممکن است از نظر خوراکی نامناسب باشد.

## Heat weaning = hard off

کاستن تدریجی دما و جدا کردن جوجه‌ها از منبع حرارتی

## Heaves.

خیز ریوی، خیز ریوی (شُشی) مزمن اسب

## Heaving.

خیز

## Hectare.

هکتار، یک واحد سنجش سطح زمین که برابر است با ده هزار متر مربع.

## Heel.

پاشنه گاو آهن، پاشنه پا

**Heifer.**

تلیسه، گوساله ماده، یک گاو ماده که هنوز گوساله نرزییده باشد، اما گاهی اوقات تا شکم دوم زایمان هم تلیسه خوانده می شود؛ مثل، تلیسه شکم اول، تلیسه شکم دوم.

**Helicine.**

پیچ‌پیچ، مجعد

**Helicotrema.**

منفذ حلزونی

**Helix.**

حلزونی، مارپیچی، مارپیچ

**Helminthology.**

کرم شناسی

**Helminth parasites**

انگل های کرمی

**Helminths**

انگل های داخلی همچون کرم های دستگاه گوارش

**Hemagglutination.**

همچسبی گویچه های سرخ

**Hemagglutination**

پادتنهای بازدارنده همچسبی گویچه های قرمز

**Hemangiosarcoma.**

سارکوم دیواره عروق

**Hematite.**

هماتیت

**Hematochezia**

هماتوزییا، مشاهده خون هضم نشده در مدفوع (هنوز به رنگ قرمز می باشد) دلیلی بر همتوزییا می باشد.

**Hematology.**

خون شناسی

**Hematoma.**

غده خونی، التهاب خونی، یک تورم یا غده حاوی خون؛ تجمع موضعی خون خارج شده از عروق در بافت های زیرجلدی.

**Hematomas.**

تورم حاوی خون لخته شده

**Hematopoiesis.**

خون سازی

**Hematopoietic.**

خون ساز، عاملی که تشکیل گویچه های قرمز خونی مؤثر است یا آن را تحریک می کند.

**Hematosi.**

هماتوز، مبادله گاز بین هوا و خون در ریه ها.

**Hematuria.**

ادرار خونی، وجود خون یا گویچه های خونی در ادرار.

**Heme.**

هم

**Hemiazygous.**

نیم فرد

**Hemicellulose.**

همی سلولز، نوعی کربوهیدرات که در بخش الیاف خام خوراکیها طبقه بندی می شود و شبیه سلولز است. قابلیت انحلال همی سلولز از سلولز بیشتر است و علاوه بر هگزوزها

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

(قندهای ۶ کربنه)، حاوی پنتوزها (قندهای ۵ کربنه) و اسید اورونیک نیز است.

Hemicrania.

نیم سر، فقدان نیمه سر

Hemidsomosoma.

پل یک طرفه بین یاخته‌ای

Hemin.

همین، هموگلوبین متبور

Hemiparasitic.

نیمه انگلی

Hemiptera.

نیم بالان، حشرات نیم بال

Hemisphere.

نیمکره

Hemlock.

گیاه شوکران

Hemochorial.

خونی - چادرینه‌ای

Hemocoel.

حفره عمومی بدن

Hemoconcentration.

تغلیظ خون، کاهش حجم پلاسما خون.

Hemocytoblast.

پیش یاخته خونی

Hemocytometer.

گویچه شمار

Hemoglobin.

هموگلوبین، رنگیزه قرمز رنگ موجود در گویچه‌های قرمز خون حیوانات و اسنان که اکسیژن را از ششها به دیگر اعضای بدن حمل می‌کند. هموگلوبین ماده شیمیایی پیچیده‌ای

است که از آهن، کربن، هیدروژن و اکسیژن تشکیل می‌شود. این ماده برای حیات حیوانات خون قرمز ضروری است.

Hemoglobinuria.

هموگلوبین ادراری، وجود هموگلوبین در ادرار که علامت برخی از بیماریها است.

Hemogram.

تبالوی خونی

Hemolymph.

لنف خونی

Hemolysis.

تجزیه گویچه‌های قرمز خون، متلاشی شدن گویچه‌های قرمز خون، همولیز - جدا شدن هموگلوبین از گویچه‌های قرمز و ظهور آن در مایعاتی که در آن گویچه‌ها معلق است. انجماد خون موجب همولیز می‌شود.

Hemolytic.

همولیزی، مربوط به همولیز، هر عاملی که موجب جدا شدن هموگلوبین از گویچه‌های قرمز می‌شود.

Hemoperitoneum.

صفاق خونی

Hemophilia.

خونروش، هموفیلی، نوعی بیماری ارثی در انسان یا حیوانات که در آن خون به‌هولت لخته نمی‌شود و به محض بروز یک زخم یا بریدگی کوچک مقدار زیادی خون از بین می‌رود. حیوانی که مبتلا به هموفیلی است **bleeder** نامیده می‌شود.



Hemopoiesis.

خونسازی

Hemopoietec.

خونساز

Hemoptysis.

استفراغ خون

Hemorrhagic. bloody.

خونی، مربوط به خونریزی

Hemorrhoid.

بواسیر

Hemosiderin.

هموسیدرین، ترکیبی است پروتئینی، حاوی

اکسید آهن و غیر محلول. این ترکیب به

عنوان ذخیره آهن در جگر و طحال زمانی

تشکیل می‌شود که ظرفیت ذخیره آهن به

صورت فریتین تمام شده باشد. چنین تجمعی

از آهن اضافه به همراه بیماریهایی رخ می‌دهد

که در آنها گویچه‌های قرمز خون به سرعت

متلاشی می‌گردد.

Hemostasis.

خونبندی

Hemostat.

پنس خون بند

Hemothorax.

خون در قفسه سینه

Hemp.

کنف

Hen ≠ Cock

مرغ، بوقلمون ماده، پرند ماده، به ویژه جنس

ماده طیور اهلی که ارزش آنها در تولید تخم

است.

Heparin.

هپارین، ماده‌ای است که با ممانعت از تبدیل

پروترومبین به ترومبین از انعقاد خون

جلوگیری می‌کند. این ماده را می‌توان از

بافتها، بویژه کبد استخراج کرد. هپارین از نظر

شیمیایی نوعی مادل چندقندی گوگرددار

(موکوپلی ساکارید) است.

Hepatology.

کبدبرداری، برداشتن کبد، بریدن و خارج

کردن بخشی از کبد از بدن.

Hepatic.

کبدی، مربوط به کبد یا جگر

Hepatic failure

نارسایی کبدی

Hepatitis.

التهاب (ورم) کبد، التهاب یا تورم (ورم) کبد

(جگر) ممکن است توسط عواملی چون

ویروسها، داروها و مواد شیمیایی (من جمله،

الکل) ایجاد شود. اما در نظر بیشتر مردم، این

بیماری یک عفونت ویروسی است. التهاب

کبد نوع الف (A) که در گذشته التهاب کبد

عفونی نامیده می‌شد.

Hepatitis.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

تورم کبد، التهاب کبد، ورم، تورم، آماس یا التهاب کبد می تواند توسط ویروسها، داروها و مواد شیمیایی (منجمله الکل) ایجاد شود.

Hepatization

کبدی شدن بافت ریه

Hepatocyte.

بدی شدن

Hepatoduodenal ligament

رباط کبدی - دوازده‌ای

Hepatoma.

سرطان (تومور) کبدی

Hepatomegaly.

بزرگ شدگی کبد

Hepatopathy.

بیماری (آسیب) کبدی

Hepatotoxin.

سم کبدی

Herb.

علف، گیاه علفی

Herbaceous. See herb.

علفی، اشاره است به یک گیاه یا بخشی از یک گیاه که فاقد ساختمان چوبی مشخص باشد؛ گیاهان کم دوام (یک ساله)؛ مانند، آلاله‌ها.

Herbage.

علوفه، گیاهان علفی، علفزار

Herbalism

طب گیاهی، درمان بیماری با استفاده از داروهای گیاهی

Herbicide.

علف گُش، نوعی ترکیب شیمیایی (سم گیاهی) است که برای کشتن یا توقف رشد گیاهان هرز به کار می رود.

Herbivore.

علفخواران، گروهی از پستانداران جفت دار که غذای اصلی آنها گیاهان علوفه‌ای است و اغلب آنها دندانهای آسیای قوی دارند؛ مانند، نشخوارکنندگان.

Herbivore.

علفخوار، حیوان علفخوار

Herbivorous.

علفخوار، دلالت می کند بر حیوانی که در حالت طبیعی از علوفه و دیگر گیاهان تغذیه می کند؛ مثل، گاو، اسب، گوسفند، بز، گوزن، شتر و غیره.

Herd.

گله، رمه، گله بانی کردن، چوپانی کردن، گاوچرانی کردن (۱) گروهی از حیوانات، بویژه گاو، اسب و خوک که به عنوان یک واحد دامداری یا چراگاهی معروف است، ۲) مراقبت از حیوانات موجود در یک گله.

Herdbook.

دفتر انساب، دفتر گله

Herder.

گله‌دار، چوپان، گله‌بان، رمه‌دار، رمه‌بان، گاودار، گوسفنددار

Herding.

گله‌داری، چوپانی، رمه بانی، گاو‌داری،  
گوسفندداری، گاوچرانی، گوسفند چرانی

**Hermates. stablemates;  
contempor aries.**

هم گله‌ای، هم طوبله‌ای، هم اصطبل -  
اصطلاحی است که در مورد مقایسه دختران  
یک گاو نر با هم گله‌ای های آنها که از  
والدین مشترک با آنها نباشند، به کار می‌رود .

**Hedsman.**

چوپان، گله بان، رمه بان، گاو‌دار، گاوچران،  
گوسفنددار، گوسفند چران

**Hereditary.**

ارثی، موروثی، اشاره است به عوامل یا  
خصوصیاتی که از والدین به فرزندان منتقل  
می شود و بروز آنها توسط ژنها (عوامل  
ژنتیکی) کنترل می‌گردد.

**Heredity.**

توارث، وراثت، انتقال ماده ژنتیکی (صفات  
ژنتیکی یا فیزیکی) از یک نسل به نسل یا  
نسلهای دیگر یا از والدین به فرزندان.

**Heritability.**

وراثت پذیری، قابلیت توارث

**Hermaphroditism**

نرمادگی، دو جنسی، حالت وجود  
دستگاههای تناسلی نر و ماده در یک جانور یا  
گیاه. این طریقه تکثیر و تولید مثل در  
حشرات بسیار کم دیده می شود، ولی در چند  
مورد از جمله در شپشک استرالیایی (*Iceria*  
*purchasi*) وجود دارد در این حشره تعداد

افراد نر معمولاً کم است و ماده‌ها یاخته‌های  
جنسی نر و ماده را تولید می کنند. ماده‌ها  
نوعی قدرت خودتلقیحی

**(autofecondation)** دایمی دارند. افراد

حاصل از رشد این تخمها عموماً ماده هستند.  
در این گونه اگر یاخته‌های تخم تلقیح نشوند،  
از تخمهای حاصله افراد نر به وجود می‌آیند.

**Hermaphrodite.**

نرماده، دوجنسی، جانور یا گیاهی که  
دستگاههای تناسلی نر و ماده را به طور توأم  
دارد و قدرت ایجاد یاخته‌های جنسی نر و  
ماده را دارد. در پرندگان و پستانداران، دو  
جنسی حقیقی وجود ندارد، اما در بعضی  
حشرات؛ مانند، شپشک استرالیایی و بعضی  
گیاهان گلدار؛ مانند، گل ختمی و شب بو  
وجود دارد.

**Hermaphroditic.**

نرمادگی، دوجنسی

**Hermaphroditism.**

نرمادگی

**Herniation.**

فتقی، فتق

**Herpes.**

تبخال

**Heteroantibody.**

پادتن غیر خودی

**Heteroantigen.**

پادگن غیرخودی

**Heterochromatin.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

کروماتین ناچور، کورماتین دانه‌ای شکل،  
کروماتین متراکم

## Heterodont.

ناچوردندان، جانورانی که شکل دندانهای آنها متفاوت است؛ مانند، بیشتر پستانداران که دندانها نیش، پیشین و آسیا دارند.

## Heteroduplex.

دورشته‌ای آمیخته، دوزنجیری آمیخته،  
مضاعف ناچور

## Heteroecious.

دو میزبان، دارای دو میزبان - جانور انگلی که دوره زندگی آن روی یا داخل بدن دو نوع میزبان سپری می‌شود.

## Heterogametic.

ناچورگانه، ناچورگامت، دارای گانه یا گامت (یاخته جنسی ماده) غیرمشابه

## Heterogamous.

ناچورگان، ناچور گامت

## Heterogeneic.

غیر مشابه، نامشابه

## Heterogeneous.

غیر متجانس، نامتجانس

## Heterograft.

پیوند غیرخودی

## Heteromorphic.

ناچورشکل، غیرهم شکل

## Heterophil.

هتروفیل

## Heteropolysaccharide.

پرفتندی ناچور

## Heteroptera.

ناچوربالان، حشرات ناچوربال

## Heterosis. hybrid vigor.

توان (قدرت) آمیخته گری - برتری یک حیوان آمیخته (هیبرید) از جنبه‌های قدرت، تولید، قابلیت انتقال صفات و غیره نسبت به میانگین این صفات در والدین خالص.

## Heterotaxis.

جابه‌جایی

## Heterotroph.

دگرخوار، دگر خواره

## Heterotrophic.

دگرخوارگی، دگرغذایی

## Heterozygote.

هتروزیگوت، موجودی با یک یا چند جفت ژنهای آللی برای یک صفت معین که هر جفت ژنهای مختلفی هستند.

## Heterozygous.

ناخالص، ناخالص از نظر ژنتیکی

## Hexagonal.

دارای شش ضلع، شش ضلعی، دارای شش وجه، شش وجهی

## Hexaploid.

ششگان، موجودی است با شش سری کروموزومی یا شش ژنوم.

## Hexose.

یک قندی، قند شش کربنه، قند ساده، مانند، گلوکز، فروکتوز، گالاکتوز، لولوز و قندهای مرکب طبیعی که از واحدهای قندهای ساده تشکیل شده‌اند.

**Hexoses.**

قندهای ساده، قندهای شش کرینه، گلوکز، فروکتوز و مانوز مهمترین قندهای شش کرینه غذایی هستند که تمام آنها در اسکلت مولکولی خود دارای شش اتم کربن هستند . در طبیعت فقط دو قند گلوکز و فروکتوز به صورت آزاد یافت می شوند، گالاکتوز توام با گلوکز، یک ماده دوقندی (دی ساکارید) به نام لاکتوز ایجاد می کند که این قند به طور طبیعی فقط در شیر موجود است. مانوز در یک ترکیب پرقندی (پلی ساکارید) به نام مانان یافت می شود. احتمالاً گلوکز در متابولیسم (سوخت و ساز) کربوهیدراتها مهمترین قند محسوب می شود، زیرا سطح این قند در کاتابولیسم هوازی و بی هوازی کربوهیدراتها بسیار حساس است .

**hh**

دست، واحد ارتفاع اسب معادل ۱۰.۱۶ سانتی متر (۴ اینچ)

**Hiatus.**

شکاف، سوراخ، دریچه

**Hibernate.**

به خواب زمستانه فرو رفتن، خواب رفتن یا غیرفعال شدن گیاهان و برخی از جانوران در دوره سرمای زمستان.

**Hibernation.**

زمستان خوابی، توانایی یک حیوان برای سپری کردن فصل سرد زمستان در حالت

خواب که در آن درجه حرارت بدن آنها به اندکی بالاتر از نقطه انجماد سقوط کرده و فعالیت متابولیکی بدن تقریباً به نقطه‌ای بسیار نزدیک صفر کاهش می یابد. زمستان خوابی احتمالاً نعی تطبیق برای ممانعت از گرسنگی کشیدن در خلال دوره کمیابی غذا است.

**Hide.**

پوست

**Hidrosis. excessive sweating.**

پرعرقی، حالت عرق کردن زیاد.

**High manger**

آخور برجسته

**Hilum.**

ناف

**Hind**

عقبی، پسین

**Hind gut**

بخش انتهایی روده

**Hindbrain.**

مغز خلفی، بخش عقب مغز

**Hindfeet (Hind feet)**

پاهای عقبی حیوان

**Hindgut. proctodeum.**

بخش عقبی یا انتهای روده

**Hindleg.**

پای عقبی، پای عقب حیوان

**Hindlegs.**

پاهای عقب

**Hindlimb (Hind limb)**

اندام حرکتی خلفی، پای عقبی

**Hinny.**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Hippocampus.	کُرَه قاطر، فرزند نریان و الاغ ماده.	Histoplasmosis.	هیستوپلاسموز، نوعی بیماری گره‌های لفاوی در ناحیه گردن که عامل آن یک قارچ است.
Hippocrates.	خم اسیبی	Hit.	ضربه، زدن، ضربه زدن
Hirudinea.	بقراط	Hitch.	قلاّب، اتصال
Histidine.	زالو	Hive.	کندو، کندوی دست ساخت، کندویی که بشر برای پرورش زنبور عسل می‌سازد.
Histidinemia.	هیستیدین، یکی از اسیدهای آمینه ضروری.	Hives.	ورم زیر پوستی، ورم حساسیتی پوست، ورم کوچک زیر یا داخل پوستی که به طور ناگهانی روی بخشهای وسیعی از بدن ظاهر می‌شود. این ورم ممکن است از حساسیتهای غذایی ناشی شود.
Histidinemia.	هیستیدین خونی، بالا بودن غیرطبیعی اسیدآمینه هیستیدین در خون. این عارضه مربوط به یک اختلال ژنتیکی در متابولیسم هیستیدین به علت فقدان آنزیم هیستیدین آمینولیز می‌شود. هیستیدین خونی باعث عقب ماندگی ذهنی و گفتار غیرپیوسته می‌شود. درمان این عارضه شامل مصرف مقدار اندک پروتئینهای هیستیدین‌دار می‌شود، اما میزان تأثیر این درمان نامشخص است.	Hobble.	پابندزدن، پابندزدن یا بستن پاهای جلوی اسب (دستها) به هم با طناب یا نوار برای جلوگیری از حرکت یا لگد زدن حیوان.
Histocompatibility	سازگاری بافتی	Hock. See hock joint.	مفصل خرگوشی، مفصلی است در ناحیه گننی پای حیوان چهارپا که بین استخوانها کائن و گاسکین قرار دارد.
Histocyte.	یاخته بافتی	Hog.	خوک بالغ، خوک بزرگ یا بالغ نر یا ماده‌ای که معمولاً بیش از ۵۴ کیلوگرم وزن داشته باشد. اصطلاح رایج برای خوکهایی با کمتر از ۵۴ کیلوگرم وزن، swine است.
Histogenesis.	بافت سازی، ایجاد بافت		
Histology.	بافت شناسی، تشریح میکروسکوپی مربوط به ساختمان، ترکیب وظیفه یافتها.		
Histopathology.	آسیب‌شناسی بافتی		

**Hoggerly.**

خوک داری، خوک دان، طویله خوک

**Hogget**

بره بعد از شیرگیری تا حدود یک سالگی  
(فقط در انگلستان)

**Hogs.**

خوکها، برای خوکهایی با کمتر از ۵۴ کیلوگرم وزن، از اصطلاح **pigs** یا **swine** استفاده می شود، در حالی که برای خوکهایی با بیشتر از ۵۴ کیلوگرم وزن، از اصطلاح **hogs** استفاده می شود.

**Holding.**

نگهداری، نگهداشتن، نگهداشتن چیزی در دست یا چیز دیگر، نگهداشتن یک عامل به صورت ثابت؛ مثل، نگهداشتن حرارت دهی یک فرآورده یا محصول در مدت زمانی معین به طور ثابت.

**Holoblastula.**

بلاستولای توخالی

**Holocellulose**

به کل کربوهیدرات های ساختمانی گیاه گفته می شود (قندهای محلول، نشاسته و پکتین را در بر نمی گیرد).

**Hologenic**

هولوژنیک

**Holstein.**

هلشتاین، مشهورترین و پرتولیدترین نژاد گاو شیری جهان که منشاء آن ندرلند (در هلند) است و اکنون در تمام کشورها یافت می شود.

این نژاد جثه بزرگ و رنگ ابلق سیاه و سفید دارد.

**Homeopathy.**

هوموپاتی، روش خاص درمان بیماران با تجویز مقادیر کم دارویی که مقدار زیاد آن علائم مرضی تولید کند. این روش توسط ساموئل هانمان ابداع شد.

**Homeostasis. homekinesis.**

تعادل محیط داخلی بدن، مکانیسم حفظ ثبات پدیده های فیزیولوژیکی در بدن - شرایط یا حالت تعادل محیط داخلی بدن؛ به طور مثال، ششها در عمل دم و بازدم نیاز بدن به اکسیژن و دفع گازکربنیک را رفت می کنند و کلیه ها با جذب مواد زاید از خون و بازپس دادن مواد اضافه جذب شده به خون، ترکیب طبیعی خون را ثابت نگه می دارند. همچنین حفظ ثابت درجه حرارت بدن در مقابل شرایط سرما یا گرما توسط همین پدیده کنترل می شود.

**Homestatic.**

نگهداری یا حفظ یکنواختی یا ثبات در وظایف یک موجود زنده یا واکنش داخلی افراد در یک جمعیت یا اجتماع تحت شرایط متغیر محیط توسط تواناییهای موجودات برای تطابق با شرایط جدید.

**Homotherm.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

خونگرم، حیوانی که بدون توجه به درجه حرارت محیطی، قادر به حفظ درجه حرارت داخلی بدن خود باشد.

**Homeothermic. homiothetic.**

خونگرم، خونگرمی - نگهداری نسبی درجه حرارت بدن بطور یکنواخت و تقریباً مستقل از درجه حرارت محیط. حیوانات خونگرم (پستانداران و پرندگان) دارای این خاصیت هستند.

**Homotherms. endotherms.**

حیوانات خونگرم - به حیواناتی گفته می شود که علی رغم تغییرات وسیع درجه حرارت محیط، قادر به ثابت نگهداشتن درجه حرارت داخلی بدن خود هستند.

**Hominy feed**

مخلوطی از جوانه، سیوس و نشاسته ذرت که آسیاب شدند.

**Homofermentation.**

تخمیر یکنواخت

**Homogen.**

متجانس، همجنس، همگن

**Homogenetic.**

متشابه، هم اصل، همگن

**Homogenetiy**

همگنی، همانندی

**Homogenization.**

همگن سازی، هوموژنیزاسیون - عملی است که در یک مخلوط، ذرات کوچک یکنواختی را ایجاد می کند. در همگن سازی شیر، سترون

سازی نیز انجام می شود و به این ترتیب، شیر یا فرآورده های شیر برای مدت نسبتاً زیادی قابل ذخیره سازی می شوند.

**Homogenized.**

همگن، همگن شده، هوموژنیزه، هموژنیزه شده - خرد شدن با گویچه های ریز و پخش یکنواخت، به طوری که تا مدت زیادی ذرات خرد شده به صورت امولسیون باقی بماند. اشاره است به ذرات چربی در شیر.

**Homogenizer.**

همگن ساز، همگن کننده، هوموژنیزه کننده - یک دستگاه فشار قوی که محصولات نظیر شیر را هوموژنیزه می کند. این دستگاه گویچه های چربی شیر را به ذرات ریز می شکند و ضمن عمل، هرگونه موجود زنده (انواع میکروارگانیسمها) در مایع مورد عمل شکسته و منهدم می شود.

**Homogenous.**

همگن، یکنواخت

**Homograft.**

پیوند متجانس

**Homoeothermic. homothermic.**

جانوران خونگرم - جانورانی که تحت شرایط مختلف محیطی از نظر دما، درجه حرارت بدن خود را با مکانیسمهای مختلف فیزیولوژیکی ثابت نگه می دارند .

**Homolog.**



متجانس، هم جنس، هر یک از لگه‌های یک جفت که از لحاظ ساختمان، شکل و وظیفه متشابه یکدیگرند؛ مثل، کروموزومهای متجانس.

**Homologous.**

جور، متجانس، متشابه

**Homologue.**

متجانس، همگن، متشابه

**Homologus.**

متشابه، مشابه، متجانس

**Homology.**

همگن شناسی، مشابه شناسی

**Homonomous.**

همسان

**Homopolysachtride.**

پرقندی جوی، نوعی پرقندی که فقط از مولکولهای قند تشکیل شده باشد و مولکولهای غیرقندی در آن نباشد.

**Homoptera.**

جوربالان، همبالان

**Homoreactant.**

خود واکنش‌گر

**Homozygote.**

هوموزیگوت، خالص، همگون، فردی است که برای یک جفت آلل یا آللومورف ژنهای متشابه دارد؛ برای مثال، **AA** و **aa**؛ دارای فقط یک نوع آلل برای یک صفت معین.

**Homozygous.**

خالص، خالص ژنتیکی

**Homuculists.**

طرفداران اسپرم یا نطفه نر - برخی معتقد بودند که در منی انسان یا حیوان نر، آدمک بسیار ریز وجود دارد که ضمن وارد به رحم مادر، این آدمک رشد می‌کند و جنین را به وجود می‌آورد.

**Homunculus. See homunculists.**

آدمک، آدمک منی انسان یا حیوان نر

**Honey.**

عسل، عسل در حقیقت خوراک زمستانه زنبورهای عسل است که بشر با تغذیه مصنوعی زنبورها با شربت شکر، خوراک این حشرات مفید و ارزشمند را برای خود جمع‌آوری می‌کند. عسل خالص خواص غذایی و طبی فراوان دارد و به علت غلظت فراوانی که دارد، هرگز فاسد نمی‌شود. شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه عسل تولید شده در ۶۰۰۰ سال پیش به طور سالم باقی مانده است. اساساً عسل یک قند تبدیل شده است؛ یعنی، مخلوطی از قندهای ساده گلوکز و فروکتوز که در ۱۴ تا ۱۵ درصد آب محلول است. مقادیر کمی اسیدهای آلی به همراه مقادیر جزئی ویتامینها در عسل یافت می‌شود. عسل از شهد گل‌های گیاهان گلدار که توسط زنبورها عسل‌کارگر جمع‌آوری می‌شود، مشتق می‌شود. شهد گیاهان حاوی ۱۰ تا ۵۰ درصد سوکروز، گلوکز و فروکتوز و ۵۰ تا ۹۰ درصد آب است. هر زنبور کارگر (زنبور

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

مزرعه) کیسه مخصوصی در حفره بدن خود دارد که شهد گیاهان را در آن جمع می‌کند و با افزودن آنزیم انورتاز به آن باعث تبدیل دوقندی سوکروز (ساکارز) به تک قندیهای گلوکز و فروکتوز می‌شود. سپس این عسل را که عسل خام (نارس) است در حجره‌های شان عسل ذخیره می‌کند و با بال زدن بر فراز حجره‌های تازه پر شده شان، درصد آب عسل نارس را کاهش می‌دهد و به اصطلاح عسل نارس را تغلیظ می‌کند که این عسل برای مدت طولانی قابل ذخیره است. رنگ، طعم و نسبت قندهای موجود در عسل بستگی به نوع شهد جمع‌آوری شده (نوع گیاه) دارد.

## Honeycombing.

شان عسل سازی

## Hood.

دودکش، سرپوش محفظه کشت بافت

## Hood.

سرپوش اسب، نوعی سرپوش اسب که علاوه بر سر حیوان، روی گردن تا شان را می‌پوشاند.

## Hoof.

سُم، قسمت انتهایی و شاخی شده انگشتان حیوانات سُم دار (سُم داران) که برخی؛ مانند، گاو، گوسفند، بز، گوزن، هو و غیره زوج (زوج سُم‌مان) و در برخی؛ مانند، اسب، الاغ، قاطر و غیره فرد (فرد سُم‌مان) است. سُم فرد

برخی از حیوانات بافت کاملاً شاخی شده دارد و در برخی؛ مثل، شتر بافت نرم دارد.

## Hook.

قلاب، یک وسیله فلزی که انتهای نوک تیز آن روی خودش برمی‌گردد.

## Hook.

شاخ زدن گاو

## Hookworm.

کرم قلابدار

## Hoose. lungworm disease.

بیماری کرم ریه

## Hopper.

۱) جانور جهنده (مثل، ملخ)، (۲) دریافت کننده، قیف - قطعه‌ای به شکل یک مجرای دهانه گشاد و قیف مانند؛ این قطعه از ضمایم دستگاههایی؛ مثل، آسیاب، دستگاه بوجاری، دستگاه درجه بندی بذور، شن و ماسه، علوفه خشک کُن، علوفه خردکُن و غیره است که برای کارکردن دستگاه، مواد مورد عمل آوری باید از طریق این مجرا وارد دستگاه شود، هاپر.

## Hopping.

جهش، عمل جهیدن، یک حرکت سریع جانوران جهنده‌ای؛ مثل، ملخ.

## Hordeum.

جنس جو، جنسی است از خانواده گندمیان.

## Horizon.

افق، خط افق

## Horizontal.

افقی، تراز، سطح افقی

### Hormone.

هورمون، کلمه hormone از کلمه یونانی hormon به معنی بهم زدن، تحریک کردن یا به حرکت واداشتن مشتق شده است. هورمونها پیامبرهای شیمیایی آلی هستند که توسط غدد درون ریز فاقد مجرا تولید می شوند و با تحریک این غدد توسط عوامل آزادکننده به داخل خون ترشح می شوند و با گردش خون به عضو هدف می رسند و فرآیندهای خاصی؛ مثل، رشد، فرآیندهای مختلف تولید مثل، شیردهی، متابولیسم، رفتارها و غیره را تحت تأثیر قرار می دهند و فعالیت حیاتی یک عضو را با دیگر اعضای بدن تنظیم می کنند. بسیاری از هورمونها از طریق غدد داخلی فاقد مجرا مستقیماً به داخل خون می ریزند و جریان خون وسیله انتقال آنهاست. هورمونها در مقیاسهای بسیار جزئی، در حد یک میلیونیم یا یک میلیاردم گرم ترشح می شوند، ولی عامل پدیده های بسیار ضروری و مهمی در بدن هستند. وظایف هورمونها را زمانی می توان به خوبی درک کرد که غده مولد یک هورمون بیمار شود و نارسایی یا کمبود ترشح هورمون آن غده پدیده آید. باید توجه داشت که تحت همه شرایط هورمون درمانی به صورت خوراکی یا تزریقی در انسان باید تحت نظر

پزشک و در حیوانات تحت نظر دامپزشک انجام شود. هورمون درمانی در حیوانات کاربرد وسیعی، به ویژه در کنترل فرآیندهای تولید مثل دارد. همزمان سازی فحلی در گاوهای ماده برای تلقیح تعداد زیادی از حیوانات در یک زمان کوتاه، القای چند تخمک گذاری برای به دست آوردن بیش از یک جنین در هر نوبت فحلی در گاوهای ماده ممتاز برای استفاده در فرآیند انتقال جنین و غیره، برخی از کاربردهای مشهور هورمون در دامپزشکی و دامپروری هستند.

### Horn.

شاخ

### Hornet.

زنبور درشت، زنبور سرخ

### Horntails.

زنبوران دم شاخی

### Horse.

اسب، حیوانی است پستاندار، فردسُم، علفخوار، تک معده ای و دارای قولون فعال از لحاظ هضم مواد سلولزی توسط جمعیت میکروبی. انسان از روزگاران بسیار دور از این حیوان در بارکشی، کار و سواری استفاده کرده است و قبل از ماشینی شدن زندگی، این حیوان با زندگی روزمره آحاد افراد بشر عجین بوده و صمیمی ترین دوست و یاور بشر در تمامی شرایط به شمار می آمد. اکنون نیز در برخی مناطق از اسب استفاده های

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

گوناگون می شود و سوارکاری با اسب جزء ورزشهای مشهور است.

**Horseman (Horse man)**

سوارکار، سوارکار اسب

**Horsetail**

دم اسبی (علف هرز)

**Horsing.**

رفتار فحلی مادیان

**Hose.**

لوله لاستیکی، شیلنگ، لوله

**Host.**

میزبان، جانور یا گیاهی که جانور یا گیاه دیگر (انگل) روی آن یا درون آن زندگی و از آن تغذیه کند.

**Housing.**

۱) جایگاه، جایگاه بسته، ۲) خانه، منزل، محل سکونت یا زندگی.

**Hover**

مادر مصنوعی چتری شکل

**HP. heat production.**

تولید حرارت

**Huddle**

روی هم ریختن، ازدحام کردن، کوپه کردن (جوجه ها)

**Hull.**

پوسته، پوست، ۱) غلاف، پوشش، پوشینه، پوسته، پوست یا هر عضوی که بذر یا میوه را در برگیرد. ۲) پوست کندن - جدا کردن پوسته خارجی بذور یا بعضی میوه‌ها، بویژه در هنگام خشک بودن.

**Huller.**

پوست کن، دستگاه پوست کنی

**Humectant.**

رطوبت گیر

**Humerus.**

استخوان بازو

**Humid.**

نمناک، تر، مرطوب، بخاردار

**Humidification.**

مرطوب سازی، رطوبت زنی، آب افزایی - بالا بردن رطوبت یک ماده یا یک فضا از طریق افزودن آب یا بخار آب یا اسپری آب به آن ماده یا در آن فضا.

**Humidify.**

مرطوب ساختن، نمدا کردن

**Humidity.**

رطوبت، جرم (وزن) بخار آب به ازای هر واحد حجم.

**Humoral.**

مزاجی، خونی، سیستم خونی

**Humour.**

مزاج، چهار خلط (خون، بلغم، صفرا، سودا)

**Hunger.**

گرسنگی، گرسنگی یک تمایل فیزیولوژیکی برای مصرف غذا بعد از مدتی غذا نخوردن است. متضاد این اصطلاح، سیری (Satiety) است که آن عبارت است از یک احساس سیر بودن و بی علاقه‌گی نسبت به مصرف غذا. اصطلاح مربوط دیگر، اشتها (appetite) است؛ که عبارت است از یک پاسخ آموخته

شده یا عادت‌تی که در وعده‌های غذا خوردن ایجاد می‌شود و تحت تأثیر عوامل مختلف خارجی و داخلی قرار دارد.

پرورش، هنر و علم پرورش و تولید گیاهان و حیوانات.

**Husk.**  
غلاف، غلاف کندن، (۱) پوشش خارجی خشک، زمخت و خشنی که روی دانه‌ها را می‌پوشاند؛ مثل، غلاف ذرات (۲) جدا کردن غلاف از هر چیز، به ویژه جدا کردن غلاف بلال رسیده.

**Husker.**  
سبوس گیر، گندم پاک‌کن، پوست‌کن

**Hutch.**  
آشیانه انفرادی، آغل انفرادی

**Hyaline. glassy; pellucid.**  
شفاف

**Hybrid.**  
دورگ، دورگه، آمیخته، هیبرید، یک موجود (گیاه یا جانور) هتروزیگوت که از تلاقی (جفتگیری یا گشن‌گیری) دو والد غیرمشابه با هم از لحاظ ژنتیکی به وجود آمده باشد.

**Hybridization.**  
دورگه‌گیری، دورگ‌گیری، آمیخته‌گری، تلاقی - جفتگیری یا گشن‌گیری دو موجود که از لحاظ ژنتیکی یکسان نباشند.

**Hydatid.**

(۱) یک کیست هیداتید، (۲) هر ساختمان کیست مانند.

**Hydranencephaly.**

آب آوردگی مغز

**Hydrmia.**

آب خونی، خون پر آب

**Hydric.**

آبکی، آبدار، آبگون

**Hydrion.**

یون هیدروژن

**Hydrocarbons.**

هیدروکربنها، هیدروکربورها، هیدراتهای کربن، کربوهیدراتها

**Hydrocephalus.**

مغز آب آورده، فردی با تجمع مایعات در ناحیه مغزی.

**Hydrocephaly.**

آب آوردگی مغز، افزایش فشار مایع مغزی در اثر تجمع مایعات در مغز که در نوزادان منجر به بزرگ شدن جمجمه می‌شود.

**Hydrogen. H.**

هیدروژن، یکی از عناصر گازی که دو اتم آن در ترکیب با یک اتم اکسیژن، مولکول آب را تشکیل می‌دهد. این عنصر، گازی است بی‌رنگ که برای رشد گیاهان جزء عناصر ضروری طبقه‌بندی می‌شود.

**Hydrogen sensitive hydrogenase**

(HSH) هیدروژناز حساس به هیدروژن

**Hydrogenase.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

هیدروژناز، آنزیمی است که تبدیل یون هیدروژن به هیدروژن مولکولی را بطور قابل برگشت هدایت می‌کند.

## Hydrogenation.

هیدروژن افزایی، افزودن شیمیایی هیدروژن به هر ترکیب غیراشباع.

## Hydrolysate.

هیدرولیزات، آنچه از آبکافت یک ترکیب به دست می‌آید. بطور مثال، هنگامی که مولکول پروتئین توسط اسیدها، قلیاها یا آنزیمها شکسته شود، هیدرولیزات پروتئین شامل مخلوطی از اسیدهای آمینه تشکیل دهنده آن خواهد بود.

## Hydrolysis.

آبکافت، تجزیه شیمیایی که در آن یک ترکیب شکسته می‌شود و به ترکیبات دیگر تبدیل می‌گردد. در این عمل وجود مولکول آب و تجزیه آن نیز ضروری است. گروه هیدروکسیل ( $-OH$ ) به یکی از محصولات و اتم هیدروژن به محصول دیگر می‌چسبند.

## Hydrolyte.

آبکافت شدنی، جسم یا ماده‌ای که تحت تأثیر آبکافت قرار می‌گیرد.

## Hydrolyze.

آبکافت شدن، آبکافت کردن، عملی است که توسط آن مولکول‌های پیچیده (مثل پروتئین‌ها) توسط واکنش‌های شیمیایی با

مولکول آب به واحدهای کوچکتر شکسته می‌شوند.

## Hydrometer.

آب سنج

## Hydronephrosis.

آب آوردگی کلیه

## Hydrophile.

آب دوست، علاقه‌مند به آب

## Hydrophilic.

آب دوست، آب دوستی

## Hydrophobe.

آب‌گریز

## Hydrophobia.

آب‌گریزی، آب ترسی

## Hydrophobic.

آب‌گریز، آب ترس، آب‌گریزی

## Hydrophthalmia.

آب‌آوردگی چشم

## Hydroponic grass

علوفه‌هایی که به روش هایدروپونیک کشت می‌شوند، کشت علوفه بدون خاک

## Hydrosalpinx.

تجمع مایعات سروزی در لوله‌های رحمی

## Hydrotaxis.

تمایل یا کشش به طرف آب

## Hydrothorax.

آب‌آوردگی، قفسه سینه، تجمع مایعات در قفسه سینه، آب‌گرایی

## Hydrotropic.

آب‌گرایی

## Hydroureter.

آب‌آوردگی لوله حالب  
 hydrous.  
 آبدار، نمناک، محتوی آب  
 Hydroxylation.  
 القای بنیان هیدروکسی، وارد کردن بنیان یا گروه هیدروکسی (-OH) به یک ترکیب آلی (یک ترکیب کربن‌دار).  
 Hygiene. sanitation.  
 بهداشت، علم سلامت؛ قواعد و اصول حفظ سلامتی، شاخه‌ای است از علم پزشکی  
 Hygienic. sanitary.  
 بهداشتی، از، یا مربوط به بهداشت.  
 Hygroph.  
 نم‌نگار، رطوبت‌نگار  
 Hygrometer.  
 رطوبت‌سنج  
 Hygrometry.  
 رطوبت‌سنجی  
 Hygroscope.  
 رطوبت‌نما  
 Hygroscopicity.  
 جاذب‌الرطوبگی، رطوبت‌پذیری - درجه تمایل به جذب و نگهداری آب. برای مثال، شیر خشک بدون چربی جاذب‌الرطوبه است.  
 Hymenoptera.  
 بال‌غشاییان  
 Hyoid.  
 لامی، مربوط به استخوان لام  
 Hyomandibular.  
 لامی، آرواره پایینی  
 Hypaxial.

زیرمحوری، تحت محوری  
 Hyperacidity  
 اسیدوز، اسیدی شدن زیاد از حد  
 Hyperactivity.  
 پرکاری، فعالیت بیش از حد طبیعی  
 Hyperalbuminemia.  
 آلبومین خونی زیاد  
 Hyperbilirubinemia.  
 بیروبین خونی زیاد  
 Hypercalcemia.  
 کلسیم خونی، مقدار بیش از حد کلسیم در خون. مقدار طبیعی در خون انسان ۱۱ میلی‌گرم در ۱۰۰ میلی‌لیتر است. این عارضه ممکن است در اثر بعضی انواع سرطان؛ بویژه، سرطان ریه، فعالیت بیش از حد پاراتیروئید، استفاده مکرر از مقادیر زیاد ویتامین (د) و معالجه با قلیا برای زخم پپتیک ایجاد شود. افراد مبتلا علائم کاهش اشتها، استفراغ، ماهیچه‌های نرم و احتمالا سنگها کلیوی نشان می‌دهند.  
 Hypercalciuria.  
 کلسیم ادراری مفرط، وجود مقدار فراوان کلسیم در ادرار، همانند حالت هیپرپاراتیروئیدسم.  
 Hyperchloremia.  
 کلرخونی مفرط، زیاد بودن عنصر کلر در خون.  
 Hyperchlorhydria. hyperacidity.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

پراسیدی معده - اصطلاحی است که دلالت بر اسیدیته زیاد شیره معده می‌کند. اسید معده اسیدکلریدریک است. این اختلال با سوزش معده پس از صرف غذا، سوزش قلب و ترش کردن همراه است. هیجانان روحی، زخم اثنی عشر، ورم کیسه صفرا و گرسنگی کشیدن از عواملی هستند که افزایش اسید معده را باعث می‌شوند. این ناراحتی را می‌توان با آنتی اسیدها شامل، کربنات کلسیم، ژل هیدروکسید آلومینیم، شیر منیزی، کربنات منیزیم و تری سیلیکات منیزی تسکین داد .

## Hypercholesteremia.

کلسترول خونی - زیاد بودن کلسترول در خون

## Hypercholesterolemia.

کلسترول خونی، زیاد بودن کلسترول خونی

## Hypercholesterolemia.

کلسترول خونی زیاد

## Hyperchromatic.

زیاد رنگ‌پذیر

## Hyperchromatism.

افزایش کروماتین هسته

## Hyperchylia.

افزایش ترشح شیره معده

## Hypereffective.

بسیار مؤثر، پر قدرت

## Hyperemia.

پرخونی، هجوم الدم، تجمع خون در هر یک از بخشهای بدن.

## Hyperemic.

بافت پر خون، پر خون

## Hypererythrocytosis.

گویچه قرمزسازی فراوان

## Hyperesthesia.

هیپراستزی، حساسیت زیاد به لمس یا درد.

## Hyperestrus.

دایم فحلی

## Hyperglycemia.

قند خونی، حالت بالا بودن قند خون به میزان بیش از حد طبیعی

## Hyperinsulinism.

ترشح بیش از حد انسولین

## Hyperirritability.

تحریک‌پذیری شدید

## Hyperkalemia.

پتاسیم خونی، زیاد بودن پتاسیم در خون - هیپرکالمی نوعی عارضه پیچیده جدی است که در اثر اختلال در کار کلیه‌ها، از دست دادن شدید آب بدن یا شوک ایجاد می‌شود. این عارضه موجب اتساع قلب و کاهش ضربان قلب.

## Hyperkeratosis.

افزایش طبقه شاخی، افزایش ماده شاخی، بیماری ایکس

## Hyperlipoproteinemias.

لیپوپروتئین خونی، این اصطلاح اشاره است به گروهی از اختلالات که با غلظت زیاد یک یا چند لیپوپروتئین در خون مشخص می‌شود.

## Hyperlipaemia



پر لیپیدی خون، زیاد از حد بودن اسیدهای چرب خون

### Hyperlipidemia.

لیپوپروتئین خونی، این اصطلاح اشاره است به گروهی از اختلالات که با غلظت زیاد یک یا چند لیپوپروتئین در خون مشخص می‌شود.

### Hypermetropia.

دوربینی

### Hyperemia.

پرخونی

### Hypernutrition.

پرخوری، بالا بودن سطح تغذیه و عوارض آن.

### Hyperopia.

دوربینی

### Hyperorexia.

پراشتهایی

### Hyperphosphatemia.

فسفات خونی، پرفسفاتی خون - زیادبودن وند فسفر در سرم خون که ممکن است در نتیجه اختلال در کار کلیه‌ها و عدم جذب فسفر کافی از خون یا کم کاری غدد پاراتیروئید و کاهش ترشح پاراتورمون، ایجاد شود. وقتی فسفر سرم خون زیاد می‌شود، کلسیم خون کاهش می‌یابد و عارضه کزاز عضلانی بروز می‌کند.

### Hyperplasia.

پررشدی غیرعادی، تکثیر یا افزایش غیرطبیعی تعداد یاخته‌های طبیعی در یک بافت بدون

تغییر در ترکیب یا ترتیب آنها که موجب بروز گال یا غده می‌شود.

### Hyperploid.

گیاه یا حیوانی که تعداد کروموزومهای آن بیشتر از مضرب عدد کامل هاپلوئید باشد؛ به طور مثال،  $2(n+1)$  یا  $2(n+2)$

### Hyperpnea. panting; deep breathing.

نفس نفس زدن، له له زدن - زیاد بودن تعداد تنفس در دقیقه. این واژه در مورد بعضی حیوانات متردادف panting به معنی «له له زدن» است؛ مثل، له له زدن سگ، به ویژه در هوای گرم.

### Hyperpotassemia. hyperkalemia.

پتاسیم خونی - زیاد بودن پتاسیم خون.

### Hypersensitivity.

حساسیت شدید، واکنش فوق حساسیت - عکس العمل شدید یک موجود زنده نسبت به حمله یک عامل بیماری‌زا. این واکنش سریع که با مرگ تعدادی از یاخته‌ها همراه است، مانع پیشرفت و توسعه مرض در موضع حمله می‌شود.

### Hypersonic.

ماورای صوت

### Hypersplenism.

پرکاری طحال

### Hypersusceptible.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

فوق حساس، اشاره است به نوعی حالت حساسیت غیرطبیعی به عفونت یا به یک سم که شخص معمولی نسبت به آن مقاوم است.

## Hypertensive

افزایش دهنده فشار خون

## Hypertension.

فشار خون بالا، اصطلاحی است که دلالت بر فشار خون زیاد دارد. این حالت بیماری نیست، ولی نشانه بعضی از بیماریها است.

## Hyperthermia.

پردمایی، افزایش غیرعادی دما یا درجه حرارت (بدن).

## Hyperthyroidism.

پرکاری تیروئید، فعالیت بیش از حد غده تیروئید - این عارضه موجب افزایش متابولیسم پایه و تغییر بافت در غده تیروئید می‌گردد.

## Hypertonic.

هیپرتونیک، پرکشش، غلیظتر، دارای غلظت بیشتر - دارای کشش بیشتر برای جذب مایع محیط همجوار برای رقیق شدن و هم غلظت شدن با آن محیط؛ محلولی است با غلظت مشخص که در نتیجه پدیده اسمز از محلول مشخص دیگری که توسط پرده‌ای از هم جدا شده‌اند، آب جذب می‌کند.

## Hypertichosis.

پرمویی

## Hypertiglyceridemia.

تری گلیسرید خونی، افزایش سطح تری گلیسریدها در خون.

## Hypertrophied.

بزرگ شده، بزرگ شده یا رشد بیش از حد یک عضو یا بخشی از بدن به علت افزایش اندازه یاخته‌های تشکیل دهنده آن.

## Hypertrophy.

پررشدی مرضی، بزرگ شدن مرضی یک عضو یا بخشی از یک عضو در اثر افزایش اندازه یاخته‌های تشکیل دهنده آن

## Hypertensive angiopathy

افزایش فشار خون

## Hyperuricemia.

اسیداوریک خونی، زیاد بودن اسیداوریک در خون.

## Hypervitaminosis.

عارضه مصرف زیاد ویتامین، نوعی حالت غیرطبیعی بدن که در اثر مصرف بیش از حد یک یا چند ویتامین عارض می‌شود.

## Hypnosis.

خواب مصنوعی

## Hypnotic.

خواب‌آور

## Hypoactive.

تحت فعال، ضعیف

## Hypoalbuminemia.

کم آلبومینی خون، پایین بودن غیرطبیعی سطح آلبومین خون.

## Hypoblast.

درون‌لایه رویانی

**Hypocalcemia.**

کم کلسیمی خون، حالتی است که در آن غلظت یون کلسیم در خون از حد طبیعی پایین تر است. در این حالت ممکن است حیوان به الت تشنج افتد؛ مثل، کزاز یا فلج آبستنی (تب شیر)

**Hypochromic.**

کم رنگی (خون)، کاهش غیرطبیعی محتوی هموگلوبین گویچه‌های قرمز که با رنگ کمتر از حد طبیعی مشخص می‌شود.

**Hypochylia.**

کم ترش‌خی شیره معده

**Hypocomplementemia.**

کمبود ماده مکمل در خون

**Hypocuprnia.**

کم مسی خون، کمبود مس در خون - کمبود مس در خون که ممکن است در اثر اتلاف سرولوپلاسمین (پروتئین پیوند شده با مس در پلاسما) در بیماری نفروز (استحاله کلیه‌ها) یا در اثر جذب ناکافی مس بروز کند.

**Hypoderme.**

زیرپوست

**Hypodermis. hypoderm**

زیرپوست

**Hypoeffective.**

کم قدرت، ضعیف، تحت مؤثر

**Hypoelectrolytemia.**

کم الکترولیتی خون، کم بودن غلظت الکترولیتها در خون.

**Hypoferrmia.**

کم آهنی خون، کم بودن غلظت آهن خون.

**Hypoglossal.**

زیرزبانی

**Hypoglycemia. (Hypoglycaemia)**

کم گلوکزی خون، عارضه کمبود گلوکز در خون - کاهش غیرطبیعی غلظت گلوکز در خون.

**Hypomagnesemia.**

کاهش منیزیم خون، کمبود منیزیم خون، کم منیزیمی خون

**Hypomere.**

قطعه پایینی

**Hyponychium.**

پوسته زیر ناخن

**Hypophosphatemia.**

کم فسفاتی خون، پایین بودن غیرطبیعی فسفات در خون.

**Hypophysectomy.**

هیپوفیزبرداری

**Hypophsis. Pituitary gland**

غده هیپوفیز، غده پیتوتاری

**Hypoplasia.**

کم‌رشدی مرضی، رشد ناکامل یا کاهش رشد (تحلیل جنه) در اثر بیماری.

**Hypoproteinemia.**

کم پروتئینی خون، کمبود غیرطبیعی پروتئین در پلاسما خون، کاهش پروتئین خون.

**Hypoproteinia.**

کم پروتئینی، کمبود پروتئین در بدن.

**Hyposensitivity.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Hypospray.	کم حساسیتی افشاندن زیرجلدی	Hypotrophy.	تحلیل رفتگی، کوچک شدگی، تحلیل رفتن یا از دست رفتن فعالیت یک عضو.
Hypotension.	کاهش فشار خون	Hypovirulent.	کم حدتی، شرایط کاهش بیماری‌زایی یک عامل بیماری‌زا.
Hypothalamus.	هیپوتالاموس، بخشی از مغز که در کف بطن سوم جای دارد. این قسمت از دستگاه عصبی تنظیم‌کننده درجه حرارت بدن، اشتها، ترشح هورمون و بعضی وظایف دیگر است.	Hypovitaminosis. avitaminosis.	عارضه کم ویتامینی - کمبود یک یا چند ویتامین. غالباً هب همراه این اصطلاح نام یک ویتامین آورده می شود تا معلوم شود که کمبود ویتامین مربوط به کدامیک از ویتامینها است.
Hypothermia.	کم حرارتی یا کم دمایی بدن	Hypovolemia.	کم حجمی خون
Hypothemic.	کاهنده درجه حرارت	Hypoxemia.	کم اکسیژنی خون
Hypothesis.	فرضیه	Hypoxia.	حالت خفگی، حالت خفگی ناشی از کاهش فشار اکسیژن.
Hypothyrophy.	رشد کمتر از حد معمول، کم رشدی مرضی	Hypsodont.	دندانهای فاقد گردن
Hypothyroidism.	کم کاری غده تیروئید، کمی فعالیت غده تیروئید (غده درقی) که به دو شکل است: کرتینیزم (یک نقص مادرزادی) و میکس ادم (ترشح ناکافی تیروکسین) که می‌تواند در هر زمان بعد از تولد رخ دهد .	Hysterectomy.	رحم برداری، برداشتن کامل یا بخشی از رحم توسط عمل جراحی.
Hypotonia.	کم قابلیت انقباض عضلات	Hosphate.	فسفات - هر یک از انواع نمکهای اسید فسفریک
Hypotonicity.	کمبود قابلیت انقباض		
Hypotrichosis.	کم بودن موهای بدن		

**I****I** مخفف Inactive AI.sires

گاوهای نری هستند که ارزیابی ژنتیکی توسط USDA دارند ولی اسپرم آنها برای فروش موجود نیست. اصولاً این گاوها زنده نبوده یا در صورت زنده بودن اسپرم قابل عرضه در بازار ندارند.

**I. iodine.**

ید، نشانه یا علامت شیمیایی عنصر ید.

**Ice.**

یخ، آب منجمد

**Icebox.**

یخدان

**Ichthyology.**

ماهی‌شناسی، شاخه‌ای است از علم زیست‌شناسی که در آن به شناسایی ماهیان مختلف از لحاظ ساختمانی بدنی، نوع تغذیه، تولید مثل، محل زندگی و غیره پرداخته می‌شود.

**ICU. international chick unit.**

واحد بین‌المللی طیور - احتیاجات طیور به ویتامین D معمولاً برحسب واحد بین‌المللی طیور بیان می‌شود، زیرا طیور از ویتامین D<sub>2</sub> و D<sub>3</sub> به میزان غیرمساوی بهره می‌گیرند.

**Identification.**

تعیین هویت

**Idiogram**

نمایش نموداری

**Idiopathy.**

بیماری خود به خودی، هر بیماری با منشأ خود به خودی.

**ileal (=Of or relating to the ileum)**

مربوط به ایلئوم است. یا بخشی از ایلئوم می‌باشد.

**(ilea,ileac,ileal=pertaining to the ileum)****Ileitis.**

تورم (تهال) ایلئوم، التهاب ایلئوم که دو سوم انتهایی روده باریک را تشکیل می‌دهد.

**Ileum.**

ایلئوم، طولیترین بخش روده باریک که قسمت انتهایی آن را تشکیل می‌دهد. بخش اول روده باریک، دئودونوم (دوازدهه یا اثنی عشر)؛ بخش دوم یا میانی روده باریک، ژوژونوم و بخش انتهایی روده باریک که قبل از روده بزرگ قرار دارد، آیلئوم نامیده می‌شود.

**Ileus. (obstruction of the bowel).**

انسداد روده

**Illness.**

بیماری

**Imbibition.**

آماس، جذب، اشباع

**Imbricate.**

فلسی نامنظم

**Immature.**

نابالغ، نارس، نرسیده، کال، اشاره است به گیاه یا حیوانی که به رشد کامل نرسیده باشد.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

**Immisibility.**

امتزاج ناپذیری

**Immobilized.**

ثابت شده، تثبیت شده، ثابت، غیرمتحرک شده

**Immortalization**

جاودانگی، جاودان شدگی

**Immune.**

مصون، ایمن، مقاوم

**Immunity.**

ایمنی، مصونیت، قدرت حیوان برای مقاومت

و / یا غلبه بر یک عفونت که اغلب گونه‌ها

نسبت به آن حساس هستند. مصونیت فعال

(ACTIVE IMMUNITY) دلالت دارد بر

وجود پادتنهایی که در واکنش به یک محرک

پادگنی در بدن حیوان ایجاد شده باشد.

مصونیت غیرفعال (PASSIVE IMMUNITY)

زمانی ایجاد می شود که یک پادتن از پیش

تهیه شده را به حیوان تزریق کنند (مثل،

واکسنها). مصونیت اکتسابی (ADOPTIVE

IMMUNITY) مصونیتی است که با کسب

یاخته‌های لنفوئیدی مصونیت دهنده ایجاد

می شود.

**Immunization**

ایمن سازی، مصون سازی، روشهایی هستند

که با اعمال آنها مصونیت در حیوان یا انسان

ایجاد می شود. واکسیناسیون شکلی از مصون

سازی است.

**Immunize**

مصون سازی، ایمن سازی، مصون (ایمن)

ساختن یک فرد در مقابل یک عامل بیماری‌زا.

**Immunocompromised.**

ایمنی ناقص، ایمنی (مصونیت) ناکامل یا

غیرمطمئن

**Immunoglobulins.**

گلوبولینهای مصونیت دهنده - دسته‌ای از

پروتئینهای موجود در مایعات بدن که

خاصیت ترکیب شدن با پادگنها (آنتی ژنها) را

داشته و در شرایطی که پادگن بیماری‌زا باشد،

آن را خنثی نموده و در حیوان مصونیت ایجاد

می‌کنند.

**Immunological**

ایمنی شناختی

**Immunology.**

ایمنی شناسی، مصونیت شناسی

**Impaction. constipation.. See compaction.**

انباشتگی، یبوست - حالتی است که در آن

غذای نیمه هضم شده در نقاط مختلف

دستگاه گوارش متراکم شده و موجب توقف

حرکت غذا در لوله گوارشی می‌گردد.

**Impeller.**

پره

**Impermeable.**

ناتراوا، غیرقابل نفوذ

**Impervious.**

ناتراوا

**Implantation.**

ناخالصی  
نشاندن، کاشتن، (۱) قرار دادن دارو در زیر پوست. (۲) کشتان گیاه، نشاندن گیاه.

**Impotence.**

ناتوانی، ضعف

**Impregnant.**

آبستن، حامله، باردار

**Impregnate.**

آبستن کردن، حامله کردن، باردار کردن، اشباع کردن - (۱) آبستن کردن یک حیوان ماده. (۲) بارور کردن یک گل. (۳) اشباع کردن یک محلول

**Impregnting.**

بارور کردن، آبستن کردن، غنی سازی، اشباع سازی

**Impregnation.**

آبستن سازی، باردارسازی، بارور سازی (در مورد گل)، اشباع کردن، آغشته سازی

**Imprinting.**

والدیابی، مادریابی، نوعی رفتار جوجه تازه از تخم در آمده پرندگان است که بر اساس آن ر حیوان یا شیئی که برای اولین بار رؤیت می کنند، به عنوان پدر یا مادر می پذیرند و به آن پناه می برند، نقش پذیری (در ژن).

**Improvement.**

اصلاح، بهبود، پیشرفت، ترقی

**Improver.**

بهبودگر، اصلاح کننده، تقویت کننده، حاصلخیز کننده، غنی ساز، غنی کننده، مترقی کننده

**Impurity.**

**In foal**

آبستن، باردار (در مورد اسب)

**Inheritance.**

توارث، کیفیت به ارث رسیدن یا انتقال صفات از والدین به فرزندان.

**Inbred. pure breeding.**

خالص، فرد (حیوان یا گیاه) خالص از لحاظ ژنتیکی.

**Inborn error**

خطای مادر زادی

**Inbred line**

تیره هم خون

**Inbreeding.**

آمیزش خویشاوندی - آمیزش جنسی بین خویشاوندان نزدیک، همخونی.

**Inbreeding depression**

ناهنجاری های ژنتیکی

**Incinerator**

لاشه سوز

**Incidence.**

وقوع، حادثه، اتفاق، رخداد

**Incident.**

بروز، بیماری، اتفاق، حادثه، واقعه، رخداد

**Incision.**

بریدگی، شکاف

**Incisors.**

دندانهای پیش یا ثنایا، دندانهای تیز و برنده ای که در قسمت جلوی دهان قرار دارد.

**Incompatibility.**

ناسازگاری

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

## Incompatible.

ناسازگار، ناجور

## Incomplete.

ناقص، ناکامل

## Incomplete recessive

مغلوب نیمه کامل

## Incomplete sex linkage

نیمه وابسته به جنس

## Incoordination

عدم تعادل

## Incorporate.

مخلوط کردن، توام کردن، تعاونی کردن

## Incubate.

روی تخم خوابیدن یا خواباندن، جوجه روی تخم درآوردن، جوجه کشی کردن - نگهداری تخم (تخم مرغ یا پرندگان دیگر)، جنین، باکتری و غیره تحت شرایط مطلوب برای رشد جنین و جوجه درآوری یا تکثیر.

## Incubate.

(۱) قرار دادن تخم مرغ یا پرندگان دیگر زیر مادر کرج یا در ماشینی جوجه کشی به منظور جوجه کشی. (۲) قرار دادن جنین، باکتری، کشف بافت و غیره در محیط کنترل شده از لحاظ درجه حرارت، رطوبت و تهویه به منظور رشد یا تکثیر.

## Incubation. See incubation period.

جوجه کشی، خوابیدن روی تخم، کمون، نهفتگی - (۱) دوره بین آلوده شدن یک گیاه یا حیوان تا بروز علائم بیماری. (۲) نگهداری

یک کشت میکروبی درون انکوباتور برای تسهیل و تسریع رشد و تکثیر. (۳) نگهداری تخم طیور تحت شرایط حرارت و رطوبت مناسب (ماشین جوجه کشی) برای رشد جنین و درآوردن جوجه.

## Incubator.

ماشین جوجه کشی، وسیله (دستگاه) کشت، انکوباتور - نوعی وسیله یا محفظه که شرایط محیطی مطلوب برای رشد جنین، جوجه درآوری یا رشد موجودات ریزبینی در محیط کشت را فراهم می آورد. در جوجه کشی از تخم مرغ، تخم مرغها را به مدت ۱۸ روز در انکوباتور قرار می دهند و سپس آنها را به دستگاهی جداگانه (یا بخشی که در همان ماشین وجود دارد) به نام هچر منتقل می کنند. جوجه‌ها در حدود پایان روز سوم در هچر از پوسته تخم مرغ خارج می شوند. از انکوباتور برای پرورش نوزادان زود متولد شده تا پایان دوره جنینی؛ یعنی، حدود ۹ ماه نیز استفاده می شود. بر اساس نوع استفاده، انکوباتورها را به اشکال مختلف ساخته و با وسایل مختلف مجهز می کنند.

## Independent variable

متغیر مستقل

## Indexprinzip

فرضیه شاخص

## Indicator.

شناساگر، معرف، شاخص



**Indicator variable**

متغیر ظاهری

**Indigestible**

فاقد توانایی هضم، غیر قابل هضم

**Induction.**

انگیختن، انگیختگی، القاء

**Inedible.**

غیرخوراکی، غیرخوردنی، اصطلاحی است که معمولاً در مورد مواد غیرخوردنی برای انسان استعمال می‌شود. این مواد ممکن است ذاتاً غیرخوردنی برای انسان باشند یا در اثر کهنه شدن یا فاسد شدن غیرخوراکی شده باشند؛ مثل، میوه‌ها یا گیاهان سمی یا مضر یا تخم مرغ، گوشت، شیر و غیره فاسد شده.

**Inert.**

غیرفعال، بی‌ضرر، واکنش ناپذیر، حثی، بی‌اثر، نسبتاً غیرفعال

**Infect.**

آلوده کردن یا شدن، عفونی کردن یا شدن

**Infection.**

عفونت، وضعیتی است که در آن بدن مورد هجوم اجرام یا میکروارگانیسمهای بیماری‌زا قرار گرفته باشد؛ استقرار میکروب، ویروس یا هر نوع موجود انگلی در بدن میزبان و آلوده کردن یا عفونی کردن آن.

**Infectious.**

واگیر، مسری، قابل سرایت

**Infectious bronchitis**

برونشیت عفونی، تورم نای عفونی

**Infectious bursal diseases**

بیماری عفونی بورس (IBD)

**Infectious laryngotracheitis**

لارنگوتراکیت عفونی، تورم نای و حنجره عفونی

**Infective.**

عفونی، عفونت‌زا، واحد عفونی کننده، واحد آلاینده

**Inferior.**

پست، نامرغوب، پایینی، تحتانی

**Infertile.**

نازا، نابارور، غیربارور، بی‌حاصل، غیرحاصلخیز، بی‌بار، بی‌ثمر

**Infertility.**

ناباروری، نازایی، عقیمی

**Infestation.**

هجوم، آلودگی، هجوم یا آلوده شدن بدن حیوانات یا گیاهان توسط بندپایان (حشرات مایتها و کنه‌ها).

**Infiltrability.**

قابلیت پالایش، پالایش پذیری، قابلیت صاف شدن، قابلیت صافی گذری

**Infiltration.**

صافی گذری، نفوذ به درون یک پرده یا لایه نیمه تراوا.

**Infinite**

نامحدود، بی‌اندازه، بی‌کران

**Inflammation**

التهاب

**Inflame**

سوختن، ملتهب شدن

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

## Inflammation

تورم، التهاب، سوزش

## Inflation factor

عامل تورم

## Influx

تراوش به طرف داخل

## Infondibular.

شیپوری، قیفی، شرابه‌ای، مربوط به انتهای هر یک از لوله‌های رحمی (اویداکتها) که شبیه قیف یا شیپور است.

## Infundibulum.

اینفاندیبولوم، شیپور رحمی، بخش قیف مانند یا شیپور مانند انتهای هر یک از دو لوله رحمی (اویداکتها) که در زیر تخمدان چپ و راست قرار دارند و تخمک رها شونده از فولیکول گراف بالغ روی تخمدان چپ یا راست در یکی از آنها وارد می‌شود.

## Infusion.

۱- اینفیوژن، وارد کردن مایع به سیاهرگ و یا دیگر حفره‌های بدن با سرعتی کم و در زمانی نسبتاً طولانی. ۲- دم کرده، محلولهای داروی که با ریختن آب جوش بر روی دارو یا عضو داروی گیاه و قرار دادن آنها به مدت ۱۰ دقیقه تا یک ساعت به همان حالت، به دست می‌آیند. با این روش، مقداری از مواد موثر ماده دارویی تحت اثر حرارت در آب حل و رها می‌شود و محلولی به دست می‌آید به نام دم کرده.

## Infux

جریان ورودی، وارد شدن

## Ingest. to take in food.

بلع کردن، بلعیدن، خوردن - فرو دادن غذا از طریق دهان برای هضم.

## Ingesta.

غذا، خوراک، مواد بلع شده، هر ماده‌ای که به منظور تغذیه خورده شود (آب یا غذا)؛ آنچه که برای بلعیدن یا فرو دادن وارد دهان می‌شود.

## Ingester.

بلعنده

## Ingestion.

بلع، فرودادن، خوردن، فروبردن مواد، معمولاً غذا و آب از دهان به درون بدن.

## Ingestive.

بلعی

## Inglovies. Craw.

چینه دان، چینه دان پرندگان

## Ingluvies. Rumen

شکمبه، معده اول حیوانات نشخوارکننده.

## Ingredient. See feed ingredient.

جزء، بخش (در حالت جمع، اجزاء) - هر یک از اجزاء یا قسمتهای تشکیل دهنده یک مخلوط یا ترکیب؛ مثل، کنسانتره یا خوراک متراکم فرموله شده حیوانات پرورشی که از آسیاب کردن چندین نوع مختلف خوراک (مثل، ذرت، کنجاله سویا، گندم، جو، نمک و غیره) و اختلاط آنها تشکیل می‌شود یا شیر خشک نوزاد انسان یا حیوانات که مخلوطی

است از شیر خشک و چندین نوع ماده غذایی دیگر که برای غنی سازی شیر خشک به آن اضافه می کنند.

اینوزین، نوکلئوزید کمیاب پورینی که دارای هایپوزانتین و قند ریبوز است.

### Ingredients. constituents

اجزاء، مواد متشکله - موادی که یک ترکیب را می سازند یا تشکیل می دهند.

### Inositol.

اینوزیتول، ماده ای است بی رنگ، محلول در آب، متبلور و شیرین مزه. در مقابل اسید، قلیا و حرارت مقاوم است. جزء گروه ویتامین ب کمپلکس طبقه بندی می شود، ولی چون بدن قادر به ساختن آن است، نمی توان آن را یک ویتامین به حساب می آورد. از نظر ساختمانی، اینوزیتول یک ترکیب حلقوی ۶ کربنه با ۹ شکل گروه هیدروکسیل است. اینوزیتول به ۹ شکل یافت شده است، اما فقط میواینوزیتول فعال است. میواینوزیتول یک عامل رشد در برخی از موجودات پست، شامل بعضی مخمرها و باکتریها و بعضی ماهیها است. انسان و حیوانات بزرگ قادر به بیوسنتز اینوزیتول مورد نیاز خود هستند، لذا هیچ توصیه ای برای افزودن آن به غذاها به صورت مکمل به عمل نیامده است.

### Inguinal.

مغبنی، کشاله رانی

### Inheritance

توارث

### Inhibition.

ممانعت، بازدارندگی

### Inhibitory

ممانعتی

### Initiation.

آغاز، شروع

### Injection.

تزریق

### Injury.

آسیب، زخم

### Inlet.

مدخل، راه درخول، ورودی، دهانه، خلیج کوچک

### Inorganic.

غیرآلی، معدنی، کانی، موادی با منشاء غیرآلی؛ موادی که توسط حیوان یا گیاه تولید نشده باشد.

### Innervation.

عصب دار کردن، توزیع اعصاب به درون یک عضو یا بخشی از بدن.

### Insect

حشره

### Inoculation.

مایه کوبی، تلقیح

### Insecta

حشرات

### Inoculum.

ماده تلقیحی، مایه تلقیح

### Insecticide.

### Inosine

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

حشره‌کش، ماده‌ای است که با عمل شیمیایی حشرات می‌کشد؛ مثل، سموم معدی، سموم تماسی یا سموم گازی.

**Insemination.**

تلقیح، تلقیح منی

**Insensible.**

نامحسوس

**Insertion.**

درج، فرو کردن، الحاقی، گنجانده (در مورد جهش از نوع الحاقی).

**Insertion mutants**

جهش الحاقی (گنجانده)، افزوده شدن یک یا چند نوکلئوتید به یک ژن است.

**Insidious.**

بیماری نامحسوس، اشاره است به یک بیماری که با علائم کم یا هیچ پیشرفت می‌کند.

**Insoluble. See Soluble**

غیرقابل حل، اشاره است به ماده‌ای که در ماده‌ای دیگر غیرقابل حل باشد؛ مثل، چربی که در آب غیرقابل حل است.

**Inspection**

بازرسی

**Insufficiency.**

نارسایی، کمبود، عدم کفایت، ناکاف بودن

**Insulin.**

انسولین، هورمونی است با وزن مولکولی ۴۸۰۰۰ و ساختمان شیمیایی شناخته شده. این هورمون پروتئینی از لوزالمعده ترشح می‌شود و مستقیماً به داخل خون می‌ریزد. وظیفه این

هورمون ثابت نگه داشتن قند خون است. وقتی گلوکز خون از حد طبیعی بالاتر رود، انسولین موجب انتقال گلوکز از خون به داخل یاخته‌ها می‌شود. این هورمون در سنتز پروتئینها در داخل یاخته نیز نقش دارد. فقدان یا کاهش ترشح انسولین موجب بالا رفتن غیرطبیعی گلوکز در خون یم شود. بیماری دیابت در نتیجه فقدان یا کاهش ترشح انسولین از لوزالمعده عارض می‌گردد. افراد مبتلا به دیابت باید در طول عمر خودانسولین استعمال کنند.

**Intact.**

دست نخورده، بی عیب، سالم، کامل، طبیعی، حیوان کامل دارای همه اندام‌ها است. واژه ای است که گاهی برای حیوان نر اخته نشده بکار برده می‌شود.

**Intake.**

خوردن، مصرف کردن، به درون کشیدن

**Intangible.**

نامحسوس، نامرئی، غیرقابل لمس

**Integument.**

لایه پوشاننده، قشر پوششی، مثل پوست حیوانات یا دیواره بدن حشرات.

**Integrated management**

یکپارچگی مدیریتی، روشی از مرغداری که در کشورهای پیشرفته به طور گسترده، رایج است.

**Intense**

Intensify grazing	زیاد، سخت، شدید، مشتاقانه چرای متمرکز	Intermediate host	بینابینی، واسطه میزبان واسط
Intensification	افزایش، متراکم کردن	Intermuscular.	بین عضلانی، بین ماهیچه‌ای، واقع در بین عضلات
Intensive selection	شدت انتخاب	Internode.	میان گره
Intensive system	سیستم متراکم	Interomission.	دخول، داخل شدگی
Intentional.	عمدی، از روی عمد، غیر سهوی	Interphase.	بین مرحله‌ای، مرحله‌ای است از زندگی یک یاخته که بین تقسیمات مختلف میتوزی قرار دارد.
Interbreed.	تلاقی داخلی، تلاقی درونی	Interrelationship	خویشاوندی، روابط داخلی
Intercellular.	بین یاخته‌ای، بین سلولی، فضا یا اجزای واقع در بین چند یاخته	Intersex.	بین جنسی
Intercept.	محل تقاطع، پیوندگاه، عرض از مبدا	Interspecies hydrogen transfer	انتقال هیدروژن بین گونه‌ای
Intercostals.	بین دنده‌ای	Interstitial.	میان بافتی
Interest.	بهره، سود، نفع	Interval.	فاصله، مدت، فرجه، ایست، رخداد، وقفه، فاصله بین دو مرحله یا دو رخداد یا دو عمل و غیره
Interface.	سطح داخلی	Intervention.	واسطه‌گری، میانجیگری، مداخله
Interference	دخالیت، فضولی، پارازیت، تداخل	Interventional.	میانچی گرانه، مداخله‌ای
Interieurs	عامل درونی	Intestinal.	
Intermediary metabolism	متابولیسم حدواسط، سوخت و ساز حدواسط		
Intermediate.			

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Intestine. gut; bowels.  
روده‌ای، مربوط به روده  
روده، بخش انتهایی دستگاه گوارش که از معده تا مقعد امتداد دراد و معمولاً خود به دو قسمت مجزا (روده باریک و روده بزرگ) تقسیم می‌شود.

Intestine – large.  
روده بزرگ، روده کلفت، بخش انتهایی دستگاه گوارش که به صورت لوله‌ای بوده و از انتهای روده باریک تا مقعد امتداد دارد. روده بزرگ نسبت به روده کوچک، قطر بیشتر و طول کمتری دارد.

Intestine – Small.  
روده باریک، روده کوچک، بخش لوله‌ای شکلی است در دستگاه گوارش که از معده تا روده بزرگ امتداد دارد و قسمت اعظم جذب مواد غذایی در آن صورت می‌گیرد. نسبت به روده بزرگ، روده کوچک قطر کمتر و طول بیشتری دارد.

Intine.  
لایه (غشای) داخلی

Intolerance.  
عدم تحمل، بی‌تابی، حساسیت یا آلرژی به بعضی غذاها، داروها یا مواد دیگر.

Intoxication.  
مسمومیت، حالت مسموم شدگی

Intra-  
درون، داخل، درونی، داخلی، پیشوندی است که دلالت می‌کند بر داخل چیزی.

Intravenous  
داخل وریدی

Intrazpsular ligament.  
رباط (وتر، زردپی) داخل کپسولی

Intracardiac.  
داخل قلبی، درون قلبی

Intracellular.  
درون سلولی، داخل یاخته‌ای

Intracerebral.  
درون (داخل) مغزی

Intracranial.  
داخل (درون) جمجمه‌ای

Intractaneous.  
درون پوستی، درون جلدی، داخل (درون) پوستی، داخل جلدی، لاپوستی

Intradermal.  
درون پوستی، داخل جلدی، لاپوستی، میان پوستی، میان جلدی

Intraductal.  
داخل مجرای

Intramammary.  
داخل (درون) پستانی

Intramedullary.  
داخل مغز استخوانی، داخل بخش میانی یا وسطی

Intramembranous.  
درون غشایی، لاپرده‌ای

Intramolecula.  
داخل مولکولی

Intramural.  
داخل جداری

Intramuscular.

داخل عضله‌ای، داخل عضلانی.

Intranasal.

داخل بینی‌ای

Intranuclear.

درون (داخل) هسته‌ای

Intraoral.

داخل دهانی

Intraseous.

داخل استخوانی

Intraperitoneal.

داخل آبشامه‌ای، داخل صفاقی - درون حفره بدن که حاوی معده و روده‌هاست. استعمال از طریق دیواره بدن به داخل حفره صفاقی.

Intrapleural.

داخل جنبی، داخل پرده جنبی

Intrasternal.

داخل جناغی

Intratesticular.

داخل بیضه‌ای

Intratracheal.

داخل نایبی

Intravascular.

داخل عروقی، داخل رگی

Intravenous.

داخل وریدی، داخل سیاهرگی

Intrinsic.

داخلی، به طرف مرکز

Introduction.

(۱) معرفی. (۲) مقدمه

Intubation.

لوله گذاریدن، لوله گذاری

Invagination.

پیدایش تقعر، تورفتگی، فرورفتگی، گودی، گودشدگی، ایجاد حفره

In-vacuo

در شرایط خلأ

Invasion.

تهاجم

Inventory.

سیاهه، فهرست اقلام، فهرست کالاها

Inverse

معکوس

Inversion.

واژگونی، وارونه سازی، انعکاس، برگشت، قلب، انورسیون

Invert.

تبدیلی، تبدیل شده

Invertase. saccharase; sucrose.

انورتاز، ساکاراز، سوکراز - آنزیمی است که توسط یاخته‌های روده باریک و نیز مخمرهای در حال رشد تولید می‌شود و در واکنش تبدیل ساکارز (قند معمولی) به گلوکز و فروکتوز به عنوان تسریع کننده (کاتالیزور) عمل می‌کند.

Invertebrates

بی‌مهرگان

Invertin.

اینورتین، خمیرمایه یا مایه شیمیایی گردی شکل و سفیدی است که از خشک کردن خمیر مایه در هوا به دست می‌آید.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

## Investigate. research.

تحقیق کردن، بررسی کردن، پژوهش کردن

## Investigator

محقق

## Investment.

سرمایه، سرمایه گذاری

## In-vitro

درون آزمایشگاه

## In-vivo

درون بدن، انجام آزمایش با موجود زنده

## Involuntary.

غیرارادی

## Involution.

رجعت به حالت اولیه، برگشت یک عضو به اندازه طبیعی متعاقب بزرگ شدن؛ مثل، برگشت رحم به اندازه طبیعی پس از زایمان.

## Iodine. I.

ید، عنصری است ضروری برای تمام حیوانات منجمله انسان، بدن انسان حاوی حدود ۲۵ میلی گرم ید است که از این مقدار ۱۰ میلی گرم ردغده تیروئید متمرکز است. ید جزء مهمی از هورمونهای غده تیروئید (تیروکسین و تری یدوتیرونین) است که این هورمونها در متابولیسم نقش مهمی دارند. وقتی ید کافی موجود نباشد، غده تیروئید فعالیت ترشحی خود را افزایش می دهد، بزرگ می شود و گواتر ایجاد می گردد. کمبود ید در سراسر جهان شایع است. در نقاطی که خاک حاوی ید کم است، گیاهان آن نقاط نیز حاوی

ید کم بوده و انسان و حیوانات در معرض خطر ایجاد گواتر هستند، مگر این که ید بطور مکمل مصرف گردد. خوشبختانه نمکهای یددار در بازار موجود است که با استفاده از آنها بخوبی می توان از خطر ابتلاء به گواتر مصون ماند .

## Iodine 131.

ید ۱۳۱، یک شکل رادیو اکتیور ید با نیم عمر هشت روز که وجود آن با دستگاه شمارشگر جی گر یا وسایل مشابه قابل تعیین است. ید ۱۳۱ موارد استفاده متعددی در بیولوژی و طب دارد. مواد را می توان با ید ۱۳۱ علامت گذاری کرد و سپس متابولیسم، حرکت یا محو آنها در بدن دنبال کرد. موارد استفاده از ید ۱۳۱ در تشخیص طبی و درمانی عبارتند از: تعیین وظیفه غده تیروئید، تعیین حجم خون، مکان یابی تومورهای مغز، معالجه سرطان و معالجه پرکاری غده تیروئید.

## Iodine tincture

تنتور ید

## Iodization.

یدافزایی، یددارسازی

## Iodine value

ارزش یدی، مقیاسی است برای اندازه گیری میزان غیراشباعیت چربی ها و روغن ها، و معادل مقدار یدی (g) است، که توسط ۱۰۰ گرم نمونه جذب می شود.

## Iodize.



یددار کردن

### Iodized salt.

نمک یددار، نمکی است که از اختلاط ۵۰۰۰ قسمت نمک طعام با یک قسمت یدور پتاسیم تهیه می شود. این نمک، بویژه در مناطقی که کمبود ید و بیماری گواتر رایج است برای مصرف در تغذیه انسان و حیوانات بسیار سودمند است.

### Iodoform.

یدوفرم، ترکیبی است متبلور، به رنگ زرد روشن که از آن به عنوان داروی ضد عفونی کننده استفاده می شود.

### Iodopsin.

یدوپسین، رنگدانه اصلی که در یاخته های مخروطی شبکیه چشم یافت می شود. این رنگدانه ویتامین (A) در بر دارد.

### Ion.

یون، یک اتم یا گروهی از اتمها (مولکول) که بار الکتریکی مثبت یا منفی داشته باشد. یونها معمولاً در اثر محلول شدن نمکها، اسیدها یا بازها در آب ایجاد می شود.

### Ionization.

یونیزه سازی، یونش، افزودن یا کاستن یک یا چند الکترون به / یا از اتمها یا مولکولها و در نتیجه ایجاد یون (یونها)

### Ionize.

یونیزه کردن، یونیزه شدن، جداساختن و تبدیل به یونها که عبارت است از اتمها یا

مولکولهایی با بار الکتریکی مثبت (کاتیون) یا منفی (آنیون).

### Ionophore

یونوفر، یونوفرها باعث تغییر وضعیت جابجایی یونها در طرفین غشاهای بیولوژیک میکروبهای شکمبه می شود. در شکمبه یونوفرها باعث افزایش تولید پروپیونات و کاهش تولید استات و متان می گردند. این ترکیبات باعث افزایش قابلیت هضم پروتئین ها و ماده خشک می شوند.

### Iridectomy.

عنبیه بری، عنبیه برداری

### Iris.

عنبیه

### Iritis.

آماس (تورم، التهاب) عنبیه

### Iron. Fe.

آهن، عنصری است فلزی و ضروری برای ادامه حیات طبیعی گیاهان و حیوانات.

### Irradiated.

اشعه داده، پرتوداده، آغشته شده، تهیه شده، یا تغییر یافته در اثر قرار دادن یا قرار گرفتن در معرض انرژی تشعشعی.

### Irradiation.

پرتوافکنی، پرتوتابی، تابش، تشعشع - قرار دادن مواد در یک رآکتور هسته ای در معرض اشعه ایکس یا گاما یا اشکال دیگر اشعه با طول موج کوتاه؛ بطور مثال، در تغذیه عملی، برای تبدیل ارگوسترول موجود در بعضی

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

خوراکیها، بویژه مخمر، شیر و گوشت به ویتامین D این مواد را تحت اشعه ماوراء بنفش قرار می دهند.

## Irreversible.

یک طرفه، غیرقابل برگشت، واکنشی که فقط در یک جهت انجام می شود و قابل برگشت نیست.

## Irrigate.

آب دادن، آبیاری کردن

## Irrigation.

آبیاری

## Irritability

تحریک پذیری، حساسیت، تند مزاجی - توانایی یا استعداد انجام واکنش در مقابل محرکها.

## Irritant.

محرک، ماده محرک

## Irritate

تحریک کردن، سوزش دادن

## Irritation.

تحریک

## Ischeal.

ورکی، مربوط به استخوان ورک

## Ischemia.

کم خونی موضعی، نقصان خون در یک عضو یا موضعی از یک عضو

## Ischial.

شرمگاهی

## Ischiocavernous.

ورکی - غاری

## Ischiorectal.

ورکی - راست روده‌ای

## Ischiourethral.

ورکی - مجرای ادراری

## Ischium.

استخوان ورک، استخوان ورکی

## Isigny

آیزگینی، نژاد گاو فرانسوی

## Island.

جزیره، توده‌های سلولی در برخی اعضای بدن که به علت آرایش خاص استقرار سلولها، به آنها جزیره‌ای گفته می شود؛ مثل، جزایر لانگرهانس در لوزالمعده.

## Iso-

مساوی، متشابه، مشابه، شبیه، هم ارز، معادل - پیشوندی است که دلالت بر تساوی، تشابه، هم ارزی و معادل بودن می کند؛ مثل، ایزوکالری که دلالت می کند بر میزان کالری مساوی در دو ماده.

## Isoallele

ایزوالل

## Isoantibody.

پادتن خودی، هم پادتن، پادتن همگونه‌ای

## Isoantigen.

پادگن همگونه‌ای

## Isobar.

هم فشار؛ مثل، خط جغرافیایی نشان دهنده نقاط هم فشار یا دو اتم با وزن اتمی مساوی، ولی عدد اتمی نامساوی

## Isocaloric.

هم دما، هم انرژی، اشاره است به دو ماده با  
میزان انرژی یکسان

### Isoenzyme.

ایزواآنزیم، پروتئینهایی با واکنش آنزیمی مشابه  
که توسط روشهای فیزیولوژیکی می توان  
آنها را به اشکال مولکولی مختلف تهیه کرد .

### Iso gamete.

جورگامت

### Iso geneic.

برابر، مساوی، یکسان

### Iso genic.

برابر، سماوی، همسان

### Iso immunity.

هم ایمنی، هم مصونیت

### Iso immunization.

ایمنیت خودی، ایمن کردن همگونه‌ای

### Isolate.

جداکردن، جداسازی، عایق سازی، جدا کردن  
عامل بیماری از میزبان و کشت آن.

### Isolation.

جداسازی، عایق سازی

### Isolecithal.

یکنواخت زرده

### Isoleucine

ایزولوسین، نوعی اسید آمینه ضروری است  
که باید در جیره غذای تک معده‌ایها وجود  
داشته باشد تا عوارض کمبود آن در بدن  
حیوان تک معده‌ای یا انسان ظاهر نشود.

### Iso line.

هم خط، دو خط (لاین) که با هم  
هموزیگوس باشند.

### Isomaltose.

ایزومالتوز، دو مولکول گلوکز مرتبط با هم، اما  
مرتبط بین اولین کربن از یک گلوکز و  
ششمین کربن از گلوکز دیگر بجای اولین و  
چهارمین ارتباط کربنی در مالتوز. ایزومالتوز و  
مالتوز هر دو از شکستن نشاسته نتیجه می  
شوند.

### Isomer.

ایزومر، ترکیباتی با نوع و تعداد اتم مشابه اما  
مختلف از نظر ترتیب اتمها در مولکول.

### Isomorphic.

هم شکلی

### Isopteran.

جوربالان، حشرات جوربال

### Isotherm.

هم دما

### Iso thiocyanates

ایزوتیوسیاناتها، گلیکوزیدهای سیانوژنیک  
که در گیاهان خانواده چلیپاییان و جنس  
براسیکا نظیر منداب، خردل، کلم، شلغم، دانه  
کنان و گیاه مانیوک (cassava) یافت  
می شوند که قسمت اعظم این ترکیب ها در  
طی فرآیند عمل‌آوری دانه‌ها از بین می‌روند.

### Iso tonic.

هم فشار، دارای فشار اسمزی یکسان،  
ایزوتونیک - یک محلول حاوی مقدار کافی  
نمک برای جلوگیری از انهدام گویچه‌های

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

قرمز، بطوری که وقتی به خون افزوده شود، با خون هم فشار باشد. یک محلول با غلظت مشابه با محلولی که با آن مقایسه می‌شود.

## Isotope.

ایزوتوپ، همسان، یک عنصر ایزوتوپ که دارای خواص رادیواکتیویته بوده و وزن اتمی آن با مشابه آن در جدول تناوبی عناصر مختلف باشد؛ مثل، ید (I) و ید ۱۳۱ ۱۳۱ (I) ایزوتوپهای یک عنصر دارای تعداد مساوی پروتون در هسته بوده، ولی تعداد نوترونهای آنها مختلف است. یک ایزوتوپ رادیواکتیو، ایزوتوبی است با خواص رادیواکتیویته. چنان عناصری را می‌توان از طریق بمباران آنها در یک سیکلوترون ایزوتوپ کرد.

## Isotopy.

ایزوتوپ، حالت ایزوتوبی، دو عنصری را نسبت به هم ایزوتوپ گویند که عدد اتمی آنها برابر باشد.

## Isovolumic.

ثابت حجم، دارای حجم ثابت

## Isthmus.

تنگه، باریکه، ایستموس، یک قطعه باریک که در دو قطعه بزرگتر را به هم مرتبط می‌کند؛ بخشی از لوله‌های فالوپ (اویداکتها) که بین ناحیه‌ای به نام آمپول و رحم قرار دارد.

## Itch.

خارش

## Itching.

خارش

## itis.

التهاب، آماس، ورم، تورم، پسوندی است که در انتهای نام اعضای مختلف بدن حیوانات یا انسان می‌آید و دلالت می‌کند بر حالت ملتهب یا متورم عضو.

## IU. intenational unit; USP unit.

واحد بین المللی، واحد دارویی ایالات متحده - یک واحد استاندارد برای توان یک ماده بیولوژیکی (مثل، یک ویتامین، هورمون، آنتی بیوتیک، آنتی اکسیدان) که توسط کنفرانس بین المللی یکنواخت سازی فرمولها توصیف شده است.

## IVDMD.

in vitro dry matter digestibility.

قابلیت هضم ماده خشک در آزمایشگاه یا در لوله آزمایش

## IVOMD. in vitro organic matter digestibility.

قابلیت هضم ماده آلی در آزمایشگاه یا در لوله آزمایش

## Ixodes. family Ixodidae.

ایکسودز، جنسی است از کنه‌های بدن سخت، از خانواده ایکسودیده که برخی از گونه‌های آن ناقل بیماری هستند.

## Ixodiasis.

بیماری کنه‌ای، آلودگی کنه‌ای، هر نوع بیماری یا آلودگی ایجاد شده توسط کنه‌ها.

## Ixodic.

مربوط به کنه، ایجاد شده توسط کنه‌ها.

### Ixodid.

ایکسودید، هر یک از کنه‌های خانواده ایکسودیده.

### Ixodidae.

ایکسودیده، خانواده‌ای از کنه‌ها که شامل کنه‌های بدن سخت است.



### Jack. A male uncastrated donky; ass.

الغ نر، خر نر، الاغ نر اخته نشده - در انگلستان، به آن نریان (Stallion) گفته می‌شود.

### Jail.

آغل میش و بره، این اصطلاح به معنی زندان است و در اینجا یعنی آغل کوچکی که فقط میش و بره‌اش در آن جای می‌گیرند.

### Jam.

متراکم کردن، مسدود کردن

### Jamaica hope

امید جامائیکا، نژاد گاو سنتتیک در جامائیکا با ژنهای هولشتاین، جرز و ساهیوال

### Jaundice. icterus.

یرقان، زردی، نشانگانی است در حیوانات و انسان که با افزایش رنگدانه‌های صفراوی در خون و رسوب آنها در غشاهای مخاطی و پوست مشخص می‌شود و علامت ظاهری آن زردی پوست است.

### Jaw.

آرواره

### Jejunal.

میان روده‌ای، تهی روده‌ای

### Jejunum.

میان روده، تهی روده، بخش میانی روده باریک که از اثنی عشر (دئودونوم) تا بخش انتهایی (ایلئوم) امتداد دارد.

### Jell.

دلمه شدن، منجمد شدن، ژله‌ای شدن

### Jelly.

ژله، لرزناک، دلمه، نوعی فرآورده غذایی است که از جوشاندن میوه با آب یا بدون آب و فشردن و خارج کردن آب آن و افزودن شکر به باقی مانده و جوشاندن و تغلیظ تا حدی که در هنگام سرد کردن ژله‌ای شود به دست می‌آید. این فرآورده شفاف، درخشان و خوشرنگ بوده و وقتی از ظرف خارج می‌گردد، شکل خود را حفظ می‌کند. در تهیه ژله از ژلاتین، پکتین یا آگار استفاده می‌شود. ژله ساده یا میوه دار فرآورده غذایی است که از آن به عنوان دسر تغذیه می‌شود.

### Jenny= jennet.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

ماچه خر، الاغ ماده، خر ماده

## Jerky.

گوشت خشک نواری، گوشتی است که به صورت نوار باریک بریده و در آفتاب خشک شده باشد.

## Jersey.

جرزی، جرسی، گاو نژاد جرزی، یک نژاد مهم گاو شیری اصیلی که منشاء آن از جزیره جرزی است. گاوها در این نژاد تیپ کاملاً شیری دارند و رنگ آنها قرمز یا تقریباً سیاه است. درصد چربی شیر جرزی از سایر نژادها بیشتر است. در حالت بلوغ ۳۶۳ تا ۴۵۴ کیلوگرم وزن دارد.

## Jetting.

افشانش پرفشار

## Johnsongrass. sorghum halepense.

جانوسن گراس، ذرت خوشه‌ای جارویی، قیاق، سورگوم علوفه‌ای - علفی است از خانواده گندمیان، چند ساله با تولید فراوان در خاکهای حاصلخیز که ارتفاع آن به ۱/۸ متر می‌رسد. بومی نواحی مدیترانه‌ای.

## Joint. articulation.

بند، گره، مفصل، اتصال

## Joints. nodes of plant stems.

بندها، گره‌ها، بندها یا گره‌های موجود روی ساقه گیاهان.

## Jomil

نوعی ماست حرارت داده شده پاستوریزه که در کشورهای اروپای غربی از جمله آلمان و هلند بازار فروش دارد.

## Joule. See calorie.

ژول، سازمان بین‌المللی استاندارد، ژول را این‌طور تعریف می‌کند. یک ژول عبارتست از کار انجام شده توسط نیروی یک نیوتن برای جابه‌جایی نقطه اعمال نیرو به اندازه یک متر در راستای نیرو. یک کالری کوچک برابر است با ۴/۱۸۴ ژول.

## Journey horse

اسب‌های مسافرتی

## Jowl.

گوشت گونه خوک

## Judge

تشخیص دادن، کارشناسی، قضاوت کردن، قاضی

## Judgement.

قضاوت

## Jug.

آغل زایمان میش

## jugular.

وداجی

## Juice.

عصاره، شیر، آب، ماده آبکی است که از پرس کردن یا فیلتر کردن بافتهای بیولوژیکی با، یا بدون افزودن آب به دست می‌آید.

## Juiciness.

حالت آبکی، کیفیت آبدار بودن، پرآبی،  
پرعصاره

Jumping horse

اسب‌های پرشی

Junction.

محل اتصال، محل تلاقی، اتصال

Junket

شیر کشت داده شده که در کشور سوئد تهیه  
می شود. نوعی ماست تازه و شیرین که ماده  
خوشبوی به آن می‌زنند.

Justify

توجیه کردن، حق دادن

Jute

کنف هندی، گونی کنفی

Juxtacapillary.

نزدیک مویرگی

Juxtacortical. parosteal.

نزدیک قشر استخوانی

Juxtaglomerular.

نزدیک کلافه مویرگی، نزدیک به یا مماس با  
کلافه مویرگی کلیوی.

Juxtaposition.

بغل به بغل، پهلو به پهلو، موقعیت استقرار  
یک چیز در رابطه با چیز دیگر به صورت  
بسیار نزدیک هم یا مماس با هم یا پهلو به  
پهلو.

Juxtaspinal.

نزدیک نخاعی، مستقر در نزدیکی یا در تماس  
با ستون فقرات.

Juxtavesical.

نزدیک مثانه‌ای، مستقر در نزدیکی یا در  
تماس با مثانه.

## K

k. kalium.

کالیم، پتاسیم، علامت شیمیایی عنصر کالیم یا  
پتاسیم.

k. kilo.

کیلو، به صورت پیشوند، دلالت می کند بر  
هزار؛ مثل، کیلوگرم که برابر است با هزار  
گرم.

Kale, (Brassica oleracea)

کلم پیچ

Kalium. K. see potassium.

کالیم، پتاسیم

Kangaroo.

کانگورو، حیوانی است کیسه دار، علفخوار و  
دارای پاهای عقب بلند و پاهای جلو  
(دستهای) کوتاه که در هنگام راه رفتن یا  
دویدن روی پاهای عقب خود می جهد. این  
جانور، نوزاد خود را تا مرحله پایان  
شیرخوارگی در کیسه شکمی خود که با  
محیط خارج در رابطه است پرورش می دهد.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

**Karyogamy.**

ترکیب (امتراج) هسته‌ها

**Karyokinesis.**

تقسیم هسته، تقسیم هسته معمولاً در مراحل اولیه تقسیم مستقیم یا سلولی یا میتوز.

**Karyolymph.**

شیره (مایع) هسته، بخش مایع هسته سلولها که دیگر ضمایم یاخته‌ای در آن پراکنده‌اند.

**Karyoplasms. Nucleoplasm.**

پلاسمای هسته

**Karyotype.**

کاریوتیپ، مجموعه خصوصیات کروموزومی موجودات.

**Katabolism. Catabolism.**

کاتابولیسم

**Kcal. kilocalorie.**

کیلوکالری، یک معیار انرژی غذا یا خوراک که برابر است با ۱۰۰۰ کالری کوچک (cal) یا یک هزارم مگا کالری (Mcal) است.

**Kcal/kg. kilocalorie per kilogram.**

کیلوکالری به ازای کیلوگرم

**Ked.**

نوعی انگل خارجی گوسفندان، مگس گوسفند

**Keel.**

تیغه جناغ

**Keel bone**

استخوان جناغ سینه

**Keet**

جوجه مرغ، جوجه مرغ شاخدار، مروارید

**Kefir**

کفیر، نوشیدنی تخمیری مشابه ماست رقیق.

**Kelling cod.**

ماهی روغن، روغن کبد این ماهی مصرف طبی دارد.

**Keeping.**

خوراک، علوفه، وسیله زندگی، سازش، موافقت، مناسب، هماهنگی - اشاره است به کیفیت ذخیره یک محصول.

**Keloid.**

بافت مرده

**Kephir. kefir; kafir; kaffir.**

کفیر

**Keratectomy.**

قرنیه برداری

**Keratin.**

کراتین، نوعی پروتئین گوگرددار است که بخش عمده روپوست، ناخن، مو، پشم، سم، شاخ و بخش آلی دندان را تشکیل می‌دهد. کراتین حاوی ۵۱/۵٪ کربن، ۲۰٪ اکسیژن، ۵/۱۷٪ ازت و ۷٪ هیدروژن و ۴٪ گوگرد است.

**Keratinization.**

شاخی شدن، تغییر یاخته‌های روپوست به ماده شاخی. در مهره‌داران اعضایی از قبیل شاخ، ناخن، چنگال، پر، سم، مو و پولک در اثر شاخی شدن سخت می‌گردند.

**Keratitis.**

التهاب قرنیه

**Kertoconjunctivitis.**

التهاب (ورم) قرنیه‌ای، ملتحمه‌ای چشم

**Keratohyalin.**



کراتوهیالین، دانه‌هایی شفاف در بافت شاخی شده.

### Keratosis.

عارضه شاخی شدگی، هر نوع رشد شاخی؛ مثل، زگیل که موجب سخت شدگی لایه پوششی پوست می شود.

### Kernel.

مغز، هسته، تخم، بذر، دانه، مغز هسته - (۱)  
دانه غلات؛ مثل، دانه گندم، ذرت، جو و غیره.  
(۲) مغز میوه؛ مثل، مغز بادام زمینی، مغز گردو، مغز بادام و غیره. (۳) مغز هسته؛ مثل، مغز هسته هلو، زردآلو و غیره. (۴) بخشی از بذر که درون غشای خارجی قرار دارد. (۵)  
رسیدن میوه، مغز بستن میوه‌ها.

### Ketogenesis.

کیتوژنز، ستون زایی، تولید اجسام سنتی.

### Ketogenic.

کیتون ساز، مولد کیتون، قادر بودن به تبدیل شدن به اجسام کیتونی. در متابولیسم، اسیدهای چرب و بعضی اسیدهای آمینه مواد کیتون ساز هستند.

### Ketolactia.

ستن شیری، وجود اجسام کیتونی یا سنتی در شیر.

### Ketone.

کیتون، هر ترکیبی که حاوی یک گروه کیتونی (-CO) باشد.

### Ketoneamia. Acetonemia.

ستن خونی، استونمی

### Ketonuria.

کیتون ادراری، وجود مواد کیتونی (اسید استیک، استن، بتا هیدروکسی بوتیریک اسید) در ادرار. این حالت در بیماری کیتوسیس یا استونمی یافت می شود.

### Ketose.

کتوز - یک قند کیتون دار.

### Kick

لگد زدن

### Kid.

بزغاله، بچه بز یا بز کوهی از اولین روز تولد تا یک سالگی.

### Kidding.

بزغاله زایی، زایمان ماده بز؛ در مقایسه با کره زایی در مادیان (foaling)، بره زایی (lambing)، گوساله زایی (calving) و خوکچه زایی (farrowing)

### Kidney.

کلیه (اصطلاح تشریحی)، قلوه (اصطلاح قصابی) - یک جفت عضو لویبایی شکل در انسان و مهره داران دیگر و بعضی از بی مهرگان که وظیفه آنها جذب آب و مواد زاید بدن از خون و دفع آنها از طریق مجاری ادرار است.

### Killed virus vaccine

واکسن ویروسی کشته

### Killing cone

قیف کشتار

### Kilo-

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

کیلو، پیشوندی است که یک واحد را در ۱۰۰۰ ضرب می کند؛ مثل، کیلوکالری (۱۰۰۰ کالری کوچک)، کیلوگرم (۱۰۰۰ گرم)، کیلومتر (۱۰۰۰ متر).

**Kilocalorie. Kcal; large calorie.**

کالری بزرگ، کیلوکالری **Kcal** – واحد گرمایی است که با **Calorie** نیز بیان می شود، ولی **Kcal** قابل ترجیح است چون ممکن است حرف اول **Calorie** با c (کوچک) نوشته شود و با a کالری کوچک اشتباه شود. یک کیلوکالری عبارت است از مقدار حرارتی است که موجب افزایش دمای یک کیلوگرم آب از ۱۴/۵ درجه سانتی گراد به ۱۵/۵ درجه سانتی گراد می شود (تحت فشار یک اتمسفر)؛ یک کیلوکالری برابر است با ۱۰۰۰ کالری کوچک یا ۴۱۸۰ ژول.

**Knead**

مخلوط کردن، خمیر کردن، مالیدن

**Krebs citric acid cycle. Krebs cycle.**

چرخه کربس، چرخه اسید سیتریک کربس – زنجیره‌ای از واکنش‌های بیوشیمیایی که ضمن آن سلول زنده حیوانی یا گیاهی با مصرف اکسیژن کربوهیدراتها را تبدیل به گاز کربنیک، انرژی، آب و حرارت می کند.

**Kumiss**

نوعی شیر تخمیری که معمولاً از شیر مادیان تهیه می شود و در روسیه و قفقاز از لحاظ سلامت دارای اهمیت زیادی است.

**Kwashiorkor.**

کواشیورکور

**Kymograph.**

استوانه ثبات

**Kyphosis.**

قوز، گورژپشت

## L

**L** مخفف **Limited**

بیانگر گاو نر شیری است که ارزیابی ژنتیکی آن توسط **USDA** منتشر شده ولی میزان آن محدود است. ممکن است این گاو زنده یا مرده باشد.

**Lab. laboratory.**

آزمایشگاه

**Label. See tracer; isotope.**

علامت، نشانه، ردیاب

**Label.**

برچسب، یک علامت چوبی، فلزی، کاغذی یا از جنس مواد دیگر که برای تعیین هویت، مالکیت، ترکیب و غیره به یک گیاه، حیوان یا محصول بسته می شود یا روی آن چسبانده می شود.

**Labeling.**

برچسب زدن، اتیکت زدن، علامت گذاری کردن

**Labial.**

لبی

**Labile.**

غیرثابت، غیرمقاوم، بی ثبات، متغیر، تغییر پذیر، قابل تغییر - سهولت یا بطور مداوم تحت تغییر یا تجزیه شیمیایی، فیزیکی، یا بیولوژیکی قرار گرفتن.

**Labium.**

لب پایینی

**Lable. label.**

برچسب

**Labelling**

نشاندار کردن

**Labor. Labour.**

کارگر، نیروی انسانی

**Laboratory. lab.**

آزمایشگاه، یک اتاق مجهز به وسایل آزمایشگاهی برای انجام آزمایش و کار تحقیقاتی؛ مثل، آزمایشگاه شیمی، بیولوژی و غیره.

**Labrum.**

لب بالا

**Labyrinthine.**

سرخرگ لابیرنتی

**Laceration.**

دریدگی، پاره شدگی

**Lack of fit**

عدم برازش

**Lacrimal.**

اشکی، مربوط به غده اشکی

**Lacrimalis.**

اشکی، مربوط به اشک

**Lacrimation.**

اشک ریزش، ریزش اشک

**Lactarium.**

لبنیات سازی، شیرفروشی، لبنیات فروشی

**Lactase.**

لاکتاز، آنزیمی است در شیره روده که با عمل روی لاکتوز آن را به گلوکز و گالاکتوز تبدیل می کند.

**Lactate. to secrete or produce milk.**

(۱) شیر ترشح کردن، شیر تولید کردن، شیر دادن. (۲) نمک اسید لاکتیک.

**Lactal projections**

برآمدگی های لاکتیل، در پرندگان در مقایسه با پستانداران برآمدگی های لاکتیل در دستگاه لنفی روده کوچک وجود ندارد. در عوض کمپلکس پیچیده مویرگی در پرزهای روده کوچک وجود دارد که سبب جذب گلیسرول، اسیدهای چرب آزاد، منوگلیسریدها و کلسترول می شوند.

**Lactating. milking.**

شیروار، شیرده، به حیوانی اطلاق می شود که در حال ترشح یا تولید شیر باشد. کاربرد

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

مترادف این اصطلاح؛ یعنی، milking قابل  
ترجیح است.

Lactation.

شیردهی، ترشح شیر

Lacteal.

شیری - مربوط به شیر.

Lactic.

شیری، شبیه شیر، مربوط به شیر

Lactivorous.

حیوان شیرخوار

Lactobacillus.

میکروب لاکتوباسیلوس

Lactoflavin. riboflavin; vitamin  
B<sub>2</sub>.

لاکتوفلاوین، ریبوفلاوین، ویتامین B<sub>2</sub> - نامی  
است که در گذشته بر اساس جداسازی  
ریبوفلاوین از شیر به این ویتامین داده شده  
است.

Lactogen

لاکتوژن، هورمون مخصوصی است که شروع  
و ادامه شیردهی را باعث می‌شود.

Lactogenic.

شیرساز، تحریک کننده ترشح شیر.

Lactometer.

چگالی سنج شیر

Lactoscope.

چربی سنج

Lactose. milk sugar; C<sub>12</sub>H<sub>22</sub>O<sub>11</sub>.

لاکتوز، قند شیر - دوقندی است که در شیر  
یافت می‌شود. لاکتوز در اثر آبکافت به

گلوکز و گالاکتوز تبدیل می‌شود. لاکتوز  
سخت است و نقطه ذوب آن ۲۰۳ درجه  
سانتی گراد است. در آب محلول است و  
شیرینی آن از اکارز (قند معمولی) کمتر است.  
لاکتوز تحت تأثیر باکتریهای موجود در شیر  
به اسیدلاکتیک تخمیر می‌گردد.

Lactose intolerance

عدم تحمل لاکتوز

Lactoside.

لاکتوزید، به هر یک از نمکهای لاکتوز اطلاق  
می‌شود.

Lactosuria.

لاکتوز ادراری، وجود لاکتوز در ادرار.

Lactotoxin.

سم شیر

Lacuna.

حفره (محفظه) استخوانی

Lagena.

حلزون

Lamb.

بره، بره زاییدن

Lambing.

بره زایی، زایمان میش

Lambing pen

آغل بره زایی

Lame

لنگ، شل

Lamella.

لایه، پرده

Lameness.

لنگش، عیبی که در هنگام ایستادن اسب قابل تشخیص است. در عمل، حیوان سعی می کند روی پای لنگ خود فشار نیاورد. برای فشار نیاوردن به یک پا، حیوان تعادل وزن را طوری تنظیم می کند که سر آن به طرز مخصوصی بالا و پایین می رود.

### Laminae.

لامینا، پرده، غشا، آسترهایی داخل سم حیوان که موجب افزایش سطح تماس سطوح خارجی استخوان و در نتیجه فشار کمتر به سم می شوند تا از پاره شدن رگ ها در این ناحیه جلوگیری نماید.

### Laminitis. Founder.

لنگش، تورم پرده حساس زیر دیواره شاخی سم. هر چهار پا ممکن است مبتلا گردد، ولی پاهای جلو حساس تر است. این عارضه با ساییدگی اطراف سم مشخص می شود.

### Lamness.

لنگش

### Lanameter

لانامتر، ظرافت سنج، ضخامت قطر تار پشم با ظرافت سنج تعیین می گردد.

### Lanceolatin

لانسئولانین، یک ماده سمی است که در کارانجا (karanja) وجود دارد. این عامل سمی سبب آسیب کبد، کلیه و قلب می شود. استفاده از کارانجا به عنوان ماده خوراکی توصیه نمی شود. مقدار کمتر آن موجب بروز

مشکل در دستگاه تولید مثلی پرندگان و کاهش تولید تخم مرغ می شود.

### Lanolin.

چربی پشم

### Lantadin

لانتادین، گیاه شاهپسند حاوی ترکیب مضری بنام لانتادین-A است که هنگام چرا توسط حیوان خورده می شود. تغذیه آن در گاو، گوسفند و بز منجر به بروز ناهنجاری های گوارشی، تلوتلو خوردن در هنگام راه رفتن، کوری، زردی، یا یرقان و تورم پوست می شود.

### Lanthionine

لانتیونین، پودر پر دارای اسید آمینه ای به نام لانتیونین می باشد که در بافت های حیوانات وجود ندارد. بنابراین از مقدار لانتیونین موجود در پودر گوشت می توان به مقدار پر افزوده شده به آن پی برد. همچنین لانتیونین از تجزیه سیستین در حرارت های زیاد حاصل می شود و رابطه منفی بین میزان لانتیونین و قابلیت هضم بیشتر اسیدهای آمینه نشان داده شده است. در بیشتر نمونه های پودر پر، میزان لانتیونین باید بین ۲۰ تا ۳۰ درصد مقدار سیستین باشد.

### Laparatomy.

شکافتن دیواره شکمی، شکم بری توسط عمل جراحی

Lard. See fry out.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

چربی خوک، چربی تازه و تمیز به دست آمده از بافتهای چربی خوک سالم در زمان کشتار، با یا بدون استئارین چربی خوک یا چربی سخت خوک. از لارد برای سرخ کردن غذاها و به عنوان روغن استفاده می‌شود.

Lardy.

پرچربی، چاق، بسیار فربه، اشاره است به یک خوک بسیار چاق.

Larva. pl. larvae.

لارو، کرمینه

Larval.

لاروی، کرمینه‌ای، مرحله لاروی

Larvicide.

لاروکش، داروی ضد انگل

Larviparous.

لاروزا، اشاره است به حشرات، ماهی، قورباغه و غیره که نوزاد آنها ابتدا به صورت لارو (کرمینه) است و پس از انجام دگردیسی تغییر شکل می‌دهد.

Laryngitis.

التهاب (تروم) حنجره

Laryngopharnx.

ناحیه حنجره‌ای حلق

Laryngoscope.

حنجره بین، وسیله‌ای است که با آن حنجره را معاینه می‌کنند.

Laryngotracheitis.

التهاب حلقی - نایی

Larynx.

حنجره، عضو مولد صدا در مهره‌داران که در بخش بالای نای، در محل ارتباط آن با حلق قرار داشته و در انسان به سیب آدم معروف است. در دیواره‌های آن صفحات عضروفی دیده می‌شود که در نتیجه فعالیت ماهیچه‌ها به حرکت در می‌آیند و طنابهای صوتی در این بخش وجود دارد که ارتعاشات آنها موجب تولید صدا می‌گردد.

Late

نهایی

Late development

شکل‌گیری نهایی

Latebra

ساقه نگهدارنده صفحه زاینده تخم مرغ

Latent. Cf. dormant.

نهفته، پنهان، در حال کمون - اشاره است به یک عفونت که موجود است، ولی در حیوان میزبان مورد نظر ظاهر نمی‌شود.

Lateral.

پهلویی، جانبی، به طرف پهلو

Lateral suspensory ligament

رباط‌های معلقه جانبی

Lateralis.

جانبی، خارجی

Latero - lateral.

پهلو به پهلو، بغل به بغل، بسیار نزدیک هم

Lathal allele

الل کشنده

Lathyrism

لاتیریسم (بیماری است که در اثر مصرف نخود هندی ایجاد میشود که باعث جراحات بافتی، به تاخیر افتادن تکامل جنسی و درجات مختلفی از فلجی میشود که در برخی مواقع با مبتلا شدن حنجره، کشنده است)

### Lathrogen

لاتیروژن، لاتیروژن‌ها یکی از ترکیبات سمی موجود در خلر (*Lathrus sativa*) و حتی در برخی گونه‌های دیگر گیاهان به خصوص دانه‌ها است.

### Lax. not compact.

شل، غیرمترکم

### Laxative.

ملین، مسهل، لینت دهنده، خوراک یا داروی است که مصرف آن موجب افزایش حرکات روده و خلاصی از یبوست می‌شود.

### Lay.

(۱) تخم گذاردن، تخم گذارستن، (۲) مرغزار (اصطلاح قدیمی و منسوخ. (۳) خواباندن، دفن کردن.

### Layer.

تخمگذار، مرغ یا بوقلمون تخمگذار، معمولاً به طيور ماده تخم گذار تجارتي که در حال تولید تخم باشند اطلاق می‌شود.

### Layering.

خوابانیدن، لایه گذاری، خواباندن شاخه

### Laying. See oviposition.

تخمگذاری، دفع یک تخم. این اصطلاح معمولاً در رابطه با مرغهایی به کار می‌رود که بطور فعال در حالت تخمگذاری باشند.

### Layout

نقشه، طرح بندی

### Lb

پوند، واحد وزن معادل حدود ۴۵۳ گرم

### Leached.

خیس خورده، تحت تأثیر قابلیت نفوذ آب یا دیگر مایعات قرار گرفتن.

### Lead. Pb.

سرب، عنصری است فلزی و مسموم کننده. مسمومیت با سرب در دامداریها در سالهای اخیر به دلیل کاهش استفاده از سرب در رنگها کاهش یافته است.

### Lead feeding (LF)

افزایش تدریجی تغذیه کنسانتره، افزایش تدریجی کنسانتره در ۲-۳ هفته پایانی قبل از زایمان روشی معمول برای گاوهای صنعتی است. شواهدی متعدد نشان می‌دهد که این نوع روش تغذیه‌ای اختلالات بعد از زایمان را کاهش می‌دهد.

### Leafy

پر برگ

### Leak

نشت کردن

### Leakage

نشت، تراوش کردن

### Lean.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

گوشت بدون چربی، گوشت لحم  
lean beef

گوشت گاو لاغر

Leather.

چرم، پوست دباغی شده و عمل آوری شده حیوانات.

Lecithin. Phosphatidy choline.

لسیتین، فسفاتیدیل کولین - فسفولیپیدی است که در تمام موجودات زنده یافت می شود. این ماده مخلوطی است از دی گلیسرید اسیدهای چرب استئاریک، پالمیتیک و اولئیک به طور مخلوط با استرکولین اسیدفسفریک. بدن قادر به سنتز لسیتین است، به علاوه لسیتین را می توان در بسیاری از غذاها یافت. تا این زمان هیچ ارزش غذایی برای لسیتین عنوان نشده است. منبع تجارتي لسیتین بطور عمده سویا است.

Lectins.

لکتین، گروهی از مواد پروتئینی، پادتنهای طبیعی و آگلوتینین برای گویچه قرمز نوع A لکتین را می توان از لوبیای لیما به دست آورد.

Leech.

زالو

Left side displacement of the abomasum (LDA)

جابجایی شیردان به چپ

Leghemoglobin.

لگ هموگلوبین، از لگ (لگومینوز) و هموگلوبین مشتق شده است؛ یک رنگدانه تنفسی پیچیده در گویچه های قرمز؛ یک هموپروتئین شبیه هموگلوبین خون.

Leghom.

لگهورن، نوعی نژاد مرغ اهلی تیپ تخمگذار، از دسته مدیترانه ای است. پوست زرد، پاهای بدون پر، حالت عصبی، سرعت پر درآوری زیاد و نسبتا بدون صفت کرچی از ویژگیهای این نژاد است. خروسهای بالغ این نژاد ۲/۷ کیلوگرم و مرغهای بالغ ۲ کیلوگرم وزن دارند. رنگ پوسته تخم سفید است. لگهورن سفید تاج ساده، ممتازترین رقم نژاد لگهورن است که آن را بطور جهانی برای تولید تخم پرورش می دهند.

Legume.

هر یک از اعضای خانواده بقولات، گیاهان عضو خانواده بقولات با خاصیت تشکیل دانه - های تثبیت کننده ازت روی ریشه ها و ممکن ساختن استفاده از ازت اتمسفر. در دانه ها یا گره های روی ریشه گیاهان بقولات باکتریهای به نام ریزوبیوم وجود دارد که کار مهم اینها تثبیت ازت هوا است. این گیاهان در زمان حیات از این ازت استفاده می کند و پس از مرگ و پوسیدن گره ها، باکتریها در خاک آزاد شده و ازت خاک را زیاد می کنند. یونجه، شبدر، نخودها، ماش، سویا (لوبیای روغنی)،



ماشک، لوبیا و غیره از خانواده بقولات هستند.

Leguminous.

هر یک از گیاهان خانواده بقولات

Leguminosae.

نخودیان، خانواده نخود، خانواده بقولات

Leicester.

گوسفند لیستر

Leishmaniasis.

سالک

Lens.

عدسی، عدسی چشم

Lentogenic.

با حدت کم

Lepidote.

فلسی شکل

Lepromatous.

جذام وار

Leprosy.

جذام

Leptomeningitis.

تورم پرده‌های مغز، تورم شامه مغز

Leptopirosis.

لپتوسپیروز

Lesion.

زخم، آسیب، لکه، بصورتی است که روی پوست گیاهان یا حیوانات ایجاد می‌شود و عامل آن ممکن است مکسانیکی (ضربه، بریدگی، پاره‌شدگی) یا در اثر بیماری باشد. زخم یا آسیب وارده به یک عضو یا بافت

ممکن است سبب ایجاد اختلال در انجام وظیفه عضو یا بافت گردد یا ناحیه آسیب دیده را از انجام وظیفه باز دارد.

Lespedeza.

شبدر کره‌ای

Lespedeza-common. Lespedeza striata.

شبدر کره‌ای معمولی (علوفه‌ای)

Lethal= deadly; causing death.

کشنده - هر ماده‌ای که سبب مرگ شود. دز کشنده مواد سمی برای حیوانات مختلف متفاوت است.

Lethal dose

مقدار ماده کشنده، دز کشنده

Lethality.

مرگ آوری

Lethargy. listlessness.

سستی، بی حالی

Leucemia.

لوسمی، نوعی بیماری خونی.

Leucine.

لوسین، یکی از اسیدهای آمینه ضروری.

Leucocyte.

گویچه (گلبول) سفید خون

Leukemia.

سرطان خون

Leukocyte.

گویچه (گلبول) سفید

Leukocytosis.

افزایش گویچه‌های سفید

Leucopenia.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Levorotatory.	کاهش گویچه‌های سفید	Ligament.	رباط، وتر، زردپی
Levulose. fructose; fruit sugar.	چپ بر	Ligate.	بستن، گره زدن، پیچیدن
للولوز، فروکتوز، قند میوه - در مقابل نور		Ligation.	رگ بندی، عمل بستن رگها
پولاریزه، ماده‌ای است چپ گردان. لولوز به		Ligature.	بستن رگ
مراتب از قند نیشکر شیرین تر است و در		Light proof	نفوذ ناپذیر در مقابل نور (مربوط به سالن
عسل و میوه‌های رسیده و بعضی سبزیها		های پرورش طیور)	
یافت می‌شود.		Lignification.	چوبی شدن، لیگنینی شدن، لیگنین افزایشی
Ley.	چراگاه موقتی، چمن موقتی	Lignin.	لیگنین، نوعی ترکیب شیمیایی آلی است که به
Libido= Sex drive; sexual desire.		همراه سلولز، دیواره یاخته‌ای گیاهان و چوب	را تشکیل می‌دهد. لیگنین عملاً غیرقابل
تمایل جنسی، شدت میل جنسی اشتیاق		هضم است. لیگنین از فنیل پروپان مشتق می	شود و یک کربوهیدرات واقعی نیست.
جنسی		Lignocellulose.	لیگنوسلولوز، ماده‌ای است متشکل از لیگنین و
Lice.		سلولز که قسمت اعظم بافت چوبی گیاهان را	تشکیل می‌دهد. در گیاهان علوفه‌ای، با
شپش، جزء دسته حشرات می‌باشند. این		افزایش سن گیاه، میزان لیگنوسلولوز بیشتر می	شود و در نتیجه قابلیت هضم گیاه توسط
موجودات اگرچه بال ندارند ولی از بالداران		حیوان کم می‌شود.	
اولیه به شمار می‌آیند.		Likelihood	احتمال، همانندی، امر متحمل
Lichens.	گل‌سنگ‌ها	Limb.	
Lick. See salt lick.	لیسیدن		
Lien. Spleen.	طحال، سپرز		
Life.	زندگی، جان، حیات، عمر		
Life span	دوره زندگی، طول عمر		
Lift.	بالابر، خیز		

(۱) شاخه‌های فرعی (در گیاهان)، (۲) ساق پای یا دست (در حیوانات چهارپا).

Limberleg.

پای قوسی

Lime.

آهک، آهنک تند، اکسید کلسیم (CaO):  
کربنات کلسیم (CaCO<sub>3</sub>)، هیدروکسید کلسیم  
یا آهک آبدیده Ca(OH)<sub>2</sub> که در کشاورزی از  
آن برای کاهش اسیدیته (بالا بردن pH)  
خاکهای اسیدی (اصلاح خاکهای اسیدی)  
استفاده می‌شود. از آهک به عنوان منبع تأمین  
کلسیم در جیره غذای حیوانات نیز استفاده  
می‌شود. آهک مصارف دیگری نیز دارد.

Limestone.

سنگ آهک، سنگی است که بطور عمده از  
کربنات کلسیم تشکیل می‌شود. بر اساس  
درجه خلوص، تغییرات فیزیکی، بافت و  
سختی، انواع متعدد دارد. سنگهای آهکی  
بطور وسیع منتشر هستند و اثر فراوانی روی  
خصوصیات خاک و توپوگرافی هر منطقه  
دارند. از آنها برای اصلاح خاکهای اسیدی و  
نیز برای مصرف در جیره غذایی حیوانات به  
عنوان منبع کلسیم استفاده می‌گردد.

Limnology.

مطالعه دریاچه‌ها و استخرها

Linden.

لیندان، نوعی حشره کش کلره.

Line.

خط، لاین، گروهی از افراد متعلق به یک جد؛  
یک گروه از نتاج مربوط به هم با صفات  
مشابه که در اصلاح نباتات به کار برده می  
شود.

Linear.

خطی

Linearizable funtion

تابع خطی شونده

Linebreeding

آمیزش دودمانی

Lince cross.

آمیخته گری خطی، آمیزش بین دو لاین  
خالص.

Lingua. tongue.

زبان، یک عضو داخل دهانی که عامل اصلی  
هدایت اصوات تولید شده توسط حنجره و  
تبدیل آنها به صداهای معنی دار است. زبان  
همچنین در عمل جویدن ب انتقال غذا در  
زیر دندانها و نهایتاً به عمل بلع کمک می‌کند.

Lingual.

زبانی، مربوط به زبان

Lingual.

زبانک

Lining.

آستر، پوشش، لایه پوشاننده

Linkage.

همبستگی، اتصال، اشاره است به دو یا چند  
ژن که روی یک کروموزوم قرار دارند.

Linoleic aced. Vitamin F; C<sub>17</sub>H<sub>31</sub>-  
COOH.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

اسید لینولئیک  $C_{17}H_{31}-COOH$  اسید چرب غیر اشباعی است که برای بسیاری از پستانداران و حشرات ضروری است. این اسید مایعی است روغنی، زردرنگ که در F گفته می‌شد.

## Linolenic acid.

اسید لینولئیک، نوعی اسید چرب اشباع نشده ۱۸ کربنه با سه پیوند مضاعف.

## Linseed. Flaxseed.

تخم کتان، تخم بزرک

## Linseed meal

کنجاله کتان یا بزرک، کنجاله کتان یکی از متداول‌ترین مکمل‌های پروتئینی در آمریکا است. این کنجاله نه تنها به علت بیشتر بودن پروتئین‌اش بلکه بخاطر خوشمزه‌گی و خاصیت لاکساتیوی که دارد و سبب سلامتی حیوان می‌شود مورد استفاده قرار می‌گیرد.

## Lion.

شیر، پستانداری است از خانواده گربه سانان، دارای دندانهای بسیار تیز و قوی و پنجه‌های قدرتمند که قوی‌ترین حیوان درنده وحشی محسوب می‌شود. روی سر و گردن جنس نر این حیوان، موهای فراوانی وجود دارد که یال شیر نامیده می‌شود.

## Lip.

لب، (۱) وقتی این اصطلاح به تنهایی استعمال شود، منظور بخش خارجی دور دهان انسان و حیوانات است که سطح آن از جنس پوشش

داخلی دهان است. (۲) این اصطلاح به معنی لب یا لبه هر چیز دیگر ممکن است به کار رود که در این صورت نام چیزی که لبه آن منظور است باید با این کلمه بیاید.

## Lipase.

لیپاز، نوعی آنزیم شککننده چربی که در شیره معده و لوزالمعده وجود دارد. این آنزیم روی چربیها اثر کرده و آنها را به اسیدهای چرب و گلیسرول تبدیل می‌کند.

## Lipemia.

چربی خونی، وجود چربی در خون به میزان بیش از حد طبیعی.

## Lipemic.

چربی دار، دارای چربی، از جنس بافت چربی

## Lipid. fat.

چربی، لیپید، یکی از ۶ گروه مواد غذایی است که در آب غیرقابل حل و در حلالهای الی؛ مانند، الکل، اتر، کلروفرم، بنزن، تراکلورورکربن و غیره قابل حل است. چربی خالص از گلیسرول و اسیدهای چرب تشکیل شده، در حالی که چربی ناخالص (خام) از مواد غیر از گلیسرول و اسیدهای چربی تشکیل می‌شود. در آزمایشگاه چربی خام با دستگاهی به نام سوکسله اندازه‌گیری می‌شود. میزان انرژی ناخالص چربی ۲/۲۵ برابر کربوهیدراتها و پروتئینها است. از چربیهای حیوانی عمل آوری شده برای بالا بردن انرژی

جیره حیوانات پرواری (گوشتی) استفاده می‌شود.

**Lipide. Lipid.**

لیپید، چربی

**Lipidosis.**

تجمع چربی در کبد، رسوب مرضی چربی در جگر، چربی گرفتگی جگر

**Lipin. Lipine.**

لیپین، چربی ازت داری است که اغلب فسفر و یا گوگرد نیز به همراه دارد؛ مانند لسیتین.

**Lipizzan.**

لیپیزان، یک نژاد مشهور اسبهای استرالیایی که در سن بلوغ رنگ آن سفید شیری است.

**Lipoblast.**

یاخته چربی زا، یاخته مولد بافت چربی.

**Lipochrom.**

لیپوکروم

**Lipoclastics.**

چربی کافتها، آنزیمهای آبکافت (هیدرولیز) کننده چربیها. این آنزیمها چربیها را به گلیسرین و اسیدهای چرب تبدیل می‌کنند؛ مانند، لیپاز.

**Lipogenese.**

فرآیند چربی سازی

**Lipogenesis.**

چربی سازی، تولید چربی

**Lipoid.**

چربی شکل، ماده‌ای است از نظر حلالیت شبیه چربی، ولی فاقد اسید چرب؛ مانند، ترپن، استروئید و کاروتن. بعضی لیپوئیدها از

نظر حلالیت شبیه چربی بوده و اسید چرب نیز دارند؛ مانند، فسفولیپین. لیپوئید گاهی به معنای چربی نیز به کار می‌رود.

**Lipolysis.**

چربی کافت، تجزیه چربیها توسط آنزیمها، اسیدها، قلیاها و غیره که در اثر آن گلیسرول و اسیدهای چرب تولید می‌شود.

**Lipolytic.**

تجزیه چربی، مربوط به چربی کافتی یا تجزیه چربیها.

**Lipomatosi.**

چربی گرفتگی موضعی، تجمع موضعی چربی؛ افزایش حجم بافت چربی در هر یک از مواضع بدن. چربی گرفتگی بیشتر در اطراف احشاء یا حفره شکمی، زیر پوست و کفل صورت می‌گیرد. استعداد فرد در تجمع بافت چربی، مصرف غذاهای پرانرژی، اختلال در سوخت و ساز مواد غذایی و غیره از عوامل مهم این عارضه هستند.

**Lipophile.**

چربی دوست، ماده‌ای که دارای کشش به سمت چربی یا قابلیت جذب چربی است.

**Lipophilic.**

چربی دوستی

**Lipophobe.**

چربی گریز

**Lipphylic.**

چربی دوستی، مربوط به چربی دوستی یا یک ماده چربی دوست یا چربی گرا.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

## Lipoprotein.

لیپوپروتئین، نوعی ترکیب حاوی چربی و پروتئین محلول در آب که در انتقال چربیها در خون نقش دارند. چهار نوع لیپوپروتئین در جریان خون یافت می‌شود که تمام آنها حاوی لیپیدها، تری گلیسریدها، کلسترول و فسفولپید به نسبت‌های متغیرند. این چهار نوع عبارتند از: (۱) کیلو میکرون با پایین‌ترین چگالی. (۲) چگالی بسیار پایین. (۳) چگالی پایین و (۴) چگالی بالا.

## Lipotropic.

مولد چربی، چربی‌زا

## Lipovitamins. fat soluble vitamins.

ویتامین‌های محلول در چربی

## Liquidity.

(۱) نقدینگی، (۲) حالت آبکی، آبگونه‌وار

## Liquefaction.

آبگونه، میعان

## Liquification.

آبکی شدن، (۱) شل شدن و آبکی شدن یک ماده نیمه جامد یا جامد در اثر افزایش آب یا مایع دیگری به آن. (۲) تبدیل بخار به قطرات مایع، ایجاد مایع.

## Liquefy.

مایع کردن، مایع شدن آبکی کردن یا شدن

## Listlessness. Lethargy.

سستی، بی حالی، ضعف، ناتوانی، کم بینگی حالت از دست دادن یا فقدان انرژی تحرک در بدن.

## Lithiasis.

سنگ سازی، تشکیل سنگ از هر نوع (مثل سنگهای مجاری ادرار و سنگ کیسه صفرا) در حفرات یا مجاری بدن.

## Litmus.

لیتموس، کاغذی است که از آن به عنوان شناساگر (معرف) در تعیین میزان اسیدیته (PH) استفاده می‌شود.

## Litter.

بستر، بستر حیوانات، بستر با فضولات، مواد سلولزی؛ مثل، کاهها، پوسته دانه‌ها، خاک اره، تراشه چوب و غیره که از آنها به عنوان بستر حیوانات اهلی استفاده می‌شود. این اصطلاح بیشتر در مواردی به کار می‌رود که مواد بستری با فضولات حیوانی مخلوط باشند. اصطلاح صحیح برای مواد بستری (BEDDING MATERIALS) که با فضولات حیوانی مخلوط باشد **litter** است.

## Litter.

توله، خوکیچه‌های متولد شده توسط یک خوک ماده یا توله‌های بدنیا آورده توسط یک ماده سگ در یک دوره ابستی. به چنان توله‌ها یا خوکیچه‌ها، توله‌ها یا خوکیچه‌های هم شکم (**littermates**) گویند.

## Livability.

قدرت زنده ماندن، بنیه، قدرت و توان ارثی زنده ماندن و رشد کردن؛ صفتی است مهم در تمام حیوانات جوان؛ مثل، جوجه، بره، خوکچه و غیره .

### Liver.

جگر (اصطلاح قصابی)، کبد (اصطلاح علمی) یک عضو غده‌ای در انسان و دیگر حیواناتی که صفرا ترشح می‌کنند و بعضی وظایف متابولیکی را انجام می‌دهند. جگر انواع حیوانات و پرندگان خوراکی است و عصاره آن در طبع بویژه در معالجه کم خونی مورد استعمال دارد.

### Livestock= stock.

دام، دامهای اهلی، حیوانات اهلی - حیوانات اهلی مزرعه‌ای که برای منظورهای تولیدی (گوشت، شیر، کار و پشم) پرورش داده می‌شوند. این حیوانات شامل گاو گوشتی، گاو شیری، گوسفند، خوک، بز، اسب و گاهی طیور می‌شود.

### Livetins.

لیوتین، نام عمومی پروتئینهای مهم قابل حل در آب که در زرده تخم مرغ یافت می‌شود؛ شامل یک آلبومین، یک گلیکوپروتئین و یک گلوبولین . لیوتین‌ها ده درصد کل مواد جامد زرده را تشکیل می‌دهند و شبیه گلوبولین‌های پلاسما هستند.

**Liveweight. Weight of an animal on foot.**

وزن زنده، وزن یک حیوان سرپا یا زنده.

### Lizard

مارمولک

### Load

بار، بارکردن، بارگذاری

### Loading.

بار زدن، بار کردن، سوار کردن

### Lobe.

لب، بخش، قسمت، (۱) زواید یا برجستگیهای موجود روی یک عضو گیاهی یا جانوری، (۲) تقسیمات عمیق و مدور موجود در برگ یا گل. (۳) تقسیمات با بخشهای هر عضو گیاهی یا جانوری؛ مثل، لبهای کلیوی، کبدی، معدی و غیره یا تقسیمات میوه پرتقال و غیره.

### Lobster

خرچنگ دریایی

### Lobular.

قطعه‌ای، بخشی از لبی

### Lobule.

قطعه چه

### Lobus.

قطعه

### Local.

محلی، موضعی

### Localization.

موضعی شدن

### Lock.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

گوریدگی، درهم رفتگی یا بهم گوریدگی دسته‌ای از الیاف پشم که به طور طبیعی ایجاد شده باشد.

Locus.

مکان ژن، جایگاه ژن، نقاطی روی کروموزومها که توسط ژنهای ویژه اشغال شده باشد؛ بخشی از کروموزوم که به دلیل قرار داشتن یک ژن مخصوص روی آن، وظیفه تنظیم صفت ویژه‌ای را برعهده دارد.

Logical

طبیعی، منطقی، معقول

Logistic function

تابع لجستیک

Loin.

کمر، صلب

Long distance horses

اسب‌های مسافرتی و استقامت که مسافت زیادی را طی می‌کنند.

Longevity.

طول عمر

Longitudinal.

طولی

Longitudinalis.

طولی

Loop.

توس، خم، خمیدگی

Loose.

سست، شل، نرم

Loose housing barn

اصطبل باز، اصطبل است که از یک طرف باز و کف آن با مواد بستر پوشیده می‌شود.

Loss, lose

اتلاف، از دست دادن

Louse=(pl of lice)

شپش، آفت

Low manger

آخور هم کف

Lubricant.

روان، لیزکننده

Lubricate.

روغنکاری کردن، گریسکاری کردن، لیز کردن

Lubrication.

روغن کاری گریس زنی، لیزسازی، گریسکاری، رونوازی

Lucerne

یونجه

Lucerneor Alfalfa, (Medicago sativa)

یونجه

Lucid.

شفاف

Luetic.

سیفیلیسی، مبتلا به سیفلیس

Lugol

لوگل، محلول آبی ید بوده و از ۵ درصد ید و ۱۰ درصد یدور پتاسیم به صورت محلول در آب تشکیل شده است.

Lumbar.



کمری مربوط است به کمر یا ناحیه‌ای از پشت انسان یا حیوان که بین قفسه سینه و لگن خاصره قرار دارد.

### Lumbar artery.

سرخرگ کمری، سرخرگ خاجی

### Lumen.

مجرا، لوله، حفره داخلی اعضای لوله‌ای بدن؛ مثل، مجرا یا حفره معده، روده، عروق و غیره.

### Lump

برآمدگی پوستی ناشی از حساسیت

### Lunar.

هلالی، داسی، هلالی یا داسی شکل

### Lungs.

شش، ریه، اندام اصلی تنفس (دم زدن) در اکثر جانوران خشکی زی که شکل آن بر حسب نوع جانور متفاوت است. شش در مهره‌داران چهارپا شامل دو بخش کیسه مانند ساده یا مرکب است؛ در ماهیان، شش عضو فرعی تنفس بوده و کیسه‌ای است پر از هوا؛ در حلزونها، بخش لوله مانندی از صدف است که حفره هوایی را در برمی‌گیرد.

### Lunula.

ماهک

### Lupine.

باقلاي مصری

### Lupus.

سل پوستی

### Lush

پرآب، شاداب، الکلی

### Lush grass

علوفه آبدار

### Luster.

برق، درخشندگی، درخشش، ویژگی درخشندگی یا برق طبیعی پشم در نژادهای پشم بلند گوسفند یا بز آنقوره.

### Luteolysin.

محلل لوتین، ماده‌ای است که سبب تحلیل رفتن بافت لوتین جسم زرد و در نتیجه تحلیل آن می‌شود.

### Lux (LX)

لوکس، شدت نوری که یک متر مربع سطح زمین را روشن می‌کند.

### Lycopene.

لیکوپن، نوعی ماده شیمیایی مشابه کاروتن که هیچ فعالیت ویتامین ندارد. این ماده عمدتاً -ترین رنگدانه قرمز موجود در گوجه فرنگی، هندوانه، گریپ فروت صورتی، روغن نخل و غیره است.

### Lymph.

لنف، مایع شفاف مایع به زردی است در رگهای لنفی. این مایع ممکن است به علت وجود گویچه‌های قرمز خون رنگ قرمز روشن داشته باشد؛ بخش اصلی لنف از پلاسمای خون تشکیل می‌شود. از جدار مویرگها به خارج تراوش کرده و فضاهای بین باخته‌ای را پر می‌کند. لنف واسطه رسیدن مواد غذایی و اکسیژن از خون به باخته‌ها

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

است و بافتهای بدن مواد زاید خود را درون آن می‌ریزند.

**Lymphadenitis.**

التهاب (تورم) غده لنفاوی

**Lymphangiectasis.**

اتساع عروق لنفاوی

**Lymphangiography.**

پرتونگاری از دستگاه لنفاوی

**Lymphangitis.**

اماس عروق لنفاوی

**Lymphocyte.**

لمفوسیت، نوعی گویچه سفید خون است که توسط گره‌های لنفاوی و بعضی بافتهای دیگر تولید می‌شود و وظیفه آنها تولید پادتن است.

**Lymphocytoma.**

تومور لنفاوی بدخیم

**Lysimeter.**

رطوبت سنج

**Lysine.**

لیسین، پادتنی است که موجب مرگ و انحلال باکتریها، گویچه‌های خونی و دیگر عناصر یاخته‌ای می‌شود.

**Lysine.**

لیزین، یک اسید آمینه ضروری برای بدن

**Lysis.**

حل شدن، متلاشی شدن، تجزیه شدن

**Lysogen**

لیزوژن

**Lysogenic immunity**

ایمنی ناشی از لیزوژنی

**Lysosomes.**

لیزوزوم، ساختمانهای موجود در سیتوپلاسم یاخته که حاوی آنزیمهای گوارشی است.

**Lysozyme.**

لیزوزیم، نوعی آنزیم موجود در بزاق، اشک و سفیده تخم مرغ که بعضی باکتریها گرم مثبت و بعضی کربوهیدراتهای مولکول درشت (با وزن مولکولی بالا) را هضم می‌کند. در بین پروتئین های سفیده‌ی تخم مرغ لیزوزیم اهمیت خاصی دارد. لیزوزیم امروزه در صنایع غذایی برای شبیه ساختن شیر گاو به شیر مادر و در صنعت داروسازی به کار می رود. عمل جداسازی این پروتئین از طریق کلرید سدیم در PH حدود ۱۰ صورت می گیرد. لیزوزیم با وزن مولکولی ۱۴/۱ کیلودالتون نقطه ایزوالکتریک (pI) معادل ۱۰/۷ حدود ۳/۵ درصد پروتئین‌های سفیده را تشکیل می‌دهد. این پروتئین که یک عامل ضد باکتریایی است، می‌تواند استفاده‌های متنوعی در علوم زیستی، یا در غذا به عنوان افزودنی بی‌ضرر داشته باشد.

**Lytic infection**

آلودگی متلاشی کننده

## M

### Macerate.

خرد کردن، له کردن، استحاله کردن، استحاله

شدن، تغییر ماهیت دادن

### Maceration.

استحاله، خردشدگی

### Machine.

وسیله‌ی نقلیه، خودرو، ماشین، دستگاه - (۱)  
اصطلاحی است که به هر نوع وسیله نقله یا  
خودرو اطلاق می‌شود. (۲) به هر نوع دستگاه  
که عامل محرکه‌ی آن موتور باشد، اطلاق می‌-  
شود.

### Macro.

ماکرو، پیشوندی است به معنی بزرگ، اصلی،  
دارای اندازه یا طول غیر طبیعی.

### Macrochilia.

لب بزرگ

### Macrocyte.

ماکروسیت - گویچه‌ی قرمزی است که بطور  
غیرطبیعی بزرگ بوده و در حالت کم‌خونی  
ایجاد می‌شود.

### Macroelements.

مواد معدنی پرنیاز دسته‌ای از مواد معدنی که  
مقدار نیاز انسان، حیوان یا گیاه به آنها زیاد  
است.

### Macroglossia.

بزرگ زبانی

### Macromere.

بزرگ پلاستومر

### Macrominerals.

عناصر معدنی پرنیاز - این عناصر شامل  
کلسیم، فسفر، سدیم، کلر، پتاسیم، منیزیم و  
گوگرد می‌شوند.

### Macromolecule.

بزرگ مولکول - به مولکولهایی با وزن  
مولکولی بسیار زیاد (چندین هزار تا چندین  
میلیون) گفته می‌شود؛ مانند، پروتئینها،  
اسیدهای هسته‌ای و پرقندیها (پلی ساکاریدها)

### Macromotor.

واحد حرکتی بزرگ

### Macronucleus.

بزرگ هسته، هسته‌ی بزرگ

### Macronutrients.

عناصر غذایی پرنیاز- عناصر غذایی پرنیاز  
برای گیاهان عبارتند از: پتاسیم، فسفر و ازت.

### Macronutrients.

مواد غذایی پرنیاز، عناصر غذایی پرنیاز یا  
پرمصرف

### Macrophage.

درشتخوار، یاخته‌ی درشتخوار، یاخته‌ی  
بیگانه‌خوار، یاخته‌ی بیگانه‌خوار بزرگ -  
یاخته‌هایی که طی عمل بیگانه‌خواری  
(فاگوسیتوز) ذرات زنده یا غیرزنده خارجی  
(بیگانه) را می‌خورند.

### Macroscopic.

درشت‌بینی - مربوط به رؤیت اجسامی که  
دیدن آنها نیاز به ذره‌بین ندارد.

### Macrotomia.

دهان بزرگ

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Macule.

لکه، ناحیه، نقطه

Maggot.

لارو مگس، لارو حشره

Magnesia.MgO; magnesium oxide.

اکسید منیزیم - این ترکیب از حرارت دادن یا سوزاندن هیدروکسید یا کربنات منیزیم به دست می‌آید.

Magnesium. Mg.

منیزیم - منیزیم یک ماده‌ی معدنی ضروری است و جزء عناصر معدنی پرنیاز طبقه‌بندی می‌شود. حدود ۰/۰۵ درصد کل وزن بدن از منیزیم تشکیل می‌شود (۲۰ تا ۳۰ گرم در کل بدن). تقریباً ۶۰٪ این مقدار در استخوانها به شکل فسفات و کربنات، ۲۸٪ در بافتهای نرم و ۲٪ آن در مایعات بدن یافت می‌شود. از میان بافتهای نرم، جگر و ماهیچه‌ها بالاترین غلظت را دارند. گویچه‌های قرمز نیز حاوی منیزیم هستند. در سرم خون ۱ تا ۳ میلی‌گرم منیزیم در ۱۰۰ میلی‌لیتر وجود دارد که اغلب آن به شکل پیوند شده با پروتئین و بقیه به شکل یون است. ۳۰ تا ۵۰ درصد منیزیم موجود در غذای مصرفی در روده‌ی باریک جذب می‌شود. منیزیم موجود در مدفوع نمایانگر میزان منیزیم جذب نشده است. منیزیم در ترکیب سبزینه (کلروفیل) وارد است. کاهش غلظت این عنصر در خون سبب

بروز کزاز علفی grass (tetany) در گاو

می‌گردد

Magnetron.

مگنترون

Magnum.

ماگنوم - بخشی از لوله‌های رحمی (اویداکتها) پرندگان که بین شیپور رحمی و ایستموس قرار دارد و منبع تولید آلبومین (سفیده) تخم است.

Magor mineral

مواد معدنی پر مصرف

Maiden.

مادیان باکره - (۱) مادیانی است که هرگز جفتگیری نکرده باشد. (۲) اسب یا مادیانی که در هیچ مسابقه رسمی برنده نشده باشد. (۳) حیوان باکره، حیوان جفتگیری نکرده.

Maintain.

حفظ، محافظت، نگهداری

Maintenance.

نگهداری - تأمین نیازهای غذایی حیوانات برای زنده و سالم مانده آنها.

Maintenance ration

جیره در حد نگهداری

Maize.

ذرت - یک گیاه یک ساله از خانواده‌ی گندمیان با چندین رقم و سویه که به طور وسیع برای دانه و دیگر محصولات جنبی آن کشت می‌شود.

Maize straw, (corn stover)

قوزک پا

کاه ذرت

**Making.**

تهیه‌ی علف خشک، نمک سود کردن (ماهی)

**Malabsorption.**

سوء جذب، اختلال جذب‌ی، اختلال در جذب

**Malacia.**

نرمی، سستی، خم‌پذیری

**Maladie.**

ناخوشی، مرض، بیماری

**Malar.**

گونه‌ای، مربوط به گونه

**Malathion.**

مالاتیون - سمی است که از طریق تماس و گوارشی موجب مرگ حشرات و کنه‌ها می‌شود.

**Male.**

حیوان یا گیاه نر، جنس نر

**Malformation.**

بدشکلی، بدقوارگی - هرگونه رشد غیرطبیعی در شکل فیزیکی و فیزیولوژیکی بدن.

**Malformationing**

بد عمل کردن

**Malign.**

بدخیم

**Malignancy.**

بدخیمی

**Malignant.**

بدخیم - تمایل به بدتر شدن؛ بسیار مضر، خطرناک، عفونی یا شرايطی که به مرگ منجر شود؛ مثل، رشد بدخیم (رشد سرطانی).

**Malleolus.**

**Malleus.**

استخوان چکشی گوش

**Malnutrition.**

سوء تغذیه - حالت ناسلامتی حیوان که از تغذیه‌ی ناکافی یا نادرست نتیجه می‌شود؛ هر نوع اختلاف تغذیه‌ای که دلالت بر ناکافی بودن مواد غذایی در جیره‌ی غذایی یا نامتعادل بودن جیره‌ی غذایی می‌کند.

**Malposed.**

جسمک مالپیگی

**Malt.**

مالت - نوعی فرآورده‌ی غله‌ای غنی از پروتئین و کربوهیدراتها، برای تهیه‌ی مالت، اجازه داده می‌شود دانه‌ی غلات جوانه بزنند تا جایی که آنزیم کافی ایجاد شود و سپس خشک می‌گردد و ریشه‌چهی آنها جدا می‌شود.

**Maltase.**

مالتاز - آنزیمی است که مالتوز را آبکافت (هیدرولیز) کرده و به گلوکز تبدیل می‌کند. آمیلاز بزاقی در بزاق و مالتاز روده‌ای در شیرهی روده مالتوز را به گلوکز تبدیل می‌کنند.

**Malthus.**

مالتوس - توماس رابرت مالتوس، کشیش انگلیسی که اظهار داشت رشد جمعیت دنیا بیش از قدرت بشر برای تأمین غذای موردنیاز

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

است و فقط عواملی چون جنگ، بیماری، مرگ و میر و عوامل جوی ویرانکننده هستند که تعادل جمعیت و غذای موجود را برقرار می‌کنند. برای مدت بیش از ۲۰۰ سال، بشر با به کارگیری علم و استفاده‌ی زیاده‌تر و پربازده‌تر از زمین نظریه‌ی مالتوس را مردود دانست. اما با توجه به پیشرفت علم پزشکی، کاهش بیماریها و افزایش طول عمر بشر و عدم کنترل جمعیت در بسیاری از کشورها، امروزه باید در رد نظریه‌ی مالتوس قدری محتاطانه اظهار نظر کرد، زیرا عملاً در کشورهای عقب افتاده و پرجمعیت این نظریه در حال ثابت شده است.

## Malting.

مالت‌سازی، تهیه‌ی مالت

## Maltobiose. Maltose.

مالتوز، مالتوبیوز

## Maltose. $C_{12}H_{22}O_{11} \cdot H_2O$ ; malt sugar.

مالتوز، قند مالت - نوعی دوقندی است که از عمل آنزیم مالتاز روی نشاسته به دست می‌آید و در اثر آبکافت به گلوکز تبدیل می‌شود.

## Mamma. Mammary gland

پستان، غده پستانی

## Mammae. Mammary glands

پستانها، غدد پستانی

## Mammal.

پستاندار - هر حیوانی از گروه پستانداران که از غدد پستانی آن شیر ترشح می‌شود. نوزاد

خود را شیر می‌دهد، روی بدن آنها مو رشد می‌کند و دارای پرده‌ی جنب (دیافراگم) بین حفرات قفسه‌ی سینه و شکم خود است.

## Mammalia.

رده‌ی پستانداران - رده‌ای از جانوران مهره‌دار که شامل بیش از ۱۵۰۰ گونه است. گونه‌های این رده خونگرم هستند، از پستان جنس ماده آنها شیر ترشح می‌شود، جنس ماده‌ی نوزاد خود را با شیرش تغذیه می‌کند و روی بدن هر دو جنس (با مقداری تفاوت) مو در می‌آید.

## Mammals.

پستانداران

## Mammary.

پستانی، مربوط به پستان

## Mammilla. Teat.

سرپستانک - برجستگی نوک پستان که در جنس ماده‌ی پستانداران برای قابل مکیده شدن توسط نوزاد رشد زیادی دارد.

## Mane

یال اسب

## Manage.

مدیریت کردن، جور کردن، اداره کردن، ترتیب دادن

## Management.

مدیریت، اداره کردن

## Manager.

مدیر

## Manager - general.

چغندر گاو

مدیرعامل، مدیرکل

**Managerial**

مدیریتی

**Mandible.**

فک پایین، فکچه، استخوان آرواره‌ی پایین، آرواره‌ی پایین - در مهره‌داران ( آرواره‌ی پایین)؛ در حشرات، سخت‌پوستان و هزارپایان (فکچه). این عضو معمولاً در گرفتن غذا و خرد کردن آن مهمترین نقش را دارد.

**Mandibular.**

مربوط به آرواره‌ی پایین

**Mandibulata.**

آرواره‌داران

**Mane.**

یال - موهای بلند روئیده روی تیغه‌ی فوقانی گردن برخی حیوانات؛ مثل، اسب، شیر و غیره.

**Manganese. Mn.**

منگنز- یکی از عناصر ضروری و کم‌نیاز برای حیوانات که برای رشد تولیدمثل و شیردهی طبیعی حیوانات ضروری است. کمبود آ در طيور سبب ایجاد بیماری پروزیس می‌شود. ای عنصر جزء عناصر ضروری برای رشد گیاهان نیز طبقه‌بندی شده است.

**Mange.**

جرب

**Mangel. Beta vulgaris. Mangold;**  
**stock beet.**

**Manioc. Manigot; cassava.**

مانیوک، کاساوا - گیاهی است از خانواده‌ی فرفیون که ریشه‌ی آن مغذی و خوراکی است.

**Mannan.**

مانان - هر یک از پرفندیهای ساده‌ای که به عنوان کربوهیدرات ذخیره در بذور یافت می‌شود.

**Mannitol. C<sub>6</sub>H<sub>14</sub>O<sub>6</sub>.**

مانیتول - یک قند الکلی است و شیرینی آن حدود ۷۰٪ سوکروز (قند معمولی) بوده و از آن به عنوان یک ماده‌ی شیرین‌کننده‌ی غذاها استفاده می‌شود.

**Mannose. C<sub>6</sub>H<sub>12</sub>O<sub>4</sub>.**

مانوز- نوعی قند ۶ کربنه‌ی ساده (یک قندی) است که نمی‌توان آن را به صورت آزاد در غذاها یافت، بلکه این قند از درختان کاج، مخمر، کفکها، باکتریها و غیره به دست می‌آید. مانوز در تغذیه‌ی انسان اهمیت ندارد، ولی جزئی از گلیکوپروتئینها و موکوپروتئینهای موجود در بدن را تشکیل می‌دهد. ساختمان شیمیایی آن بسیار به گلوکز شباهت دارد.

**Mantle.**

روپوش، لفاف

**Manufacture.**

ساختن، تولید کردن

**Manure=See compost.**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

مدفوع حیوانی، پهن، کود حیوانی بدون بستر -  
(۱) مدفوع یا فضولات حیوانی؛ مدفوع و ادار  
در پرندگان (بدون بستر یا همراه کمی بستر).  
از فضولات حیوانی برای کوددادن به زمین و  
افزایش حاصلخیزی خاک و نیز در تغذیه‌ی  
حیوانات استفاده می‌شود. (۲) در اروپا، به هر  
ماده‌ای که حاوی عناصر ضروری برای تغذیه -  
ی گیاهان باشد؛ مثل، کودهای شیمیایی،  
مدفوع حیوانات و غیره **manure** گفته  
می‌شود.

## Manuring.

پاشیدن کود حیوانی در زمین- این عمل به  
منظور انهدام کودهای حیوانی که معمولاً در  
واحدهای بزرگ دامداری یا مرغداریهای  
صنعتی به عنوان یکی از روشهای مدیریت  
کود حیوانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

## Manyplies.

هزارلا- معده‌ی سوّم نشخوارکنندگان یا بخش  
سوّم معده‌ی حیوانات نشخوارکننده که بین  
نگاری و شیردان قرار دارد.

## Marasmus.

تحلیل قوای جسمنی، ضعف روزافزون، دق -  
از لغت یونانی ماراسموس (**marasmus**) به  
معنی مرگ تدریجی مشتق می‌شود؛ تحلیل و  
لاغری مدام. ماراسموس منطقه‌ای شرایطی  
است که در ار سوء تغذیه‌ی دامها بر اثر  
کمبود یک یا چند ماده معدنی کم نیاز،  
بخصوص کبالت و مس ایجاد می‌شود.

## Marble.

مرمر، سنگ مرمر

## Marbling.

کیفیت مرمری گوشت - پراکندگی چربی در  
بافت عضلانی که به گوشت ظاهری لکه‌لکه  
یا رگه‌دار می‌دهد، چربی داخل ماهیچه‌ای.

## Marc. See pulp.

تفاله‌ی انگور- دانه‌ها و پوسته انگور که در  
عمل آب‌انگورگیری ایجاد می‌شود.

## Marc.

تفاله - پس مانده‌ی نامحلولی است که آگیری  
از میوه‌ها و قندگیری از نیشکر و چغندر قند  
باقی می‌ماند؛ مثل، تفاله میوه‌ها، تفاله نیشکر  
(باگاس) و تفاله چغندر.

## Mare.

مادیان - اسب بالغ (۴ ساله یا بیشتر) ماده.

## Margarine, oleomargarine.

مارگارین، اولئومارگارین - یک ماده‌ی کره  
مانند غیرلبنی که از نظر شکل، ترکیب و مزه  
شبه کره است. این ماده حاوی ۸۰٪ چربی  
است، اما چربی آن کاملاً منشاء گیاهی دارد  
(روغنهای ذرت، سویا، گلرنگ و/ یا تخم  
پنبه). گاهی اوقات تولیدکننده به آن مقداری  
چربی حیوانی نیز اضافه می‌کند. مارگارین  
حاوی کلسترول نیست و از نظر اسیدهای  
چرب ضروری غنی‌تر از کره است. در  
مجموع ارزش غذایی مارگارین مشابه کره  
است.

## Margin.



(۱) دوره، کنار، حاشیه، لبه، مرز. (۲) منفعت،

سود

Marginal.

(۱) کناری، حاشیه‌ای، دوری، مرزی. (۲)

نهایی.

Marginal response

پاسخ کم

Margination.

چسبیدگی به حاشیه، مرز نشینی

Marigold

همیشه بهار (گیاه دارویی)

Margo

حاشیه، لبه

Mariculture.

کشت دریایی، آبی پروری در دریا

Marker – fecal.

علامت‌گذار مدفوع – ماده‌ای است که از آن

در رنگ کردن یا علامت‌گذاری جیره استفاده

می‌شود، بطوری که مدفوع حاصل از مصرف

آن جیره را بتوان جمع‌آوری کرد (مثال،

اکسید آهن یا کارمین).

Market.

بازار

Marketing

بازاریابی

Marking

نشانه‌گذاری، علامت‌گذاری

Marrow.

مغز

Marrow – bone.

مغز استخوان

Marsupial.

کیسه‌دار – اشاره است به هر یک از جانوران

کیسه‌دار؛ مثل، کانگرو.

Marsupials.

کیسه‌داران، حیوانات کیسه‌دار

Mart.

گاو پرواری، گوشت نمک‌زده

Marten.

سمور

Masculine.

نرینه، حالت نرینگی

Masculinity.

نرینگی، عضله‌ای بودن – ظاهر عضلانی

حیوانات نر که نشانه خصوصیات ثانویه

جنسی است که پس از بلوغ و در نتیجه‌ی

هورمون تستوسترون ایجاد می‌شود.

Mash= Crowdy. See dry mash;  
wet mash

خوراک مخلوط آسیاب شده – (۱) نوعی

خوراک آسیاب شده متشکل از غلات، مالت

و غیره که به صورت خیس یا خشک به دامها

و طیور تغذیه می‌شود. (۲) مخلوطی از

خوراکهای آسیاب شده؛ به آن **mash feed** هم

گفته می‌شود. (۳) جو خیس داده. (۴) نواله‌ی

نرمی که به اسب می‌دهند، خمیر نرم، خوراک

شکل. (۵) نرم کردن، خرد کردن، خمیر کردن،

خیساندن، آب گرفتن. (۶) پوره‌ی سیب‌زمینی

یا سیب‌زمینی کوبیده.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

**Mash feed**

غذای آردی

**Mass.**

(۱) خرد کردن، آسیاب کردن، نرم کردن. (۲)

تبدیل نشاسته‌ی غلات، سیب‌زمینی و غیره به قند توسط آنزیم آمیلاز مالت و شکستن پروتئینها توسط آنزیمهای پروتئاز مالت، در ساختن الکل یا مشروبات الکلی.

**Masseter.**

ماهیچه مخصوص جویدن، مربوط به جویدن.

**Massive.**

بزرگ، فشرده، کلان، عظیم

**Mast.**

تیر، دکل

**Masticate. Chew.**

جویدن، نرم کردن

**Mastication. Chewing.**

جویدن

**Masticatory.**

جویدن - فرآیند یا عمل جویدن غذا یا خوراک توسط انسان یا حیوان.

**mastigophoran.**

آغازیان تک سلولی تاژکدار که گاهی جزء جلبک‌ها محسوب می‌شوند، تاژکداران

**Mastitis.**

ورم پستان - التهاب غده‌ی (غدد) پستانی توسط میکرو ارگانیسمها یا آسیبهای مکانیکی

**Mastoid**

زایده پستانی.

**Matching.**

جور کردن، جورسازی، دسته‌بندی - دسته -

بندی پشمها از طریق روی هم کردن پشمهای

هم کیفیت

**Mate.**

جفت، همسر، جفتگیری

**Maternal.**

مادری، مربوط به مادر

**Maternity stall**

آبشخور زایش (آبشخوری که در اصطبل‌های

بسته برای نگهداری گاو آبستن به هنگام

زایش تا چند روز پس از آن در نظر گرفته

می‌شود)

**Mating / copulation / coitus**

آمیزش (جفتگیری)

**Matricaria.**

جنس بابونه‌ی گاوی

**Matritis.**

تورم (تهاب) چرکی رحم

**Matrix.**

محمل، مواد بین یاخته‌ای، زهدان (رحم)،

شکم، تخمدان، سنگ معدن، غضروف یا

بافت همبند - (۱) محل استخوانی، ماده بین -

یاخته‌ای است که نمکهای استخوانی در آن

رسوب می‌کند. (۲) مواد اصلی که چیزی از

آن رشد می‌کند. (۳) مکان یا نقطه منشاء رشد.

(۴) معمولاً اشاره است به محیطی که چیزی

در آن قرار می‌گیرد.

**Matron.**

مادیان شکم اول - مادیانی که یک کره زاییده باشد

**Mattress.**

(۱) تشک، (۲) تشکی (نوعی بخیه)

**Maturation.**

بلوغ - فرآیند بالغ شدن یا رسیدن

**Mature.**

بالغ، رشد کرده، کامل

**Maturity**

بلوغ

**Maverick.**

(۱) حیوان داغ نشده، گوساله‌ی داغ نشده. (۲) گوساله‌ی بی مادر.

**Maxilla**

آرواره بالایی (upper jaw)

**Maxillaris.**

استخوان آرواره‌ی بالا

**Maillary.**

گونه‌ای، فک فوقانی - مربوط به استخوان آرواره‌ی بالا.

**Maximum.**

حداکثر، بیشترین، بالاترین، منتهی درجه

**Mcal/kg. megacalory per kilogram.**

مگا کالری به ازای هر کیلوگرم

**ME. Metabolizable energy.**

انرژی متابولیسمی

**Mead.**

مرغزار، چمنزار

**Mead**

مشروب عسل - نوعی نوشابه‌ی الکلی که از عسل تهیه می‌شود.

**Meadow.**

مرغزار، علفزار، چمنزار - (۱) منطقه‌ای است که به تولید علوفه، اغلب چندساله، اختصاص داده شده باشد و معمولاً از آن برای برداشت و تهیه‌ی علف خشک استفاده می‌کنند. (۲) چمن درست کردن، چمن‌زار ایجاد کردن. (۳) منطقه یا محل تغذیه‌ی ماهیان، بویژه ماهی روغن.

**Mealing.**

آرد، گرد، پودر، کنجاله، بلغور - (۱) اجزای خوراکی با ذرات بزرگتر از ذرات آرد. اما در مورد آرد غلات (غیر از گندم) نیز به کار می‌رود. (۲) خوراک مخلوط آسیاب شده؛ خوراک متراکم یا کنسانتره. (۳) گاهی به معنی پودر (پودر ماهی؛ گاهی هب معنی کنجاله (کنجاله‌ی سویا) و گاهی به معنی آرد (آرد یولاف) به کار می‌رود. (۴) ساییدن، نرم کردن، آردپا شدن. (۵) کلوخه، نقاله، تکه. (۶) یک وعده‌ی غذا.

**Mealseeds.**

آردسازی

**Mealy.**

آردی

**Mean.**

میانگین، متوسط، معدل

**Measles.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

سرخک، بیماری سرخک، سرخجه	Mechanism.	مکانیسم
Measurable.	Mexchnization.	ماشینی سازی
قابل اندازه گیری، قابل سنجش	Mechanoreceptor.	گیرنده مکانیکی
Measure.	Meconium	مکونیوم، اولین مدفوع جنینی - مدفوع سیاه رنگی است که در اولین تخلیه‌ی مدفوع از مقعد نوزاد (جنین تازه متولد شده) خارج می‌گردد.
اندازه گیری کردن، پیمانه کردن، سنجش کردن، اندازه گرفتن، اندازه، پیمانه	Meconium retention	باقیمانده مکونیوم، عارضه عدم دفع اولین مدفوع جنینی
Meat.	Media	محیط کشت میکرو ارگانیسمها
گوشت - (۱) گوشت یا بافتهای نرم به دست آمده از پستان کشتار شده (این اصطلاح شامل عضلات اسکلتی، عضله قلب، زبان، پرده‌ی دیافراگم و مری می‌شود؛ گاهی نیز شامل چربی، پوست، رگ و پی، اعصاب و رگهای خونی همراه می‌گردد؛ شامل لبها، پوزه و گوش نمی‌شود). (۲) گوشت میوه، بخش خوراکی میوه‌ها و آجیل‌ها، مغز یک دانه یا میوه‌ی آجیلی.	Media.	لایه‌ی میانی یک سرخرگ
Meating.	Medial.	وسطی، بطرف وسط - عصب جلدی ساعدی میانی
پرگوشتی - یک ویژگی مطلوب طیور تیپ گوشتی که شامل رشد زیاد، پیش‌رسی و تولید گوشت خوب می‌شود.	Medialeciathal	متوسط زرده
Meats.	Medialis.	داخلی، درونی، میانی
مغز دانه‌ها، قسمت گوشتی دانه‌ها	Median.	میانه (اصطلاح آماری)، وسط، در وسط، واقع شده در وسط یا میان
Meats.	Medianus.	میانی
گوشتها - بافتهای حیوانی که به عنوان غذا مصرف می‌شوند	Mediastinitis.	
Meatus.		
مجرا (در بینی)		
Mechanical		
مکانیکی، غیردستی، ماشینی		

التهاب میان سینه	Medius.	میانی
Mediastinum.		
میان سینه	Medulla.	لایه‌ی داخلی، بخش داخلی - لایه یا بخش داخلی یک عضو.
Mediator.		
رابط، واسطه، میانجی	Medullary	بصل النخاعی
Medicate.		
شفا دادن، علاج کردن	Medullary bone	بافت اسفنجی شکل مغز و استخوان
Medication.		
دارو، دوا	Mega-, Megalo.	مگا، مگالو
Medicative. Medicatory.		
معالجه، مداوا، درمان، تجویز دارو - (۱)	Megacalorie. Mcal.	مگا کالری - هزار کالری بزرگ؛ یک میلیون کالری کوچک، یک ترم.
کاربرد یا استعمال دارو و غیره برای یک حیوان زخمی یا بیمار. (۲) استعمال یک ماده-ی شیمیایی، معمولاً محلول یک نمک محلول در آب در جریان شیره یا درخت زنده برای کشتن آن یا برای دافع ساختن آن در مقابل حشرات.	Megacolon.	اتساع قولون، قولون بزرگ
Medicinal	Megadose.	بزرگ دُز، مگا دُز - یک دز بسیار زیاد؛ مصرف مقدار بسیار زیاد از یک دارو، ویتامین و غیره. برای مثال، مصرف ۲۰ تا ۱۰۰ برابر ویتامین ث مورد نیاز.
علاج بخشی، دارویی، شفابخش، درمانی	Megaesophagus.	سرخنای (مری) بزرگ شده
Medicine.		
(۱) شفابخش، دارویی، درمانی (۲) دارو، دوا، مواد دارویی (۳) پزشکی	Megajoul.	مگاژول - یک واحد انرژی در سیستم متریک، معادل ۲۴۰ کیلوکالری.
Medifixed.		
متصل بهم تا وسط.	Megakaryoblats.	کاریوبلاستهای بزرگ
Medioventral.		
میانی - شکمی، داخلی - بطنی	Megakaryocytes.	کاریوسیت‌های بزرگ
Medium.		
محیط کشت - ترکیبی است از مواد غذایی، هورمون‌ها و غیره برای رشد و نمو یاخته‌های مورد نظر استفاده می‌کند.	Megalecithal.	

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

زردهی بزرگ

## Megaloblast.

مگالوبلاست - یک یاخته‌ی بزرگ جنینی با یک هسته‌ی بزرگ که در خون افراد مبتلاد به کم‌خونی کشنده یافت می‌شود. کم‌خونی کشنده در اثر کمبود ویتامین B<sub>12</sub> و یا کمبود فولاسین ایجاد می‌شود.

## Megaloblastic anemia

کم‌خونی مگالوبلاستیک، یکی از علائم کمبود ویتامین B<sub>12</sub> است که به ویژه در انسان گزارش شده است و به کم‌خونی شدید (Pernicious anemia) هم معروف است.

## Meiosis.

میوز، تقسیم با کاهش کروموزومی - نوعی تقسیم است که در آن کروموزوم‌ها کاهش پیدا کرده و از حالت دیپلوئید (2n) به صورت هاپلوئید (n) در می‌آیند.

## Melancholia.

افسردگی شدید

## Melanoblast.

یاخته سیاه‌دانه‌ای

## Melanocyte.

ملانوسیت، یاخته‌ی ملانین‌دار

## Melanosis.

ملانوز

## Meliidosis.

شبه مسمشه

Melilotus alba (sweet clover,  
Bokhara clover)

شبدر شیرین یا شبدر بخارایی، از گیاهشناسی شبدر شیرین جزء گروه شبدرها نیست، ولی اکثرًا جزء شبدرها دسته‌بندی می‌شود، گیاهی است یک ساله تا دوساله با گل‌های سفید و یا زرد و در خاک‌های فقیری که یونجه بعمل نمی‌آید کاشت می‌شود.

## Melena

ملنا؛ مدفوع‌های حاوی خون هضم شده به رنگ قهوه‌ای تیره یا سیاه و قیرمانند می‌باشد که ملنا نام دارد. دلایل عمده ملنا، زخم شکمبه و شیردان، پیچ‌خوردگی شیردان و انیتوساسپشن (Intussusception) روده کوچک (یک بخش از روده همانند تلسکوپ وارد خودش می‌شود) است.

## Melophagus.

شپش جونده

## Membrane.

غشا، پرده، لایه، جدار، دیواره - ورقه‌ی (لایه) نازکی از بافت که یک سطح را می‌پوشاند یا فضا یا عضوی را تقسیم می‌کند.

## Membranous.

پرده‌ای، لایه‌ای، دیواره‌ای، غشایی، پرده‌دار، دیواره‌دار، جداره‌دار

## Memory.

حافظه

## Men.

انرژی متابولیسیمی طیور، معیار انرژی متابولیسیمی در تغذیه‌ی طیور.

## Menadione. Vitamin k.

<p>منادیون، ویتامین K</p> <p>Menarche.</p> <p>شروع قاعدگی</p> <p>Menhaden.</p> <p>منهدن - نوعی ماهی از جنس <i>Brevoortia</i> که در سواحل شرقی آمریکا فراوان است. در قدر از این ماهی به عنوان کود زراعی استفاده می-شود. پودر ماهی منهدن به عنوان مکمل پروتئینی خوراکیهای حیوانی، به ویژه برای طیور و خوک مصرف می شود.</p> <p>Meninges.</p> <p>غشاهای مغزی، مننژها، پاشامها</p> <p>Meningioma.</p> <p>تومور مننژی، تومور پاشامی</p> <p>Meningitis</p> <p>التهاب (تورم) مننژ، التهاب پرده‌های (غشاهای) مغزی</p> <p>Meningocele.</p> <p>فتق مننژ، فتق پاشام</p> <p>Meningoencephalitis.</p> <p>تورم مغز و پرده‌های آن</p> <p>Meningomyelocele.</p> <p>فتق مننژی - نخاعی، فتق غشاهای مغزی - نخاعی، فتق پاشامی - نخاعی</p> <p>Meniscus.</p> <p>غضروف هلالی</p> <p>Menopause.</p> <p>یائسگی</p> <p>Menses.</p> <p>خونریزی قاعدگی</p>	<p>Menstruation</p> <p>قاعدگی - خونریزی مربوط به عادت ماهیانه در دخترها و زنهای غیر آبستن</p> <p>Mental.</p> <p>عقلی، ذهنی، روانی.</p> <p>Merino.</p> <p>گوسفندان نژاد مرینوس</p> <p>Merozygot</p> <p>زیگوت پاره‌ای، زیگوت ناکامل، مروزیگوت</p> <p>Mesencephalon</p> <p>میان مغز</p> <p>Mesenchyma.</p> <p>بافت همبند جنینی</p> <p>Mesenteric</p> <p>سیاهرگ روده‌ای</p> <p>Mesentery.</p> <p>روده بند - غشایی که یک عضو احشایی، بویژه روده را حایل است و عروق و اعصاب مربوط به عضو را در بردارد</p> <p>Mesentoderm.</p> <p>درون لایه میانی.</p> <p>Mesh.</p> <p>دهانه روزنه، دهانه‌ی سوراخ</p> <p>Meshwork</p> <p>شبكة، سوراخ سوراخ</p> <p>Mesial.</p> <p>در جهت میانی</p> <p>Mesic.</p> <p>معتدل</p> <p>Mesoblast.</p> <p>لایه رویانی میانی</p>
---	--

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Mesocardium.

بند قلب

Mesocolon.

بند قولون

Mesoderm.

میان لایه، میان لایه‌ی جنینی

Mesoductus.

مجرای میانی، میان‌مجرا

Mesoduodenum.

بند اثنی عشر، بند دوازدهه

Mesoepididymis.

بند بریخ، بند جنب‌بیضه

Mesofuniculum.

بند بیضه

Mesogastrium.

بند معده

Mesogenic.

نسبتاً حاد

Mesoileum.

بند ایلئوم

Mesofefunum.

بند تهی روده

Mesometrial border.

صفاق رحم

Mesometrium.

ریز زنده‌های مزوفیلی

Mesophiles.

صفاق بیضه

Mesorectum.

بند راست روده

Mesosalpinx.

صفاق لوله‌ی رحمی

Mesosphere.

مزوسفر - لایه‌ای از جو که بالای اتمسفر قرار دارد.

Mesosternum.

میان جناغ

Mesothorax.

میان سینه

Mesovarium.

صفاق تخمدان

Metabolic.

متابولیسم - اشاره است به تغییرات شیمیایی که در سلولهای زنده رخ می‌دهد. ضمن این واکنشها یک ماده به یک یا چند ترکیب تبدیل می‌شود.

Metabolic body size (MBS)

وزن متابولیسمی بدن

Metabolism.

سوخت و ساز، متابولیسم - عبارت است از مجموع تغییراتی که پس از جذب مواد غذایی از دستگاه گوارش روی آنها صورت می‌گیرد، شامل (۱) واکنشهای سازنده که در آنها مواد غذایی برای تشکیل یا ترمیم بافتهای بدن به کار می‌رود. (۲) واکنشهای خردکننده که در آنها مواد غذایی برای تولیدحرارت کار اکسید می‌شود.

Metabolite.

متابولیت - اگر چیزی که در واکنشهای سوخت و ساز (متابولیسم) تولید می‌شود. این مواد برای زنده ماندن و رشد بافت زنده



مصرف می‌شوند و در اثر شکسته شدن انرژی تولید می‌کنند. متابولیتها دو دسته‌اند: الف - شیمیایی، شامل آدنوزین منو، دی و تری- فسفاتها، کوآنزیم، فسفوپیریدین، توکلوتیدها و سیتوکرومها. ب - آنزیمها جزء متابولیتهای زیستی هستند.

### Metabolizable.

متابولیسمی، قابل متابولیسم، بخشی از مواد غذایی که در بدن موجود تحت اعمال متابولیسم قرار می‌گیرد.

### Metabolize.

متابولیسم شدن، دگرگون شدن، تغییر شکل دادن

### Metacarpalis.

کف دستی

### Metal.

فلز

### Metalloenzyme.

آنزیم فلزی - آنزیمی که در ترکیب آن یک فلز وجود داشته باشد؛ مثل، کربونیک انهدراز که فلز روی در ترکیب آن وجود دارد و سیتوکروم که حاوی آهن و مس است.

### Metal splint.

آتل فلزی

### Metamerism.

حالت بندبندی

### Metamorphosis.

دگرذیسی

### Metanephros.

کلیه اصلی، کلیه عقبی

### Metaphase.

متافاز

### Metatarslis.

استخوان قلم ساق پا

### Metatarsus.

استخوان قلم پا

### Metathorax.

پس سینه

### Metazoan.

پرسلولی‌ها

### Metazoan.

پرسلولی

### Metencephalon.

پسین مغز

### Meteorology.

هواشناسی

### Metestrus.

مت استروس - مدت زمان یا مرحله‌ی زمانی است که بلافاصله پس از استروس (فحلی) در جنس ماده‌ی حیوانات اهلی قرار دارد. در این مرحله جسم خونی به جسم زرد تبدیل می‌شود و جسم زرد با ترشح پروژسترون، رحم را برای آبستنی آماده می‌کند.

### Methane. CH<sub>4</sub>.

متان، گاز متان - یک گاز بی‌رنگ، بی‌بو و قابل اشتعال که از تجزیه مواد آلی تولید می‌شود و به صورت یکی از گازهای ناشی از تخمیر شکمبه‌ای از دهان خارج می‌شود.

### Methemoglobinuria.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

مت هموگلوبین ادراری - وجود متهموگلوبین در ادرار.

**Methionine.**

متیونین، یک اسید آمینه‌ی گوگرددار که جز اسیدهای آمینه‌ی ضروری برای تک‌معدده‌ایها و طیور محسوب می‌شود.

**Method.**

روش، طریقه، اسلوب

**Methylate.**

متیل‌دار کردن

**Metoestrus. See metestrus.**

مت‌استروس

**Metritis.**

التهاب عفونی رحم

**MF. Milk fat.**

چربی شیر

**Mg. miligram.**

میلی‌گرم - یک واحد وزن که برابر است با یک هزار گرم یا یک هزارم میکروگرم.

**mg/kg. milligram per kilogram.**

میلی‌گرم به ازای هر کیلوگرم

**MHC**

فاکتورهای سازگاری نسجی (Major Histocopatibility Complex)

**Micelle.**

میسل - ذرات کلوئیدی متشکل از مولکولهای کازئین در شیر.

**Micrencephaly**

کوچک‌مغزی مرضی - کوچک‌شدگی یا تحلیل‌رفتگی مغز در اثر یک بیماری تحلیل‌برنده.

**Micro**

میکرو - کوچک یا جزئی؛ معمولاً پیشوندی است به معنی ریز یا میکروسکوپی از نظر اندازه. همچنین پیشوندی است به معنی یک میلیونیم.

**Microabscess.**

ریز‌آبسه، ریز‌تاویل

**Microarophilic.**

کم‌هوادوستی - میکروارگانسمهایی که نیاز آنها به اکسیژن کمتر از مقدار اکسیژن موجود در هوا است.

**Microbe. Microorganism.**

میکروب، میکروارگانسیم - یک موجود زنده با اندازه‌ی میکروسکوپی؛ انگل یا گنده‌رویی که در شاخه‌ی جانوران یا گیاهان قرار دارد. میکروبهای گیاهی؛ مانند، قارچهای ذره‌بینی، برخی جلبکها و باکتریها و میکروبهای جانوری شامل تک‌یاخته‌ها هستند. میکروب از micros (کوچک) و bios (حیات) تشکیل شده است.

**Microbial.**

میکروبی، میکروب‌دار - مربوط به میکروب با میکروارگانسیم.

**microbicide.**

میکروب کش - هر ماده‌ی شیمیایی یا عاملی که قادر به کشتن یا انهدام میکروارگانیسمها باشد.

Page | 251 Microbiologist.

میکروب شناس - دانشمند علم میکروب‌شناسی که میکروارگانیسمهای گیاهی و حیوانی را مطالعه می‌کند.

Microbiology.

میکروب‌شناسی - علم مطالعه‌ی موجودات ریزبینی که توسط پاستور بنیانگذاری شد. باکتری‌شناسی و انگل‌شناسی شعباتی از این علم هستند.

Microbodies.

ریزبیکرها، اجسام ریز

Microbody.

ریزجسم، جسم بسیار ریز

Microclimate.

اقلیم کوچک - آب و هوای یک منطقه‌ی بسیار کوچک.

Microconsumer.

مصرف‌کننده جزء

Microcurie.

میکروکوری - مقداری از یک ماده‌ی رادیواکتیو که شدت تشعشع آن به اندازه‌ی یک میلیونیم یک گرم رادیوم باشد.

Microcyte.

میکروسیت - (۱) یک اریتروسیت (گویچه‌ی قرمز) با قطر ۵ میکرون یا کمتر. (۲) یک کیست میکروسکوپی.

Microdontia.

ریزدندان

Microelements. Trace elements; minor elements.

عناصر معدنی کم‌نیاز - به آن دسته از عناصر معدنی اطلاق می‌شود که وجود آنها به مقدار بسیار جزئی در جیره‌ی غذایی انسان و حیوان یا در خاک (تغذیه نبات) ضروری است. آهن، مس، منگنز، مولیبدن، روی، سلنیم و غیره از جمله عناصر معدنی کم‌نیاز محسوب می‌شوند.

Microenvironment.

محیط کوچک

Microfauna.

جامعه‌ی گیاهی کوچک، میکروفونا

Microfibril.

ریز رشته، تار کوچک

Microfilament.

ریز رشته، ظریف رشته

Microfilter.

صافی سوراخ ریز

Microfiltration.

ریز صافی - عبور دادن یک مایع از صافی سوراخ ریز.

Microflara.

جمعیت میکروبی - (۱) گیاهی میکروسکوپی؛ مثل، باکتریها. (۲) در جغرافیای گیاهی، رستنی‌های یک ناحیه کوچک در مقایسه با رستنی‌های یک منطقه. (۳) جمعیت میکروبی شکمبه نشخوارکنندگان.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## Microfloral.

مربوط به جمعیت میکروبی

## Microglia.

همبند عصبی کوچک

## Microglossia.

کوچک زبانی

## Microgram. Mcg.

میکروگرم - یک واحد وزن در سیستم متریک که معادل یک میلیونیم گرم یا یک هزارم میلی گرم است.

## Microingredients.

اجزای کم نیاز- هر جزیی از جیره؛ مثل، ویتامینها، مواد معدنی کم نیاز، آنتی بیوتیکها، داروها، و مواد دیگری که معمولاً به مقدار بسیار جزیی در جیره‌ی غذایی حیوان یا در خاک برای تغذیه‌ی گیاهان نیاز باشد. این مواد با میلی گرم، میکروگرم یا قسمت در میلیون اندازه گیری می شوند.

## Micromelia

میکروملیا، کوچکی غیر طبیعی و تکامل ناقص اندام‌های انتهایی (پاها، بال‌ها و ستون فقرات)

## Micromicro.

میکرومیکرو، پیکو - دلالت می کند بر یک میلیارد (یک تقسیم بر یک میلیارد).

## Micromicronutrients.

مواد غذایی بسیار کم نیاز

## Microminerals.

مواد معدنی کم نیاز، عناصر معدنی کم نیاز - مواد معدنی که به مقدار بسیار جزیی برای حیات حیوانات لازم است. این مواد با میلی - گرم یا واحدهای کوچک تر در کیلوگرم یا پوند بیان می شود.

## Micron.

میکرون - یک واحد طول برابر با یک هزارم میلی متر یا ۱۰ هزار آنگستروم.

## Micronized.

میکرونیزه شده، عمل آوری شده با امواج میکروویو - حرارت دادن غلات با امواج میکروویو تا دمای ۱۵۰ درجه‌ی سانتی گراد.

## Micronizing

اشعه دادن، حرارت خشک بوسیله میکروویو از منبع مادون قرمز

## Micronucleus.

ریزهسته، هسته‌ی کوچک، هستک.

## Micronutrients.

مواد غذایی کم نیاز

## Microorganism. See microbe.

ریززنده، موجود ریزبینی، میکروارگانیسم - موجود زنده که بدون استفاده از میکروسکوپ قابل رؤیت نیست؛ یک موجود زنده‌ی میکروسکوپی یا کوچکتر.

## Microphages. The little phagocytes.

ریز بیگانه‌خوار، میکروفاژ

## Micropyle.

روزنه، سوراخ ریز

## Microscopic.

میکروسکوپی، بسیار ریز - غیر قابل رؤیت با چشم غیر مسلح.

**Microtubule.**

ریزلوله، لوله بسیار ریز، لوله‌ی مویینه، لوله مویین

**Microvilli.**

پُرزهای کوچک، ریزپُرزها - پرزهای بسیار ریزی که روی سطح پرزهای روده‌ای را می‌پوشاند. این پرزها فقط با میکروسکوپ الکترونی قابل رؤیت است. در اثر وجود این پرزهای ریز، سطح جذبی روده بطور فوق‌العاده افزایش می‌یابد.

**Microvillus.**

ریزپرز، پرز کوچک

**Microwave.**

موج کوتاه

**Micturition.**

ادرار کردن، میل زیاد به ادرار کردن

**Midbrain.**

مغز میانی، مغز وسطی

**Middle.**

وسط، میان

**Midgut.**

وسط روده، قسمت وسط روده

**Midnight feeding**

تغذیه نیمه شبی

**Midpoint.**

نقطه‌ی وسط، وسط هر چیز

**Middilings**

زبره

**Mids**

زبره‌ها

**Midsagital.**

وسطی - سهمی

**Midventral.**

وسطی - سهمی

**Mildew**

کپک زده، کپک

**Milk fever**

تب شیر، فلج زایمان (Parturient presis)، هیپوکلسمی (Hypocalcemia)، یک بیماری متابولیکی است که قبل از زایمان یا به هنگام زایمان اتفاق می‌افتد، و با کاهش سریع غلظت کلسیم پلاسما (زیر ۵ میلی‌گرم بر دسی‌لیتر) همراه است که به دلیل از دست رفتن نسبتاً سریع کلسیم پلاسما برای تشکیل آغوز ایجاد می‌شود. واژه تب شیر اصطلاح صحیحی نیست زیرا در این بیماری، درجه حرارت بدن طبیعی بوده و گاهی کمتر از حد طبیعی هم می‌باشد. عمده ترین علائم تب شیر شامل؛ کاهش اشتها، کاهش فعالیت دستگاه گوارش، بی‌اعتنایی به محیط، حساسیت بیش از حد، تیره‌گی و فرورفتگی بیش از حد چشم‌ها و ضعف دست و پاها در دام است. با پیشرفت بیماری، گاو قادر به ایستادن نبوده و روی جناغ سینه‌اش دراز می‌کشد، ستون فقرات گاو به شکل S در می‌آید و سرش را روی پهلویش در قرار می‌دهد. از دیگر علائم آن

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

سردی بیش از حد نوک گوش‌ها و عدم دفع ادرار و مدفوع است.

## Milk preservative

ترکیب مورد استفاده برای پایداری و حفظ نمونه های شیر در حین انتقال به آزمایشگاه. (نظیر برونوپول)

## Milk urea nitrogen (MUN)

ازت اورهای شیر

## Milker

شیردوش

## Milky

شیره‌دار (در مورد برداشت ذرت در مرحله شیره دار بودن)

## Meiosis.

میوز، تقسیم با کاهش کروموزومی - تقسیم یاخته که در آن تعداد کروموزومها به نصف کاهش می‌یابد و فرآیندی اساسی در تشکیل دانه‌ی گرد و سلول تخمزا است.

## Migration.

مهاجرت، تغییر محل

## Military.

ارزنی

## Milk.

شیر، شیر گاو، شیره - (۱) اصطلاحی است برای مایع مترشحه از پستانهای تمام پستانداران. وقتی کلمه‌ی «شیر» به تنهایی استعمال شود، منظور شیر گاو است. برای مشخص شدن شیر سایر حیوانات، بایست نام حیوان نیز به دنبال کلمه‌ی شیر بیاید؛ مثل،

شیر بز، شیر گوسفند، و غیره. (۲) شیرهی گیاهان، به ویژه گیاهان شیرابه‌ای.

## Milking.

شیردوشی

## Mill.

آسیاب، کارخانه‌ی خوراک دام - (۱) انواع مختلف آسیاب. (۲) کارخانه‌ای که در آن علاوه بر آسیاب، دستگاههای دیگر؛ مثل، بوجاری، مخلوط‌کن، سیلوهای ذخیره و غیره وجود دارد و در آن انواع خوراکیهای حیوانی تهیه می‌شود.

## Milletes (Panicum miliaceum)

ارزن، گیاهی است طالب آب و هوای گرم و به خشکی مقاوم، از این رو احتیاجات آبی این گیاه خیلی کم است از این نظر ارقام زودرس آن برای نواحی کم آب بسیار مناسب است.

## Milli.

میلی - پیشوندی است به معنی یکهزارم؛ مثل، میلی‌متر (یک هزارم متر)، میلی‌گرم (یک هزارم گرم) و غیره.

## Milliequivalent. mEq.

میلی اکی‌والان - معیار غلظت یک ماده در هر لیتر محلول که از طریق تقسیم غلظت بر حسب میلی‌گرم در صد بر وزن مولکولی محاسبه می‌شود.

## Milligram.

میلی گرم - یک واحد وزن در سیستم متریک که معادل یک هزارم گرم است.

Millimicron.

میلی میکرون، نانومتر - یک واحد طول که برابر است با یک میلیارد متر.

Milling.

آسیاب کردن، آردسازی

Millipede.

هزارپا

Millium.

جنس ارزن

Mimic.

مقلد، تقلیدی

Mimosine

میموزین، به طور معمول در سوبابیل (*Leucaena Leucocephala*) وجود دارد. البته ممکن است میموزین در برخی لگوم‌های دیگر نیز وجود داشته باشد. مقدار آن هم در برگ و هم در دانه براساس ماده خشک تا ۴/۶۲ درصد است. بیشتر دام‌های اهلی مستعد مسمومیت با آن هستند. علائم مسمومیت شامل رشد ضعیف، ریزش موها، بزرگ شدن غده تیروئید، شل شدن دست‌ها ناشی از تورم تاج مانند و نیز زخم‌های دهان و مری است.

Mince.

گوشت‌گیری کردن از ماهی، تکه کردن گوشت، قیمة کردن گوشت

Mincing.

گوشت‌گیری از ماهی - جدا کردن گوشت ماهی از سایر اجزای بدن؛ مثل، چربی، استخوان و احشای داخلی.

Mineral.

ماده معدنی، عنصر معدنی، کانی - (۱) یک عنصر یا ترکیب شیمیایی غیرآلی. (۲) اشاره است به ماهیت غیرآلی یک ماده.

Mineralization.

معدنی شدن - (۱) تشکیل مواد معدنی در جدار یاخته‌ها. (۲) تبدیل به سنگ معدن یا مواد معدنی شدن؛ با مواد معدنی اشباع شدن.

Mineralize.

معدنی کردن - افزودن مواد معدنی به یک خوراک یا خوراک مخلوط.

Mineralized.

معدنی شده - غذا، خوراک یا ماده‌ای که برای غنی‌سازی آن، مواد معدنی به آن افزوده باشند.

Mineralocorticoids.

کورتیکوئیدهای معدنی، هورمونهای استروئیدی بخش قشری غدد فوق کلیوی که نگهداری سدیم و دفع پتاسیم در کلیه را افزایش می‌دهند.

Minerals.

مواد معدنی، عناصر معدنی، خاکستر - عناصر غیرآلی (معدنی) تشکیل‌دهنده بدن گیاهان و حیوانات که با سوزاندن مواد آلی و توزین پس‌مانده، حاصل می‌شود.

Minicell.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

ریز یاخته، سلول کوچک	بیوشیمیایی حیاتی منجمله کاتابولیزم اسیدهای آمینه و اسیدهای چرب، واکنشهای اکسیدیتیو چرخه‌ی کربس، انتقال الکترون تنفسی و اکسیدیتیو فسفوریلاسیون هستند. در نتیجه‌ی این واکنشها، میتوکندریها تولیدکننده‌ی اصلی ترکیبات پرانرژی (ATP) در یاخته هستند.
Minimum.	Mitochondrion.
حداقل، کمینه	میتوکندری
Mink.	Mitosis
سمور، راستو	میتوز، تقسیم مستقیم - نوعی تقسیم یاخته‌ای است که در آن یاخته‌های دیپلوئید (یاخته-هایی با ۲n کروموزوم) قبل از تقسیم کروموزومهای دختر با همان ویژگی کروموزومهای مادری تولید می‌کند و سپس بر اثر شکاف طولی به دو نیمه تقسیم می‌شوند، بطوری که هر نیمه از لحاظ کروموزومی شبیه یاخته‌ی اولیه است.
Miolecithal.	mix.
کوچک زرده	مخلوط، مخلوط کردن - (۱) ترکیب دو یا چند چیز؛ مثل، ترکیب چند خوراک یا یک خوراک مخلوط. (۲) آمیخته‌گری یا دورگه-گیری اتفاقی از حیوانات، ارقام گیاهی و غیره.
Miosis.	Mixed.
میوز - تقسیم سلولی با کاهش کروموزومی.	مخلوط، مخلوط شده - دو یا چند ماده‌ای که با تکان خوردن (بهم خوردن) کافی، تمام ذرات آنها بطور یکنواخت مخلوط شده باشد.
Miscible.	Mixer.
مخلوط شدنی، قابل اختلاط - اشاره است به دو یا چند ماده که پس از مخلوط شدن با هم، مخلوط یا محلولی یکنواخت تشکیل دهند.	
Misreading.	
بدخوانی، بد قرائت کردن	
Mite.	
جربها، مایت - گروهی از بندپایان از خانواده‌ی کنه‌ها که به صورت انگل روی حیوانات زندگی می‌کنند، کنه، هرچیز کوچک	
Miticide.	
مایت‌کش، کنه‌کش	
Mitigate.	
نرم کردن	
Mitis.	
شُل، سست، ملایم	
Mitochondria.	
میتوکندری - ذرات بسیار ریز کروی، میله‌ای یا رشته‌ای که در سیتوپلاسم موجود است . میتوکندریها محل انجام بسیاری از واکنشهای	



همزن، بهمزن، مخلوط‌کن - دستگاهی است که دو یا چند ماده را با هم مخلوط می‌کند.

Mixing.

مخلوط کردن، اختلاط - مخلوط کردن توسط تکان دادن دو یا چند ماده تا حد معینی از پخش.

Mixture.

مخلوط - هر چیز مخلوط؛ هر ماده‌ای که از اختلاط دو یا چند ماده تشکیل شده باشد؛ مثل، مخلوط بذور یا مواد دیگر از انواع مختلف.

MKs.

سیستم آحاد متر- کیلوگرم - ثانیه

Mobility.

قابلیت تحرک

Mobilization.

تحرک، قدرت بسیج (برداشت، تحرک)

Mode

مُد - اصطلاح آماری است که دلالت می‌کند بر عدد یا رقمی که در یک توزیع فراوانی بیشترین تکرار را داشته باشد.

moderator

ملايم کننده، معتدل کننده

Modified live virus

ویروس تغییر حدت یافته زنده

Modifier.

تعدیل کننده، تغییر دهنده و اصلاح کننده

Modulatory.

تغییر دهنده گی

Mohair.

موی بز، موهیر

Moiety.

جزء، قسمت، بخش

Moist.

مرطوب، نم‌دار، نادار

Moisture.

رطوبت

Molar.

دندان آسیا

Molasses. See blackstrap; beet molasses.

ملاس - (۱) شربت قهوه‌ای مایل به سیاهی است که به عنوان یک فرآورده‌ی فرعی صنعت قندسازی استحصال می‌شود. (۲) بطور کلی، شربتی است که از تبخیر شیره شیرین هر گیاه؛ مثل، سورگوم، ذرت، چغندر قند و غیره به دست می‌آید.

Molasses – beet. Beet molasses.

ملاس چغندر - نوعی فرآورده‌ی فرعی قندسازی از چغندر قند است که حاوی حداقل ۴۸% قند (ساکارز) معکوس شده است که درجه‌ی بریکس آن ۷۹/۵ یا بیشتر است.

Mold, Mould.

کفک، کپک - میکروارگانیسمهایی هستند از گروه قارچها که روی مواد غذایی مرطوب؛ مثل، نان و غیره رشد می‌کنند و با تشکیل تارهای شبکه‌مانند و تغذیه از محیط غذایی مرطوب باعث فساد مواد غذایی می‌شوند.

Molded.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

کفک‌زده

## Moldiness

کفک‌دار، کفکی - در قضاوت و درجه‌بندی پنیر، هر نقصی که مربوط شود به وجود یا حضور قبلی کفکهای نامطلوب.

## Molds.

کفکها - قارچهایی که توسط تشکیل میسلیم (یک شبکه از رشته‌ها) یا توسط توده‌های اسپور (هاگ) از دیگر قارچها متمایز می‌شوند.

## Moldy.

کفک زده - آلوده به کفکها (قارچها): دلالت می‌کند بر کیفیت نامطلوب یک خوراک یا غذا که توسط ظاهر، بو، طعم و/ یا سمیت آن مشخص می‌شود.

## Mole. Mol; gram molecular weight.

مول، گرم وزن مولکولی - مقدار یک ماده که عدد وزنی آن بر حسب گرم مساوی وزن مولکولی آن ماده باشد.

## Molecular.

مولکولی

## Molecule.

مولکول - کوچکترین بخش یک عضو یا ترکیب که در توده‌ی ماده هويت شیمیایی خود را حفظ می‌کند.

## Mollassess

ملاس

## Molt. Molting.

پرریزی، پوست‌اندازی - (۱) پرریزی و پر‌درآوری پرندگان (معمولاً در فصل پاییز).  
(۲) پوست‌اندازی و پوست‌درآوری در بعضی بندپایان و خزندگان.

## Molybdenosis. See molybdenum poisoning.

مولیبدنوز - مسمومیت در اثر استعمال بیش از حد عنصر مولیبدن.

## Molybdenum. Mo.

مولیبدن - یک عنصر شیمیایی کم‌نیاز برای گیاهان و حیوانات. تحت بعضی شرایط به صورت مولیبدنات سدیم به خاک افزوده می‌شود و ممکن است موجب رشد سریع محصولات و جلوگیری از بعضی بیماریها گردد. مقدار بیش از حد آن برای گیاه و حیوانات سمی است.

## Mongrel.

حیوان بی‌هویت - حیوانی آمیخته یا باهویت نامعلوم از لحاظ ژنتیکی.

## Monkey.

میمون

## Monoblast.

گویچه‌ی سفید نابالغ

## Monoclonal.

تک‌کلنی‌ای

## Monocyledones.

تک‌لپه‌ایها - گیاهانی که در غلاف دانه‌ی آنها فقط یک لپه یافت می‌شود؛ مثل، گندم، برنج، جو، یولاف، چاودار و غیره.

**Monocytosis.**

تکثیر گویچه‌های سفید تک‌هسته‌ای

**Monoestrous.**

تک‌فحلی، یک‌فحلی - اشاره است به حیوانی که فقط یک چرخه‌ی فحلی رد سال دارد.

**Monofilament.**

نخ بخیه‌ی تک‌رشته‌ای

**Monogastric.**

تک‌معه‌ای - دارای یک معده؛ مثل، انسان، سگ، خوک، اسب و غیره.

**Monogen**

تک ژن

**Monogenic.**

تک ژنی

**Monoglyceride.**

مونوگلیسرید - یک استر گلیسرول با یک اسید چرب.

**Monogoggles.**

عینک محافظ تک‌شیشه

**Monohybrid.**

منوهیبرید - صفتی است در یک فرد که توسط یک جفت ژن با ساختار ژنتیکی **Aa** یا **Bb** و غیره کنترل می‌شود.

**Monohybrid Cross.**

آمیخته‌ی منوهیبرید - آمیخته‌ای است بین دو فرد هتروزیگوت برای یک جفت ژن

**Monomorphic.**

یک شکلی

**Mononuclear.**

تک‌هسته‌ای، یک‌هسته‌ای

**Monophagia.**

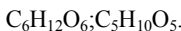
تک‌غذایی - عادت داشتن به یا علاقه داشتن به خوردن فقط یک نوع غذا.

**Monophasic.**

یک‌مرحله‌ای

**Monorchid. Ridgling.**

تک بیضه، تک‌خایه - حیوان نری که فقط یک بیضه در کیسه‌ی بیضه دارد و بیضه‌ی دیگرش وارد کیسه‌ی بیضه نشده باشد.

**Monosaccharides.**

یک‌قندیها، تک‌قندیها، قندهای ساده - دسته‌ای از کربوهیدراتها که شامل پنتوزها (قندهای ساده‌ی پنج کربنه) و هگزوزها (قندهای ساده - ۶ شش کربنه) می‌شود.

**Monosome.**

مونوزوم - یک کروموزوم که کروموزوم متجانس نداشته باشد

**Monosomic.**

مونوزومی - موجود دیپلوئیدی که فاقد یک عضو از یک جفت کروموزوم خاص باشد.  $(n-1)$  ۲

**Monostomatic.**

تک‌شکمی

**Monosynaptic.**

تک‌سیناپسی

**Monotremata.**

پستانداران تخم‌گذر، مرغ سانان

**Monounsaturated.**

تک اشباع نشده - دارای یک پیوند مضاعف (اشباع نشده)؛ مثل، اسیداولئیک.

**Monovalent.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

یک ظرفیتی - دارا بودن قدرت ترکیب با یک اتم؛  
مثل، سدیم ( $\text{Na}^+$ ) که دارای ظرفیتی معادل یک  
است و می‌تواند با کلر که دارای ظرفیت یک است  
( $\text{Cl}^-$ ) ترکیب شود و کلرور سدیم ( $\text{NaCl}$ ) را  
تولید کند.

## Monozygous.

یک تخمی - موجودی که از لقاح یک اسپرم  
و یک تخمک و رشد تخمک لقاح یافته  
(زیگوت) حاصل شده باشد.

## Monster.

ناقص الخلقه، عجیب الخلقه - انسان یا حیوانی  
که یک یا چند اندام آن به صورت مادرزادی  
ناقص یا غیرطبیعی باشد؛ مثل، انسان با  
حیوانی که با دوسر، دو بدن و یک سر، سه پا  
و غیره به دنیا آمده باشد.

## Morbid.

مریض، بیمار، ناخوش

## Morbidity.

مریضی، حالت مریضی

## Morbidity rate

میزان ابتلا ( درصد دامهای مبتلا به بیماری در  
یک جمعیت حساس و در معرض خطر  
است)

## Morphology.

شکل‌شناسی - علم شناسایی ساختمان  
بدن حیوانات و گیاهان بدون توجه به  
وظیفه‌ی قسمتهای مختلف.

## Morphogen

ریخت‌زا

## Morphogenesis

ریخت‌زایی

## Mortality. Death.

مرگ و میر، تلفات - مرگ پانابودی گیاهان یا  
حیوانات در اثر بیماری، حشرات، خشکی،  
باد، آتش و غیره.

## Mortality rate

میزان میرایی (درصد دامهای تلف شده از یک  
بیماری در جمعیت در معرض خطر بیان  
می‌کنند)

## Mortification.

مرگ‌بافت

## Morula.

مورولا - یکی از مراحل تقسیم تخمک لقاح یافته.

## Mosquito.

پشه

## Moss.

خزه

## Mosses.

خزه‌ها

## Moth.

بید

## Mother.

مادر

## Motile.

متحرک، قادر به حرکت

## Motility.

متحرک - قدرت حرکت خود به خودی

## Motor.

حرکتی

## Mottle.

ابلق - مخلطوی از دو رنگ که یکی از آن دو رنگ سفید باشد؛ مثل، اشکال نامنظم به رنگ تیره و روشن روی برگها

**Mould, Mold.**

کفک، کفک زدن.

**Mouldy.**

کفک زده

**Moult.**

تولک رفتن، پر ریختن، پرریزی کردن

**Moulting.**

تولک رفتن (طیور)، پرریزی

**Mount.**

سوار شدن، جفتگیری کردن - پریدن حیوان نر روی حیوان ماده در عمل جفتگیری

**Mounting.**

(۱) سوار کردن، سرهم کردن، مونتاز کردن، (۲) پرش، پرش حیوان نر روی حیوان ماده.

**Mouse.**

موش، موش خانگی

**Mouslin.**

تنزیب، پارچه‌ی زخم‌بندی - نوعی پارچه‌ی نخی با سوراخهای درشت که به علت قابلیت جذب زیاد مایعات و سهولت عبور هوا، از آن در زخم‌بندی (پانسمان) استفاده می‌شود تا هم به پوشیده ماندن زخم و ممانعت از تماس عوامل آلوده‌کننده با زخم کمک شود، هم خونابه‌های زخم را خوب جذب کند و هم

امکان نفوذ هوای پاکیزه در آن وجود داشته باشد.

**Mouth.**

دهان، دهانه - حفره‌ای است که بین دو فک قرار دارد و زبان و دندانها در آن مستقر هستند و غذا برای رسیدن به لوله‌ی گوارش باید ابتدا وارد آن شود.

**Mouton.**

پوست گوسفند - نوعی پوست که با روش شیمیایی عمل‌آوری شده و پشمهای روی آن از لحاظ طول و کیفیت طرح مشخصی دارد.

**Movement.**

حرکت، جابه‌جایی، جنبش

**Mowrin**

مورین، مورین شامل ساپوگلیکوزید، ساپوژنول‌ها و برخی ترکیبات فنلی دیگر موجود در دانه ماهوآ (*Mahua* ) *Bassia Latifolia* است. حتی بعد از روغن‌گیری هم مقدار قابل توجهی از مورین در تفاله آن باقی می‌ماند. این ترکیب بسیار سمی و تلخ است و سبب تاثیر منفی بر خوش‌خوراکی جیره می‌شود. این ماده حتی موجب به تعویق انداختن رشد باکتریایی شکمبه شده و بر فرآیند تخمیر تاثیر منفی می‌گذارد.

**Mucedin.**

موسدین - پروتئینی است که در گندم و چاودار یافت می‌شود.

**Mucilage.**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

لعاب، موسیلاج، دانه کتان حاوی برخی مواد ضد تغذیه‌ای نظیر موسیلاج است. موسیلاج در پوسته دانه است و حدود ۵ تا ۷ درصد وزن را شامل می‌شود. این ماده بدون شک در افزایش چسبندگی فضولات دخالت دارد و شواهدی مبنی بر تاثیر مثبت آنزیم‌های بتاگلوکاناز، به ویژه در پرندگان جوان، نیز موجود می‌باشد.

Mucilaginous.

چسبنده و غلیظ

Mucinous.

ماده چسبناک، موسینی

Mucoderm.

مخاطی - پوستی

Mucoid.

شبه مخاطی

Mucolytic.

تجزیه‌کننده موسین

Mucopolysaccharide.  
=Glycosaminoglycan.

موکوپلی ساکارید - گروهی از پرقندیها که حاوی هگوزامین (مثل، گلوکوزامین) بوده و ممکن است که در ترکیب با یک پروئین باشد یا نباشد و با پخش شدن در آب بسیاری از موسینها را تشکیل دهد. موسینها مواد ژلاتینی چسبنده‌ای هستند که سلولها را به هم ارتباط داده و باعث لغزندگی مفاصل و اندامها روی هم می‌شوند

Mucoprotein.

موکوپروتئین - موادی هستند که دارای یک زنجیر پلی‌پپتیدی و یک دوقندی بوده و در ترشحات مخاطی غدد گوارشی یافت می‌شوند.  
Mucopurulent.

مخاط چرکی

Mucosa. Mucous membrane.

مخاط چرکی

Mucosity.

حالت مخاطی، حالت لیزی

Mucous.

مخاط، مربوط به مخاط

Mucus. Mucous.

مخاط - مایع لزج و چسبنده‌ای که توسط غشاهای مخاطی ترشح می‌شود و موجبات مرطوب و نرم نگهداشتن و لغزیدن اعضا بر روی هم را فراهم می‌آورد.

Mud.

گل، گل و لای

Mugget.

امعاء و احشاء گوساله یا گوسفند

Mule.

قاطر - آمیخته‌ای حاصل از جفتگیری مادیان با الاغ نر.

Muley.

گاو بی شاخ.

Multicellular.

پرسلولی، پریاخته‌ای

Multicentric.

چند کانونی، چند مرکزی

Multicollinearity

هم راستایی چند گانه	چند قلوزا - حیوانی که بیش از یک فرزند در هر زایمان می‌زاید؛ مثل، خوک، خرگوش، سگ، گربه و غیره.
Multifactoria.	چندتایی، متعدد، چندگانه.
چندعاملی	Multiplication.
Multifid.	تکثیر، ازدیاد
دارای تقسیمات عمیق - به عضوی اطلاق می‌شود که با تقسیمات عمیق به لبهای مجزا تقسیم شده باشد.	Multiplicative
Multifilament.	ضرب پذیر
چند رشته‌ای	Multipolar.
Multigenic.	چند قطبی
چند ژنی	Mummification.
Multilocular.	مومیایی شدن
چند قسمتی	Mummified.
Multinucleation.	مومیایی شده
چند هسته‌ای شدن	Mummify.
Multiparity.	مومیایی شدن، مومیایی کردن
چند قلوزایی، چند شکم زائیده - زایمانی که در آن بیشتر از یک فرزند متولد شود. چند قلوزایی در بعضی حیوانات (سگ، گربه، خوک، خرگوش و غیره) معمول است و در بعضی (گوسفند، بز و غیره) مطلوب است، ولی در بعضی حیوانات تصادفی است. در گاو چند قلوزایی مطلوب نیست، زیرا در ۹۰٪ موارد، گوساله ماده‌ی دوقلو، عقیم است که این حالت بین خسارت اقتصادی برای گاودار محسوب می‌شود	Mummifying.
Multiparous.	مومیایی شدن یا کردن
	Mummy.
	مومی، میوه خشک و چروکیده
	Mumps.
	اوریون
	Mungo.
	پشم مونگو
	Muscle.
	عضله (اصطلاح علمی)، ماهیچه (اصطلاح صیابی و عامیانه)
	Muscular.
	عضلانی، مربوط به عضله
	Muscularis. Muscular.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Musculature.	عضلانی	Mutation.	تغییر پذیر، دمدمی
دستگاه عضلانی - مجموعه‌ی عضلات هر یک از بخشهای بدن		جهش - تغییری است در یک ژن که غالباً منجر به ایجاد فردی جدید با خصوصیات ظاهری (فنوتیپ) متفاوت می‌شود. بطور تخصصی‌تر، تغییر در رمز (کد) ارسالی از طرف یک ژن که منجر به تشکیل پروتئینی متفاوت توسط سیتوپلاسم یاخته می‌گردد. جهش، تغییری است دایمی و قابل توارث در خصوصیات یک فرزند و متفاوت با والدین آن. تعریف دیگر: جهش تغییری است در یک ژن که منجر به تشکیل یک آلل می‌شود.	
Musculocavernous.	عضلانی - غاری.	Mutton.	گوشت گوسفند، گوشت بز
Mushroom.	قارچ خوراکی، قارچ کلاه‌دار - اصطلاحی است رایج برای انواع قارچهای کلاهک‌دار خوراکی	Muzzle.	پوزه - مجموع بینی و دهان یک حیوان.
Mustang.	اسب وحشی - اسبی است وحشی که از اسبهای اسپانیایی منشاء شده و گاوچرانهای آمریکایی بر آن سوار می‌شوند.	Muzzling	پوزه بند
Mustard.	خردل	Myalgia.	درد عضلانی، عضله درد
Mustard seed meal	کنجاله دانه خردل	Myasthenia.	ضعف عضلانی
Musty.	بوی کفک‌زدگی، بوی نای	Mycology.	قارچ‌شناسی
Musty eggs	تخم مرغ هایی که بوی کفک می‌دهند، یا کفک روی پوست آنهاست	Mycosis.	آلودگی قارچی
Mutagen.	جهش‌زا	Mycotic.	قارچ‌مانند، مربوط به قارچ
Mutagenesis.	جهش‌زایی	Mycotoxicosis.	
Mutant.	جهش یافته		
Mutant			



عضله‌ی قلب  
مسمومیت‌های قارچی - مسمومیت با سموم  
تولیدشده توسط قارچها.

### Mycotoxins.

سموم قارچی - متابولیت‌های سمی هستند که  
در خلال رشد کفکها روی مواد مناسب؛ از  
جمله مواد غذایی، تولید می‌شوند.

### Mydriasis

انقباض مردمک چشم، گشادگی مردمک چشم

### Myelencephalon.

پشت مغز

### Myelin.

میلین - یک ماده شبه چربی سفید رنگ که  
دور بعضی الیاف عصبی تشکیل غلاف می-  
دهد.

### Myeloblast.

گویچه‌ی سفید اولیه

### Myelodysplasia.

دیسپلازی غشای میلینی

### Myelography.

پرتونگاری از نخاع

### Myiasis.

میاز - نوعی بیماری که توسط لارو مگس میاز  
در حیوانات خونگرم ایجاد می‌شود.

### Myo cardial fibroosis

فیبروزه شدن بافت عضلانی قلب

### Myoblast.

یاخته‌ی عضلانی - تار عضلانی

### Myocarditis.

التهاب بافت عضلانی قلب

### Myocardium.

### Myofibrils.

تارهای (رشته‌های) عضلانی - صدها واحد  
کوچک منقبض شونده در هر رشته عضلانی  
یافت می‌شود. رشته‌های عضلانی از رشته‌های  
پروتئینی به نام اکتین و میوزین تشکیل می-  
شوند.

### Myofilaments.

تارچه‌های عضلانی - واحدهای منقبض-  
شونده‌ی بسیار ریزی که از مجموع شمار  
زیادی از آنها، یک تار عضلانی تشکیل می-  
شود. از مجموع شمار زیادی از تارهای  
عضلانی، یک عضه تشکیل می‌شود.

### Myogen.

میوژن - نوعی پروتئین (آلبومین) موجود در  
سیتوپلاسم یاخته‌ی عضلانی که با پروتئینهای  
اکتین و میوزین متفاوت است.

### Myoglobin

میوگلوبین، پروتئین عضله - نوعی پروتئین که  
از نظر ساختمان و وظیفه شبیه هموگلوبین  
است و فقط در عضلات یافت می‌شود.  
میوگلوبین از خون اکسیژن دریافت می‌کند و  
آن را برای مصرف یاخته‌ی عضلانی ذخیره  
می‌کند. رنگ قرمز عضلات به علت وجود  
میوگلوبین است.

### Myomer.

رشته‌ی عضلانی

### Myometrium.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

لایه‌ی عضلانی رحم - حرکات رحم، از جمله بیرون راندن جنین در هنگام زایمان توسط انقباض این لایه‌ی عضلانی صورت می‌گیرد.  
Myonecrosis.

بافت‌مردگی عضلانی

Myopathy.

بیماری (آسیب) عضلانی

Myopia.

نزدیک‌بینی

Myosin.

میوزین - یکی از دو پروتئین سلول عضلانی که در انقباض و انبساط ماهیچه‌ها نقش مهمی دارد. پروتئین دیگر اکتین است.

Myosis.

انقباض مردمک چشم

Myositis.

التهاب عضله

Myotome.

عضله بُر

Myotonic.

مقوی (تقویت‌کننده) عضلات

اسب بی‌هویت - اسب یا اسبچه‌ای با ویژگیهای نژادی نامشخص

Naked.

فاقد پوشش، لخت

Naked oat (*Avena nuda*)

یولاف بدون پوشش

Nanism.

کوتولگی، حالت کوتولگی

Nanny.

بز ماده اهلی

Nanometer.

نانومتر، یک هزارم میکرون

Nape.

ستیغ گردن - پشت گردن یک حیوان

Napeing.

برش ماهی از پشت

Naphthoquinone.

نفتوکوئینون - شتقی است از کوئینون که بعضی از آنها دارای فعالیت ویتامین K هستند.

Narcotic.

خواب‌آور، مخدر، تخدیرکننده

Nares.

منخرین، سوراخهای بینی

Narrow.

باریک، نازک

Nasal.

بینی‌ای، مربوط به بینی

Nasalis.

بینی‌ای، مربوط به بینی

Nasopharyngeal.

بینی‌ای - حلقی

## N

Nag.

Nasopharynx.

ناحیه بینی ای - حلقی

Nasoturbinate.

بوقکهای بینی

National Dairy Herd Information Association (DHIA)

انجمن اطلاعات ملی گله‌های شیری

Natriuresis.

سدیم ادراری - وجود سدیم فراوان در ادرار.

Natural.

طبیعی، غیرمصنوعی

Nature.

طبیعت، ماهیت، نهاد

Nausea.

تهوع، حالت تهوع، حالت استفراغ

Nauseant.

مہوع، تهوع‌آور

Nauseous.

تهوع‌آور، استفراغ‌آور

Navel.

ناف

Navel cord

بند ناف

NDF, neutral detergent fibre

الیاف نامحلول در شوینده خنثی، شامل

سلولز، لیگنین و همی سلولز

Ne, net energy.

انرژی خالص

Neck.

گردن

Neckail.

نکیل - نوعی بیماری تغذیه‌ای که در اثر

کابود کبالت در گاو و گوسفند ایجاد می-

شود.

Necropsy. Autopsy.

کالبدگشایی - معاینه اعضای داخلی بدن برای

تعیین علت ظاهری مرگ.

Necrose.

مردن بافت - مرگ هر یک از بافتهای گیاهی

یا حیوانی.

Necrosis.

بافت‌مردگی - (۱) مرگ یا فساد یک بافت

بدن که هنوز در تماس با بافت زنده باشد.

(۲) مرگ یک سلول یا گروهی از سلولها در

بین بافت زنده گیاهی یا حیوانی.

Necrotic.

بافت مرده، مربوط به بافت‌مردگی

Nectar.

شهد، نوش - نوعی ماده‌ی قندی است که

برخی سلولها به خارج ترشح می‌کنند. این

ماده در گودیهای مخصوص باقی می‌ماند یا

در ناحیه ترشح شده سلولها را فرا می‌گیرد.

وجود نوش داخل گل سبب می‌شود که

حشرات به سوی آن جلب شده و انتقال دانه-

های گرده روی مادگی پایه‌های مختلف گیاه

به سهولت انجام پذیرد.

Negative assortative

آمیزش بین فنوتیپ‌های غیرهمسان

Negligible

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

ناچیز، بی‌اهمیت، قابل فراموشی	نئوپلاسم، سرطان، تومور - یک رشد جدید و غیرطبیعی بافت؛ یک تومور؛ یک غده زاید بدخیم یا خوش‌خیم؛ یک غده‌ی سرطانی.
Neigh	سرطانی، مربوط به سرطان
شیهه، صدای اسب	Neoplastic.
NE <sub>L</sub>	Nephrectomy.
Net energy lactation; NE lactation.	کلیه‌برداری - بردن و خارج کردن یک یا دو کلیه از بدن.
انرژی خالص تولید شیر	Nephritis.
NE <sub>m</sub>	التهاب (ورم، آماس) کلیه
Net energy (for body) maintenance.	Nephrocalculus.
انرژی خالص نگهداری، انرژی خالص نگهداری بدن - مقدار انرژی خالصی که برای نگهداری بدن مصرف می‌شود.	سنگ کلیه
Nematicide.	نماتودکُش
Nematode.	کرم پهن، نماتد
کرم پادگن جدید	Neoantigen.
پادگن جدید	Neomycin.
نئومیسین - آنتی‌بیوتیکی است که از میکروارگانیسمی به نام Streptomyces fradiae مشتق می‌شود.	نئومیسین
Neonate. A newborn infant.	نئومیسین
نوزاد - بچه‌ی تازه متولد شده‌ی حیوانات.	Streptomyces fradiae
Neonatal	نوزادان
Neoplasia.	سرطان - رشد غیرعادی یک تومور در بدن یا رشد غیرطبیعی یکی از غدد بدن.
سرطان - رشد غیرعادی یک تومور در بدن یا رشد غیرطبیعی یکی از غدد بدن.	Neoplasm.
Neoplasm.	

پتاسیم از پلاسمای خون است. همچنین با جذب مجدد آب و بعضی الکترولیت‌ها و وارد کردن آنها به خون، نفرونها نقش حیاتی در تعادل آب و الکترولیت‌ها در بدن ایفا می‌کنند.

Nephrostome.

قیف کلیوی

Nephrotomy.

کلیه‌بری

Nephrotoxic

سمیت کلیوی

Nerosid (and Oleanderosid)

نرئوسید و اولندروسید، مواد سمی اند که در گیاه خر زهره (Oleander ) *nerium cleaner* وجود دارند، که پس از خورده شدن سبب مسمومیت شده و منجر به اسهال، تشنج و در مراحل بعدی فلج و حتی مرگ می‌شوند.

Nerve.

۱) عصب (در بافت‌های حیوانی)، ۲) رگ (در بافت‌های گیاهی)، ۳) موضع دردناک، نقطه‌ی حساس زخم

Nest.

آشیانه، لانه، جایگاه

Net flux

جریان واقعی

Network.

شبکه

Neural.

عصبی

Neurectomy.

قطع عصب

Neurilemma.

غلاف رشته عصبی

Neuritis.

تورم اعصاب محیطی - اعصاب محیطی مغز و طناب نخاعی را با عضلات، پوست، اعضاء و بخش‌های دیگر بدن مرتبط می‌سازند.

Neuroblast.

پیش یاخته‌ی عصبی، یاخته‌ی سازنده بافت عصبی

Neurocranium.

عصب جمجمه‌ای

Neuroglia.

بافت همبند عصبی

Neurohypophysis.

هیپوفیز عصبی

Neurolythyrism

نورولاتیریسم، در این بیماری نخاع آسیب دیده و سبب فلجی پاها در انسان می‌شود.

Neuroleptic.

مخدر یا مسکن اعصاب

Neuromere.

واحد عصبی

Neuromuscular.

عضلانی - عصبی

Neuron. Nerve cell.

یاخته‌ی عصبی

Neuronolipidosis.

چربی‌گرفتنگی اعصاب محیطی

Neuropathology.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Neurophagia.	آسیب‌شناسی عصبی خورده شدن نرونها	مواد جامد غیرچربی شیر - این مواد تشکیل شده‌اند از پروتئینها، لاکتوز، مواتد معدنی و دیگر مواد محلول در آب موجود در شیر.
Neurophysiology.	فیزیولوژی اعصاب	Niacin, Nicotinic acid; antipellagra vitamin.
Neuropore.	منفذ عصبی	نیاسین، اسید نیکوتینیک، ویتامین ضد پلاگرا - نوعی ویتامین محلول در آب از گروه ویتامین ب کمپلکس.
Neurosecretion.	ترشح عصبی	Niacinamide.
Neurosis.	بیماری عصبی	نیاسینامید - شکل فعال نیاسین در بافت زنده.
Neurotoxicity.	مسمومیت عصبی	Nickel. Ni.
Neutral.	خشی	نیکل - نوعی عنصر شیمیایی فلزی است که به مقدار چربی در خاک یافت می‌شود. به نظر می‌رسد که برای رشد گیاه مفید نباشد. در تغذیه‌ی حیوانات، هیچ نیازی به مصرف مکمل نیکل در جیره‌ی غذایی نیست و به نظر می‌رسد که مقدار احتمالاً ضروری نیکل بطور طبیعی در خوراکیهای معمولی یافت می‌شود.
Neutralization.	خشی کردن، خشی‌سازی	Nicotinamide.
Neutron.	نوترون	نیکوتینامید - آمید اسیدنیکوتینیک است که دارای فعالیت نیاسین بوده و جزیی از دو کوآنزیم محسوب می‌شود.
Neutropaenia.	کمبود گویچه‌ی سفید در خون	Nictitating.
Neutrophil.	گویچه‌ی سفید چندهسته‌ای - نوعی گویچه‌ی سفید خونی بیگانه‌خوار که با تشکیل چکر در رابطه است.	پلک سوم
Newborn.	نوزاد، تازه متولد شده	Nictitating membrane
NFE. Nitrogen free extract.	عصاره‌ی عاری از ازت، عصاره‌ی بدن ازت	پلک سوم در پرندگان
NFS. Solids not fat. SNF; NMS.		Nimbin
Solids non fat (SNF)		نیمبین، نیمبین و مشتقات آن ترکیبات تری ترپنوییدی هستند که در تفاله نیم (Neem)

(Cake) وجود داشته و مزه تلخی دارند. آنها موجب کاهش خوش خوراکی جیره نمی‌شوند؛ ولی ماهیت سمی دارند. در صورتی که تا بیست درصد تفاله دانه نیم (Neem seed) در مخلوط کنسانتره وجود داشته باشد، مشکل خوشخوراکی وجود ندارد، ولی میزان رشد تحت تاثیر قرار می‌گیرد که علت این موضوع کاهش قابلیت هضم پروتئین است.

### Nipple.

نوک پستان، پستانک

### Nisin

یکی از معمولترین باکتریوسینها دارای ساختار پپتیدی که در مقابل باکتریهای گرم مثبت و شکل اسپوری آنها بسیار موثر است.

### Nitrogen. N.

ازت، نیتروژن - نوعی عنصر گازی که ۷۸٪ حجم اتمسفر یا جو را تشکیل می‌دهد. ازت موجود در خاک توسط باکتریها و واکنشهای طبیعی برای گیاهان قابل استفاده می‌گردد. در تهیهی کودهای تجارتي از تعداد زیادی ترکیبات ازته؛ مثل، سولفات آمونیوم و نیترات آمونیوم استفاده می‌گردد. ازت عنصری ضروری برای ادامه حیات گیاهان و جانوران است. تمام پروتئینها حاوی حدود ۱۶٪ ازت است.

### NMS. Nonfat milk solids; NFS.

مواد جامد غیرچربی شیر

### Nociceptor.

گیرنده درد

### Nocturnal.

شب فعال، شب بیدار- جانورانی که در شب به فعالیت می‌پردازند و روزها را به حالت خواب یا استراحت در آشیانه‌ی خود سپری می‌کنند.

### Node.

گره، دانه، تکمه

### Nodose.

گره‌ای

### Nodular.

گره‌ای، گره‌دار، تکمه‌ای

### Nodule.

گره، غنچه، دانه

### Nodulus.

گره، غنچه، دانه

### Nodus.

گره، دانه

### Nomenclature.

نامگذاری

### Non-fiber carbohydrate (NFC)

کربوهیدرات‌های غیر فیبری، شامل پکتین، نشاسته و قندها هستند که در شکمبه تخمیر شده و دارای قابلیت هضم بالا می‌باشند (بالای ۸۰ درصد).

### Nonabsorbable.

غیر قابل جذب

### Nonadherent.

غیر چسبنده، نجسب

### Nonantigenic.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Noncapillary.	غیرپادگنی	Nonsymbiotic	ماهیچه صاف
Nonconjugative.	غیرمویینه	Nontoxic, See toxic; toxicity.	غیرهمزیستی
Nondeciduate.	غیرالحاقی، الحاق ناپذیر	Noddles. See nooding.	غیرسمی
Nondisjunction.	بی‌خزان، غیرافتنده	Nooding.	خوراک لوله‌ای غاز
Nonerectile.	غیرتفریقی	Nooding.	تغذیه‌ی خوراک لوله‌ای به غاز - نوعی روش
Nongranular.	غیرنعوظی، راست نشدنی		تغذیه‌ی غازپروری که در آن خوراکی لوله‌ای
Nonheme.	غیردانه‌ای، فاقد دانه		شکل به طول ۷/۵ سانتی‌متر را به زور در
Nonheme.	آهن غیرهموگلوبینی، آهن گیاهی - آهنی که	Noonatal.	حلق حیوان می‌کنند.
	بخشی از مولکول هموگلوبین نباشد. اشاره	Norepinephrine.	دوره‌ی نوزادی
	است به آهن موجود در منابع گیاهی.	Norepinephrine.	نوراپینفرین
Non-nutritive feed additives	مواد افزودنی غیرخوراکی (مثل رنگدانه‌ها	Normal.	معمولی، عادی، طبیعی
	و...)	Nose.	بینی
Nonpermissive.	غیرمجاز	Nose.	بینی
Nonself.	غیرخودی	Nose tongs	دماغ‌گیر
Nonspecific.	غیراختصاصی، غیرمخصوص	Nose ring	حلقه بینی
Non starch polysaccharides	پلی‌ساکاریدهای غیر نشاسته‌ای	Nosepiece.	قطعه خرطوم، قطعه بینی‌ای
Nonsterility.	غیرنازایی، غیرعقیمی	Nostrils.	منخزین، سوراخهای بینی
Non striated muscle		Notch.	فاق، شکاف (۷ شکل)، بریدگی
		Notochord.	



طناب پشتی

**Nourish.**

(۱) تغذیه کردن، غذا دادن (۲) پرورش دادن،

رشد دادن، تقویت کردن

**Nourishment.**

تغذیه، پرورش غذا، خوراک

**Noxious.**

مضر، بدمزه، نامطبوع، ناخوشایند

**Nozzle.**

نازل، بینی، پوزه، شیپوره - قسمت انتهایی شیر آب، فواره، آبپاش و غیره که مایع جاری در لوله در هنگام خروج از آن به خارج تخلیه می‌شود.

**NPN. Nonprotein nitrogen.**

مواد ازته‌ی غیر پروتئینی

**NRC. National Research Council.**

انجمن ملی تحقیقات - بخشی است از آکادمی ملی علوم که در سال ۱۹۱۶ تأسیس گردید. هدف از تأسیس این انجمن افزایش استفاده مؤثر از منابع عملی تکنیکی موجود بوده است. این سازمان خصوصی غیر تجاری دانشمندان، هر چند وقت یک بار نشریه‌هایی منتشر می‌کند که در آنها احتیاجات غذایی حیوانات اهلی آورده می‌شود.

**Nuclear.**

هسته‌ای

**Nuclease.**

نوکلئاز - آنزیم‌های موجود در گیاهان و جانوران که موجب تسریع تجزیه نوکلئین و اسیدنوکلئیک می‌شود.

**Nuclein.**

نوکلئین - هر نوع ماده‌ای که از هسته‌ی یاخته به دست می‌آید.

**Nucleoid.**

هسته‌مانند، شبه‌هسته

**Nucleolus.**

هستک - هسته‌ی یاخته یک بدنه‌ی مشخص به نام هستک دارد که از نظر محتوی اسیدریبونوکلئیک (RNA) غنی است.

**Nucleoplasm.**

پروتوپلاسم هسته

**Nucleoprotein.**

نوکلئوپروتئین - ترکیباتی شامل اسیدهای هسته‌ای و پروتئین‌ها که بویژه روی کروموزومها متمرکز هستند. ویروسها نیز از نظر ساختمان شیمیایی نوکلئوپروتئین محسوب می‌شوند.

**Nucleoside.**

نوکلئوزید - ترکیبی متشکل از یک باز ازته و یک قند؛ ترکیبی که از قلباهای آلی مشتق از پورین یا پیریمیدین و قند ۵ کربنه؛ مانند، آدنوزین تشکیل یافته است. نوکلئوزید، هر نوع گلوکزیدی است که از تجزیه‌ی اسیدهای هسته‌ای حاصل می‌شود. مشتقات اسید فسفریک و نوکلئوزیدها را نوکلئوتید نامند.

**Nucleotide.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

نوکلئوتید - ترکیبی مرکب از یک باز ازته،  
یک قند و یک فسفات.

nucleotide.

املاح فسفردار نوکلئوتیدها

Nucleouls.

هسته‌ی یاخته، هستک گرد میان هسته‌ی  
یاخته، دانه یا دانه‌های ریز میان هسته‌ی سلول  
(جمع)

nucleus

هسته‌ی سلول، مغز سلول - (۱) یک جسم  
رنگی که در عمق سلول، معمولاً نزدیک مرکز  
قرار دارد؛ قلب و مغز سلول که حاوی  
کروموزومها و ژنها. همچنین، توده‌ی مرکزی  
کوچک اتم با بار مثبت. تمام هسته‌ها حاوی  
پروتونها و نوترونها هستند، بجز هسته‌ی  
هیدروژن معمولی که فقط یک پروتون منفرد  
دارد. (۲) یک کلنی کوچک زنبور که از آن  
برای پرورش ملکه یا در کار گرده‌افشانی در  
گلخانه استفاده می‌کنند. (۳) یک هسته‌ی  
مرکزی که مواد به دور آن جمع می‌شود.

Nuclide.

نوکلید - اصطلاحی است عمومی که برای  
تمام اشکال اتمی عناصر به کار می‌رود.

Nulliparous.

عدم زنده‌زایی

Nullisomic.

فردی است که از یک کروموزوم  $2n-2$  خاص،  
هیچکدام را ندارد.

Nullparity

نزائیده

Number

عدد، شماره، تعداد

Numerous

بیشمار

Nursing

پرورش

Nurture.

پرورش، تغذیه، پروردن

Nut.

خشکبار، میوه‌ی آجیلی، مهره

Nutrient.

ماده‌ی غذایی، عنصر غذایی، جزیی از غذا -  
(۱) نوعی ماده ضروری برای اعمال تغذیه‌ای  
بدن. (۲) عنصر یا ترکیب موجود در خاک که  
برای رشد گیاه ضروری است. (۳) هر یک از  
شش گروه مواد غذایی (آب، کربوهیدراتها،  
پروتئین، چربی، مواد معدنی و ویتامینها) یا  
اجزاء هر یک از آنها؛ مثل، کلسیم از گروه  
مواد معدنی که برای انجام طبیعی بدن  
ضروری هستند.

Nutrient inter relationship

روابط داخلی بین مواد مغذی

Nutrients.

مواد غذایی

Nutrilite.

یک عنصر غذایی، یک ماده‌ی غذایی - هر  
ماده‌ی آلی که به مقدار مزیی برای تغذیه‌ی  
یک میکروارگانیسم ضروری باشد.

Nutriment.

ماده‌ی غذایی، غذا، تغذیه - انرژی یا مواد ساختمانی است که حیوان برای ادامه‌ی حیات به آن نیاز دارد.

### Nutriology.

علم تغذیه - مطالعه‌ی غذاها و استفاده از آنها در جیره‌ی غذایی و به منظور درمان.

### Nutrition.

تغذیه، علم تغذیه - علمی که در رابطه با مواد غذایی و اثرات آنها روی اعمال حیاتی و احتیاجات بدن به مواد غذایی و اثرات کمبود مواد غذایی بحث می‌کند.

### Nutritional.

تغذیه‌ای - مربوط به تغذیه، مؤثر روی تغذیه.

### Nutritionist.

متخصص تغذیه - شخصی که به علم تغذیه احاطه دارد؛ یعنی، اطلاعات کافی در مورد غذاها جهت تأمین نیازهای مربوط به نگهداری، رشد و سلامتی دارد. متخصص تغذیه می‌تواند از علم خود بطور بالینی، مشاوره‌ای، طبی و برای بهداشت عمومی، تحقیقات و تدریس استفاده نماید. البته تغذیه-ی انسانی و حیوانی دارای تخصصهای جداگانه بوده، اما مشترکات فراوانی دارند.

### Nutritious.

مغذی، غذاییت‌دار

### Nutritive.

غذایی، مربوط به غذا

### Nutriture. Nourishment.

وضعیت تغذیه‌ای

### Nyctalopia. Night blindness.

شب‌کوری - یک عارضه‌ی چشمی که در آن چشم در نور کم (شب) قدرت دید کافی ندارد.

### Nylon bag

کیسه‌های نایلونی، کیسه‌های پلاستیکی

### Nymph.

شفیره، نوچه

### Nymphomania.

دایم فحل - عارضه‌ای است که در آن حیوان ماده به طور دایم علائم فحلی نشان می‌دهد.

### Nystagmus.

حرکات پاندولی گره چشم، حرکات چرخشی کره چشم، حرکت پاندولی چشمها



### Oak bark

پوست درخت بلوط

### Oat, See oats.

(۱) یولاف، جو صحرایی (۲) یولاف دادن، تغذیه کردن حیوان با یولاف.

### Oat feed

خوراک جو دوسر (یولاف)

### Oat groats

مغز جو دوسر، یولاف پوست کنده

### Oat meal

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Oats.	آرد جو دوسر	Occult.	انسداد، بسته بودن
Obese.	یولاف، جو دوسر	Occurrence.	پنهانی، مخفی
Obesity.	فربه، چاق، چاق مرضی، اضافه وزن ناشی از افزایش چربی در بدن	Oculus.	رخداد، اتفاق، وقوع
Objectionable.	قابل اعتراض، مردود	Ochre codon	چشم ساده
Obligatory.	اجباری	UAA	کلمه رمز افری، ترتیب سه نوکلئوتیدی
Oblong.	دراز، کشیده، طویل	mRNA	در mRNA که توسط هیچکدام از tRNA
Obovate.	تخم مرغی وارونه، واژ تخم مرغی	tRNA	شناسایی نمیشود، کلمه رمز پایان در ترجمه می‌باشد.
Observed.	رؤیت شده، دیده شده، مشاهده شده.	Ocular.	چشمی - مربوط به چشم.
Obstetrics.	مامایی	Oculomotor.	محرک مشترک چشم
Obstruction.	انسداد، حالت بسته بودن	Odontalgia. Toothache.	درد دندان
Occipital.	پس سری، عقب سری	Odontoblast.	سلول عاج ساز، سلول سازنده عاج
Occlusal.	حالت بسته بودن، حالت روی هم قرار گرفتن - مثل، روی هم قرار گرفتن دندانهای بالا و پایین.	Odorless.	بی بو، فاقد بو
Occlusion.		Oedema. edema.	خیز، تجمع مایعات serozy در فضاهای میان بافتی یک عضو که منجر به ایجاد حالت تورم در عضو می شود؛ مثل، خیز پستان در دامهای شیری.
		Oesophagiomalacia.	نرمی جدار مری، نرمی سرخانی یامری
		Oesophagitis.	

آماس مری، التهاب (آماس، تورم، ورم) مری	نتاج، فرزندان
یا سرخنای	Off-sort (wool)
Oesophagotomy.	(پشم) ناجور، (پشم) نامرغوب
مری بُری	Ohm.
Oesophagus.	اَهم (واحد مقاومت برقی)
مری، سرخنای - لوله‌ای که حلق را به معده متصل می‌کند.	Oil.
Oestridae.	روغن - مایع چرب یا روغنی که از آب سبکتر، در آب نامحلول، بسهولت قابل اشتعال و بطور عمده از کربن و هیدروژن تشکیل می‌شود. روغنها در حرارت معمولی اتاق مایع هستند. در الکل، اتر، بنزین، سولفور کربن و کلروفرم محلول بوده و از سه دسته تشکیل می‌شوند: (۱) روغنهای ثابت (۲) روغنهای معدنی یا کانی (۳) روغنهای اسانس‌دار.
Oesteomalacia.	Oil gland
نرمی استخوان	غده چربی، غده‌ای که پایه دم برخی طیور وجود دارد که از آن غده ماده چرب برای شفاف کردن پرها ترشح می‌شود.
Oestrum. Heat.	Oiling.
فحلی	روغن زدن، چرب کردن
Oestrus. See estrus.	Oils. See oil.
فحلی	روغنها
Offal.	Oilseed.
ضایعات، پس‌مانده، تفاله - (۱) هر چیز بی-مصرفی که بیرون ریخته می‌شود. (۲) در کارخانه‌های غله‌کوبی به فرآورده‌های فرعی؛ مثل، سبوس، نیم‌دانه و غیره گفته می‌شود.	دانه‌ی روغنی
Offal meal	Oily bird syndrome
پودر ضایعات	نشانه‌گان پرندۀ چرب
Off color.	Ointment.
بدرنگ	پُمامد، مرهم، روغن
Off feeding	Okazaki frogment
از غذا افتادگی	قطعه اوکازاکی
Off- flavor	
بی مزه، طعم نامطلوب	
Offset	
جبران کردن، مقابله کردن	
Offspring	

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Oleaginous.	دارای خواص روغنی	کم‌اداری
Olecranon.	آرنج، برجستگی آرنج، رأس آرنج	Oliguria. oligury
Olein.	اولئین - ترکیب روغنی بی‌رنگ که متشکل از گلیسرین و روغنهای مخلوط است.	کم‌اداری
Oleometer.	چربی‌سنج	Olive.
Olfaction.	بویدن	زیتون
Olfactory.	بویایی - مربوط به حس بویایی.	Omarthritis.
Olfactory stimuli	محرک‌های بویایی	التهاب مفصل شانه
Oligodendroglia.	الیگودندروگلیا - نوعی یاخته‌ی نوروگلی	Omasotomy.
Oligolecithal.	چندزرده‌ای	هزار لایه‌ی
Oligosaccharide.	چندقندی - یک کربوهیدرات پیچیده با ۲ تا ۱۰ مولکول قند ساده که توسط اتصال یا باند گلیکوزیدی بهم مرتبط می‌شوند.	Omasum. book; manyplies; manifold. See rumen.
Oligospermia.	کم‌اسپرمی، الیگواسپرمیا، کاهش شمارش اسپرم در منی انزال شده	هزارلا - سومین معده‌ی حیوانات چهار معده‌ای (نشخوارکنندگان) که بین‌نگاری و شیردان قرار دارد. هزارلای گاو بیش از یک‌صد لایه دارد.
Oligotrophic.	کم‌غذایی - وضعیتی است که در آن به علت کمبود مواد غذایی، فراوانی گیاهان و جانوران نیز کم می‌شود.	Omental. epiploic
Oliguresis.		چادرینه‌ای
		Omentum.
		چادرینه
		OMI= oocyte maturation inhibitor
		مهارکننده تکامل اووسیت
		Omite.
		یک کنه‌کش اختصاصی
		Omnivore.
		همه‌چیزخواران - دسته‌ای از جانوران که از انواع غذاهای تغذیه می‌کنند.
		Omnivore.
		همه‌چیزخوار - حیوانی که از انواع مختلف غذاها تغذیه می‌کند.
		Omnivorous
		همه چیز خوار

Omphalitis.	ورم ناف	هیچ مرحله‌ای از رشد هیچگونه نفخی در حیوانات ایجاد نمی‌کند.
Omphalomesenteric.	نافی - روده‌بندی	Ontogeny.
Onager.	گورخر	تکامل فردی، سیر تکامل فردی
Oncogene.	ژن سرطانزا، ژن عامل سرطان	Onychogenic.
Oncogenesis.	سرطانزایی	ناخن‌زا
Oncogenic.	سرطانزا	Oocyst.
Oncology.	سرطان‌شناسی، مبحث سرطان‌شناسی	کیسه‌ی تخمدان
Oncosis. cancer. One gene one enzyme hypothesis.	سرطان	Oogenesis.
One way analysis of variance	تجزیه واریانس یک طرفه	فرآیند تشکیل تخمک، تولید تخمک، تخمک سازی، اووژنسیز
Ongole, Nellore	آنگوله، گاوکوهاندار هندی، نلور	Oogenic.
Ongules.	سُم‌داران	تخمک‌سازی
Onion.	پیاز	Oogonia
Onion. Allium cepa.	پیاز خوراکی	اووگونیا، اووگونی، سلول‌های دیپلوئیدی تخمدانی که تنها در اوایل دوران جنینی دیده می‌شوند
Onobrychis. V-sativa	اسپرس، جنس اسپرس، با وجودی که اسپرس نسبت به یونجه تولید کمی دارد ولی ارزش غذایی آن تقریباً شبیه یونجه است. اسپرس در	Oolemma= zona pellucida
		غشای تخم، زوناپلوسیدا
		Oophorectomy.
		تخمندان‌برداری - بریدن و خارج کردن تخمدان.
		Oophoritis.
		التهاب (تورم) تخمدان
		Oophoron= ovary
		اووفرون، تخمدان
		Ooplasm.
		میان‌مایه (سیتوپلاسم) تخمک، سیتوپلاسم تخمدان، اووپلاسم
		Ooporphyrins

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Oosperm	روسوب رنگدانه‌ها اووسیت بارور شده	گوسفند صورت باز، گوسفندانی که پیرامون چشم‌ها بدون پشم یا پشم کوتاهی دارند گفته می‌شود
Oosphere.	تخمک، یاخته‌ی جنسی ماده، آواز	Open- wool پشم تنک، پشم نامتراکم گوسفند که به طور مشخصی از خط پشتی به دو طرف بدن جدا شده است و بیشتر در گوسفندان پشم ضخیم دیده می‌شود
Ootid	تخمکچه، اووتید	Openbeak. لک‌لک
Ooze.	توده‌ی چسبناک و لزجی است که از عصاره‌ی گیاهی و یاخته‌های پاتوژن تشکیل شده باشد.	Openbill. حاجی لک‌لک، لک‌لک
Opacus.	مات، غیرشفاف، تیره	Opening. سوراخ، منفذ، روزنه، دهانه
Opal codon	کلمه رمز پایان UGA در مولکول RNA، رمز یاقوتی	Openness درشت اندامی، کیفیتی در گاوهای شیری که در ارتباط با طول بدن و طول و عرض دنده‌ها است
Opaque.	مات، تیره، غیرشفاف	Operztion. عمل، عمل جراحی
Open.	(۱) شکاف در پنیر، (۲) دام غیر آبستن	Operculum. سرپوش، دربپوش
Open day period	دوره‌ی باز، حد فاصل بین زایمان و آغاز آبستنی بعدی.	Ophthalmic. چشمی، مربوط به چشم
Open heifer	تلیسه جایگزین	Ophthalmitis. التهاب چشمی
Open lot housing	جایگاه با محوطه باز	Opioids اوپیوئیدها، ترکیبات شیمیایی مخدری که در تریاک (opium) وجود دارند. به ترکیبات مرفین مانندی که در بدن تولید می‌شود
Open period	دوره‌ی باز، فاصله زمانی بین زایش تا آبستنی دوباره (به ویژه در گاو)	
Open- faced (sheep)		



opiates گفته می‌شود، مانند اندورفین ها و  
انکفالین ها که بر گیرنده‌های مورفین اثر می  
گذارد.

Opossum.

صاریغ

Opportunist.

فرصت‌طلبی

Opsin

اوپسین، بخش پروتئینی ارغوان بینایی یا  
ردوپسین

Opsonin.

پادتن مهبی، اپسونین، مواد موجود در سرم  
خون که یاخته‌های خارجی (مانند باکتری  
های بیماری زا) را برای بیگانه‌خواری آماده  
می‌کند.

Optic.

بینایی، چشمی

Opticoel.

حفره بینایی

Optimal.

مناسب، به قاعده

Optimum.

مناسب، مطلوب

Oral

دهانی، شفاهی

Oralis.

دهانی

Orange.

پرتقال

Orbiculare.

مدور

Orbit.

کاسه چشم، حلقه چشم

Orbita.

حلقه چشم

Orbital.

مربوط به حلقه چشم

Orchard.

باغ، بوستان

Orchid.

ثعلب

Orchiectomy = castraion

قطع بیضه، اخته‌سازی، بیضه برداری

Orchis.

بیضه، خایه

Orchitis.

تورم بیضه

Order.

ردیف، راسته، سفارش

Ordinates.

مختصات

Ordinary least squares

حداقل مربعات معمولی

Organ.

اندام، عضو

Organelles.

اجزاء، اندامکها - اجزای داخل میان مایه‌ی  
(سیتوپلاسم) یاخته.

Organic.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

آلی، غیر معدنی - ترکیبات حاوی کربن است که از موجودات زنده (گیاهی یا حیوانی) مشتق شده‌اند. اسید

## Organism

سازواره، موجود زنده - هر گیاه یا حیوان کامل زنده.

## Organization.

سازمان، تشکل

## Organize.

متشکل شدن یا کردن

## Organizer.

سازمان دهنده

## Organogen.

مواد شیمیایی حیاتی - هر یک از عناصر شیمیایی مخصوص که بدون آنها موجود زنده قادر به زنده ماندن نباشد؛ مثل، اکسیژن، کربن، ازت، فسفر و غیره.

## Organogenesis.

اندام‌زایی - منشاء یا رشد اعضای یک حیوان. مجموعه پدیده‌هایی که در نتیجه‌ی آنها بافتها و اندامها از تغییرات یاخته‌های تخصص نیافته اولیه به وجود می‌آیند.

## Organogenic.

مشتق شده از مواد آلی

## Organoleptic.

حسی - این اصطلاح به کارگیری یک یا چند حس مخصوص را توصیف می‌کند. آزمایش ارگانولپتیکی یک غذا شامل دیدن، بویدن، چشیدن و لمس کردن می‌شود. ما غذاها را بر

طبق خواص ارگانولپتیکی دوست داریم یا رد می‌کنیم. ابتدا مشتری غذا را می‌بیند (ظاهر غذا)، سپس آن را بو می‌کند و خواصی چون طعم، بافت و یکنواختی آن را هنگام جویدن تعیین می‌شود.

## Organography

اندام‌نگاری، وصف اندامها - توصیف علمی اندامهای حیوانات و گیاهان.

## Organology

عضوشناسی

## Orgasm

اوج لذت جنسی

## Oriental mufflon

موفلون اوریتتال، کوچکترین گوسفند وحشی به بلندی ۶۵ تا ۷۰ سانتی‌متر که در غرب آسیا پراکنده است.

## Orientation.

جهت‌یابی، جهت‌گیری

## Orifice.

منفذ، سوراخ، دهانه

## Origin.

مبداء، منشاء، ریشه

## Ornamental.

تزئینی، زینتی

## Ornithology

پرند شناسی

## Oronasal.

دهانی - بینی‌ای

## Oropharyngeal.

دهانی - حلقی - مربوط به دهان و بینی.

**Oropharynx.**

ناحیه‌ی دهانی حلق

**Orphan lamb**

بره بی‌مادر

**Orpington**

ارپینگتون، نژاد دو منظوره ماکیان که برای تولید تخم مرغ و گوشت مناسب است. این نژاد به رنگ سیاه خرمایی و یا سفید است، ساق پا سفید، تاج ساده و پوست تخم مرغ پررنگ است.

**Ort**

باقیمانده خوراک، پس مانده خوراک، بخشی از خوراک یا جیره‌ای که پس از ۲۴ ساعت در آخور باقی می‌ماند ( معمولاً در آزمایش‌های تغذیه‌ای این واژه کاربرد دارد). معمولاً نسبت مواد متشکله این باقی‌مانده مانند مواد خوراکی جیره نیست

**Orthogonal**

مستقل، متعامد

**Orthogonal columns in matrix**

ستون‌های ماتریس مستقل

**Orthogonal contrasts**

مقایسات مستقل

**Orthogonal polynomials**

چند جمله‌ای‌های مستقل

**Osamine**

اوسامین، مونوساکاریدی که از گلوکز ساخته می‌شود و برای سنتز پروتئوگلیکان لازم است.

**Ossein**

اوسین، ماده پروتئینی ژله مانند استخوان

**Ossification**

استخوان‌سازی، فرایند تشکیل استخوان، در این فرایند املاح کلسیم و فسفر در شبکه آلی استخوان رسوب می‌کنند.

**Osteitis= ostitis**

التهاب استخوان، تورم استخوان

**Osteoblast**

سلول استخوان‌ساز، اوستیوبلاست، سلول‌هایی که در تشکیل استخوان نقش دارند و پس از تشکیل استخوان واقعی، اوستیوسایت (osteocyte) نامیده می‌شوند.

**Osteoclast. (ostaophage)**

اوستیو کلاست، ماکروفاژ استخوانی، سلول‌های بزرگ و چند هسته‌ای در استخوان که در فرایند تجزیه ( باز جذب) استخوان، نقش دارند.

**Osteofibrosis**

الیافی شدن استخوان، عارضه خاصی که بیشتر در اسب مشاهده می‌شود در بز و خوک و سگ نیز کم و بیش وجود دارد. علت این عارضه از دست دادن نمک کلسیم استخوان است که سبب شکنندگی استخوان می‌شود.

**Osteoid**

(۱) استیوید (استخوان جوانی که هنوز به طور کامل استخوانی نشده است)، (۲) استخوانی، ویژگی استخوانی داشتن

**Osteolathyrism**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

استئولایتریسم، این مشکل در دام‌های اهلی به علت مصرف دانه‌های لایبروس سیلوستریس (*L.sylvestris*) یا خلر کرکی (*L.sylvestris*) گزارش شده است. علایم آن بیشتر شامل بدشکل شدن ساختمان بدن است.

## Osteomalacia

نرمی استخوان

## Osteophage

ماکروفازهای استخوانی، اوستیوکلاست

## Osteophagia

استخوان خواری، این حالت در گوسفند و گاو، در بعضی نواحی دیده می‌شود که مقدار فسفر و کلسیم در خاک علوفه کم است.

## Osteoporosis

پوکی استخوان، استئوپروز، ناهنجاری که از حجم دیواره استخوان کاسته شده و یا به عبارت دیگر فضای میانی استخوان افزایش می‌یابد.

## Ostitis

تورم استخوان

## Ostrich

شتر مرغ

## Orthoptera.

راست بالان

## Orthos.

راست، مستقیم

## Orthotropous.

راست تخمک

## Orts. Weighback.

پس‌مانده‌ی غذا - غذایی که توسط حیوان در تغذیه‌ی روزانه یا آزمایشات هضمی یا تعادل مصرف نمی‌شود (اضافه می‌آید).

## Os. bone.

استخوان

## Oscillator.

نوسان‌ساز، ارتعاش‌ساز

## Oscillatory.

نوسانی، ارتعاشی

## Osculum.

دهانه

## Osmophiles.

ریزنده‌های آسموزدوست

## Osmophilic.

آسمزدوستی - ریزنده‌های حساس در مقابل فشار اسمزی.

## Osmose.

تراوش کردن، نفوذ کردن

## Osmosis.

قابلیت تراوش، آسمز، کشش دو مایع (محلول) با غلظتهای مختلف که توسط یک غشای نیمه‌تراوا از هم جدا باشند، به منظور انتشار و پخش یکنواخت مولکولها در دو طرف پرده‌ی نیمه‌تراوا. خاصیت اسمزی مهمترین عامل جذب مواد غذایی در بدن است. طبق این خاصیت، مایع رقیق‌تر از غشای نیمه‌تراوا عبور می‌کند و موجب رقیق کردن مایع غلیظ‌تر در طرف دیگر غشای نیمه‌تراوا می‌شود.

**Ossein.**

وسئین - ماده‌ی ژلاتینی استخوان که پس از تجزیه‌ی استخوان و جدا کردن مواد معدنی آن باقی می‌ماند.

**Osseous.**

استخوانی

**Ossicle.**

استخوانچه، ریز استخوان

**Ossification.**

تشکیل استخوان، استخوانی شدن - عمل تشکیل استخوان؛ رسوب کلسیم در استخوان در مراحل رشد حیوان تا رسیدن به سن بلوغ.

**Ossified.**

استخوانی، استخوانی شده

**Ossifrage.**

کرکس ریشدار

**Osteichthyes.**

ماهیان استخوانی

**Osteitis.**

التهاب (تورم، آماس) استخوان - پیشوندی است به معنی استخوان.

**Osteoarthritis.**

ورم استخوان مفصل

**Osteoblast.**

یاخته‌ی استخوان‌ساز

**Osteocyte.**

یاخته‌ی استخوانی بالغ

**Osteofibrosis.**

تخلیه‌ی کلسیمی استخوان، از دست رفتن نمکهای کلسیم موجود در استخوان که

موجب ترد و شکننده شدن آن می‌شود. این عارضه به طور عمده در اسب صورت می‌گیرد، ولی خوک، بز و سگ نیز به آن مبتلا می‌شوند.

**Osteogenesis.**

استخوان‌سازی، تشکیل استخوان

**Osteoid.**

استخوان شکل، شبه‌استخوان

**Osteoma.**

تومور استخوانی

**Osteomalacia.**

نرمی استخوان - عارضه‌ای است با علائم نرمی، درد و شکنندگی استخوانها، ضعف عضلانی و کاهش وزن. این بیماری در اثر کمبود ویتامین D یا کلسیم و فسفر ایجاد می‌شود. فعال بودن زیاد غده‌ی پاراتیروئید نیز ممکن است سبب نرمی استخوان شود.

**Osteomyelitis.**

تورم مغز استخوان

**Osteon.**

بافت استخوانی

**Osteoporosis.**

پوکی استخوان - متخلخل شدن یا کاهش وزن استخوان که در متابولیسم استخوان در مردها و زنهای میان‌سال اتفاق می‌افتد. به علت عدم توانایی یاخته‌های استخوان‌ساز (استئوپلاستها) در تشکی محل استخوان، استخوان نازک و اسفنجی می‌شود. این اختلال ممکن است به دلایل: کمبود کلسیم و/ یا

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

پروتئین در جیره‌ی غذایی، کاهش جذب  
کلسیم یا یک اختلال هورمونی ایجاد شود.

**Osteosclerosis. Abnormal hardening of bone.**

سختی استخوان، سخت استخوانی

**Osteosis.**

استخوانی شدن

**Ostium.**

دهانه، سوراخ

**Ostreiculture.**

پرورش صدف

**Ostrich.**

شتر مرغ

**Otitis.**

التهاب (آماس، تورم) گوش

**Otocyst.**

کیست گوش

**Otolith.**

سنگ گوش، شن گوش

**Otorrhea.**

التهاب نزله‌ای گوش

**Oura.**

دم

**Outbreak.**

همه‌گیری، شیوع ناگهانی

**Outbreeding = out breeding**

آمیزش غیرخویشاوندی از نژادهای مختلف،

آمیزش برون نژادی

**Outcross.**

دگرگشتی - آمیزش بین افراد غیرخویشاوند؛

گرده‌افشانی که معمولاً به وسیله‌ی عوامل

طبیعی در یک جامعه‌ی گیاهی با ماهیت  
ژنتیکی متفاوت انجام می‌شود.

**Outcrossing = Out crossing**

آمیزش غیرخویشاوندی در بین لاین‌های یک

نژاد، آمیزش افرادی که میزان خویشاوندی

آنها کمتر از میانگین رابطه خویشاوندی افراد

جامعه باشد.

**Outgrow.**

رشد مفرط، رشد بیش از حد

**Outland. Out field.**

ملک دورافتاده

**Outlet.**

دریچه، روزنه، سوراخ خروجی

**Outline**

خلاصه، طرح، رئوس مطلب

**Outliner**

داده پرت

**Outpatient.**

بیمار سرپایی، بیمار غیربستری

**Output.**

تولید، بازده، محصول

**Outwintering**

بیرون نگهداری زمستانی، نگهداری دام در

مزرعه در زمستان به جای نگهداری آنها در

محوطه سر پوشیده.

**Ova.**

تخمک، تخم، یاخته تناسلی ماده

**Oval.**

بیضی، بیضی شکل

**Ovalbumin**

اوآلبومین، اوآلبومین، این پروتئین بیش از نیمی (۵۴٪) از محتوای پروتئینی سفیده را تشکیل می‌دهد و مسئول بخش عمده‌ی ویژگی‌های عمومی سفیده است. اوآلبومین شبیه سرم آلبومین موجود در پلاسمای خونی می‌باشد و می‌توان آن را با این ترکیب مقایسه نمود. این ماده در خون مرغ‌های تخم‌گذار یافت شده است. به هر حال اوآلبومین یک پروتئین خالص نمی‌باشد؛ در واقع یک فسفوپروتئین است. باید توجه نمود که اوآلبومین دارای مقداری مانوز و گلوکزآمین در هر واحد مجزا می‌باشد اما فاقد نورآمینیک اسید می‌باشد. از نظر ترکیب اسید آمینه‌ای تعادل خیلی خوبی دارد. اسیدگلوتامیک به میزان بیش از ۱۰ درصد در آن وجود دارد و سایر اسیدهای آمینه نیز به میزان کمتر در آن مشاهده می‌شود. اوآلبومین دارای خواص ژله‌ای و کف‌کنندگی می‌باشد این خواص و ویژگی‌ها به حالت پروتئین بستگی دارد به طوری که هر چه میزان S- اوآلبومین افزایش می‌یابد این خاصیت کاهش می‌یابد. وزن این پروتئین تک واحدی ۴۴/۵ کیلو دالتون و نقطه ایزوالکتریک (pI) آن ۴/۵ است. اوآلبومین یک پروتئین مرجع محسوب می‌شود، همچنین در زمینه‌ی بیوشیمی به عنوان پروتئین حامل، نگهدارنده، عامل

مسدود کننده یا استاندارد، موارد استفاده متعدد دارد.

## Ovarian cycle

چرخه تخمدانی

## Ovarian graft

پیوند تخمدان، این عمل در بررسی‌های فیزیولوژیک کاربرد پیدا کرده است؛ برای نمونه پیوند زدن تخمدان‌هایی که به شکل یخ زده نگهداری شده‌اند به یک جانور ماده از همان گونه یا گونه دیگر.

## Ovarian medulla

بخش درونی تخمدان، مدولای تخمدان

## Ovarian regression

پس‌روی تخمدان

## Ovariectomy.

تخمدان‌بری

## Ovaritis.

التهاب (تورم) تخمدان

## Ovarium. See ovary. Ovary. ovarium.

تخمدان - محل تولید تخم یا تخمک (یاخته‌ی جنسی ماده) در حیوانات یا گیاهان ماده.

## Ovary

تخمدان

## ovate

تخم‌مرغی، به شکل تخم‌مرغ، بیضوی

## oven

فر، أجاج، خشک‌کن آزمایشگاهی

## Oven dry

بدون رطوبت، صد در صد خشک

## Overbrowsing.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

سرشاخه چری مفرط - چریدن بیش از حد درختچه‌ها یا سرشاخه‌های درختان توسط بز، گوسفند و غیره.

**Overdistention.**

اتساع مفرط، اتساع زیاد

**Over-dispersion**

بیش-پراکشی

**Over-conditioning**

شرایط چاقی

**Overdominance**

فوق غالبیت، فوق بارزیت، فوق غلبه

**Overeating = apoplexy**

بیماری پرخوری، آنتراتوکسمی

**Overextension.**

کشیدگی مفرط، کشیده شدن بیش از حد معمول

**Overfat. too fat; overfinished.**

چاقی مفرط، بسیار چاق، بسیار پروار شده - لاشه‌هایی که نسبت چربی به گوشت در آنها زیاد باشد. این اصطلاح در مورد حیوان زنده نیز به کار می‌رود.

**Overfeeding.**

تغذیه‌ی بی‌رویه، تغذیه‌ی مفرط، تغذیه‌ی بیش از حد، مصرف بیش از حد خوراک - این عمل ممکن است موجب اسهال، شکم درد، نفخ، لنگش و غیره شود.

**Overfinishing.**

پروار کردن مفرط، بیش از اندازه چاق کردن

**Overfleshed.**

بسیار چاق - حیوانی که بیش از اندازه و بطور غیراقتصادی پروار شده باشد. در بدن چنین حیوانی به مقدار بیش از حد مطلوب و غیراقتصادی چربی ذخیره شده است.

**Overgraze.**

پرچرانیدن، چرای بیش از حد

**Overgrazing. overstocking.**

چرای مفرط، چرای بی‌رویه، پُرچرانی، زیاده-روی در چرانیدن

**Overgrow.**

روی چیزی سبز شدن، زود رشد کردن، رشد سریع (بیش از حد معمول) داشتن

**Over-hair**

موهای رویی، موهای بلند که معمولاً ضخیم و سخت هستند و رنگ‌دانه دارند؛ مانند پال اسب.

**Overgrowth.**

رشد مفرط، رشد بیش از حد، پُرشدی، رشد غیرمعمول

**Overkill.**

کشتار مفرط

**Overmilking**

زیاد دوشی، جدا نکردن شیر دوش از پستان گاو بعد از اینکه شیر قابل استحصال از پستان دوشیده شده باشد.

**Overnight.**

در طول شب

**Overproduction.**



تولید بی‌رویه، تولید بیش از حد - تولید محصولات زراعی یا دامی در مقیاسی بیش از تقاضای بازار.

اصطلاحی است که در مورد محصولات حجیم شده (به طرق مختلف مثل هوادهی) نسبت به ماده اولیه آن به کار می‌رود. از این نوع محصولات می‌توان خمیرها، بستنی، بیسکویت پف کرده، کرم مارش مالو و خامه زده شده اشاره کرد. به خصوص افزایش حجم بستنی به وسیله زدن هوا به داخل مخلوط طی فرایند انجماد overrun نامیده می‌شود.

Overscald.

غوطه‌ورسازی طولانی مدت

Over shot

لب طوطی

Overstimulation

تحریک بیشتر، تحریک بسیار زیاد

Overuse.

پرمصرفی، استعمال بی‌رویه - استفاده‌ی بیش از حد از هر چیز.

Overventilation.

تهویه بیش از اندازه

Overweight.

چاق، پُر وزن، دارای وزن اضافه

Ovicide.

تخم‌کش - ماده‌ای است که انگلها را در مرحله‌ی تخم می‌کشد.

Oviduct. falpian tube.

تخمبر، لوله‌ی رحمی - دو لوله‌ی باریکی که در امتداد شاخه‌های رحم قرار دارند و در انتها به بخش گشادی به نام قیف رحمی ختم می‌شوند. هر یک از قیفهای رحمی ر زیر یکی از تخمدانها قرار دارد، به طوری که یاخته‌ی جنسی ماده (تخمک) پس از جدا شدن فولیکول بالغ روی تخمدان، وارد قیف رحمی و سپس لوله‌ی رحمی می‌شود. لوله‌ی رحمی در برخی حیوانات محل لقاح تخمک و اسپرم است.

Ovigenesis.

تخمک‌سازی - فرآیند تولید گامت ماده یا تخمک.

Ovigerous.

تخمک‌ساز

Ovignonium.

یاخته یا جرم (germ) اولیه‌ای است که یاخته یا گامت ماده (تخمک یا سلول تخم) از آن نتیجه می‌شود.

Ovine.

گوسفندی، بز - حیوانی است از زیر خانواده‌ی Ovidae؛ نظیر، گوسفندان و بزها.

Ovine virus abortion

سقط جنین ویروسی گوسفند

Oviparous.

تخمگذار

Oviposition = laying

تخمگذاری، تخمک‌گذاری

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Ovipositor.

تخمگذار

اووگلیکوپروتئین، یک درصد از وزن سفیده تخم مرغ را تشکیل می‌دهد.

Ovis.

جنس گوسفند

Ovoid.

تخم مرغی، تخم مرغی شکل

o.aeris.

گوسفند اهلی

Ovomacroglobulin

اووماکروگلوبولین، نیم درصد از وزن سفیده تخم مرغ را تشکیل می‌دهد و دارای خاصیت قوی ضد پادگنی است.

Ovisac.

کیسه تخم، تخمدان

Ovomucin

اووموسین یک گلیکو پروتئین می باشد؛ اما ساختمان آن در مقایسه با ساختمان

Ovistis.

طرفداران نطفه ماده

اووموکوئید از شناسایی کمتری برخوردار می‌باشد. این ترکیب نسبت به اووموکوئید

Ovocyte.

سلول تخم

دارای اسید نورامینیک بیشتری است. این ترکیب بیان کننده‌ی شکل الاستیکی و فیبری

Ovoflavin. riboflavin; vitamin B<sub>2</sub>

اووفلاوین، ریوفلاوین، ویتامین ب<sub>2</sub> نامی است که در گذشته براساس جداسازی ریوفلاوین از زرده‌ی تخم (مرغ) به این ویتامین داده شده است.

مولکول می‌باشد که مسئول ویسکوزیته یا چسبندگی آلبومین است. اسید نورامینیک به

Ovoflavoprotein

اووفلاووپروتئین، ۰/۸ درصد از وزن سفیده تخم مرغ را تشکیل می‌دهد که با ریوفلاوین در پیوند است.

طور کامل در pH خنثی، جدا شده و بارهای منفی آن مسئول این خواص می باشند. این

Ovogenesis

تخمک سازی، روند تشکیل، رشد و نمو تخمک

پروتئین در آب خالص نامحلول بوده اما در حضور نمک و در pH=7 حل می‌گردد.

Ovoglobulin

اووگلوبولین، در سفیده تخم مرغ به صورت G<sub>2</sub> و G<sub>3</sub> وجود دارد و عامل کف کننده سفیده تخم مرغ است.

اووموسین در مقابل حرارت مقاوم می‌باشد.

اووموسین در رابطه با متصل شدن گویچه‌های قرمز خون نقش بازدارنده‌ای را بر عهده دارد.

Ovomucoid

اووموکوئید، اووموکوئید که ۱۱ درصد پروتئین‌های سفیده را تشکیل می‌دهد، با

Ovoglycoprotein

اسپکتروسکوپی جرمی وزنی معادل ۲۸

کیلودالتون دارد و نقطه ایزوالکتریک آن (pI) ۱/۴ است. بارزترین خصوصیت این پروتئین، قابلیت مهار تریپسین است. اووموکوئید یک گلیکو پروتئین غنی از گلوکز آمین در حدود ۱۴ درصد می باشد. همچنین دارای ۷ درصد مانوز و یک مقداری گالاکتوز و مقداری اسید نورامینیک می باشد. اتصال مابین این مونوساکارید ها توسط یک زنجیره ی پپتیدی بر روی آسپارژین صورت می گیرد. این پروتئین در مقایسه با دو ترکیب قبلی یعنی اوآلبومین و کونالبوومین کوچک می باشد و دارای ۱۳ درصد نیتروژن بوده اما ۲ درصد گوگرد دارد. این ترکیب به راحتی از دیگر پروتئین های سفیده ی تخم مرغ به واسطه ویژگی محلولیت خود در اسید تری کلرواستیک جدا می گردد. اووموکوئید به واسطه ی حرارت تغییر ساختمان مولکولی می دهد اگر چه در مقایسه با اوآلبومین و کونالبوومین از مقاومت بسیار بیشتری برخوردار می باشد. اووموکوئید دارای فعالیت بیولوژیکی است و این به دلیل عامل آنتی تریپسین آن می باشد. طبق گزارشات اووموکوئید مهمترین آلرژن سفیده محسوب می شود.

#### ovotransferrin

اووترانسفرین، مهمترین پروتئین انتقال دهنده آهن است و حدود ۱۳ درصد پروتئین های

سفیده را تشکیل می دهد. وزن این پروتئین ۷۷/۷ کیلودالتون و نقطه ایزوالکتریک (pI) آن ۶/۱ است. اوترانسفرین به عنوان یک افزودنی غذایی در محصولات غنی شده آهن قابل استفاده است. بعلاوه نشان داده اند که این پروتئین حتی بدون حضور آهن در ساختمان خود نیز خاصیت باکتری کشی دارد.

#### Ovulation.

تخمک گذاری - رها شدن تخمک از فولیکول گراف (فولیکول بالغ) به داخل قیف رحمی؛ حیوانات تک قلوزا معمولاً در هر چرخه ی تناسلی یک تخمک رها می کنند، ولی حیوانات چندقلوزا چندین تخمک رها می کنند.

#### Ovulation rate

نرخ تخمکریزی

#### Ovule.

تخمک، تخم، یاخته جنسی ماده

#### Ovum.

تخمک - یاخته یا گامت جنسی ماده که بعد از لقاح تبدیل به عضو جدیدی از همان گونه می شود. گامت نرم اسپرم نامیده می شود.

#### Ovum transplant = embryo transfer

انتقال تخمک، برداشتن تخمک از یک دام و انتقال آن به حیوان ماده دیگر که از نظر گامه فعلی در همان شرایط دام رویان دهنده باشد، برای گذراندن دوره آبستنی.

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

**Owner.**

مالک، صاحب

**Ox. pl. oxen.**

گاو نر - هر یک از گونه‌های خانواده‌ی بوییده (گاو) از نشخوارکنندگان. به خصوص، یک گاو نر اهلی اخته شده که برای کار از آن استفاده می‌شود. در مقایسه با گوساله‌ی نر اخته که برای پروراندی از آن استفاده می‌شود و گاو نر که برای جفتگیری یا اسپرم‌گیری نگهداری می‌شود.

**Oxalates.**

اگزالاتها - نمکهای اسید اگزالیک (جوهر ترشک).

**Oxalate poisoning**

مسمومیت اگزالاتی

**Oxen. See ox.**

گاوهای نر کاری

**Oxhide.**

پوست گاو، چرم گاو

**Oxidase.**

اکسیداز - آنزیم فعال‌کننده‌ی اکسیژن.

**Oxidation.**

اکسیداسیون، اکسایش - ترکیب اکسیژن با یک عنصر دیگر و تشکیل یک یا چند ماده‌ی جدید. در واکنشهای شیمیایی عمل اکسیداسیون باعث افزایش بار مثبت روی یک اتم و/یا کاهش بار منفی می‌گردد. حیوان کربن موجود در غذا را با اکسیژن دم ترکیب

و گازکربنیک، انرژی، آب و حرارت تولید می‌کند.

**Oxidative.**

اکسایشی

**Oxidizable.**

اکسایش‌شوند، قابل اکسایش

**Oxidize.**

زنگ زدن، اکسید شدن

**Oxidized.**

اکسید شده

**Oxidizer.**

اکسیدکننده، اکسایند

**Oxidizing.**

اکسید کردن

**Oxidoreduction.**

اکسایش - کاهش

**Oxman.**

گاوچران

**Oxygen.**

اکسیژن - نوعی عنصر شیمیایی بی‌رنگ، بی‌بو و گازی است که فراوان‌ترین عنصر ضروری برای حیات موجودات زنده‌ی هوازی و گیاهان به شمار می‌رود.

**Oxyhemoglobin.**

اکسی هموگلوبین - ماده‌ای است که از ترکیب اکسیژن با هموگلوبین خون در ششها ایجاد می‌شود. این ترکیب به راحتی در مجاورت بافتهای بدن تجزیه شده و اکسیژن آن آزاد می‌شود.

**Oxyiuris.**

Oxystearin.

کرمک

اکسی استتارین

Oxytotic.

اکسی توسینی، مربوط به اکسی توسین یا هورمون محرک عضلات رحم

Oxytocin.

اکسی توسین - هورمونی است که از غده‌ی هیپوفیز ترشح می‌شود و وظیفه‌ی آن تحریک عضلات رحم است.

Oyster.

صدف خوراکی

Oyster shell

پوسته صدف، گوشماهی

Ozone. O3.

اوزون

## P

P

Progeny Test Sires مخفف

گاوهای نری هستند که اسپرم‌های آنها در ده گله یا بیشتر تست نتایج شده اند.

Pacemaker.

ضربان ساز - وسیله‌ای است که با کار گذاشتن آن در قلب، باعث ایجاد ضربان منظم در قلب می‌شود.

Package.

بسته، بسته‌بندی کردن

Packaging

بسته‌بندی

Packer.

بسته‌بند، کارخانه‌ی بسته‌بندی، دستگاه بسته‌بندی، کارگر کارخانه‌ی بسته‌بندی - (۱) شخصی که یک کشتارگاه یا تجارت بسته‌بندی گوشت را اداره می‌کند. (۲) مربوط به تجارت بسته‌بندی سبزیها، میوه‌های تازه یا گوشت. (۳) غلتک.

Packing.

بسته‌بندی - بسته‌بندی و آماده‌سازی انواع میوه، سبزی، و گوشت و غیره برای ارسال به بازار یا انبار. و نگهداری.

Packing.

پُرسازی، متراکم‌سازی، کوبش

Padding.

پاروزدن، حرکت پارویی

Pad

پوشال، بالشک (در کف پای پرندگان قرار می‌گیرد و مانع اصطحکاک استخوان‌های پنجه می‌شود.

Pad cooling

خنک کننده با پوشال

Paddock.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

چراگاه، گردشگاه اسب، مرتع کوچک

محصور، مزرعه کوچک محصور

Paddock grazing

چرای محصور

Paddy.

شلتوک، دانه‌ی کامل برنج

Pail

دبه، ظرف

Paired.

جفت شده، جفتی

Palatability = See also acceptability.

خوشخوراکی، مطبوعیت - خصوصیات از

یک گیاه یا بخشی از یک گیاه که موجب

ترجیح و انتخاب آن گیاه یا آن بخش از گیاه

نسبت به گیاه یا گیاهان دیگر یا سایر

قسمتهای همان گیاه توسط حیوان می‌شود.

خوشخوراکی عبارت است از تمایل نسبی

حیوان به مصرف یک غذا. عواملی؛ مانند،

شکل ظاهری، بو، مزه، بافت، درجه‌ی حرارت

و در بعضی حالات خصوصیات مربوط به

صدای یک غذا در دهان روی خوشخوراکی

آن مؤثر است.

Palatable.

خوش طعم، خوشخوراک

Pallor

رنگ پریدگی

Palate.

کام، سقف دهان

Paltine.

کامی

Palatomxillary.

کامی - فک بالایی

Palatopharyngeal.

کامی - حلقی

Pale.

کم‌رنگ، رنگ پریده

Paleocerebellum.

منخچه دیرینی

Palm.

۱) کف دست. ۲) نخل

Palm kernel cake

کنجاله هسته خرما

Palmar.

کف‌دستی

Palmitin.

پالمیتین - نمک آلی گلیسرول و اسید

پالمیتیک.

Palmodorsal.

کف‌دستی - پشتی

Palomino.

رنگ مسی، بلوند، طلائی - اسب بلوند یا

طلائی معمولاً با یال و دم روشن‌تر

Palp.

پاهای حسی دهانی، زایده حسی

Palpable.

قابل لمس

Palpation

لمس، معاینه لمسی، ملامسه

Palpebra.

پلک

Palpebral.

پلکی

Pampiniform.

هرمی شکل

Pan waterer

آبخوری بشقابی

Pancreas. Sweetbread.

لوزالمعده - نوعی غده‌ی ترشحی با دو نوع ترشح داخلی و خارجی که در زیر و پشت معده قرار دارد. این غده ضمن ترشح داخلی شیرهی لوزالمعده را که حاوی مایعات و آنزیمهای لوزالمعده است، در بخش ابتدایی روده‌ی باریک؛ یعنی، اثنی عشر ترشح می‌کند. اما در ترشح خارجی، این غده هورمون انسولین را مستقیماً به داخل خون وارد می‌کند **Sweetbread**. تجارتی ک از وساله به دست می‌آید غده‌ی تیموس است که نباید با لوزالمعده اشتباه شود.

Pancreatin. See enzyme.

پانکراتین - به طور تجارتی آن را از لوزالمعده‌ی گاو و خوک تهیه می‌کنند. این ماده حاوی آنزیمهای لوزالمعده بوده و قادر به تجزیه‌ی نشاسته، چربیها و پروتئینها است. از پانکراتین ممکن است به عنوان ماده‌ی کمک‌کننده به هضم استفاده شود، اما محیط معده آن را متلاشی می‌کند. بنابراین برای رسیدن آن به رود، محافظت آن توسط ایجاد

پوشش (در کپسول قرار دادن و غیره) انجام می‌شود.

Pancreatitis

آماس (تورم) لوزالمعده

Pancreatolith

سنگ لوزالمعده

Pancreatolitis.

بیماری سنگ لوزالمعده

Pancreozymin.

پانکروئوزیمین، کوله‌سیستوکینین، کوله-سیستوکینین پانکروئوزیمین - هورمونی است که در پاسخ به تحریک انجام شده توسط ورود چربیها و پروتئینهای نیمه‌هضم شده، اسید معده یا یون کلسیم از معده به بخش اول روده‌ی باریک (اثنی عشر) از لایه‌ی مخاطی این قسمت ترشح می‌شود.

Pancreozymin

پانکروزیمین، هورمونی است که در پاسخ به تحریک انجام شده توسط ورود چربی‌ها و پروتئین‌های نیمه هضم شده، اسید معده یا یون کلسیم از معده به بخش اول روده باریک (دوازدهه)، از لایه مخاطی دوازدهه ترشح می‌شود.

Pandemic.

فراگیر، بسیار شایع - بیماری یا چیز دیگری است که در سراسر یک کشور، قاره یا جهان شیوع داشته باشد.

Pandulose.

سرنگون، واژگون

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Pangeneis.

پیدایش کلی

Panmixis.

آمیزش اتفاقی

Pannus.

وشتی شدن قرنیه

Panting

نفس نفس زدن، له له زدن

Pnophthalmia.

چرکی شدن کره چشم

Panting.

لهله زدن

Pantouria.

پنتوز ادراری - وجود پنتوز در ادرار.

Pantothenate.

پنتوتنات - نمک اسید پنتوتینیک.

Papain.

پاپایین، یک ماده‌ی تُردکننده و تسهیل‌کننده‌ی هضم پروتئین که از میوه‌ی درخت پاپایا استحصال می‌شود. در برخی موارد، برای تُرد کردن گوشت دامهای کشتاری، قبل از کشتار، آنزیم پاپایاز را داخل گردش خون حیوان زنده تزریق می‌کنند. این آنزیم توسط اسید معده ختنی می‌شود. یک آنزیم پروتئولیتیکی است.

Papilla.

پُرز - (۱) برجستگیها یا برآمدگیهای کوچک روی سطح بدن یا یک عضو بدن؛ مثل، پرزهای زبان، روده، شکمبه. (۲) نوک پستان،

سرپستانک، برآمدگی کوچک، یاخته‌ی روپوست، کُرک گیاه.

Papillary.

مخروطی، پرزی

Papillate.

پرزدار، شبیه نوک پستان، نوک پستانی

Papilledema.

خیزنوک پستانی

Papiliform.

پرزی شکل

Papilloma.

زگیل، تاول پوستی، ورم

Papmeat.

غذای نرم (مثل، گوشت کوبیده)

Paprika.

فلفل شیرین

Parabens.

پارابن‌ها، پارابن‌ها، استرهای اسید پراهایدروکسی بنزوئیک هستند که به عنوان مواد ضد میکروب، ضد مخمر و ضد کفک در صنایع غذایی مصرف دارند.

Parabiosis.

همزیست تجربی

Parabola.

سهمی

Parabronchi.

نایژه‌ی نوع سوم

Paracasein. See casein; rennet.

پاراکازئین - پروتئینی است که از اثر رنین (مایه پنیر) روی شیر رسوب می‌کند.

Paradidymis.



جسم برنجی، جسم جنب بیضه‌ای

### Paraffin.

پارافین، نوعی ماده بی‌مزه، بی‌بو و مومی شکل است که از تقطیر مواد نفتی باقی می‌ماند. از پارافین برای اندود کردن سر بطری ژله‌ها، نگهداری میوه‌ها، روکش پاکتهای شیر، پنیر و موارد مشابه استفاده می‌شود.

### Paraganglia.

فوق گره‌ای

### Parakeratosis.

پاراکراتوز - (۱) نوعی بیماری پوستی در خوک که از کمبود روی (Zn) یا فراوانی کلسیم در جیره‌ی غذایی ناشی می‌شود. این بیماری با خشکی، سختی و شاخی شدن لایه-ی خارجی پوست مشخص می‌شود. (۲) هر گونه حالت غیرطبیعی لایه‌ی خارجی پوست، به ویژه شرایطی که توسط اِدم بین یاخته‌ها به وجود می‌آید و باعث ممانعت از تشکیل کراتین می‌شود.

### Paralysis = See milk fever.

فلج - (۱) اختلال در وظیفه، بویژه از دست دادن قدرت حرکت یا حس. غالباً نشانه یا علامت وجود بیماریهای مختلف حیوانی است. (۲) نوعی بیماری در زنبورعسل که با نشانه لرزش، گشادگذاری پاها و بالها مشخص می‌شود.

### Paramedian.

فوق میانی

### Parametrium.

فوق رحمی

### Paraolfactory.

فوق بویایی

### Paraphimosis.

خارج ماندن قضیب

### Paraplegia.

فلج مغزی یک‌طرفه

### Parasagittal.

فوق سهمی

### Parasite.

انگل (گیاهی یا جانوری) - موجود زنده‌ای است که برای دست‌کم مدتی درون یا روی یک حیوان یا گیاه زنده‌ی دیگر زیست کرده و از آن تغذیه می‌کند. برخی بیماریهای انسان و حیوانات ناشی از انگلها می‌شود. انگلها شامل گونه‌های پروتوزوآها، کرمها و بندپایان می‌شوند.

### Parasitic.

انگلی - الف - اشاره است به بیماری ناشی از عمل انگلها. ب - آلوده به انگل، اشاره است به حیوانات یا گیاهانی که ناقل انگل هستند.

### Parasiticde.

انگل‌کش

### Parasitism.

آلودگی انگلی

### Parasitology.

انگل‌شناسی

### Parsympathetic.

پاراسمپاتیک

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Parasympatholytic.

فلج پاراسمپاتیک

Parasympathomimetic.

مقلد پاراسمپاتیک

Paratendon.

لایه‌ی خارجی رباط

Parathormone.

پاراتورمون - هورمونی است که از غده‌ی پاراتیروئید ترشح می‌شود و وظیفه‌ی آن تنظیم کلسیم و فسفر خون (متابولیسم کلسیم و فسفر) از طریق: (۱) تحریک بافت مخاطی روده‌ی باریک و افزایش جذب کلسیم. (۲) تخلیه‌ی استخوان از کلسیم. (۳) دفع فسفات از کلیه‌ها است.

Parathyroid. See parathyroid glands.

پاراتیروئید، غدد پاراتیروئید

Parathyroidectomy.

برداشتن غدد پاراتیروئید

Paratuberculosis.

شبه سل، بیماری یون

Paratyphoid.

شبه حصبه

Paravertebral.

فوق مهره‌ای

Parvertebralis.

فوق مهره‌ای

paraxial

فوق محوری

paraxonia

جانوران سُم شکافته

Parenchymatous.

پاراتشیمی

Parent.

والدین

Parents stock= broiler breeder

مرغ مادر

Parental.

والدینی

Parental ditype

دوجوره‌ی والدی، نوعی تتراد دارای دو ژنوتیپ مختلف والدینی

Parenteral.

تزریقی، روشی است برای وارد کردن دارو و یا مواد معدنی به بدن به طور مستقیم به زیر پوست درون ماهیچه و درون رگ.

Paresis.

فلج ناقص، فلج کاذب - نوعی فلج نسبی که بر توانایی حرکت کردن اثر می‌گذارد، ولی بر قدرت احساس تأثیری ندارد.

Parlor (milk)

اتاق شیردوشی

Parietal.

جداری، اطراف‌ی، آهیانه‌ای، گیجگاهی

Parietalis.

جداری، مرزی

Parity

حالت جنس ماده در مورد تعداد زایش، تعادل، جفت، تعداد شکم

Parrot

طوطی

Parrot mouth

Paronychia.	دهان طوطی	Particle.	دپیلویید جزئی
Paroophoron.	بافت اطراف ناخن	ذره	
Parotiditis.	جسم کنار تخمدانی	Particle associated bacteria (PAD)	باکتری‌های وابسته به بخش جامد
Paroxysmal.	آماس غده‌ی پاروتید	Particle size	اندازه ذره
Pars.	بحرانی، حمله‌ای	Particolored	چند رنگی، به نژاد یا وارثه‌هایی از طیور گفته می‌شود پرهایی با دو رنگ یا بیشتر هستند، یا سایه‌های رنگی دارند.
Pars anterior, ( pituitary gland)	قسمت	Particulate inheritance	وراثت ذره‌ای، بر پایه این نظریه صفات نتاج، بر خلاف وراثت اختلاطی، حاصل ترکیب ژنی والدین نیستند.
Part per billion (ppb)	پارس آنتریور	Partridge.	کبک
Parthenium	قسمت در بیلیون	Parts per billion=ppb	قسمت در بیلیون
پارتنیوم، پارتنیوم علف هرزی است که در مزارع به همراه سایر محصولات رشد می‌کند. اگر این گیاه ریشه کن نشود، مسمومیت ایجاد می‌کند. فعالیت ماده سمی پارتنیوم بر همه حیوانات تاثیر گذار است و موجب التهاب بینی و ورم معده می‌شود. همچنین حیوانات علائم التهاب پوست را نیز نشان می‌دهد.		Parts per million=ppm	قسمت در میلیون
Parthenogenese.	بکرزایی	Parturient paresis	فلجی زایشی، حالتی که علت آن پایین بودن غلظت کلسیم خون است و باعث فلجی جزئی تا کامل بلافاصله پس از زایش می‌شود.
Parthenogenesis.	بکرزایی	Parturition.	زایش
Partial.	نسبی	Partusinduction	همزمان کردن زایمان
Partial diploid, (=merozygote)		Passive.	

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

غیر فعال	Pastiness.
Passive immunity	خمیری، حالت خمیری یا چسبندگی
ایمنی غیرفعال، ایمنی حیوان در برابر بیماری	Pastoral.
در نتیجه دریافت سرم خون حیوان دیگری که	چوپانی، روستایی، شبانی
در برابر آن بیماری ایمن است. این نوع ایمنی	Pastrami
دائمی نیست و از بین می‌رود.	گوشت دودی شده گاو
Paste.	Pastry.
خمیر	پختنی‌های خمیری - انواع نان، کیک، شیرینی،
Paste.	بیسکویت، کراکر و غیره که در تهیه آنها
چسب، خمیر، سریش، چسباندن	ابتدا مواد اولیه به صورت خمیر تهیه می‌شود
Pastern joint	و سپس خمیر که برحسب محصول موردنظر
مفصل بخولق، مفصل بین انگشت اول و دوم	حاوی مواد مختلف است، با دستوالعلم
Pasteurization.	مخسص پخته می‌شود.
پاستوریزه کردن - عمل حرارت دادن شیر به	Pasturable.
میزان ۶۲/۸ درجه‌ی سانتی‌گراد به مدت ۳۰	درخور چرا، قابل چرا
دقیقه یا به میزان ۷۱/۷ درجه‌ی سانتی‌گراد به	Pasturage.
مدت ۱۵ ثانیه. با این روش تمام	گیاهان یا علوفه‌ی موجود در چراگاه
میکروارگانیزمهای بیماری‌زا نابود یا غیرفعال	Pastural.
شده و خطر انتقال بیماری توسط شیر از بین	چرگاهی، وابسته به چراگاه، مرتعی
می‌رود. این عمل برای قابل نگهداری کردن	Pasture.
آب میوه‌ها و عمل نیز به کار می‌رود. در	چراگاه، مرتع، چرا، چرانیدن
پاستوریزه کردن خواص شیمیایی شیر تغییر	Pastured.
چندانی نمی‌کند.	چرانیده شده - اشاره است به سطح یا
Pasteurize. See pasteurization.	محصولاتی که توسط دامها چرانیده شده
پاستوریزه کردن - حرارت دادن شیر یا مایعات	باشد.
تازه‌ی دیگر توسط عمل پاستوریزاسیون برای	Pasturer.
طولانی کردن ظرفیت نگهداری آن.	چوپان، شبان، گله‌چران
Pasteuriosis	Pasturing.
پاستورولوزسز، وبای پرندگان	

چرانیدن - روش برداشت گیاهان علوفه‌ای یا  
پش‌مانده‌های زراعی توسط چرانیدن دام بر  
روی زمین.

Patch.

لکه

Patella.

استخوان کشکک، کشکک

Patellar.

کشککی - مربوط به استخوان زانو.

Patency.

باز، حالت باز، باز بودن، غیرمسدود

Patent.

باز، غیرمسدود

Paternal traits

صفات پدری، صفات ویژه‌ای که در حیوانات  
نر اهمیت دارد. مانند نرخ رشد، بازده غذایی  
و کیفیت لاشه.

Path method (inbreeding)

روش مسیریابی، روشی برای محاسبه ضریب  
همخونی و خویشاوندی از طریق شبیه سازی.

Pathogen.

بیماری‌زا - یک ماده، به ویژه یک  
میکروارگانیسم که قادر به ایجاد بیماری باشد.

Pathogen.

بیماری‌زا، عامل بیماری‌زا

Pathogenesis.

آسیب‌زایی، بیماری‌زایی، مبحث پیدایش  
بیماری

Pathogenesis.

آسیب‌زایی، ایجاد آسیب، بیماری‌زایی، ایجاد  
بیماری

Pathogenic.

بیماری‌زا، عامل بیماری‌زا

Pathogenicity.

بیماری‌زایی - توانایی نسبی یک عامل بیماری‌زا  
در ایجاد بیماری.

Pathogenomic.

وابسته به تشخیص ناخوشی، شاخص مرض

Pathogonomic

نشانه‌های بارز (بیماری)

Pathologic. Pathological.

آسیب‌شناختی، وابسته به آسیب‌شناسی

Pathologist.

آسیب‌شناس

Pathology.

آسیب‌شناسی، بیماری‌شناسی - علم شناسایی  
بیماریها از جنبه‌های ماهیت، علل، ایجاد و  
تغییرات وظیفه‌ای و ساختمانی که توسط آنها  
ایجاد می‌شود.

Patient.

بیمار، مریض، شخص مریض

Pattern.

الگو، طرح

Paunch= rumen

شکمبه، سیرابی

Pause. See laying ability.

توقف، ایست، توقف تولید - یک توقف  
موقت تولید تخم در مرغها تخمگذار که یک  
ویژگی ارثی است و اگر به صورت مکرر و

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

طولانی رخ دهد، اثر جدی روی تولید سالانه-  
ی تخم می گذارد.

Pause in egg

توقف تخمگذاری

Paw

پنجه پای پرنده

Payment.

پرداخت، هزینه

PCR= polymerase chain reaction

واکنش زنجیره‌ای پلیمرز

Pea.

نخود

Pea comb

تاج نخودی

Pea fowl

طاووس

Peak.

قله، رأس، اوج، حداکثر، به اوج خود رسیدن،  
پیک

Peak egg mass

اوج وزنی تخم مرغ، بیک وزنی تخم مرغ

Peak lactation.

اوج شیردهی

Peanut.

بادام زمینی

Pearl

مروارید، صدف

Peas

نخودها

Pecking

نوک زدن، پرکنی، در این ناهنجاری، مرغ ها  
به علت های گوناگون همدیگر را نوک زده،  
پرهای یکدیگر را می کنند و می خورند. در  
مرحله پیشرفته سبب پدیده کانابولیسیم  
(همدیگر خواری) می شود.

Pectin.

ژلاتین گیاهی، پکتین

Pectinaceous.

پکتینی، پکتین دار - وابسته یا مربوط به پکتین  
(ژلاتین گیاهی).

Pectinase. Pectase.

پکتیناز، پکتاز - آنزیمی است که قادر به  
هیدرولیز (آبکافت) پکتین و تبدیل آن به  
اسیدپکتیک و الکل است.

Pectoral.

سینه‌ای - مربوط به سینه‌ای.

Pectoralis.

سینه‌ای

Pectose. Protopectin.

پکتوز، پروتوپکتین

Peculiar

عجیب، ویژه

Ped

سبد بسته بندی

Pedicle.

پایک، دم، ساقه

Pediculosis

شپش زدگی

Pedigree.

نیاکان، شجره‌نامه، فهرستی از پیشینیان یک حیوان که معمولاً فقط شامل ۵ نسل است.

Pedunculated.

دم‌دار، ساقه‌دار

Peel. Peeling; rind.

پوست، پوسته - پوشش خارجی یا پوست میوه‌ها یا سبزیها؛ مثل، سیب، پرتقال و غیره.

Peel.

پوست‌کندن

Peeler.

پوست‌کن، وسیله‌ی پوست‌کنی

Pelagic

سطح‌زی (ماهی)

Pellagera

پلاگرا - نوعی بیماری تغذیه‌ای انسان و بعضی حیوانات که در اثر کمبود نیاسین (اسیدنیکو‌تینیک) یا کمبود اسیدآمینه‌ی تریپتوفان یا عدم تعادل اسیدهای آمینه که باعث کاهش تریپتوفان می‌شود و/ یا اعتیاد مزمن به مصرف الکل ایجاد می‌شود. این بیماری بیشتر در بین مردمی رایج است که ذرت غذای عمده‌ی آنها را تشکیل می‌دهد (ذرت کمبود نیاسین و تریپتوفان دارد). نشانه‌های پلاگر عبارتند از: التهاب پوست، اسهال و زوال عقل. این بیماری با استعمال خوراکی ۱۰۰ میلی‌گرم اسیدنیکو‌تینیک یا نیکوتینامید در هر چهار ساعت یک بار درمان می‌شو. اثرات جانبی نیکوتینامید کمتر است. از آنجا که پلاگرا

علاوه بر نیاسین معمولاً با کمبود چند ویتامین و ماده غذایی دیگر همراه است، بهتر است مکمل ویتامینهای ب کمپلکس و پروتئین نیز به مریض خوراندن شود. گوشت، ماهی، تخم- مرغ و شی جیره‌ی بسیار خوبی برای بیماران مبتلا به پلاگرا است، زیرا پروتئینهای حیوانی منابع سرشار نیاسین و تریپتوفان هستند.

Pellagrins

افراد مبتلا به پلاگرا

Pellet

پلت، حبّ (۱) توده‌ای از مو و استخوان ک توسط پرندگان یا پستانداران گوشتخوار بالا آورده می‌شود. (۲) خوراک پلت شده.

Pellet binder

پلت چسبان، در موقعی که کیفیت پلت مورد توجه است، اغلب به هر یک از مواد خوراکی از نظر پلت‌سازی، امتیازی داده می‌شود که در حین جیره‌نویسی در نظر گرفته می‌شوند. این امتیاز برای جیره‌های ذرت-سویا از ۵۵ تا ۶۰ که به سختی پلت می‌شوند تا ۹۵-۹۰ برای جیره‌های گندم-سویا متغیر است. در جیره‌هایی که قسمت اعظم آنها ذرت باشد، استفاده از مواد پلت چسبان مصنوعی جهت دستیابی به کیفیت مطلوب پلت، ضروری است.

Pelleted

پلت شده، پلت

Pelleting

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

پلت‌سازی، پلت ساختن، فشردن مواد خوراکی آسیاب شده در داخل یک صفحه مشبک به منظور شکل دادن خوراک

## Pellets

پلت - خوراک متراکم یا فشرده شد توسط عبور آن از سوراخهای الک پلت‌سازی به وسیله فشار مکانیکی.

## Pellucid.

شفاف

## Pelt.

پوشش پوست - پوشش طبیعی پوست شامل مو، پشم یا خز حیوانات است؛ نظیر، پوشش پشم در گوسفند، شتر و غیره پوشش مو در بز، اسب، انسان و غیره؛ پوشش خز در روباه، سمور، خرگوش و غیره.

## Pelvic.

لگنی - مربوط به لگن خاصره، واقع در نزدیک لگن خاصره.

## Pelvis.

لگن، حفره‌ی لگن خاصره

## Pen.

پن، محیط محصور (۱) حوضچه (۲) آغل (۳) قلم

## Pen mating

جفت‌گیری لانه‌ای

## Pendulous

نوسانی

## Penetrance.

نفوذ پذیری، نافذ، نفوذ یک صفت

## Penetrating.

نافذ، نفوذکننده

## Penetration.

نفوذ

## Penicillin.

قلم‌مویی

## Penicillin.

پنی‌سیلین - نوعی آنتی‌بیوتیک (پادزیو) که از کفکی به نام پنی‌سیلیوم نوتاتوم، از خانواده‌ی مونیلیاسه به دست می‌آید و از آن برای انهدام بسیاری از باکتریهای بیماریزا و درمان عفونتها استفاده می‌شود.

## Penis.

قضیب، آلت تناسلی حیوان نر

## Penna

شاهپر

## Pentosan. (C<sub>5</sub>H<sub>10</sub>O<sub>5</sub>)<sub>n</sub>

پنتوزان - یک پلی ساکارید متشکل از مولکولهای پنتوز (مثل، زایلان و آرابان) که در مواد گیاهی؛ مثل، سبوس، گندم، پوسته‌ی یولاف و غیره فراوان است.

## Pentose. C<sub>5</sub>H<sub>10</sub>O<sub>5</sub>.

پنتوز - نوعی قند ساده پنج کربنه؛ مثل، زایلوز و ریبولوز که در طبیعت به وفور یافت نمی‌شود.

## Pepper.

فلفل

## Pepsin.

پپسین - یک آنزیم هاضمه که از غدد معدی ترشح می‌شود. این آنزیم بطور تجارتي از



معده‌ی خوک تهیه می‌شود و از آن به عنوان یک داروی هاضمه‌ی پروتئین استفاده می‌شود. پپسین روی پروتئینها اثر می‌گذارد و آنها را به پروتئوزها، پپتونها و پپتیدها تبدیل می‌کند.

### Pepsinogen.

پپسینوژن - شکل غیرفعال پپسین است که توسط لایه مخاطی معده ترشح می‌شود و به وسیله اسید کلریدریک فعال شده و به پپسین تبدیل می‌شود.

### Pepsis. Digestion.

گوارش، هضم

### Peptic.

گوارشی، هاضم، هضم‌کننده، هضمی، مربوط به هضم

### Peptidase.

پپتیداز - آنزیمی است که پپتیدها را آبکافت کرده و به اسیدهای آمینه تبدیل می‌کند.

### Peptide.

پپتید - ترکیباتی با وزن مولکولی کم که ضمن آبکافت به دو یا چند اسید آمینه تبدیل می‌شود.

### Peptization.

لخته‌زدایی

### Peptones.

پپتونها - موادی هستند که از عمل هضمی آنزیمها روی مواد آلبومینی به دست می‌آیند. انواع مختلف پپتون از بافت عضلانی یا توسط عمل باکتریهای ماست روی لاکتالبو مین شیر تولید می‌شود و از آنها به عنوان اشکال

پروتئینی سهل جذب یا محیط کشت استفاده می‌شود.

### Peptonurial.

پپتون ادراری - وجود پپتون در ادرار.

### Per capital consumption

مصرف سرانه

### Per lay

پیش از تخمگذاری

### Per oral

از راه دهان (خوراندن)

### Percent. Percentage; (%)

درصد

### Percolate.

تراوش

### Percussion

دق کردن (یکی از روش‌های معاینه فیزیکی دام است. با استفاده از این روش می‌توان به وضعیت ارگان‌های مجاور پوست یا بافتی که در عمق بدن واقع است، پی برد).

### Percutaneous.

پوستی، از راه پوست

### Perennial.

چندساله، دائمی، پایا

### Perfect.

کامل

### Perforated

متخلخل، مشبک، سوراخ سوراخ

### Perforating.

رسوخ‌کننده

### Perforation.

سوراخ، سوراخ سوراخ، شبکه‌ای، مشبک

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Performance

عملکرد

Performance test

ارزیابی کارکرد (پاسخ تولیدی حیوان)

Perfusion.

تراوش نفوذ، غوطه‌وری، غوطه‌ورسازی - عمل غوطه‌ور کردن در یک محلول فیزیولوژیکی؛ مثل، خون یا محلول نمکی.

Peri-

پیشوندی به معنی پیرامون، پیش، پری

Pericarditis.

التهاب آبشامه‌ی قلب

Pericardium.

آبشامه‌ی قلب - کیسه‌ای است که قلب در بر می‌گیرد و تراوشات آن باعث سهولت لغزش قلب در آن می‌شود.

Pericarp.

غلاف، برون‌بر

Perichondrium.

غشای خارجی غضروف

Pericycle

دایره محیطیه

Pericyte.

یاخته‌ی خارج مویرگی

Peripheral tissue

بافت‌های سطحی

Perimaxillary.

پیش آرواره

Perimetrium.

لایه‌ی خارجی رحم

Perineal.

میان‌دوراهی

Perineum.

میان‌دوراه - یک ناحیه‌ی تشریحی بدن که بین دو عضو یا ناحیه قرار گرفته است، به ویژه بین مقعد و دستگاه تناسلی.

Perinatal

پیش زایشی

Periodicity.

تناوبی، دوره‌ای بودن

Periodontal.

دور (اطراف) دندان

Periodontum.

دور دندان

Periople.

پوست تاج سُم

Periobita.

دور چشم، دور حدقه‌ی چشم

Periosteum.

غشای استخوان، غشا (پوشش) خارجی استخوان

Periostitis.

تورم ضریع استخوان، التهاب غشای پوششی (ضریع) استخوان

Peripheral.

سطحی، محیطی - مربوط است به سطح بدن حیوان یا گیاه.

Perishable.

فاسدشونده، فسادپذیر - محصولات یا موادی که در شرایط عادی زود فاسد می‌شوند؛ مثل، گوشت، ماهی و غیره.

**Perissodactyl**

فرد سُم - سم‌دارانی که در هر پای آنها یک سم وجود دارد؛ مثل، اسب، الاغ، قاطر.

**Perissodactyla.**

فردسُم‌ان

**Peristalsis.**

انقباضات دودی - (۱) حرکات موج مانند و پی‌درپی لایه‌ی عضلانی لوله‌ی رحمی طیور که در اثر آن تخم خارج می‌شود. (۲) انقباضات منظم لوله‌ی گوارش که معمولاً به صورت حرکات موج مانند (انقباضات دودی) بوده و در اثر آن محتویات لوله‌ی گوارش به طرف انتها رانده شده و سرانجام از مقعد خارج می‌شود.

**Peritonea.**

صفاقی، مربوط به صفاق

**Peritoneal cavity**

حفره شکمی

**Peritoneum.**

صفاق، آبشامه‌ی شکم - غشای سروزی که سطح داخلی حفره‌ی صفاقی (شکمی) و حفرات لگنی را می‌پوشاند (صفاق جداری) یا احشاء را در بر می‌گیرد (صفاق احشایی).

**Peritonitis.**

التهاب آبشامه‌ی شکم، التهاب صفاق - تجمع سرم، فیبرین، یاخته‌ها و چرک در صفاق یا آبشامه‌ی شکم را التهاب صفاق گویند.

**Perivasucular.**

دور عروقی

**Permanent.**

دایمی، پایا

**Permeability.**

نفوذپذیری، تراوایی، قابلیت نفوذ

**Permeable. Penetrable.**

قابل نفوذ، تراوا - اجسامی که مایعات و گازها را از خود عبور می‌دهند؛ مثل، توده‌ای از شن که آب را از خود عبور می‌دهد.

**Permeate.**

تراوش کردن، تراویدن، فاز عبوری از غشای فیلتراسیون.

**Permeation.**

نفوذ، تراوش، ترشح

**Permissive.**

اختیاری

**Premix**

پیش مخلوط، پرمیکس، مخلوطی یکنواخت و مرکب از چند ماده‌ی مغذی کم‌نیاز (مواد معدنی، ویتامین، هورمون، ضد اکسیدانت‌ها و غیره) و یک ماده حجیم کننده که از آن برای سهولت پخش یکنواخت مواد کم‌نیاز در مخلوطی بزرگ‌تر استفاده می‌شود.

**Pernicious.**

کشنده - اشاره است به یک بیماری کشنده؛ مثل، کم‌خونی کشنده.

**Perone.**

نازک‌نی، استخوان نازک‌نی

**Peroneal.**

نازک‌نی‌ای

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

**Perosis. Slipped tendon; hock disease.**

در رفتگی رباط پ، بیماری مفصل بخولق - یک بیماری طیور که با علامت تغییر شکل استخوان پا مشخص می‌شود. این بیماری در اثر کمبود برخی مواد غذایی؛ از جمله، بیوتین، اسیدفولیک، کولین و منگنز ایجاد می‌شود.

**Peroxidase.**

پراکسیداز - آنزیمی است مقاوم در مقابل حرارت که در شیر، به ویژه در شیر غیرفاسد شده یافت می‌شود.

**Peroxidation.**

پراکسایش - پراکسیداسیون تا مرحله تشکیل یک پراکسید (ترکیبی با یک گروه -O-O-).

**Persistent.**

مقاوم، پایدار

**Perspiration.**

تعریق

**Pertussis.**

سیاه‌سرفه

**Pest.**

آفت

**Pesticide.**

آفت‌کش - موادی هستند که از آنها برای مبارزه (کنترل) با حشرات و آفات گیاهی یا حیوانی استفاده می‌شود. آفت‌کشها شامل حشره‌کشها، علف‌کشها، قارچ‌کشها، کرم‌کشها و جونده‌کشها هستند.

**Pet**

حیوان خانگی، حیوان زینتی، حیوان دست آموز

**Pet birds**

پرندگان زینتی

**Pet Poultry**

مرغان زینتی، طیور زینتی

**Petechia.**

خونریزی نقطه‌ای

**Petiolus**

زبانک

**Petite**

پتی، نوعی جهش در مخمر که به علت تغییر در کنش میتوکندری، کلنی های کوچک تولید می‌کند

**Petite poussin**

جوجه سوپی

**Petridish.**

پتری‌دیش - وسیله‌ای است بشقاب مانند و از جنس شیشه که در آزمایشگاه از آن معمولاً برای کشت میکروارگانیسمها استفاده می‌شود.

**Petrifaction.**

سنگی شدن، آهکی شدن

**Petroleum.**

نفت خام

**Petrosal.**

خاره‌ای

**Petrous.**

خاره‌دار

**PFV. Physiological fuel value.**

ارزش فیزیولوژیکی سوخت

**pH. Hydrogen ion concentration.**

پی‌اچ، غلظت یون هیدروژن - مقیاس pH، معیار (شاخص ارزیابی) اسیدیته و قلیایی بودن در نزد شیمیدان است.  $pH=7$  خنثی است. pH بیشتر از ۷ نمایانگر محیط قلیایی و pH کمتر از ۷ نمایانگر محیط اسیدی است. مقیاس pH به صورت لگاریتمی است. یک محلول با  $pH=7$  به صورت لگاریتمی است. یک محلول با  $pH=7$ ، 10 مرتبه قلیایی - تر از یک محلول با  $pH=6$  و ۱۰۰ مرتبه قلیایی تر از یک محلول با  $pH=5$  است.

### Phage.

فاژ، باکتری خوار

### Phagocyte.

بیگانه‌خوار

### Phagocytosis.

بیگانه‌خواری - عملی است که توسط آن یاخته‌های بیگانه‌خوار؛ مثل، گویچه‌های سفید چند هسته‌ای، با بلع باکتریها و ذرات خارجی وارد شده به محیط خون به مبارزه با آنها می‌پردازند.

### Phagolysosome.

لیزوزوم بیگانه‌خوار

### Phalanges.

انگشتان

### Phallus.

عضو تناسلی

### Phanerosis.

مرئی شدن

### Pharmaceutic.

دارویی، مربوط به دارو

### Pharmacology.

داروشناسی، علم داروشناسی - علم مطالعه‌ی تأثیر داروها و مواد شیمیایی روی سلامتی انسان و حیوانات.

### Pharmace. Pharyngeal. Glutteal.

داروسازی، داروخانه

### Pharyngitis.

التهاب گلو، آماس (تورم، التهاب) حلق

### Pharynx.

حلق، گلو - بخشی از دستگاه گوارش و دستگاه تنفس که بین دهان، حفره بینی و مری قرار دارد

### Phase.

مرحله، دوره.

### Phase feeding

خوراک دادن مرحله ای، تغییر جیره غذایی حیوان بر حسب سن، شرایط فیزیولوژیک، تولید، فصل سال، دمای محیط، شرایط بدن، گونه، سویه حیوان، توازن بین مواد مغذی و کانی.

### Phase of decline.

مرحله کاهش

### Pheasant.

قراقول

### Phenol. Carboic acid; $C_6H_5OH$ .

فنل، اسید کاربویک - یک ترکیب متبلور و بی‌رنگ که از تقطیر قیر ذغال‌سنگ به دست می‌آید. از فنل به طور وسیع به عنوان یک

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

ماده ضد عفونی کننده یا جزیی از ترکیبات ضد عفونی کننده استفاده می شود.

**Phenolphthalein.**

فنل فتالین - گردی است که برای آزمایش اسیدیته به کار می رود.

**Phenomenon. Phenomena.**

پدیده، عارضه، اثر طبیعی

**Poa Pratensis**

پوآ (کتکائی)، پوآ از جمله گیاهان مرتعی و چمنی است که بغیر از شرایط آب و هوایی خیلی خشک مخلوط پوآ و شبدر سفید مرتع دائمی فوق العاده خوبی را تولید می کند. از نظر پروتئین پوآ یکی از غنی ترین گیاهان علوفه ای است و حیوانات با میل و اشتیاق آن را می خوردند.

**Poisthotonos.**

برگشتگی سر به عقب

**Phenothiozene.**

مشتقات فنوتیوزن

**Phenotype**

فنوتیپ - ظاهر یا صفات ظاهری فرد یا موجود زنده؛ تظاهرات فیزیکی و ظاهری یک اثر ژنتیکی که قابل مشاهده یا تشخیص باشد.

**Phenylamine.**

فنیل آمین - یکی از اسیدهای آمینه ضروری.

**Pherenic.**

حجاب حاجزی

**Philtrum.**

شکاف بالای لب، ناودان لبی

**Phimosis.**

چسبندگی بین حشفه و غلاف قضیب

**Phlebectomy.**

قطع سیاهرگ

**Phlebitis.**

التهاب سیاهرگ، آماس وریدی

**Phlebotomus.**

پشه ی خاکی

**Phlegmon.**

آماس (ناول) منتشره

**Phonation.**

عمل تولید صدا

**Phosphatase.**

فسفاتاز - دسته ای از آنزیمها است که موجب شکسته شدن بعضی ترکیبات آلی فسفردار حاصل از واکنش ترکیبات شبه الکل و اسیدفسفریک می شود. تعیین غلظت این آنزیم، روی است برای تشخیص بعضی بیماریها.

**Phosphates.**

فسفات - نمکهای اسیدفسفریک؛ نمکهایی که از ترکیب اسیدفسفریک با سدیم، پتاسیم، کلسیم و غیره ایجاد می شوند. از عمل آوری سنگ فسفات با اسیدسولفوریک، سوپرفسفات ایجاد می شود که بیشتر کاربرد را به عنوان یک کود شیمیایی زراعی دارد.

**Phosphatide. See phospholipids.**

فسفاتید - یک ترکیب آلی پیچیده که حاوی اسیدکولین فسفریک یا آمینواتیل اسیدفسفریک است. این ترکیب در شیر یافت

می‌شود و در اثر حرارت و اکسید شدن به سهولت از بین می‌رود. فسفاتید عامل مهمی در اکسیداسیون خود به خود چربی شیر است.

### Phosphaturia.

فسفات ادراری - وجود فسفات در ادرار.

### Phospholipids. Phosphatide.

فسفولیپید - یک لیپید (چربی) حاوی فسفر که ضمن آبکافت تولید اسیدهای چرب، گلیسرین و یک ترکیب ازته می‌کند. لسیتین، سفالین و اسفینگومین مثالهایی از فسفولیپیدها هستند.

### Phosphoprotein.

فسفوپروتئین - پروتئینی است که حاوی فسفر باشد؛ مثل، کازئین شیر.

### Phosphorus. P.

فسفر - یک عنصر شیمیایی که به صورت مختلف آلی یا معدنی، جزئی از خاکهای طبیعی را تشکیل می‌دهد. فسفر یک عنصر ضروری در تغذیه‌ی انسان، حیوانات و گیاهان است.

### Phoshorylate.

فسفات دار کربن - وارد کردن یک گروه فسفات داخل یک ترکیب آلی؛ برای مثال، تولید گلوکز منوفسفات توسط عمل فسفوریلاز.

### Phosphorylation.

فسفات‌افزایی - یک واکنش شیمیایی که ضمن آن یک گروه فسفات وارد یک ترکیب آلی می‌شود.

### Phosvitin

فوس ویتین، یکی از انواع پروتئین‌های زرده تخم پرندگان است. پنج درصد کل مواد جامد زرده را تشکیل داده و حاوی نود درصد پروتئین و ده درصد فسفر است.

### Photoperiod.

طول مدت روشنایی، دوره‌ی روشنایی - طول روشنایی روز یا نور مصنوعی، اشاره است به تعداد ساعاتی از روز که گیاهان یا حیوانات در معرض نور طبیعی یا مصنوعی قرار می‌گیرند.

### Photoperiodic

تناوب نور

### Photophobia.

ترس از نور، نور‌گریزی

### Photoreceptor.

گیرنده نوری

### Photorefractoriness

بی‌تفاوتی نوری

### Photoschedule

برنامه نوری، رژیم نوری

### Photosensitivity.

حساسیت به نور

### Photosensitization.

حساس‌شدگی به نور

### Photostimulation

تحریک نوری

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## Photostimulus

محرك نوری

## Photosynthesis. Light building

نورساخت - فرآیندی است که ضمن آن گیاهان سبز (کلروفیل دار) هیدراتهای کربن (کربوهیدراتها) را با جذب گاز کربنیک هوا، جذب آب از خاک و کلروفیل موجد در خود گیاه در معرض نور خورشید می‌سازد. واکنشهای این تبدلی بسیار پیچیده است. وقتی نور آفتاب به گیاهان سبز می‌تابد، کلروفیل (سبزینه) موجود در کلروپلاستهای برگها بخشی از نور خورید را جذب می‌کند. در برگ انرژی نورانی به انرژی شیمیایی تبدیل می‌شود و انرژی حاصل موجب می‌شود که آب و گاز کربنیک (انیدرید کربنیک) به قندهای ساده و مرکب تبدیل شوند.

## Photosystem.

دستگاه نوری

## Phototaxis.

نورگرایی

## Phototropism.

نورگرایی

## Photuria.

فسفرداداری - دفع غیرطبیعی فسفر از طریق ادرار.

## Phylogenetic.

سلسله نسبی

## Phylogeny.

شجره‌شناسی - مطالعه تاریخ تکامل و رابطه

بین گونه‌های مختلف، تبارزایی

## Phylum.

شاخه - گروه بزرگی از جانوران یا گیاهان که در یک صفت عمده مشترکند.

## Physical restraint

مقید نمودن فیزیکی

## Physiological

فیزیولوژیکی (۱) اشاره است به/یا مربوط می‌شود به علم فیزیولوژی یا شاخه‌ای از بیولوژیکی که با زندگی سر و کار دارد. (۲) دلالت می‌کند بر وظایف اعضای گیاهان و حیوانات.

## Physiological fule value

ارزش سوختی فیزیولوژیک (روشی برای ارزیابی انرژی خوراک)

## Physiology.

فیزیولوژی - علم مربوط به وظایف اعضا دستگاهها و کل بدن موجود زنده؛ فرآیندهای زندگی و نحوه کار اعضا.

## Phytate.

فیتات - نمک یا استر اسید فیتیک که حاوی اینوزیتول و فسفاتها به عنوان قلیا بوده و در لایه‌ی خارجی دانه‌ی غلات (سبوس) فراوان است. فیتاتها جذب کلسیم در روده را کاهش می‌دهند (در تک‌معدده‌ایها و طیور)، اما در نسخوارکنندگان، میکروارگانیزمهای موجود در شکمبه آنزیم فیتاز ترشح می‌کند و فیتاتها



را هضم و کلسیم موجود در آن را در سطح روده قابل جذب می‌کنند.

### Phytobezoar.

گلوله‌مویی گیاهی - الیاف غیر قابل هضم بلع شده توسط یک حیوان که در شکمبه‌ی نشخوارکنندگان یا معده‌ی تک‌معدیه‌ها به شکل توپ یا گلوله‌ای مجتمع می‌شود و ممکن است عامل سوءهاضمه شود.

### Phytochrome.

رنگ گیاهی

### Phylogenetic

گیاه‌زاد، دارای منشأ گیاهی

### Phytohormone

هورمون‌های گیاهی

### Phytosterol.

استرول گیاهی - استرول معمول و موجود در چربیهای گیاهی.

### Phytotoxic.

مسموم‌کننده‌ی گیاهی - ماده‌ای که برای گیاهان مسموم‌کننده باشد.

### Phytotoxicity.

مسمومیت گیاهی

### Phytotoxin.

سم گیاهی

### Phytotrichobezoar.

گلوله‌ی مویی گیاهی

### Pia.

نرم

Pica. a depraved appetite.

آشغال‌خوری، هرزه‌خواری - میل شدید به خوردن غذاها یا چیزهای غیرطبیعی؛ مثل، خاک، شن، مو، مدفوع و غیره. این حالت در شرایط کمبود فسفر و پتاسیم در حیوانات معمول است. همچنین افراد مبتلا به هیستری و زنان حامله نیز برای خوردن بعضی غذاها میل شدید (ویار) نشان می‌دهند.

### Pickle.

ترشی یا سرکه، آب نمک، نگهداری توسط آب نمک یا سرکه

### Piebald.

ابلق - حیوانی است با لکه‌های سفید و سیاه و رنگ تیره‌ی دیگر.

### Picking

پرکنی

### Pig.

خوک (۱) یک خوک جوان به وزن ۵۴/۵ کیلوگرم یا کمتر. (۲) بچه‌خوک، هر خوک جوان شیرخوار؛ خوکی که هنوز از شیر گرفته نشده باشد.

### Pigeon.

کبوتر - هر پرنده‌ای از جنس کلمبا. معمولاً کبوترهای جوان را به صورت کشتار شده و تمیز کرده و کبوترهای پیر را به صورت زنده به فروش می‌رسانند.

### Piglet. A small pig.

خوک کوچک، بچه خوک، خوکچه

### Pigment.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

رنگدانه - مواد رنگی که عامل ایجاد رنگهای مختلف در اجزاء گیاهان و جانوران؛ مثل، سبزینه (کلروفیل) در گیاهان سبز و هموگلوبین در جانوران.

Pigmentary.

رنگدانه‌ای

Pigmentation.

رنگی شدن، رنگ شدن، رنگدانه‌ای شدن، رنگدانه‌دار شدن - تجمع ماده رنگی در بافت‌های گیاهی یا جانوری.

Pigmented.

رنگین، رنگدانه‌دار، رنگدانه‌دار شده

Pill.

حب، قرص

Pillar.

ستون، ستونک

Pilling.

روی هم انباشتن، توده کردن، دپو کردن - ذخیره سازی یا انبار کردن به روش روی هم قرار دادن محصول.

Piloerection.

سیخ شدن موها، نعوظ موها

Pin.

سنجاق

Pinbones. Pin bone

استخوان نشیمنگاهی، نوک استخوان نشیمنگاهی

Pin feather

پره‌های سوزنی شکل، پره‌های موی

Pincer.

انبردست

Pincers.

دندانهای انیاب (نیش)

Pinealocyte.

یاخته جسم صنوبری

Pinkeye.

ورم حاد ملتحمه

Pinna.

لاله گوش

Pinning.

فضولات خشکیده، اطراف مقعد بره

Pinocytosis.

پینوسیتوز - جذب مایعات توسط یاخته‌ها.

Pinto.

پیشو - اسبی که دارای پوستی با زمینه تیره و لکه‌های سفید است.

Pinworm.

کم سوزنی، کرمک

Piroplasmosis.

پیروپلاسموز

Pisces.

ماهیان استخوانی

Pisciculture.

پرورش ماهی

Pisum sativum

نخود، نخود علفه‌ای، نخود علفه‌ای هر چند ممکن است گاهگاهی جهت تولید دانه کاشته شود ولی اساساً بعنوان علفه سبز کاشته می‌شود و مقدار کلسیم، فسفر و آهن اش بالاست. از موقع شروع گلدهی تا مرحله گل

کامل اگر درو شود، مقدار پروتئین آن زیاد و قابلیت هضم پروتئین بالا است.

### Pisum formosum

نخود وحشی، گیاهی است پایا، سبز، کوتاه، علفی، خوابیده پنخس روی خاک، ساقه منفرد، گل به رنگ صورتی، ارغوانی و سفید.

### Pit.

گودال، حفره

### Pith.

نخاع

### Pithing.

قطع نخاع - یک روش کشتار دام که در آن نخاع حیوان را قطع می‌کنند تا حیوان بی‌حس شود و درد کشتار را حس نکند.

### Pitting.

چاله‌کنی

### Pituitous.

مخاطی، بلغمی، خلطی

### Pituitrin.

پیتوترین - عصاره‌ی غده‌ی هیپوفیز گاو که برای مصارف طبی به کار می‌رود.

### Pizzle.

قضیب گاو، قوچ یا بز

### Placenta. afterbirth.

جفت - در حیوانات پستاندار، جفت عبارت است از غشاهایی که توسط آنها جنین به رحم می‌چسبد. مواد غذایی از طریق خون مادر وارد عروق جفت و سپس بند ناف جنین

می‌شود. وقتی نوزاد متولد می‌شود، جفت از رحم دفع می‌شود.

### Placentairs.

جفت‌داران

### Placental.

جفتی - از، یا مربوط به جفت؛ وابسته به جفت.

### Placental retention

جفت ماندگی

### Placental villi

پرزهای جفت

### Placentalia.

جفت‌داران

### Placentation.

تشکیل جفت

### Placentitis. inflamaation of the placenta.

التهاب (تورم، ورم یا آماس) جفت.

### Placentome.

تکمه‌ی رحمی - جفتی - مجموع یک فرورفتگی رحمی (کارانکول) و یک پرز یا برآمدگی جفت (کوئیلدون) که با اتصال آنها به هم، جفت به رحم متصل می‌شود و علاوه بر تثبیت و استقرار جفت در رحم، تبادلات خونی و دفعی را نیز باعث می‌شود.

### Plague.

بیماری طاعون

### Plain.

(۱) نامطلوب، نامرغوب. (۲) ساده. (۳) مسطح، جلگه، دشت.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Plane.

حدّه، حدّ خاص، سطح

Plane of nutrition

سطح تغذیه

Planer.

رنده

Plankton.

پلانکتون - جمعیت جانوری و گیاهی میکروسکوپی یا بسیارریزی که به صورت شناور و غوطه‌ور در آب دریاها، دریاچه‌ها و غیره موجود است. پلانکتونها شامل پروتوزوآها، کرمها، جلبکها و غیره است و به عنوان غذای موجودات آبزی (بعضی از ماهیان و موجودات آبزی دیگر) مورد استفاده قرار می‌گیرند. در ژاپن و شوروی تحقیقاتی به عمل آمده است مبنی بر استفاده از پلانکتونها در تغذیه انسان و/ یا حیوانات. پلانکتونهای آبهای شیرین، لیمنوپلانکتونها، و پلانکتونهای آبهای شور، هالی پلانکتونها نام دارند.

Plant.

گیاه - نام عمومی مجموع بزرگی از جانداران که به علت داشتن اختصاصات معین از جانوران متمایز شده است. در تعریف دقیقتر به رستنیهایی گفته می‌شود که دارای ریشه بوده و از طریق جذب مواد غذایی محلول تغذیه می‌کنند؛ مانند پیدازادان و نهانزادان آوندی.

Plant.

کارخانه

Plantar.

کف پای

Plantaris.

کف پای

Plantodorsal.

جهت کفی - پشتی

Plaque.

لکه

Plasma.

پلازما، خونابه - (۱) بخش مایع خون یا لنف. (۲) مایع حاصل از فشردن عضله یا ماهیچه.

Plasmagenes.

ژنهای سیتوپلاسمی.

Plasmodium.

پلاسمودیوم

Plasmolysis.

آبکافت یاخته‌ای، پلاسماکافت - عملی که توسط آن آب از سلولها خارج می‌شود (انقباض پروتوپلاسم)؛ مثل، کاربرد غلظتهای بالای غیرسمی نمکها یا قند به منظور توقف رشد باکتری.

Plasmolyse.

پلاسماکافت شدن - از دست (از دست رفتن) آب یاخته؛ کاهش آب درون یاخته‌ای در اثر قرار گرفتن یاخته در محیطی غلیظتر از مایعات درون یاخته‌ای.

Plaster

گج، مشمّع	پلیوتروپی - تأثیر یک ژن روی تظاهر دو یا چند صفت.
Plastic.	Pleomorphic.
پلاستیک، خمیری، شکل پذیر، انعطاف پذیر - جسمی که خاصیت شکل پذیری یا انعطاف داشته باشد.	چندشکلی، دارای اشکال متنوع
Plasticity.	Plethora.
شکل پذیری، انعطاف پذیری	پرخونی عمومی
Plasticizer.	Pleura.
نرم کننده، ماده‌ی نرم کننده	جنب
Plastifier.	Pleural.
ماده نرم کننده	جنبی
Plate.	Pleurisy.
صفحه، بشقاب، لایه پهن	آماس پرده جنب، ذات‌الجنب
Platelets. blood platelets.	Pleuritis.
گرده‌های خونی، پلاکتها - ذراتی بسیار ریز در خون مهره‌داران که تعداد آنها در هر میلی‌لیتر خون انسان تقریباً ۲۵۰ هزار عدد است. پلاکتها در انعقاد خون مؤثرند و در بیشتر مهره‌داران به صورت یاخته‌های دوکی شکل و هسته‌دار دیده می‌شوند.	ذات‌الجنب، تورم پرده جنب
Plateu.	Pleuropneumonia.
کفه، پهنه، گستره	ذات‌الجنب و ذات‌الریه
Platysma.	Plexiform.
عضله نازک ناحیه گردنی	شبکه‌ای شکل، شبکه‌مانند
Plectrum.	Plexus.
ستونک	شبکه
Pleiotropism.	Plicate.
پلیوتروپیسم - عمل یک ژن در تظاهر دو یا چند صفت.	لپه‌های تاخورده، لپه‌هایی که به صورت چینهای فراوان تاخورده‌اند.
Pleiotropy.	PLM. protein, lactose and minerals of milk.
	پروتئین، لاکتوز و مواد معدنی شیر.
	Ploidy
	تاخوردگی کروموزوم‌های جنسی
	Plot
	قطعه، قطعه زمین، تقسیم کردن زمین به قطعات.
	Plottage.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

یک قطعه‌ی زمین	کشش سطحی (surface tension) کف و در نتیجه ثبات کف در شکمبه کاهش می‌یابد.
Plough.	Pneumogastric
Plow. plough.	ریوی - معدی
Plowing.	Pneumonia
شخم زدن	التهاب ریه‌ها، ذات‌الریه، سینه‌پهلوی
Plug.	Pneumothorax.
توپی، مانع، رسوب گرفتگی - هر چیزی که به منظور بستن دهانه یک ظرف (معمولاً ظرف بطری شکل یا بطری) مورد استفاده قرار گیرد؛ مثل، چوب‌پنبه و غیره؛ هر چیزی که در دهانه‌ی یک ظرف یا مجرای یک دستگاه گیر کرد باشد و از عبور یا جریان مواد درون آن مانعت کند. همچنین به موادی که در دهانه یا یک مجرا رسوب کرده و از جریان آزاد ماد مانعت کنند، گفته می‌شود.	هوای سینه‌ای - هوای حبس شده در قفسه‌ی صدری.
Plumbism.	Pneumouterus.
مسمومیت با سرب	رحم بالونی، رحم هوادار
Plung.	Pneumovagina.
توپی، مسدودکننده	هوا در داخل مهبل
Pluriparous	Poikilothermic.
چند شکم زاییده، شکم چندم	خونسردی - اشاره است به حیواناتی؛ نظیر، دوزیستان، ماهیها و حشرات که دمای بدن آنها ثابت نیست و با تغییر دمای محیط، دمای بدن آنها نیز تغییر می‌کند.
Pluripotent	Poikilotherms. ectotherms.
با قدرتهای متفاوت	جانوران خونسرد - حیوانات خونسرد؛ نظیر، ماهیها.
Pluritis	Poikilothermy
ذات‌الجنب	حالت خونسرد (۱) حالت توانمند بودن حیوانات به سازگاری با تغییرات حرارتی محیط (۲). کیفیت تغییر دمای بدن با دمای محیط. اکثر بی‌مهرگان، ماهیها و دوزیستان و خزندگان، خون‌سرد هستند.
Plurionics	Point.
پلورونیکس، شوینده مخصوصی هستند که کف کمی را تولید می‌کنند و با مصرف آنها	

۱) نقطه، نوک، رأس، تازک. (۲) نکته، موضوع مهم، موضوع قابل بحث. (۳) اشاره کردن.

سم، زهر، زهرابه - هر ماده‌ای که موجب اثرات کشنده یا آسیب به بافتهای گیاهی یا جانوری شود؛ مثل، سم یا زهر انواع مارها، عقربها، رطیلها و... سمی یا شیرهای سمی برخی از اعضای گیاهان سمی یا هر گونه مواد طبیعی یا مصنوعی که مسموم‌کننده محسوب شوند. برخی از سموم محصولات طبیعی سوخت و ساز بعضی از میکرو ارگانیسمها (ریززنده‌ها) هستند؛ مثل، سم حاصل از فعالیت کلستریدیوم بوچولینوم که باعث بوچولیسیم در انسانی می‌شود که از غذاهای مسموم شده با سم این باکتری تغذیه کرده باشد.

### Poisoning.

مسموم کردن یا شدن، مسمومیت - استعمال یک ماده که در مقادیر کافی و/ یا در طول یک مدت زمان موجودات زنده را می‌کشد یا به آنها آسیب می‌رساند. بسیاری از مواد در مقادیر زیاد مسموم‌کننده هستند، در حالی که بعضی مواد به مقدار بسیار جزئی مسموم‌کننده و حتی کشنده‌اند.

### Poisonous.

زهرآلود، سمی، مسموم‌کننده - حاوی سم؛ مثل، یک گیاه سمی.

### Poisons.

زهرها، سمها، سموم

### Polar.

قطبی، مربوط به قطب

### Polarity.

جهت یافتگی، قطبیت

### Polarization.

احیای الکتریکی، قطبی شدن

### Pole.

تیره، پایه، ستون

### Polioencephalomalacia.

نرم شدگی قشر مغز - این بیماری در دامهای گوشتی تغذیه شده با کنسانتره زیاد اتفاق می‌افتد و علائم آن عبارت است از کوری، لرزش ماهیچه‌ای (بخصوص در ماهیچه‌های سر)، تشنج عمومی و مرگ پس از یک تا چند روز بودن حیوان در حالت اغماء. در حالت ابتلاء، دامها سر خود را به اشیاء ثابت فشار می‌دهند. این بیماری علل مختلف دارد، ولی به تزریق داخل رگی مقدار زیاد ویتامین B<sub>1</sub> (تیامین) جواب مثبت می‌دهد.

### Polioencephalomyelitis.

بافت‌مردگی قشر مغز

### Polish.

جلا دادن، صیقلی کردن، برق انداختن

### Polished.

صیقلی، براق، جلا داده

### Polishings.

صیقل برنج

### Pollard.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

بز بی شاخ، درخت هرس شده، سبوس،  
سبوس آرددار، گندم سبوس دار، گاو بی شاخ،  
گوسفند بی شاخ

**Pollarding.**

بریدن، سرشاخه زدن، قطع کردن

**Polled.**

بی شاخ - حیوانی که به طور طبیعی بی شاخ  
باشد.

**Pollen.**

دانه‌ی گرده - گرده‌ی گیاهان که مترادف  
اسپرم در حیوانات است و برای بارور شدن  
گیاه ماده (مادگی گیاهان دو پایه) یا بارور  
شدن اندام ماده‌ی گیاه (مادگی در گیاهان یک  
پایه)، باید به مادگی منتقل شود. در مورد  
بیشتر گیاهان، حشرات عامل انتقال گرده از  
بساک به مادگی (عمل گرده‌افشانی) هستند و  
از بین حشرات، زنبورعسل مهمترین نقش را  
دارد.

**Pollination.**

گرده‌افشانی

**Pollinator.**

گرده‌افشان - به حشراتی گفته می‌شود که در  
عمل گرده‌افشانی گیاهان عامل مهمی  
محسوب می‌شوند. زنبورعسل مؤثرترین  
حشره در گرده‌افشانی گیاهان است.

**Pollutant.**

آلوده‌کننده، ملوث‌کننده

**Poly unsaturated fatty acids:**

**PUFAS**

اسیدهای چرب غیر اشباع

**Polyarthritis.**

ورم چند مفصل، التهاب (آماس) مفاصل

**Polychromatophilia.**

رنگ‌پذیری بیش از حد

**Polycystic.**

چندکیستی

**Polycythemia vera.**

پلی‌سیتمی حقیقی

**Polydactylism.**

چندانگشتی

**Polydactyly.**

چندانگشتی

**Polydipsia. An excessive thirst.**

پرنوشی، عطش فراوان، تشنگی مفرط -  
تشنگی غیر طبیعی در اثر اتلاف مایعات بدن؛  
مثل، حالتی که در دیابت مشاهده می‌شود.

**Polydontia.**

چند دندانی

**Polyestrous.**

چند فحلی - به حیواناتی گفته می‌شود که در  
یک فصل جفتگیری چندین چرخه‌ی فحلی  
دارند.

**Polygastric.**

چند معده‌ای، حیوان چندمعه‌ای - اشاره  
است به حیوانات نشخوارکننده که معده‌ی  
چند قسمتی دارند.

**polygon.**

چند وجهی

**Polymastia.**



چند پستانی

### Polymenorrhea.

افزایش دفعات قاعدگی

### Polymer.

بسپار - یک مولکول بزرگ که از واحدهای تکرارشونده، کوچکتر تشکیل شده باشد.

### Polymerase.

آنزیم بسپارشکن - آنزیمی است که تشکیل DNA یا RNA را کاتالیز می‌کند.

### Polymerization.

بسپارش - اجتماع واحدهای تکرارشونده در یک مولکول بزرگ.

### Polymorphic.

چند شکلی

### Polymorphie

چند شکلی، پلی مورفی

### Polymorphismus

اشکال مختلف یک ژن

### Polymerphonuclear.

چند شکلی هسته‌دار

### Polymorphy.

چند شکلی

### Polymyxin.

پلی میکسین - هر یک از انواع متعدد آنتی-بیوتیکها که از کشت ارگانیزم یا سیلوس پولی میکسا مشتق می‌شود.

### Polyneuritis.

آماس چند عصب - آماس با التهاب همزمان تعدادی از اعصاب محیطی در اثر سموم فلزی، بیماری‌های عفونی، یا کمبود ویتامین.

در انسان، اعتیاد به الکل یک علت عمده این عارضه است. پلی نورایتیس؛ کمبود تیامین تجمع مواد حدواسط حاصل از متابولیسم کربوهیدرات‌ها در اطراف اعصاب را به دنبال دارد و موجب صدمه رساندن به سلول عصبی می‌شود.

### Polyoestrus.

چند فحلی - به حیواناتی گفته می‌شود که در هر فصل جفتگیری چندین چرخه‌ی فحلی دارند.

### Polyovulation

پلی اوولاسیون

### Polypeptide.

پلی‌پپتید - ترکیبی است متشکل از ۱۰ تا ۱۰۰ اسید آمینه که توسط پیوندهای پپتیدی تشکیل می‌شود. در بدن لی‌پپتیدها در اثر هضم پروتئینها یا طی مراحل سنتز پروتئینها تشکیل می‌شوند.

### Polyphage.

جنس پلی‌فاژ - انگلهایی هستند که به میزبانهای چند خانواده از یک راسته تعلق دارند.

### Polyphagia.

پرخوری

### Polyphosphates.

پلی فسفاتها - از اتصال شیمیایی فسفاتها با یکدیگر، زنجیره‌های طولیل پلی فسفاتها مشتق می‌شود پلی فسفاتها موارد استفاده متعددی در

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

صنایع غذایی به عنوان مواد غذایی و / یا مکملهای غذایی، طعم‌دهنده، عمل آورنده گوشت و غیره دارند. مصرف اغلب پلی - فسفات‌ها و نمکهای سدیم، پتاسیم، کلسیم و آمونیوم آنها از نظر اداره غذا و دارو (FDA) بلامانع است.

## Polyploidy.

پولیپلوئیدی - موجودی است که بیش از دو دسته‌ی کروموزومی یا ژنوم داشته باشد.

## Polyploidy.

پولیپلوئیدی - دارای بیش از دو دسته‌ی کروموزوم متجانس در یاخته‌های بدنی؛ نشانه‌های ۳n برای آنهاست که سه دسته کروموزوم متجانس دارند (تریپلوئید)، 4n برای آنهاست که چهار دسته کروموزوم متجانس دارند (تتراپلوئید) و غیره به کار می‌رود.

## Polypnea.

تندنفسی - حالتی است که در آن شدت تنفس زیاد، اما کم عمق است.

## Polypropylene.

پلی پروپیلن

## Polyribosome.

پرریبوزومی

## Polysaccharides.

پرقندیها - دسته بزرگی از کربوهیدراتها که مولکول آنها از ترکیب چند قند ساده با آزاد شدن آب ایجاد می‌شود و مهمترین آنها عبارتند از: نشاسته، گلیکوژن و سلولز.

## Polysome.

پرریبوزوم، مجموعه چند ریبوزوم

## Polyspermy.

لقاح چند اسپرمی تخمک

## Polyspermous.

تخمک لقاح یافته با چند اسپرم

## Polyspermy.

لقاح چند اسپرمی تخمک - تخمک لقاح یافته با چند اسپرم به جای حالت طبیعی که با یک اسپرم لقاح می‌یابد. گاهی اتفاق می‌افتد که به جای نفوذ یک اسپرم، چند اسپرم به داخل تخمک نفوذ می‌کند. در این حالت، تخمک لقاح یافته به تعداد اسپرمهای داخل شده رویان تولید می‌کند و نوزادان متولد شده دوقلوها یا چندقلوهای هم تخمک نامیده می‌شوند که این نوزادان با هم بسیار مشابه‌اند و تشخیص آنها از یکدیگر کار بسیار مشکلی است.

## Polystomata.

چند روزنه‌ای

## Polysynaptic.

چند سیناپسی

## Polythelia.

چند سرپستانکی

## Polyuria.

پرادراری، تکرر ادرار - تشکیل و دفع بیش از حد معمول ادرار. پرادراری علامت یک بیماری است؛ به طور مثال، در بیماری دیابت تولید و ترشح ادرار فراوان است.

## Polyvalent.

چند ارزشی	Pore.
Polyzygotic. See polyspermy.	خلل و فرج، سوراخ، منفذ
چند زیگوتی - ایجاد چند تخمک لقاح یافته	Pork. the meat of swine.
(زیگوت) در عمل پلی اسپرمی (نفوذ چند	گوشت خوک
اسپرم به داخل یک تخمک در هنگام لقاح)	Porker. A young hog or pig.
که در نتیجه‌ی آن چندقلوهای هم تخمکی	خوک جوان
متولد می‌شوند.	Porose. Porous.
Pomace. pulp from fruit. See	خلل و فرج دار، متخلخل، پرمفد
pulp.	Porosity.
تفاله‌ی میوه - آنچه پس از آگیری از میوه‌ها	تخلخل، پرمفدی
باقی می‌ماند.	Porous.
Pome.	متخلخل، خلل و فرج دار، پرمفد
شفت - نوعی میوه‌ی آبدار.	Porphyrin.
Pony. (ponies)	پورفیرین - مشتقی است از پورفین؛ پورفیرین
اسبچه	در هموگلوبین یافت می‌شود، هم (heme).
Poonac. coconut meal; copra	فرپروتوپورفیرین (یک پورفیرین در ترکیب
meal.	با آهن) است.
کنجاله‌ی نارگیل	Porridge. Oatmeal
Poorness.	آرد یولاف
ضعف، سستی، فقر	Port.
Popcorn	خروجی، مجرا
ذرت بودادی، ذرت بوداده	Porta.
Popliteal.	باب، حمل کننده، حمال
پس زانویی، رکی	Portal draied viscera
Popliteus.	سیاهرگ باب کبدی و ضمایم
پس زانویی، رکی	Positive assorative
Popping	آمیزش بین فنوتیپ های همسان
ترکاندن، منبسط کردن دانه به علت حرارت	Post-stroke
سریع	بعد از حمله ناگهانی
Population.	Postaxial.
توده، جمعیت	بعد محوری

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Postcapillaries.

بعد مویرگی

Posterior. dorsal.

بخش عقبی، بخش خلفی، بخش پشتی

Posteriolingual.

پشت زبانی

Postestrus.

مرحله‌ی بعدفحلی - مرحله‌ای از چرخه‌ی تناسلی حیوان ماده که در صورت عدم لقاح اسپرم با تخمک و ایجاد آبیستنی، بلافاصله پس از مرحله فحلی (آمادگی پذیرش جنس نر توسط جنس ماده) است.

Postganglionic.

پس عقده‌ی عصبی

Posthitis.

تورم غلاف قضیب، التهاب غلاف قضیب

Postmaturity.

دیررسی، دیربلوغی

Postmortem. necropsy.

کالبدگشایی پس از مرگ - آزمایش لاشه‌ی حیوان یا انسان بعد از مرگ. این عمل معمولاً برای یافتن علت مرگ انجام می‌شود.

Postnatal.

پس از تولد

Postoperative.

بعد از عملی - هر رخداد پس از یک عمل یا عمل جراحی.

Postotic.

پشت گوش‌ی

Postpartum.

پس از زایمان، بعد زایمانی - هر اتفاقی که پس از زایمان رخ دهد.

Postprandial

بعد از خوراک خوردن

Postsynaptic.

بعد سیناپسی

Postzone.

خارج منطقه‌ای

Potassium, K; Kalium

پتاسیم - یک عنصر شیمیایی یا فلزی قلیایی است که در کانپها به وفور وجود دارد. این عنصر برای زندگی گیاهان و حیوانات ضروری است و در تغذیه جزء عناصر پرنیاز طبقه‌بندی می‌شود و از الکترولیت‌های بسیار مهم بدن است. پتاسیم رنگ نقره‌ای مایل به سفید دارد و هرگز به صورت خالص یافت نمی‌شود. از نظر مقدار، در بدن بعد از کلسیم و فسفر است. مقدار پتاسیم موجود در بدن انسان دو برابر سدیم است. پتاسیم ۵٪ مواد معدنی بدن را تشکیل می‌دهد و عمده‌ترین کاتیون موجود در بدن، درون یاخته‌های بدن قرار دارد. غلظت پتاسیم در مایعات درون سلولی ۳۰ مرتبه بیشتر از مایعات خارج سلولی است.

Potato.

سیب‌زمینی

Potcheese.

پنیر کوزه‌ای

Potent.

قوی، نیرومند، قوی‌بنیه، پرطرفیت، توانمند  
Potential.

استعداد

Potentialiation.

تقویت، قوت بخشیدن

Pouch.

جیب، کیسه، حفره

Poulet.

نیمچه

Poult.

نیمچه‌ی بوقلمون، جوجه‌ی بوقلمون - پس از  
تعیین جنسیت به بوقلمون نر جوان young  
tom و به بوقلمون ماده جوان young hen  
گفته می‌شود.

Poultice.

مرهم، ضماد - یک توده‌ی نرم و مرطوب که  
به صورت داغ روی یک زخم یا بخش ملتهب  
بدن قرار داده می‌شود.

Poultry.

طیور - تمام پرندگان اهلی شده که به منظور  
تهیه‌ی گوشت، تخم یا پر، آنها را پرورش  
می‌دهند؛ مثل، مرغ، بوقلمون، اردک، غاز، مرغ  
شاخدار، کبوتر، بلدرچین و قرقاول. این  
اصطلاح به حیوانات مذکور در حالت زده یا  
کشتار شده اطلاق می‌شود. تمام مردم جهان،  
بجز گیاه‌خواران از گوشت و فرآورده‌های  
خوراکی طیور تغذیه می‌کنند. به علت بازده  
فراوان پرورش، کمی افت در هنگام پخت،

سهولت پخت و قیمت ارزان‌تر، مصرف  
گوشت طیور فراوان دارد.

Poultry manure

کود مرغی

Poultryman.

مرغدار

Poultrynector

شهد طیور، نکتار طیور، یک طعم دهنده است  
که وقتی به مقدار ۰/۰۵ درصد به جیره  
پرندگان اضافه شود، سبب بهبود عملکرد آنها  
می‌شود.

Pound.

پوند (۱) یک واحد وزن معادل ۱۶ اونس  
آووئیردوپویز، ۱۲ اونس تروی. واحد وزن  
استاندارد انگلیسی معادل ۷۰۰۰ دانه‌ی گندم یا  
۵۳/۵۹ گرم. معادل وزن ۶۹۲/۲۷ اینچ  
مکعب آب ۴ درجه‌ی سانتی‌گراد. (۲) یک  
محیط بسته که در آن بطور قانونی دام بسته  
می‌شود. (۳) محیط بسته‌ای که از آن برای به  
دام انداختن حیوانات وحشی استفاده می‌شود.

power

توان

Powder.

پودر، گرد

ppm. parts per million.

قسمت در میلیون - مثل، یک میلی‌گرم در  
لیتر؛ یک میلی‌گرم در کیلوگرم؛ یک گرم در  
تن؛ یک میکروگرم در گرم و یک نانوگرم در  
میلی‌گرم و غیره.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Prague.

پراگ، سوراخ‌های جدار روده

Prairie.

چمنزار، سبزه‌زار، مرغزار، علفزار

Pre-stroke

قبل از حمله ناگهانی

Preadaptive.

پیش‌سازگار

Preanesthesia.

پیش بیهوشی

Preanesthetic.

پیش‌داروی بیهوشی

Preaxial.

پیش محوری

Pre B cell.

یاخته پیش قراول B

Pre calving (precalving)

قبل از زایش، پیش از زایش

Prebranchial.

پیش آبششی

Precancerous.

پیش سرطانی

Prechordata.

پیش طنابداران

Precipitate.

(۱) رسوب، رسوب کردن. (۲) نزولات

آسمانی، فرو ریختن نزولات آسمانی

Precipitated.

(۱) رسوب کرده، نهشته، جدا شده. (۲) فرو

ریخته (باران، برف، تگرگ و غیره) — جدا

شده از یک محلول یا مایع حاوی ذرات

متعلق در نتیجه تغییر شیمیایی یا فیزیکی.

Precipitation.

نزولات آسمانی

Precipitin.

پادتن ترسیبی - پادتنی است که با پادگن

محلولش رسوب تشکیل می‌دهد. پادتنی است

که در نتیجه تزریق یک پروتئین خارجی به

عنوان پادگن، در سرم خون تشکیل می‌شود.

Precocity.

زودرسی

Precolostrum.

پیش آغوز

Preconditioning.

پیش آماده‌سازی - عملیات مدیریتی شامل

اخته‌سازی، شاخ‌سوزی، واکسیناسیون برای

کمپلکس تب حمل‌ونقل و تعلیم گوساله‌ها

برای خوردن خوراک از آخور. این اعمال

معمولاً بلافاصله قبل یا در هنگام از شیر

گرفتن انجام می‌شود تا در هنگام رسیدن

گوساله‌ها به جایگاههای پروار بندی، تنشهای

بازدارنده‌ی رشد و چاق شدن به حداقل رسد.

Precooling.

سرد کردن اولیه، پیش سردسازی

Precrural

پیش زائویی

Preculturing.

پیش‌کشت، کشت مقدماتی

Precursor.

پیش ماده - یک ترکیب یا ماده‌ای که از آن ماده‌ی دیگری درست می‌شود. به طور مثال؛ کاروتن پیش‌ماده‌ی ویتامین A است که در اعضای گیاهی وجود دارد و در بدن انسان و حیوان به ویتامین A ی فعال تبدیل می‌شود.

**Predation.**

طعمه‌جویی، طعمه‌خواری، شکار طعمه، طعمه‌گیری

**Predator.**

طعمه‌جو - جانوری که از بعضی حیوانات تغذیه‌ی انگلی دارد و ممکن است سودش به حیوانات دیگر یا انسان برسد.

**Predentin.**

عاج آهکی نشده، عاج اولیه

**Predictive.**

اخباری، مربوط به پیش‌بینی

**Predict.**

پیش‌بینی کردن

**Predictable.**

قابل پیش‌بینی

**Predisposant.**

مستعدکننده‌ی اولیه

**Preformation.**

پیش‌ساختگی، شکل‌گیری قبلی

**Prefrontal.**

جلوی پیشانی

**Prganglionic.**

پیش عقده‌ای

**Pregnancy.**

آبستنی، بارداری، حاملگی، حاصلخیزی - (۱)  
حالت یک حیوان ماده که در رحم خود جنینی پرورش می‌دهد. دوره‌ی آبستنی از زمان لقاح اسپرم و تخمک شروع می‌شود و تا خروج جنین بالغ از رحم ادامه می‌یابد. (۲)  
در مورد خاک، حاصلخیزی، پرمری.

**Pregnancy rate**

نرخ آبستنی، تعریف نسبت گاوهای آبستن شده به تعداد گاوهای تلقیح شده در یک دوره ۲۱ روزه است، معیاری برتر برای ارزیابی عملکرد باروری است. نرخ آبستنی خطر موفقیت یا شکست را در واحدی از زمان نشان داده و از روی تقسیم تعداد آبستنی‌ها در یک دوره ۲۱ روزه به تعداد گاوهای نامزد تلقیح طی همان دوره ۲۱ روزه بدست می‌آید. نرخ آبستنی نتیجه عملی هر دو عامل نرخ گیرایی (Conception Risk) و نرخ تلقیح (Service Risk) است.

**Pregnant, gravid.**

حامله، باردار، آبستن

**Prehalluc.**

پیش‌شست

**Preheating.**

پیش گرم‌سازی

**Prehension.**

گرفتن و بردن خوراک به داخل دهان.

**Prehepatic.**

پیش کبدی

**Preload.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Premature	بار قبلی	قبل از مرگ - وجود داشتن یا رخ دادن بلافاصله قبل از مرگ.
Prematurity.	زودرس، نارس	Premonition.
Premix.	پیشرسی	پیش ایمن سازی، پیش زینهارى
پیش مخلوط - مخلوطی است یکنواخت مرکب از یک یا چند ماده‌ی غذایی کم‌نیاز؛ مثل، مواد معدنی کم‌نیاز، ویتامینها، اسیدهای آمینه، هورمونها، آنتی‌اکسیدانها و غیره و یک ماده‌ی حجیم‌کننده که از آن برای سهولت پخش یکنواخت مواد کم‌نیاز در مخلوطی بزرگتر استفاده می‌شود.		Prmunity.
Premixed.	پیش مخلوط شده، پیش مخلوط - مخلوط شده با یک ماده‌ی رقیق‌کننده یا حجیم‌کننده (یا هر دو) قبل از اختلاط نهایی با اجزای دیگر.	پیش ایمنی
Premixing.	پیش مخلوط کردن - پیش مخلوط کردن اجزاء با رقیق‌کننده‌ها و/ یا مواد حامل.	Prenatal.
Premolar.	دندان آسیای بزرگ - یکی از انواع دندانهای پستانداران که برخلاف دندان آسیای کوچک نوع شیری نداشته و معمولاً دو یا سه ریشه دارد و سطح خارجی آن برآمده و چین خورده است.	قبل از تولد - اتفاق افتادن، رخ دادن یا وجود داشتن چیزی قبل از تولد؛ مربوط به هر چیز یا رخداد قبل از تولد در رحم یا در بدن جنین.
Premortal.		Preneuralsis.
		پیش عصبی
		Preoperative.
		قبل از عمل - مربوط به هر چیز یا رخداد قبل از یک عمل جراحی.
		Preotic
		پیش گوشى، جلوى گوشى
		Preparation.
		اقدام، تدارک، آماده‌سازی، هر چیز آماده شده یا تهیه شده
		Prepartum.
		قبل از زایمان، زمان قبل از زایش را گویند.
		Preponderance.
		چیرگی، غالبیت
		Prepotency.
		توانایی ارثی - توانایی یک فرد در انتقال خصوصیات خود به فرزندش.
		Prepotent.



توانمندی ارثی، دارای ظرفیت ارثی یا فطری -  
توانایی زیاد یک حیوان در انتقال خصوصیات  
خود به فرزندش.

Prepubis.

استخوان پش‌عانه‌ای

Prepuce.

غلاف قضیب

Prepyloric.

ماقبل باب‌المعده‌ای

Prerenal.

پیش کلیوی

Prerigor.

پیش جمودی

Prsbyopia.

پیرچشمی

Prscapular.

ماقبل استخوان کتفی

Preservation.

محافظت، نگهداری، حفاظت، ذخیره

Preservative.

نگهدارنده، ماده‌ی نگهدارنده، ماده‌ی محافظ،  
ماده‌ی کمک ذخیره

Preservatives.

مواد نگهدارنده

Preserve.

محافظت کردن، نگهداری کردن، ذخیره کردن  
یا شدن، حفظ کردن یا شدن، ذخیره

Preserved egg

تخم مرغ انبار شده

Preserving.

نگهداری، محافظت، حفاظت

Press.

فشردن، فشار دادن، متراکم کردن (۱) پرس،  
وسيله‌ای است برای استخراج شیره یا روغن  
از بذور و غیره. (۲) هر وسیله‌ای که برای  
متراکم کردن یک توده‌ی محصول به کار رود؛  
مثل، پرس عدل بندی پنبه، پرس دستگاه  
بسته‌بندی یونجه و غیره.

Pressed.

متراکم، متراکم شده، فشرده

Pressing.

متراکم کردن، فشردن

Pressoreceptor.

گیرنده فشاری

Pressure.

فشار

Presswater.

فشاراب، افشره - عصاره‌ی مایعی که از پرس  
هیدرولیکی ماهی یا گوشت پس از خارج  
کردن چربی یا روغن (یا هر دو) توسط  
سانتریفیوژ به دست می‌آید.

Presterilisation.

پیش سترون‌سازی

Prestraining.

پیش صاف‌سازی

Presumptive.

احتمالی، تصویری، خیالی

Presynaptic.

پیش سیناپسی

Pretreatment.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

پیش عمل آوری، پیش آغشته سازی - عمل یا عملیات انجام شونده قبل از عملیات اصلی.

Prevalence.

شیوع، رواج

Prevent.

پیشگیری کردن، مانع شدن، جلوگیری کردن، ممانعت کردن، بازداشتن

Prevention.

پیشگیری، ممانعت، جلوگیری

Preventive.

پیشگیری کننده، ممانعتی - هر عامل یا برنامه‌ی مربوط به پیشگیری یا بازداشتن.

Preventric.

پیش معده‌ای

Prevertebral.

پیش مهره‌ای، مربوط به جلوی ستون فقرات

Prey.

شکار، صید

Priblast.

حاشیه‌ی رویانی

Prick.

دم‌بری - بریدن دم اسب به منظور رعایت بهداشت و زیباتر جلوه نمودن حیوان. معمولاً اسب دم‌کل دمش را بالاتر نگاه می‌دارد و زیباتر جلوه می‌کند.

Primary.

اولیه، ابتدایی

Primary contraction

انقباضات نوع اول

Primate.

موجود اولیه - هر یک از جانوران اولیه از گروه نخستیان؛ مثل، میمونها، شامپانزه‌ها و غیره.

Primates.

نخستیان - جانورانی از گروه میمونها که طبق نظریه‌ی تکامل داروینی، انسان کنونی از آنها منشاء شده است.

Prime.

اعلا، بهترین درجه، ممتاز، عالی، سرگُل محصول

Primetrium.

دور رحمی

Primiparous.

تک‌قلوزا، یک‌قلوزا، یکبار زاییده، گاو یک شکم زاییده

Primofloculation.

تجمع اولیه

Primordial.

طرحهای اولیه

Primordium.

اولیه، مدل ابتدایی

Principle.

اصل، قاعده

Prinenal.

دور کلیوی

Pritubular.

دور لوله‌ای

Probability.

احتمال

Probe.

میله‌ی آزمایش، میله‌ی سنجش	ماده کمک انعقاد
Proboscis.	Proctitis.
خرطوم	التهاب راست روده
Prokaryotes.	Proctodeum.
پیش هسته‌داران	روده عقبی، روده‌ی خلفی
Procedure.	Prodome.
روش، طریقه، مشی	پیش نشانه - نشانه‌ای است که دلالت بر شروع یک بیماری می‌کند.
Process.	Prdromal.
(۱) زایده، دنباله. (۲) عمل‌آوری، نرم‌آوری، فرآیند - عملیاتی است که برای تهیه محصولات کشاورزی برای فوش و مصرف ممکن است اعمال شود؛ مثل، پاستوریزه کردن شیر، دوددادن گوشت، کنسرو کردن میوه‌ها و غیره.	نشانه‌ها (علائم) اولیه بیماری
Processed.	Produce.
عمل‌آوری شده، فرآیند شده - اشاره است به هر نوع محصول یا فرآورده‌ی عمل‌آوری یا فرآیند شده.	محصولات زراعی، تولید، محصول، فرزند، اولاد، عمل آوردن، ساختن، تولید کردن
Processing	Producer.
عمل‌آوری، فرآوری - تهیه‌ی غذا، خوراک یا هر چیز دیگر به شکل مطلوب و قابل استفاده یا بهتر برای استفاده توسط روشهای فرآری خاص.	عمل آورنده، تولیدکننده
Processor.	Producible.
فرآورنده، فرآوری‌کننده، عمل‌آورنده، عمل‌آوری‌کننده	قابل تولید
Processus.	Product.
روند، فرآیند	فرآورده، محصول، تولید - یک ماده که از یک یا چند ماده‌ی دیگر در نتیجه‌ی تغییرات شیمیایی یا فیزیکی به دست آمده باشد.
Procoagulant.	Production.
	تولید، محصول
	Productive.
	بارآور، حاصلخیز، مولد، پرحاصل
	Productivity.
	حاصلخیزی، بارآوری، سودمندی
	Proestrus.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

دوره‌ی پیش فحلی - مرحله‌ای از چرخه‌ی فحلی، درست قبل از فحلی که با رشد فولیکول تخمدانی مشخص می‌شود.

Prfile.

نیمرخ، برش عرضی، برش عمودی.

Profit.

(۱) سود بخشیدن، فایده رساندن. (۲) منفعت، سود، فایده، مزیت.

Profitability.

قابلیت سودآوری، قابلیت سودبخشی

Profitable.

سودبخش، مفید، سودآور، نافع، منفعت‌دار

Profound.

گود، عمیق، زیاد

Profunda.

عمق، قعر، ژرفا

Profundus.

عمیق، گود، ژرف

Progenitor.

جد، نیا

Prgeny.

فرزند، اولاد، فرزند یک حیوان

Progestational.

مرحله‌ی جسم زرد - مرحله‌ای است از چرخه‌ی فحلی در حیوانات ماده (چرخه‌ی قاعدگی در زن) که در آن جسم زرد فعال است و لایه‌ی داخلی رحم تحت تأثیر ترشحات آن قرار دارد.

Progesterone.

پروژسترون - هورمون مترشحه از جسم زرد تخمدان حیوان ماده یا زن که وظیفه‌ی آن تحریک رحم برای رشد لایه داخلی اش و آرام‌سازی حرکات رحم برای استقرار تخمک لقاح یافته در آن است. از این هورمون برای درمان بعضی بیماریهای تخمدان و رحم استفاده می‌شود.

Progestin. See progesterone.

پروژستین، پروژسترون - یک هورمون جنسی حیوان ماده. نامی است که در ابتدا به ماده مترشحه از جسم زرد داده شد، اما امروزه به آن پروژسترون گفته می‌شود.

Prognathism.

جلوآمدگی فک پایین

Prognosis.

پیش‌آگهی بیماری - پیش‌بینی یا تخمین وضعیت پیشرفت و نتیجه‌ی نهایی یک بیماری.

Progress.

پیشرفت

Progressive.

پیشرفت‌کننده

Prokaryote.

پروکاریوت - موجوداتی که فاقد غشای هسته و تقسیمات سلولی میوز و میتوز بوده و شامل ویروس‌ها، باکتری‌ها و جلبک‌های سبز آبی هستند.

Prolactin.

پرولاکتین - هورمون ویژه‌ای که شیردهی را شروع و بقای آن را حفظ می‌کند. این هورمون از بخش قدامی غده‌ی هیپوفیز ترشح می‌شود.

### Prolamins.

پرولامین‌ها - پروتئین‌های ساده‌ای که مخصوصاً در بذر گیاهان یافت می‌شود.

### Prolapse.

بیرون‌زدگی (پرولاپس) - (۱) بیرون زدن غیرطبیعی یک قسمت یا اندام بدن؛ مثل، بیرون‌زدگی رحم. (۲) قرار نداشتن یک اندام در محل طبیعی آن. برگشتگی مقعد در طیور.

### Proliferation.

رویش، جوانه زدن، تهییج سلولی

### Proliferous.

قابل تکثیر، تکثیرشونده به وسیله پیاز یا جوانه‌زنی

### Prolific.

قابل تکثیر - قادر به تولدی تعداد زیادی فرزند، چندقلوزا

### Prolificacy

چندقلوزایی

### Praline.

پروالین - یک اسید آمینه غیرضروری.

### Prolymphocyte.

مولد لنفوسیت

### Prominence.

برآمدگی، برجستگی

### Promising.

امیدوارکننده

### Promonocytes.

مولد گویچه‌ی سفید تک‌هسته‌ای

### Promontory.

برجستگی، دماغه

### Promoter.

مشوق، مترقی‌کننده

### Promotion.

پیشرفت، ترقی، بهبود

### Promyelocytes.

مولد گویچه‌های سفید چندهسته‌ای

### Proneuron.

پیش ساخته‌ی عصبی

### Pronormoblasts.

مولد گویچه‌های قرمز

### Pronucleus.

پیش هسته

### Proofreading.

غلط‌گیری

### Prooxidant.

کمک اکسایش

### Propagation.

ازداید

### Propagator.

تکثیر کننده

### Propagule.

موجود تکثیر شونده

### Propane.

پروپان

### Propargite.

بروپارژیت

### Propel.

به جلو راندن

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

**Proper.**

مخصوص

**Proprietary foods**

خوراکهای با فرمول ویژه مربوط به یک شرکت خاص

**Prohpage.**

پروفاژ

**Prophase.**

پیش مرحله، پروفاز - مرحله‌ی اول تقسیم سلولی غیرمستقیم یا تقسیم با کاهش کروموسومی (میوز).

**Prophylactic.**

پیشگیری‌کننده - یک عامل یا معیار پیشگیری‌کننده‌ی بیماری.

**Prophylaxis.**

پیشگیری از بیماری - معالجه از طریق پیشگیری، محافظت کردن در مقابل بیماری توسط مواد شیمیایی، داروها، سرماها، یا وسایل مکانیکی.

**Proplasia.**

افزایش رشد

**Proportional.**

نسبی، به نسبت

**Propriospinal.**

مختص به نخاع

**Prosocele.**

پیش حفره

**Prostaglandis.**

پروستاگلاندین‌ها - یک گروه ترکیبات شیمیایی ۲۰ کربنه که در بافتهای مختلف بدن

ساخته شده و اثرات فیزیولوژیکی متغیری در بدن ایجاد می‌کند.

**Prostate.**

پروستات - غده‌ای است در دستگاه تناسلی حیوان نر که درست زیر مثانه قرار دارد و بخشی از مجرای میزراه را احاطه می‌کند. وظیفه‌ی این غده ترشح مایعات لیزکننده، رقیق‌کننده و مغذی در هنگام عمل انزال است که به همراه ترشحات غدد ضمیمه‌ی جنسی دیگر، با اسپرم تخلیه شوند از محل ذخیره اسپرم (ناحیه‌ی دم بریخ یا اپیدیم)، منی (semen) را تشکیل داده و با رقیق کردن اسپرم موجبات انزال را فراهم می‌کنند. در انسان، این غده را سنبل بالا مستعد ابتلا به تومور (سرطان پروستات) است.

**Prostatitis.**

التهاب (تورم) پروستات

**Prostrate.**

خوابیده، سست، بی حال

**Prostration.**

سستی، بی حالی، رخوت

**Protease.**

پروتئاز - آنزیمی است که پروتئین را تجزیه می‌کند. یک آنزیم تجزیه‌کننده‌ی پروتئین و موجود در شیر گاو که در عمل آوری بعضی انواع پنیر اهمیت دارد.

**Protectant.**

محافظ، محافظت‌کننده

**Protection.**

حفظ، حفاظت، محافظت، داشت

Protective.

حفاظتی

Protectives.

مواد نگهدارنده یا محافظ

Protective tissue.

بافت محافظ

Protein.

پروتئین

Proteinaceous.

پروتئینی، از دسته‌ی پروتئینها، مربوط به  
(وابسته به) پروتئین

Proteinase.

پروتئیناز، پروتئاز - هر یک از آنزیمهای  
تجزیه‌کننده‌ی پروتئینها.

Protein – incomplete. incomplete  
protein.

پروتئین ناکامل، پروتئین ناقص - پروتئینی  
است که حاوی تمام اسیدهای آمینه ضروری  
برای نگهداری و رشد حیوان یا انسان نیست؛  
مثل، زئین و ژلاتین.

Proteinuria.

پروتئین ادراری - وجود پروتئین در ادرار که  
نشانه‌ی یک نارسایی کلیوی است، زیرا در  
حالت سلامتی، کلیه‌ها پروتئین خون را جذب  
نمی‌کنند.

Proteolysis.

پروتئین کافت - عمل تبدیل کازئین یا بعضی  
مشتقات کازئین غیر محلول به ترکیبات  
محلول در آب توسط موجودات زنده.

Proteolytic.

پروتئین کافتی، پروتئین کافت‌کننده،  
تجزیه‌کننده پروتئین، مربوط به پروتئین کافت  
اشاره است به تجزیه پروتئین یا ماده‌ای که  
سبب تجزیه پروتئین با پروتئین کافت می‌شود.

Proteoses.

پروتئوزها - اولین مرحله شکستن مولکولهای  
پروتئین توسط آنزیمهای تجزیه‌کننده  
پروتئینها، پروتئوزها به عنوان مشتقی از  
پروتئینها در حین عمل هضم تشکیل می‌شود.

Prothorax.

پیش قفسه‌سینه

Prothrombin.

پروترومبین - یکی از چهار پروتئین  
منعقدکننده‌ی خون که در حضور ویتامین K  
در جگر ساخته می‌شود و در پلاسمای خون  
موجود است. این پروتئین برای انعقاد خون  
ضروری است.

Proton.

پروتون - یک ذره‌ی هسته‌ی یک اتم که دارای  
یک بار الکتریکی مثبت است. پروتون یک  
یون هیدروژن مثبت است ( $H^+$ ).

Protoplasm.

پروتوپلاسم، پیش مایه، ماده زنده - اصطلاحی  
است جامع برای تمام محتوی زنده‌ی یاخته  
یا یک موجود زنده؛ ترکیب یا ترکیبات  
پیچیده‌ی شیمیایی که محتوی سلول زنده را  
تشکیل می‌دهد.

Protoplasmic.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

مربوط به پروتوپلاسم، حاوی پروتوپلاسم یا

پیش مایه

**Protopodite.**

پیش پا

**Protoporphyrin.**

پروتوپورفیرین - پیش ماده هم. (heme)

**Protovum.**

تخم اولیه

**Protozoa.**

تک یاختگان، آغازیان - تک یاخته‌های

جانوری که در پایین‌ترین بخش سلسله‌ی

جانوران قرار دارند؛ مانند، ریشه‌پایان،

روزنه‌داران، شعاعیان، مژه‌داران و تاژکداران.

**Protozoacide.**

تک یاخته‌کش

**Protozoan.**

تک یاخته، جانور آغازی، پروتوزوآ - یک

جانور میکروسکوپی تک یاخته.

**Protozoon.**

تک یاخته، جانور آغازی، پروتوزوآ

**Protraction.**

پیش‌روی، جلوری

**Provender.**

خوراکهای خشک - به انواع خوراکیها یا

علوفه‌ی خشک برای حیوانات اهلی اطلاق

می‌شود.

**Provntriculitis.**

التهاب پیش‌معه - التهاب (آماس، ورم، تورم)

پیش‌معه (معه‌غده‌ای یا حقیقی) در

جوجه‌های در حال رشد و گاهی طیور بالغ

که تحت شرایط بسته پرورش داده می‌شوند.

**Proventriculus.**

پیش‌معه - در دستگاه گوارش طیور، به معده

غده‌ای یا حقیقی پیش‌معه گفته می‌شود. این

عضو بین چینه‌دان و سنگدان واقع شده است.

**Proving.**

ورآمدن خمیر

**Provirus.**

پیش ویروس

**Provisions.**

تدارکات

**Provitamin.**

پیش‌ماده‌ی ویتامین، پیش ویتامین - ماده‌ای

است که پس از مصرف، در بدن حیوان تبدیل

به ویتامین می‌شود؛ مثل، کاروتن موجود در

گیاهان که در بدن حیوانات تبدیل به ویتامین

(A) می‌شود.

**Provitamins.**

پیش ویتامینها، پیش ماده‌های ویتامینی

**Proximal. Nearest; opposite to distal.**

مجاور، نزدیکترین، قدامی، نزدیک مرکز،

نزدیک سر - نزدیکترین محل به نقطه مرجع،

محل چسبیدگی یا محل مورد نظر.

**Proximate.**

نزدیک، مجاور، تقریب

**Proximate analysis**

آنالیز تقریبی (روش تجزیه خوراکها)

**Prozone.**



Pruritus.	پیش منطقه خارش	Pseudopregnancy.	پا کاذب آبستنی کاذب
Pseudo.	دروغین، شبه، کاذب	Pseudorickets.	نرمی استخوان
Pseudoallel.	آلل کاذب	Pseudostratified.	شبه مطبق
Pseudocopulation.	جفتگیری کاذب	Pseulotuberculosis.	شبه سل
Pseudocycsis.	آبستنی کاذب	Psyche.	روانی
Pseudocyst.	کیست کاذب	Psychogenic.	روانی، با منشاء روانی
Pseudodominance.	غالبیت کاذب	Psychomotor.	روانی - حرکتی
Pseudoeosinophil.	ائوزین دوست کاذب	Psychophile.	سرمدوست
Pseudoestrus.	فحلی کاذب	Psychotroph.	سرماگرا هها سرمدوستها - باکتریهای سرمدوست که در دمای نسبتاً پایین (۱۰ درجه‌ی سانتی‌گراد) به سرعت رشد می‌کنند.
Pseudohrnia.	فتق ناف کاذب	Pterigopalatinum.	حشرات بالدار، یک زیر گروه از حشرات که شامل حشرات بالدار
Pseudomelanosis.	ملانوز کاذب	Pterigota.	حشرات بالدار
Pseudomembrane	پرده کاذب	Pterygoid.	بالی، رجلی، استخوان پتریگوئید، استخوان رجلی
Pseudopapillae.	پستانک های کاذب گوساله، پایلای کاذب	Pterygopharygeus.	
Pseudoperineal hernia.	شبه پلاستیک، پلاستیک کاذب		
Pseuloplastic.	شبه پلاستیک، پلاستیک کاذب		
Pseudopodia.			

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

پرگاه - محل یا مسیر خارج شدن پر از پوست

**Pteryla.**

یک منطقه بر روی پوست پرنده که از آن پر رشد می کنند، پرگاه - محل یا مسیر خارج شدن پر از پوست

**PTH. See parathormone.**

پارثورمون - هورمون غده‌ی پاراتیروئید (غده-ی فوق درقی) که در تنظیم کلسیم خون و استخوانها نقش مهمی دارد.

**Ptoxis.**

افتادگی پلک، پایین افتادگی پلک

**Ptyalin.**

آمیلاز بزاقی - آنزیم موجود در بزاق حیوانات تک معده‌ای که موجب هیدرولیز (آبکافت) نشاسته می‌شود. این آنزیم در بزاق حیوانات نشخوارکننده یافت نمی‌شود. مقدار چربی هضم نشاسته در دهان این حیوانات مربوط می‌شود به اثر استرازاها روی نشاسته.

**Ptyalism.**

آبریزش دهان، ریزش بزاقی - دارای کرکهای ریز.

**Puberty.**

بلوغ - سنی که در آن اعضای تناسلی از لحاظ وظیفه‌ای فعال می‌شوند و صفات ثانویه جنسی ظاهر می‌شود. زمان بلوغ برای حیوانات مختلف یکسان نبوده، بلکه این زمان

برای هر حیوانی در سن خاصی است، آغاز بروز فرایندهای تولید مثلی.

**pubertyinduction**

القاء بلوغ جنسی

**Puberulent.**

دارای کرک های ریز، کرک دار، پوشیده شده از موهای ریز.

**Pubescence.**

کرکدار - دارای پوشش کرکین

**Pubescent.**

کرک‌پوشی، پوشیدگی با کرکهای (پشمهای) نرم

**Pubic.**

عانه‌ای، شرمگاهی

**Pubis.**

مثانه‌ای - عانه‌ای استخوان عانه، عانه استخوان شرمگاه

**Publications.**

انتشارات

**Puerperium.**

دوره نفاس، نفاخت زایمانی

**Pullet.**

نیمچه - جوجه مرغ ماده کمتر از یک سال سن، یا مرغ ماده جوان در قبل از شروع تخمگذاری.

**Pullorum.**

اسهال سفید طیور، اسهال سفید جوجه‌ها

**Pulmonary.**

ششی، ریوی

**Pulmonary ventilation**

تهویه ششی

**Pulmonates.**

ریه‌داران، شش‌داران

**Pulp.**

تفاله، گوشت - (۱) در کاغذسازی، محصول به دست آمده از هضم چوب در یک مایع پخت کمی قلیایی یا خنثی که حاوی سولفید سدیم است. (۲) بافت گوشتی یا آبدار میوه

**Pulp. pomace; bagasse; marc.**

تفاله - پس‌مانده‌ی جامدی که پس از استخراج (آب) یا عصاره‌گیری از میوه‌ها، ریشه‌ها و ساقه‌های گیاهان به دست می‌آید؛ مثل، تفاله‌ی چغندر، تفاله‌ی گوجه‌فرنگی، تفاله‌ی نیشکر، و غیره.

**Pulsation.**

ضربان

**Pulse.**

ضربان، نبض

**Pulses.**

بذور گیاهان بقولات، حبوبات، پالس‌های

**Pulverization.**

نرم (پودر) پودرشدگی

**Pulverizator.**

پودرساز، گردساز، ذره‌ساز، گردپاش، ذره‌پاش - وسیله‌ای است که با آن مایعات تحت فشار را به صورت ذات بسیار ریز؛ مثل، ذرات مه معلق در هوا درآورده و از آن برای گردپاشی، سم‌پاشی و غیره استفاده می‌شود.

**Pulverize.**

گردسازی کردن، پودرسازی کردن به صورت

مه، پودر یا گرد درآوردن

**Pulverized. pulverizing . See ground; grinding.**

گرد شده، پودر شده، نرم شده، آسیاب شده بطور ریز

**Pulvinus dentalis.**

تفاله‌ی نعناع، تفاله‌ی سیب - (۱) پس‌مانده‌ی حاصل از تقطیر نعناع که ممکن است به عنوان کود مصرف گردد. (۲) یک فرآورده فرعی صنعت آب‌سیب‌سازی.

**Puncher. one who herds cattle; a cowboy.**

گاوچران، گاوبان

**Puncture.**

ترک، ترک‌خوردگی، ترکیدن، ترکیدگی، شکاف خوردن، سوراخ شدن، سوراخ‌شدگی، شکاف

**Pup**

توله، توله زاییدن

**Pupa.**

شفیره، مرحله شفیرگی

**Pupate.**

شفیره شدن، به شفیره تبدیل شدن.

**Pupil.**

(۱) مردمک، مردمک چشم، (۲) شاگرد، دانش آموز.

**Purebred.**

نژاد خالص، نژاد اصیل - حیوانی است که از تلافی چندین نسل از یک نژاد یا لاین معین

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

نتیجه شده باشد. چنین حیواناتی هموزیگلویت تر از حیوانات ناخالص هستند و واجد شرایط ثبت مشخصات در دفتر گله رسمی نژاد هستند.

## Purebreeding. Truebreeding.

خالص سازی نژاد - جفتگیری دامی که از نظر یک یا چند صفت هموزیگوت باشد.

## Purgative. a laxative.

مسهل، ملین، لینت دهنده - یک ماده دارویی که موجب تسریع تخلیه روده گردد، ضد بیبوست.

## Purge.

تخلیه مواد زاید یا نامطلوب

## Purification.

خالص سازی، جداسازی، پالایش، تصفیه، صاف سازی

## Purified.

خالص، خالص شده، پالوده، تصفیه شده، پالایش شده، صاف شده، جدا شده.

## Purifier.

دستگاه تصفیه، تصفیه کننده، پالایشگر، صافی، جداکننده، خالص کننده

## Purines.

پورینها - یک گروه از ترکیبات شیمیایی آلی که حاوی کربن، هیدروژن، و ازت بوده و اسیداوریک (مهمترین ترکیب ازته فضولات طیور) مثالی از آنها است.

## Purity.

خلوص، پالودگی - عاری بودن از ناخالصی؛ عاری بودن پشم چیده نشده از الیاف سیاه یا تیره، مواد خارجی و غیره.

## Purpura.

حصبه عام، لکه های خونریزی زیر پوست

## Purslane.

چرکدار، چرکی، چرکین، چرکزا، حاوی چرک، چرک ساز، تشکیل دهندهی چرک

## Purulent. consisting of or forming pus.

چرک - یک مادهی مایع ناشی از تورم که شامل لوکوسیتها، لنف، باکتریها، سلولهای مرده و مایع مشتق از تجزیهی آنها است

## Purulent sinusitis.

جوش چرکی، تاول چرکی، کورک چرکی - برآمدگیهایی به تعداد کم یا زیاد در سطح پوست که حاوی چرک باشد

## Pustule.

پوسته

## Putamen. Putrefaction.

گندیدگی، پوسیدگی، فساد - تجزیهی باکتریهای پروتئینها، جوش چرک دار

## Putrefactive.

فاسدکننده - موجب تجزیه یا فساد شدن

## Putrefiable.

گندیدن، فاسد شدن، پوسیده شدن، گندیدنی، فسادپذیر، فاسدشدنی، گندیده شدنی، پوسیدنی

## Putrefy.

پوسیدن، گندیدگی، فساد، پوسیدگی.

**Putrescine.**

پوترسین - نوعی ماده‌ی سمی در برخی گوشت‌های فاسد شده.

**Putrid. Decomposed; rotten.**

فاسد شده، گندیده، پوسیده، فاسد - اصطلاحی است که در مورد فاسد شدن مواد آلی به کار می‌رود.

**Pyæmia. Pyæmia.**

چرک خونی - وجود چرک در خون؛ حالتی است که در آن عوامل عفونی‌کننده از موضع اولیه گسترش می‌یابند و به داخل خون نفوذ می‌کنند. در این حالت، در خون چرک یافت می‌شود که نشانه وجود عامل عفونی‌کننده در خون است. برای این مرحله از پیشرفت عفونت، اصطلاح عفونت عمومی یا سیستمیک به کار می‌رود.

**Pyelography.**

پرتونگاری کلیه‌ها

**Pyelonephritis.**

التهاب لگنچه‌ی کلیوی

**Pyæmia. See pyæmi.****Pyloric.**

باب‌المعده‌ای

**Pyloromyotomy.**

شکافتن اسفنکتر باب‌المعده

**Pylorus.**

پایلوروس، باب‌المعده

**Pyogenic.**

مولد چرک، چرک‌زا، چرساز، تب آور

**Pyometra.**

تجمع چرک در رحم

**Pyosalpinx.**

تجمع چرک در لوله‌های رحمی

**Pyothorax.**

قفسه‌ی سینه چرکی

**Pyramid.**

هرم

**Pyramis.**

هرمی

**Pyrexia.**

تبدار - حالت تب یا بالا رفتن غیرطبیعی درجه‌ی حرارت بدن.

**Pyrimidines.**

پیریمیدین‌ها - دسته‌ای از ترکیبات آلی ناجور حلقه که دو رأس حلقه‌ی شش ضلعی آنها را اتم ازت اشغال کرده و از ترکیبات ضروری برای حیات موجودات زنده هستند؛ همانند پورینها در ساختمان شیمیایی اسیدهای هسته‌ای شرکت دارند.

**Pyrogen.**

تب‌آور، تب‌زا

**Pyuria.**

ادرار چرکی - وجود یا پیدایش چرک در ادرار



Q 10

کیو ۱۰، ضریب حرارتی

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Q 20

کیو ۲۰، اصطلاحی برای اندازه گیری تنفس

Quack

(۱) داروی قلبی دادن، (۲) صدای اردک

Quadrant

یک چهارم

Quadrat

چهارگوش

Quadripartite

چهارتایی

Quadruped

چهارپا

Quail

بلدرچین

Qualify

منظم کردن

Qualitative

کیفی

Quality

کیفیت

Quantify

تعیین مقدار کردن

Quantitative

کمی

Quantity

مقدار

Quarantine

قرنطینه کردن

Quarter

کارتیه، پستان

Quartering

کوآرتینگ، یک روش معمول برای همگن و

کوچک کردن نمونه‌ها (سمپل) می‌باشد.

Quarters

پستانهای گاو، هر یک از چهار غده پستانی

گاو

Quart

نوعی واحد حجم مایعات

Quercus

جنس بلوط

Quark

یکی از انواع پنیرهای تازه منعقد شده با اسید.

Quiescent

نهفته، خواب

Quill

شاهپر

Quinns method

روش اسپرم گیری با ماساژ در خروس، روش

کوئین

Quintuplet

پنج قلو

**R**

**Rabbit**

خرگوش

**Rabies.**

هاری، یک بیماری ویروسی بسیار مسری مغز و دستگاه عصبی است که منجر به ناتوانی در عمل بلع می‌شود. این بیماری جزء بیماریهای مشترک انسان و حیوانات طبقه‌بندی می‌شود و در انسان، این بیماری بیشتر از راه گاز گرفته شدن توسط سگ‌ها منتقل می‌شود.

**Race.**

(۱) نژاد. (۲) مسابقه

**Raceme.**

خوشه، خوشه‌ای، گل‌آذین خوشه

**Racemose.**

خوشه‌ای

**Rachis.**

محور سنبله گندم

**Rachitis.**

نرمی استخوان، تخلیه استخوانها از کلسیم در حیوانات یا افراد بالغ که منجر به ترد و شکننده شدن استخوانها می‌شود. این عارضه در اثر کمبود کلسیم در جیره غذایی یا کمبود ویتامین (د) در سطح روده باریک یا نامناسبی نسبت کلسیم به فسفر در جیره غذایی و/ یا اختلالات هورمونی (هورمون غده پاراتیروئید یا پاراتورمون) بروز می‌کند.

**Rachitism.** See rachitls.

**Rack.**

چهارنعل، نوعی حرکت اسب که در آن در هر قدم فقط یک پا به زمین برخورد می‌کند و حالت چهار نعل ایجاد می‌کند؛ حالتی است از حرکت اسب که در آن در هر گام، پاهای جانبی باهم و با اندکی تأخیر نسبت به هم از زمین بلند شده و بر زمین کوبیده می‌شوند.

**Rack.**

(۱) علف دادن یا آخور قابل حمل علوفه. (۳) گردن و ستون فقرات گوساله، خوک یا گوسفند. (۴) گوشت جلوی سینه گوسفند، گوساله یا خوک. (۵) اسکلت یا استخوان چسبیده به پوست.

**Radial.**

زند اعلائی، زند زبرینی

**Radialis.**

استخوان زند زبرین

**Radiant.**

تشعشی

**Radiation.**

تشعشع

**Radical.**

ریشه‌ای، مربوط به ریشه

**Radicant.**

ریشه‌ده

**Radicel.**

ریشه‌های فرعی

**Radicule.**

ریشه کوچک، ریشه‌چه

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

## Radioactive

پرتوزا، پرتوتاب، خارج کردن انرژی اتمی به شکل اشعه آلفا، بتا یا گاما

## Radioactivated.

پرتو داده، پرتو تابانده شده، عمل آوی شده توسط قرار گرفت در معرض اشعه‌های آلفا، بتا یا گاما.

## Radioactivity

رادیواکتیویته، پرتوافشانی

## Radioautography.

خودپرتونگاری

## Radiocarpal

زند اعلاسی - مچ دستی، مربوط به استخوانهای زند اعلا و مچ دست

## Radiograph.

نگاره پرتوی، نگاره اشعه ایکس، یک تصویر ترسیمی که توسط اشعه (X) یا اشعه‌های دیگر روی صفحه حساس به نور ایجاد می‌شود. این تصویر، معمولاً عکس اشعه ایکس خوانده می‌شود.

## Radiography.

رادیوگرافی، پرتونگاری، عکسبرداری، ظهور، مشاهده و تفسیر یک فیلم اشعه ایکس به منظور تشخیص و تعیین بعضی امراض.

## Radioimmunoassay.

ایمنی سنجی پرتوی، سنجش ایمنی توسط مواد رادیواکتیو، ایمنی سنجی رادیویی

## Radioisotope.

ایزوتوپ پرتوتاب، ایزوتوپ رادیواکتیو یک اتم یا هسته چنان اتم؛ ایزوتوپ‌های رادیواکتیو به طور طبیعی یافت می‌شوند، اما آنها را می‌توان از بمباران عناصر شیمیایی معمولی توسط ذرات پرسرعت نیز ایجاد کرد. یک ایزوتوپ رادیواکتیو با خروج تشعشعات الکترومغناطیسی به عنصر دیگری تبدیل می‌شود. تاکنون بیش از ۱۳۰۰ رادیوایزوتوپ طبیعی و مصنوعی شناسایی شده است.

## Radiology.

پرتوشناسی، رادیولوژی، عکسبرداری از اعضاء و اندامهای انسان (در پزشکی، دندانپزشکی و به خصوص ارتوپدی یا شکسته‌بندی) و گاهی حیوانات (در دامپزشکی) و سایر موارد با استفاده از اشعه ایکس (X) یا اشعه مجهول و فیلم حساس مخصوص به منظور تعیین و تشخیص مواضع مورد نظر و مشکل در دست بررسی؛ همچنین کاربرد اشعه ایکس، رادیم، کبالت، و مواد رادیواکتیو دیگر در معالجه برخی امراض.

## Radiolucent.

هادی اشعه ایکس

## Radiometer.

تشعشع سنج، اشعه سنج

## Radionuclide. a radioactive nuclide.

هسته رادیواکتیو

## Radioscopy.



اشعه بینی، پرتوبینی  
Radiotherapy.

پرتودرمانی، درمان با اشعه

Radius.

استخوان زند اعلی، زند اعلی

Radix.

ریشه

Raffinase.

رافیناز، آنزیمی است که رافینوز را آبکافت می‌کند.

Raffinose.  $C_{18}H_{32}O_{16}$ .

رافینوز، نوعی قند متبلور و بی‌رنگ؛ رافینوز یک سه‌قندی متشکل از گلوکز، فروکتوز، و گالاتوز است که در ملاس، کنجاله تخم پنبه و مانای استرالیایی یافت می‌شود.

Rainless.

بی‌باران، خشک

Rainness.

بارانی، هوای بارانی

Rainy.

برانی، هوای بارانی، پر باران، مدتی است که طی آن باران کم و بیش به طور مداوم فرو می‌ریزد.

Raise.

پرورش دادن، بزرگ کردن، تولید کردن

Raisin.

کشمش

Raising.

تربیت کردن، خمیرمایه زدن

Ram. amale sheep; buck.

قوچ، گوسفند نر، جنس نر اخته نشده  
گوسفند

Ramification.

انشعابات

Ramify.

منشعب کردن، شاخه شاخه کردن

Ramus.

شاخه

Ranch.

دامپروری، مزرعه دامداری، (۱) یک زمین بزرگ شامل ساختمان اداری (پرسنل)، آغلها و غیره برای پرورش احشام، به ویژه گاو (در غرب آمریکا). (۲) یک قطعه زمین کوچک با خانه‌ای در آن، بدون توجه به نوع استفاده از آن.

Rancher.

دامدار، گله‌دار

Rancid.

ترشیده، بو گرفته، نامطبوع، فاسد، دلالت می‌کند بر یک بو یا مزه نامطبوع و زننده ناشی از تغییر شیمیایی یا اکسایش چربی، کره، شیر، بستنی و دیگر محصولات چربی‌دار.

Rancidity.

ترشیدگی، حالت ترش بودن

Random.

تصادفی، اتفاقی

Random effects

اثرات تصادفی

Range. rangeland

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

انتخاب تصادفی، مرتع طبیعی، چراگاه مرتعی،  
زمین مرتعی، مرتع

**Rangeland. range.**

اراضی مرتعی - اراضی مناسب است برای  
چرای دامها، ولی نامناسب برای کشت و کار؛  
به ویژه در نواحی خشک، نیمه خشک، یا  
جنگلی.

**Rangeman.**

دامدار، مرتع دار

**Ranges.**

مراعت

**Ranging.**

چرا، چراندن، چرانیدن، گله چرانی

**Rangy.**

دام مرتعی، اشاره است به حیوانی که بدنی  
طویل، صاف و پاهای بلند و نه چندان  
ماهیچه‌ای داشته باشد. این نوع دامها به علت  
تغذیه از علوفه نسبتاً نامرغوب مراتع، دارای  
رشدی کند بوده و علی‌رغم بزرگ شدن  
استخوانبندی آنها، گوشت و چربی اندکی  
دارند.

**Rape. Brassica napus.**

منداب، کلم قمری، کلم روغنی، کلزای  
(شلغم) روغنی

**Rapeseed. Brassica napus;  
brassica campestris.**

منداب، کلم روغنی، کلم روغنی از نظر تولید  
روغن نباتی پنجمین دانه روغنی محسوب  
می‌شود و تنها دانه روغنی است که در تمام

نقاط جهان قابل کشت است. کلم روغنی یک  
گیاه فصل سرد است. ایجاد ارقامی که غلظت  
دو ماده سمی (اسید اوروسیم و  
گلوکوزینولات) در آنها کم باشد، عامل  
توسعه کشت این محصول است.

**Raphe.**

خط اتصال، درز، شیار

**Rapidly degradable fraction**

بخش سریع تجزیه

**Rash.**

بثورات جلدی

**Rat. Rattus spp. Family Muridae.**

موش صحرائی - یک حیوان جونده درازدم  
که از موش خانگی به مراتب بزرگتر است.  
این جونده آفت خوراکهای انبار شده و  
محصولات کشاورزی و ناقل بیماری است.

**Rate.**

سرعت، میزان، آهنگ، نسبت، سطح، مقدار،  
دز، - کمیت یا درجه اندازه‌گیری شده در  
نسبت با چیزهای دیگر.

**Rate of fertility**

نرخ باروری

**Rate of lay**

نرخ تخمگذاری

**Ratio.**

نسبت، عملکرد یک فرد در رابطه با میانگین  
عملکرد تمام افراد در یک گروه. نسبت به  
صورت زیر محاسبه می‌شود: نسبت = عدد

مربوط به فرد تقسیم بر عدد مربوط به میانگین گروه ضرب در ۱۰۰.

#### Ration.

جیره، جیره غذایی، مقدار خوراکی که برای یک حیوان در یک مدت معین، معمولاً ۲۴ ساعت تأمین می‌شود. اگرچه در عمل، کلمه جیره در مورد خوراکی به کار می‌رود که به حیوان تغذیه می‌شود، بدون در نظر گرفتن مدت مصرف آن.

#### Ratites

پرندگان بزرگ، این پرندگان شامل شتر مرغ (Ostrich) و شتر مرغ استرالیایی (Emu) می‌باشند که قادر به پرواز نیستند.

#### Raw.

نارس، خام، کال، نپخته، نآزآمده، دباغی نشده (پوست)، عمل‌آوری نشده.

#### Raw milk

شیر خام

#### Raw wool

پشم خام

#### Rawhide. Undessed skin of cattle.

میوه کال، میوه نارس، میوه نرسیده

#### Razorback.

ریز و ربک، نوعی خوک با پاها و پوزه دراز، پشت باریک و تیز و بدن صاف که از نژاد مانگرل نیمه وحشی بوده و بویژه در نواحی جنوبی آمریکا، به خصوص آرکانزاس یافت می‌شود.

#### Reabsorption.

جذب مجدد، بازجذب، در تصفیه خون توسط جلومرولهای کلیه، مقدار زیادی آب و الکترولیتها از خون گرفته می‌شود. سپس برای برقراری تعادل این مواد در خون، به مقدار لازم از آنها از طریق لوله‌های مجاور، هنله و انتهای نفرونها به خارج تراوش و دوباره وارد گردش خون می‌شود. این عمل را جذب مجدد یا بازجذب در کلیه‌ها گویند.

#### Reactant

واکنش دهنده، واکنش ده، واکنش نشان‌دهنده

#### Reaction

واکنش

#### Reactor.

واکنش‌گر، واکنش نشان‌دهنده، ایجاد کننده واکنش - حیوانی که به مواد خارجی پاسخ مثبت می‌دهد؛ به طور مثال، که حیوان مسلول نسبت به توبوکولین واکنش نشان می‌دهد.

#### Regent

واکنشگر، شناساننده

#### Reap.

درو کردن، برداشت کردن

#### Readily fermentable carbohydrate (RFC)

کربوهیدراتهای قابل تخمیر

#### Rearing.

پرورش، پرورش دادن

#### Reasonable.

منطقی، با دلیل، معقول، قابل توجیه، رضایت-بخش، جوابگو

#### Rebound.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

بار پیوند، دوباره متصل (پیوند) شده  
Receptor.

دریافت کننده، گیرنده

Receptor assay

گیرنده سنجی، روشی برای اندازه گیری آنتی ژن ها که در آن آنتی ژن به جای پیوند یافتن با آنتی بادی در روش ایمنونواسی، با گیرنده هایش (Receptor) پیوند می یابد.

Receptor element

عامل گیرنده

Recession.

عقب کشیده شدن، کشیده شدن به عقب

Recessive.

مغلوب، اشاره است به ژنی که تظاهر آن می تواند تحت تأثیر یک آلل مختل شود.

Recessive gene

ژن مغلوب

Recessus.

اتساع

Recharge.

تغذیه مجدد، پر سازی مجدد، شارژ مجدد

Rechewing

جویدن مجدد

Recipient animal (embryo)

جانور رویان گیر، رویان گیرنده (در برنامه های انتقال رویان، به جانور ماده ای گفته می شود که رویان به درون دستگاه تولید مثل آن منتقل می شود).

Reciprocal.

برگشتی، دو طرفه، دوجانبه

Recombent.

به پشت خوابیدن گیاه روی زمین

Recombinase.

آنزیم نوترکیبی

Recombination.

نوترکیبی ژنها، شکلی از ژنوتیپها و فنوتیپ-هایی که ترکیبات جدیدی از والدین در یک تلاقی معین باشند.

Reconstituted grain

دانه با ترکیب جدید، دانه خشکی که رطوبت به آن افزوده شود و متعاقباً ذخیره گردد، تا بدین وسیله قابلیت هضم آن بهبود یابد.

Reconstitution.

بازسازی، احیاء، دوباره سازی، ساختن مجدد - دوباره سازی هرچیز؛ مثل، تبدیل شیر خشخش به شیر با افزودن آب به آن.

Records.

مدارک، اطلاعات ثبتی، هریک از اعداد و ارقام یا اطلاعات مربوط به یک کار یا فرآیند که ثبت آنها از لحاظ آماری برای عملیات آینده ارزشمند است؛ مثل، اطلاعات مربوط به میزان افزایش وزن روزانه دامها، میزان خوراک مصرفی، میزان شیر تولیدی، میزان تولید یک دستگاه، میزان پیشرفت یک ورزشکار و غیره.

Recover.

(۱) بهبود یافتن، خوب شدن، شفا یافتن. (۲) کشف کردن، ابداع کردن، بازیافتن، بازیابی کردن

Recovery.

(۱) بهبودی، نقامت، (۲) کشفی، اکتشافی

### Rectal palpation

لمس راست روده‌ای (وارد کردن دست درون راست روده)

### Rectalis. rectal.

راست روده‌ای

### Rectum.

راست روده، آخرین، پایین‌ترین، یا انتهایی‌ترین بخش روده بزرگ در حیوانات یا انسان.

### Rectus.

مستقیم، راست، سیخکی

### Recurrent.

راجع، برگشت‌کننده

### Redgut

روده قرمز (نوعی بیماری که در اثر چرای یونجه خالص، در دام ایجاد می‌شود که منجر به مرگ می‌شود).

### Red meat

گوشت قرمز

### Red water disease

بیماری آب قرمز، بیماری انگلی در گاو که علت آن تک یاخته میکروسکوپی به نام *Babesia piroplasma* است که به گلبول‌های قرمز حمله می‌کند و سبب آزاد شدن هموگلوبین آن‌ها و عدم استراحت، ترشح بزاق، تب، اسهال و ادرار خونی و در صورت عدم معالجه سبب مرگ دام می‌شود.

### Redia.

ردیا، یک مرحله لاروی در دوره رشد و نمو کپلکها؛ میزبان ردیای کپلک جگر گاو، گوسفند، بز و حلزون است.

### Redistribution.

توزیع مجدد، پخش (پراکندگی) مجدد

### Reductase.

ردوکتاز، آنزیمی است که قدرت بی‌رنگ کردن متیلن آبی را دارد.

### Reduction.

احیا، از نظر شیمیایی، احیا عبارت است از منهای شدن اکسیژن از، یا افزودن هیدروژن به یک ماده (با از دست دادن بار مثبت یا کسب بار منفی). اتم یا گروهی از اتمها که الکترون از دست می‌دهند، اکسید می‌شوند.

### Reduction.

کاهش، کم‌شدگی، نرم‌شدگی، خردشدگی - در عمل آسیاب کردن مواد، اندازه ذرات ماده آسیاب‌شونده کاهش می‌یابد. همچنین عمل آسیاب کردن با خرد کردن مواد باعث نرم کردن آنها می‌شود.

### Reef.

صخره آبگیر، گری، جرب، خارش

### Reep.

شیرخواری گوساله در مرتع، تغذیه گوساله‌ها به طور جداگانه از مادر به عنوان مکمل شیر مادر. این روش در مورد گوساله‌های گوشتی که همراه گاوها در مراتع چرا می‌کنند، اجرا می‌شود.

### Reference.

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

<b>Refining.</b>	منبع، مرجع	گرمای نهفته. پایین آوردن دمای مواد مورد نظر با قرار دادن آنها در یخچال، سردخانه یا فریزر. دستگاه‌های سرمازا برحسب نوع استفاده از چند درجه بالای صفر تا دهها درجه سانتی‌گراد زیر صفر قابلیت سردسازی یا انجماد دارند.
<b>Reflection.</b>	پالایش، تصفیه	
<b>Reflectivity.</b>	انعکاس، بازتاب	
<b>Reflex.</b>	قابلیت بازتاب، قابلیت انعکاس	
<b>Reflex.</b>	واکنش، بازتاب، عکس‌العمل، یک عمل غیرارادی که در اثر تحریک عصبی انتقال یافته از یک گیرنده یا عضو حسی به یک مرکز عصبی ایجاد می‌شود؛ پاسخ غیرارادی یک عضو به یک محرک.	<b>Refrigerator. See refrigeration.</b> یخچال، دستگاه سرمازا، دستگاه سردکننده
<b>Reflux.</b>	پس زدن، بالا آمدن، رجعت به عقب یا بالا - مثل، بالا آمدن مواد درون معده به دهان از طریق مری یا پس زدن یک جریان مایع در یک مجرا یا لوله.	<b>Refuse.</b> پس مانده، باقی مانده، پس مانده غذا یا خوراک - (۱) بخشی از خوراک است که حیوان میل به خوردن آن نشان نمی‌دهد. (۲) مواد خوراکی آسیب دیده، ناقص یا اضافی که در خلال تهیه یا عمل‌آوری صنعتی یا پس از آن تولید می‌شود؛ ریخت و پاش خوراک در کارخانه خوراک دام.
<b>Refraction.</b>	انکسار، انکسار نور	<b>Regain.</b> بازیابی، استحصال مجدد
<b>Refractoriness</b>	بی‌تفاوتی (بی‌تفاوتی در برابر سازه‌های تاثیر گذار)	<b>Regain wool</b> رطوبت جذبی پشم
<b>Refrigerant.</b>	خنک کننده، سرمازا، ماده مبرد، ماده منجمد کننده - مثل، گاز آمونیاک، گاز فرئون و غیره.	<b>Regeneration.</b> تولید نسل جدید، تولید نسل
<b>Refrigeration.</b>	سردسازی، خنک سازی، تبرید - سردسازی مصنوعی با استفاده از یخ یا اصول تبخیر	<b>Region.</b> ناحیه، منطقه، سرزمین
		<b>Regional</b> ناحیه‌ای، منطقه‌ای
		<b>Registered.</b>

ثبت مشخصات شده، اشاره است به حیوانات خالص از نظر نژادی که شجره نامه آنها در کتاب اسباب مربوط به نژاد ثبت شده باشد.

پسروی، عقب‌نشینی

Regulation.

تنظیم، قاعده، نظم

Regulator.

ناظم (تنظیم‌کننده)

Regulators.

تنظیم‌کننده‌ها

Regurgitation.

بالا آوری غذا به دهان، برگرداندن، فرآیندی است که ضمن آن محتوای شکمبه از طریق مری به دها وارد می‌شود؛ در نشخوارکنندگان، بالا آوردن یا جریان معکوس خوراک هضم نشده از شکمبه به دهان فرآیندی است طبیعی که به منظور جویدن و اختلاط مکامل با بزاق «نشخوار» انجام می‌شود. در تک معده‌ای‌ها و انسان، بالا آوردن غذا از معده به دهان یک عمل عادی نبوده و معمولاً در اثر «استفراغ» و در نوزادان به آن «قی» گفته می‌شود.

Reheating.

دوباره گرم کردن

Reimplantation.

بازکاشت، کاشت مجدد، بازنشانی - (۱)  
تکرار کاشت حبهباشاندنی؛ مثل، جبهایی که برایتحریک بالا بردن افزایش وزن زیر پوست گوشت گوساله‌های پرواری کاشته می‌شود.

(۲) کاشت مجدد یک درخت در محلی دیگر پس از بیرون آوردن آن با ریشه.

Reinfection.

عفونت مجدد

Reinforce

نیروی امدادی، تقویت کردن ( جایگزین کردن اسب‌ها تازه نفس در مسابقه اسب سواری)

Reinnervation.

عصب‌داری‌سازی مجدد، برقرار سازی مجدد رشته‌های عصبی.

Reject.

رد کردن، قبول نکردن، پس زدن

Rejection.

رد، عدم قبول یا پذیرش، پس زنی

Rejects. rejections.

قبول نشده، رد شده، پذیرفته نشده، پس‌مانده - پشمهای نامرغوبی که به دلایل محتوی زیاد الیاف سیاه، الیاف مرده، آغشتگی به مواد خارجی؛ مثل، مواد گیاهی و غیره، توسط شخص درجه‌بند مورد پذیرش قرار نگرفته باشد.

Relapse.

عود بیماری

Relationship

نسبت، همبستگی

Relative.

نسبی، خویشاوند، قوم و خویش

Relax.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

منبسط شدن، انبساط یافتن؛ استراحت کردن،  
استراحت، انبساط، شلی

Relaxant.

شل کننده عضلات

Relaxation.

شل شد، انبساط

Relaxative

شل کننده، انبساط آور، سستی آور، ماده شل-  
کننده عضلات

Relaxin.

ریلاکسین، یک هورمون مترشح از تخمدان  
است که در زمان زایمان ترشح می شود و  
وظیفه آن اتساع یا انبساط عضلات لوله  
تناسلی و تسهیل زایمان است.

Releaser jar

ظرف تخلیه شیر

Releasing hormone

هورمون آزاد کننده (هورمونی که در  
هیپوتالاموس ساخته و موجب آزاد سازی یک  
یا چندین هورمون از هورمون های  
آدنوهیپوفیز می شود. در صورتی که ساختار  
شیمیایی ترکیب آن نامشخص باشد، آن را  
عامل آزاد کننده می گویند.

Reliability.

قابلیت اعتماد

Relief.

تخفیف، تسکین

Relish.

مزه، خوشخوراک کننده، (۱) ماده ای است که  
به یک غذا افزوده می شود تا آن را  
خوشخوراک تر کند. (۲) با لذت غذا خوردن.

Remedy.

درمان، دارو

Remex

شاهپر

Remission.

بهبود موقتی

Remove.

برداشت کردن، خارج کردن، جدا کردن،  
بیرون بردن، قطع کردن، خارج کردن

Ren.

کلیه، قلوه

Renal.

کلیوی، مربوط به کلیه ها، وابسته به کلیه ها.

Render.

فرآوری بافت های حیوانی با عمل پخت، پختن  
بافت های حیوانی مرکب از چربی پی، زردپی،  
گوشت و استخوان (ضایعات کشتارگاهی) در  
مخزن پخت با افزودن آب یا بدون افزودن آب  
و جدا کردن چربی به صورت لایه ای که روی  
مخزن پخت جمع می شود و خشک کردن  
باقیمانده و آسیاب کردن آن و تولید پودر  
گوشت. این فرآورده برحسب روش  
عمل آوری (با یا بدون استخوان) و غیره،  
نام های مختلفی دارد.

Rendering.



پخت و فرآوری ضایعات کشتارگاهی،  
چربی‌گیری، روغن‌گیری

### Rennet.

مایه پنیر، رنین، عصاره رنین؛ یک ماده تخمیرکننده گوارشی است که از معده چهارم (شیردان) گوساله شیرخوار گرفته شده و از آن به عنوان ماده لخته‌ساز شیر در پنی‌سازی استفاده می‌شود.

### Rennets.

معدۀ رنینی، معدۀ نمک سود شده یا خشک کرده گوساله‌ها، بچه خوک‌ها، یا بره‌های شیرخوار.

### Rennin. Chymosin. See rennet.

رنین، کیموزین - یک آنزیم منعقدکننده است که به ویژه در شیرۀ معدۀ گاو و نیز بعضی گیاهان و حیوانات پست یافت می‌شود.

### Rent.

(۱) رهن، کرایه، اجاره. (۲) کرایه دادن، کرایه کردن، اجاره دادن، اجاره کردن

### Reorganization.

سازمان‌دهی مجدد، سروسامان‌دهی مجدد

### Reorganized.

تجدید سازمان داده شده

### Repair.

ترمیم کردن، تعمیر کردن

### Repartitioning agent

عامل توزیع‌کننده مجدد

### Repeatability.

تکرارپذیری، قابلیت تکرار

### Repellants.

مواد دورکننده، مثل، مواد حشره کش که وقتی روی برخی مواد استعمال می‌شود، حشرات از نشستن روی مواد آغشته شده با مواد دورکننده امتناع می‌کنند.

### Repellency.

حالت دفع، دورکنندگی

### Replacement.

جایگزین‌سازی، جانشین‌سازی، حیوانی است که برای نگهداری در گله تولیدمثل یا گله انتخاب شده باشد.

### Replacement heifer

تلیسه جایگزین

### Replenishment.

پرسازی مجدد

### Replication

همانندسازی، تکرار

### Replicator.

همانندساز، تکثیرشونده

### Replicon.

واحد همانندسازی

### Replisome

رپلیزوم

### Repolarization.

بازقطبش، قطبش مجدد

### Repository.

ذخیره دارو

### Representative.

گویا، نماینده

### Repression

مهار

### Repressor.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

ممانعت کننده، تضعیف کننده	خزنده جانور خزننده، هر یک از جانوران
Reproducer.	خزنده؛ متف، مارها، لاکپشته‌ها، سوسمارها و غیره
تکثیرکننده، تولیدمثل کننده	Requirements.
Reproducibility.	احتیاجات، نیازها
قابلیت تکثیر، قابلیت تولیدمثل - قابلیت ساخت یا تولید مجدد.	Repulsion.
Reproducible.	انفصال، جداشدگی، دفع
قابل تکثیر، قابل ازدیاد	Reradiation.
Reproduction.	بازتابش، تشعشع مجدد، تشعشع یک جسم که نتیجه جذب تشعشعات توسط آن باشد.
تولید مثل، زاد آوری، زاد ولد، تولید فرزند - تولید فرزند به یکی از روشهای تکثیر؛ مثل، تولید مثل در پستانداران و آبزیان بچه‌زا (از راه جفتگیری و زایمان)؛ تولید مثل در طیور و خزندگان (از راه جفتگیری و تولید تخمهای نطفه‌دار)؛ تولید مثل در ماهیان (از راه تخمگذاری و لقاح تخمها با ریختن اسپرم ماهی نر روی تخمها)؛ تولید مثل در زنبور عسل (از راه جفتگیری ملکه و گذاردن تخمهای نطفه دار یا عدم جفتگیری و گذاردن تخمهایی که زنبورهای نر از آنها به وجود می‌آید) و در گیاهان؛ گرده‌افشانی، بکرزایی و انواع آنها.	Resalivation
Reproductive.	مخلوط شدن مجدد با براق
مولد، تناسلی	Research
Reproductive isolation	تحقیق، بررسی، جستجو، کنکاش
جدایی تولید مثلی	Resection
Reptile.	پاره‌برداری، جراحی (جراحی که در آن قسمتی از اندام برداشته می‌شود)
	Reseda.
	اسپرک، اسپرگ
	Reshuffle.
	برزدن مجدد، دوباره برزدن، دوباره مخلوط کردن
	Reside.
	سکنی گزیدن، مقیم شدن، ساکن شدن، در جایی ماندن، اقامت کردن
	Resident.
	ثابت، ساکن، مقیم
	Residual.
	پسمانده، باقی مانده، بقایا
	Residual milk

شیر باقی مانده

### Residue.

پس مانده، باقی مانده (۱) رسوب مواد حشره کش روی سطح خارجی یا جذب آن توسط گیاه یا حیوان پس از استعمال. به طور مثال، حشره کش د.د.ت وقتی به صورت افشاندن استعمال می شود، روی سطح دیوارها باقی مانده و حشرات را می کشد. همچنین اسپری گاوها با د.د.ت موجب جذب و ورود آن به داخل گوشت و شیر می شود. (۲) چیزی که از هر ماده مخصوص باقی می ماند. (۳) پس مانده غذای انسان یا حیوان، که پس از برداشت محصول در زمین باقی می ماند. (۴) بخشی از غذا که پس از هضم در روده باقی می ماند، این بخش شامل الیاف سلولزی و مواد جذب نشده می شود.

### Resilient

مرتجع؛ زمانی که ساختار مورد نظر پس از کاهش فشار سریعاً به حالت اولیه باز گردد، آنرا مرتجع (همچون آبسه رسیده) می نامند.

### Resin.

صمغ

### Resinaeous.

رزینی، رزین دار

### Resins.

رزینها، ترکیبات جامد یا نیمه جامدی که از ترشحات خارجی بعضی گیاهان به دست می آید. این مواد در الکل و اتر قابل حل، اما

در آب غیر قابل حل هستند. از رزینهای طبیعی و مصنوعی در ساختن مواد جلادهنده ها، صابونها، تخته چندانلا، و غیره استفاده می شود.

### Resistance.

مقاومت

### Resolvase

رزولواز (آنزیمی که همواره با آنزیم تولید شده از ژن ترانسپوزاز در عناصر جابه جا شونده برای درج این عنصر در دیگر بخش های ژنوم فعالیت می کند).

### Resolving power

توان جداسازی، قدرت تفکیک

### Resonant

صدای طنین دار (از یک اندام حاوی گاز و یا هوا سرچشمه می گیرد)

### Resonator.

تشدیدکننده

### Resorption.

واجذب، متضاد جذب؛ از دست دادن (اتلاف) یک ماده؛ مثل، تخلیه استخوانها از کلسیم، یا جذب آب، املاح و غیره جذب شده توسط کلیه ها به داخل خون.

### Respiration.

تنفس، (۱) اکسید شدن کربوهیدراتها در موجودات زنده و آزاد شدن انرژی، گاز کربنیک و آب (متابولیزم سلولی). (۲) در حیوانات، عمل تنفس؛ کشیدن هوا به داخل

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

ریه‌ها و خارج کردن هوای بازدم (دم) +  
بازدم)؛ در موجودات کوچکی که اندامهای  
تنفسی ندارند، این عمل از طریق سطح  
وسیعی از بدن صورت می‌گیرد.

Respiratory.

تنفسی، مربوط به تنفس

Respiratory quotient (RQ)

کسر تنفسی، برای نشان دادن نوع خوراک  
ساخت و ساز شده به کار می‌رود.

Respire. To breath. See  
respiration.

دم زدن، نفس کشیدن، تنفس کردن

Response.

پاسخ، جواب

Rest.

آثار، بقایا

Restless.

ژن‌های اعاده کننده

Restrain.

مقید کردن، مهار کردن، مهار کردن دامها، طیور  
یا حیات وحش به روشهای مختلف به منظور  
انجام کارهای بهداشتی، دامپزشکی، تلقیح  
مصنوعی، زایمان و غیره.

Restrained.

مقید شده، مهار شده

Restraint.

مقیدسازی

Restrict.

محدود کردن

Restricted

محدود، محدود شده

Restriction.

خرده فروشی

Retail.

قیمت خرده فروشی

Retail cuts (caracass)

خرده فروشی لاشه

Retain.

باقی ماندن

Retained placenta

جفت ماندگی (به حالتی گفته می‌شود که  
جفت در زمان معمول پس از تولد نوزاد،  
جفت از رحم خارج نشده باشد).

Retentate.

شیر غلیظ شده

Retention.

احتباس، محبوس شدگی

Reticular.

مشبک، شبکه‌ای، مربوط به نگاری (بخش  
دوم معده در نشخوارکنندگان)

Reticulate.

مشبک، شبکه ساختن

Reticulocyte.

گویچه قرمز جوان

Reticulocytosis.

ازدیاد گویچه قرمز، ازدیاد غیرطبیعی  
گویچه‌های قرمز جوان در خون

Reticulum.

تور، توری، شبکه، (۱) ساختمان شبکه مانند؛  
مثل، بافت نگهدارنده اعصاب، بافت مشبکی

که اسکلت اولیه بعضی اعضای بدن را تشکیل می‌دهد. (۲) شبکه رتیکولوآندوتلیال که درون میان مایه (سیتوپلاسم) باخته یافت می‌شود.

شبکیه، یکی از پرده‌های کره چشم مهره‌داران است که از دو پرده دیگر داخلی تر بوده و از سلولهای حساس و رشته‌های عصبی تشکیل می‌شود. در بسیاری از مهره‌داران از جمله انسان، شبکیه از دو نوع سلول (باخته) تشکیل می‌شود: سلولهای استوانه‌ای و سلولهای مخروطی.

#### Retinal. Retinene.

رتینال، رتینن، رتینال، شکل آلدئیدی رتینول (سابقاً ویتامین آ خوانده می‌شد) است. از لحاظ بیولوژیکی، رتینال یکی از سه شکل فعال رتینول است. رتینول می‌تواند به عنوان الکل و اسید فعالیت بیولوژیکی داشته باشد.

#### Retinitis.

التهاب شبکیه چشم، آماس شبکیه

#### Retinol. $C_{20}H_{30}O$ .

رتینول، یکی از دو شکل ویتامین (A) است که شکل دیگرش دی‌هیدرورتینول نام دارد. رتینول که معمولاً ویتامین (A) خوانده می‌شد، به صورت استر (رتینیل پالمیتیت) در روغن ماهی، چربیها، جگر، کره و تخم مرغ یافت می‌شود. از نظر بیولوژیکی، رتینول می‌تواند به عنوان الکل، آلدئید و اسید فعال باشد. شکل الکی که «رتینول» نامیده می‌شود،

از دو شکل دیگر معمول تر است. شکل آلدئیدی آن «رتینال یا رتینن» نامیده می‌شود و شکل اسیدی آن «السد رتینوئیک» نام دارد.

#### Retort.

اتوکلاو

#### Retraction.

جمع شدگی رحم، رجعت رحم به حالت اولیه پس از زایمان.

#### Retractor.

عضله منقبض شونده و راست کننده - مثل، عضله‌ای که با انقباض آن، یک عضو دیگر به حالت مستقیم یا کشیده درمی‌آید. چنین عضله‌ای در آلت تناسلی حیوانات نر وجود دارد که با انقباض آن، قضیب به حالت نعوظ در می‌آید.

#### Retroaction.

عمل پس گرد، عقب گرد

#### Retrobulbar.

پشت کره چشمی

#### Retroepiploic.

پشت چادرینه‌ای

#### Retroesophageal.

پشت مروی

#### Retrograde.

برگشتی، رجعتی، قهقراپی

#### Retrogression.

استحاله، تحلیل، فساد، حرکت به عقب، پسری، بدتر شدن

#### Retroperitoneal.

پشت صفاقی

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Retroplasia.

پس حلقی

Retrospective.

کاهش فعالیت رشد

Return to work

گذشته نگر

Revalescence.

دوره نقاهت

Revascularisation.

Revasularization.

تشکیل مجدد عروق خونی

Reversion.

رجعت، رجعت یک صفت، تظاهر یک صفت در فردی که اجدادش آن صفت را دارا بوده‌اند.

Revolute.

لب برگشته، پیچیده

Revolving.

دوار، گردان، چرخان

Rezeroing.

صفر کردن مجدد

Rhanmose.

رامنوز، یک تک قندلی شش کربنه که در ترکیب با گلیکوزیدهای گیاهی یافت می‌شود. این قند به شکل آزاد در سمی به نام سماک وجود دارد.

Rhinitis.

تورم بینی، تورم مخاط بینی، آماس بینی، آماس مخاط بینی

Rhinoceros.

کرگردن، رده کرگدن‌ها

Rhinopneumonitis.

تورم بینی و ریه

Rhinotracheitis.

تورم بینی و نای

Rhizobia.

ریزوبیا، گونه‌ای از باکتریها که درون گره‌های ریشه‌های گیاهان خانواده بقولات به صورت همزیستی با این گیاهان به سر می‌برد. این گیاهان ازت هوا را تثبیت می‌کنند و پس از برداشت محصول و پوسیدن ریشه و لایه خارجی گره‌ها، در خاک آزاد می‌شوند و افزایش ازت خاک را سبب می‌شوند. به همین دلیل پس از کشت بقولات، محصول بعدی به کود ازته نیاز ندارد یا میزان نیاز آن کم است.

Rhizoid.

ریشه نما

Rhizome.

ساقه زیرزمینی

Rhodopsin. Visual purple.

رودوپسین - رنگدانه موجود در یاخته‌های استوانه‌ای شبکیه چشم که حاوی ویتامین (A) است. وقتی نور به شبکیه برخورد می‌کند، این رنگدانه تبدیل به رنگدانه دیگری به نام رتینالدهید (زرد بینایی) می‌شود. در نتیجه این تغییر از طریق عصب بینایی به مغز برده می‌شود. برای دوباره‌سازی رودوپسین، ویتامین (A) ضروری است.

Rhombencephalon.

پس مغز

Rhombocoele.

پشت حفره، حفره پس مغز

Rhomboid.

لوزی شکل

Rhubarb.

ریواس، ریوند چینی

Rhythmic.

منظم، هماهنگ، موزون

Rib.

دنده، دنده‌هایی که تمام آنها از عقب (از پشت یا بالا در جانوران) به ستون مهره‌ها و برخی از آنها از جلو (از پایین یا قسمت شکمی در جانوران) به استخوان جناغ متصلند و توام با ستون فقرات و استخوان جناغ، قفسه سینه را تشکیل می‌دهند و محافظ اعضای درون قفسه سینه (قلب و ششها) محسوب می‌شوند.

Riboflavin. Vitamin B2.

$C_{17}H_{20}N_4O_6$

ریبوفلاوین، ویتامین ب ۲ - یک ویتامین از گروه ب کمپلکس که تقریباً در تمام سلولها یافت می‌شود. مشابه نیاسین، ریبوفلاوین نقش ضروری در مکانیسم اکسیداتیو سلولی دارد. از نظر شیمیایی، ریبوفلاوین تشکیل شده است از یک حلقه آلوکرازین متصل به یک الکل مشتق از قند پنچ کربنه‌ای به نام ریبوز. ریبوفلاوین به عنوان بخشی از یک گروه آنزیمها به نام فلاووپروتئینها عمل می‌کند.

Ribose.

ریبوز، یک پنتوز (قند پنچ کربنه) که توسط تمام حیوانات از جمله انسان سنتز می‌شود، و لذا وجود آن در جیره غذایی ضرورت ندارد، اما نقش مهمی در بدن دارد. وقتی با پریمیدینها (سیتوزین، تیمین و بوراسیل)؛ و پورینها (آدنین و گوانین) باند شود، نوکلئوزیدها تشکیل می‌گردد. وقتی اسید فسفریک با نوکلئوزیدها استری گردد، نوکلئوتیدها تشکیل می‌شود. سپس این ترکیبات برای ساختن اسید دی اکسی ریبونوکلیک و اسید ریبونوکلیک مصرف می‌شود. ریبوز جزئی از ویتامین B<sub>2</sub> یا ریبوفلاوین نیز می‌باشد.

Ribosome.

ریبوزوم، محل پروتئین سازی در یاخته است. ریبوزوم در میان مایه (سیتوپلاسم) هسته، پلاستیدها، و میتوکندریها یافت می‌شود.

Rice. *Oryza sativa*, family gramineae.

برنج - گیاهی است یکساله، از خانواده گندمیان. یکی از قدیمی ترین گیاهانی است که برای استحصال بذر آن کشت شده است. بذر این گیاه به طور عمده در تغذیه انسان مصرف می‌شود و فقط در صورت نامرغوب بودن یا فراوانی غیرمعمول، در تغذیه حیوانات مصرف می‌شود.

Rice bran

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Rice broken	سبوس برنج خرده برنج	که داخل یاخته‌های موجودات بزرگتر تکثیر می‌شوند.
Rice param	مخلوط سبوس برنج و خرده برنج	Rickety. (۱) استخوان نرم، مبتلا به نرمی استخوان. (۲) یک ساختمان قدیم یا فرسوده، یک حیوان سست. (۳) ضعیف، لغزنده، لق، متزلزل، خرد شدنی.
Rice polishings	سبوس داخلی برنج	Riddle. سوراخ سوراخ کردن
Ricin	ریسین، تفاله دانه کرچک حاوی سمی بنام ریسین است که موجب به هم چسبیدن گلبول‌های قرمز خون می‌شود. مصرف ریسین شاید سبب ایجاد غلایم انقباض شدید ماهیچه‌ای هم شود. مصرف این سم در پرندگان شامل کم تحرکی، کندی، سیخ شدن پرها و رنگی شدن ریش و تاج است.	Ride. سوار اسب شدن و سواره رفتن، سوار شدن گاوها بر هم (مثل، سواری دادن گاوهای فحل)
Rickets.	نرمی استخوان، یک بیماری انسان و حیوانات که در اثر فقدان کلسیم، فسفر، یا ویتامین (د) عارض می‌شود. این حالت معمولاً در حیوانات جوان و کودکان مشاهده می‌شود. علایم آن در حیوانات عبارتند از: نرمی و تغییر شکل استخوانها (انحنای استخوانهای ساق و ران در کودکان)، کاهش اشتها، اختلالات تناسلی و غیره.	Ridge. برجستگی، لبه
Rickettsiae.	ریکتزیا، گروهی از میکروارگانیسمها که از نظر اندازه حدواسط باکتریها و ویروسها هستند. ریکتزیاها انگل‌های درون یاخته‌ای اند	Ridged egg تخم مرغ با پوسته شیاردار، علت تشکیل این نوع تخم مرغ‌ها که شیار به صورت کمربند دور آن را فرا گرفته، بیشتر بیماری‌هایی مانند برونشیت عفونی هستند.
		Ridgeling, rig; cryptorchid. نهان خایه، هر حیوان نری که بیضه‌هایش وارد کیسه بیضه نشده باشد.
		Right side displacement of the abomasum جابجایی شیردان به راست
		Rigidity. سختی، سفتی
		Rigling. See ridgling.



نهانه‌خایه یکطرفه، حیوان نری که فقط یک بیضه‌اش درون کیسه بیضه وارد شده باشد.

### Rigor.

جمود، سفتی، سخت شدگی

### Rigor mortis

جمود نعشی (سفت شدن ماهیچه‌های بدن که ۲ تا ۴ ساعت پس از مرگ یا کشتار دام مشاهده می‌شود و سپس به تدریج و تا ۲۴ ساعت بعد، از بین می‌رود).

### Rinderpest.

طاعون گاوی

### Rinding

پوست کندن، خلال کردن

### Ring.

حلقه

### Ringling.

محصور کردن، ایجاد حلقه، قرار دادن حلقه‌ای از قیر یا لاک ناخن در دور تا دور لامل

### Ringworm.

کچلی قارچی

### Ripe.

رسیده، پخته

### Ripening.

رساندن یا رسیدن، این اصطلاح در مورد میوه‌ها، دمل، برخی از فرآورده‌های شیر، به خصوص پنیر، عسل و غیره استعمال می‌شود.

### Risk.

مخاطره، به خطر انداختن

### RNA. Ribonucleic acid.

اسید ریبونوکلیک

### Roan.

ابرش، اشاره است به رنگ قرمز مایل به سفید گاو نژاد شورت هورن؛ یک نوع رنگ پوشش موئی اسب؛ مثل، شاه بلوطی و غیره که بستگی به رنگ زمینه دارد.

### Roast.

برشته کردن، بریان کردن، کباب کردن، گوشت کبابی،

### Roasted.

کباب شده، سرخ شده، برشته شده، پخته شده در آون (فر) توسط حرارت خشک.

### Roaster.

(۱) جوجه سرخ کردنی، نیمچه مرغ سرخ کردنی، (۲) دستگاه کباب کن

### Roasting.

سرخ کردنی، کباب پز، تنور یا فر، (۱) سرخ کردنی - طیوری که برای سرخ کردن پرورش داده باشند؛ مثل جوجه سرخ کردنی. چیززی که برای سرخ کردن آماده شده باشد. (۲) کباب پز، کباب کننده، تنور یا فر مخصوص سرخ کردن گوشت. (۳) برشته کردن (در مورد دانه)، حرارت دادن و متعادل کردن دانه برای بهبود قابلیت دسترسی مواد مغذی

### Rod.

میله

### Rodent.

جونده

### Rodentia.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

چونده، پستاندارانی با یک جفت دندان پیشین پررشد که با عمل جویدن مرتب مواد گیاهی رشد آنها تنظیم می شود؛ مثل، خرگوش، موش خانگی، موش صحرائی، سنجاب و غیره.

## Rodentia

چونندگان

## Rodenticide.

سم چونده کش، چونده کش

## Rods

سلول های میله ای (در شبکه چشم)

## Roe.

(۱) گوزن ماده (۲) تخم ماهی، بیضه ماهی، خاویار، دو نوع تخم ماهی وجود دارد: تخم ماهی ماده (تخم سخت) و تخم ماهی نر (تخم نرم) که هر دو به عنوان چاشنی مورد علاقه بسیاری از مردم است.

## Roentgen. r.

رونتگن، واحد بین المللی مقدار اشعه های ایکس یا گاما. یک واحد رونتگن (r) ده به توان دوازده \* ۱/۶ جفت یون تولید می کند. رونتگن نام کاشف اشعه ایکس است.

## Role.

نقش، وظیفه

## Rolled. Rolling; steam rolled.

غلطک خورده، غلنتک زده شده، غلنتک زده با بخار - تغییر شکل و / یا اندازه ذرات توسط فشردن بین دو گردونه دستگاه غلنتک. این عمل ممکن است با حرارت دادن توأم باشد.

## Roller.

غلنتک

## Roof.

سقف، پشت بام

## Rooster. male chicken; cock; cokcerel.

خروس - خروس کمتر از یک سال سن.

## Root.

ریشه، بن، ریشه دار کردن، نشاندن

## Rootcap.

کلاهک ریشه

## Rooted.

ریشه دار، ریشه کرده

## Rootlet.

ریشه چه

## Rootstock.

پایه، پیوندگیر، در پیوند زدن، گیاه پایه که گیاه پیوندی روی آن پیوند زده می شود.

## Rooty.

ریشه دار، پرریشه

## Rosemary.

اکلیل کوهی

## Rosette.

گلچپه

## Rostral.

قدامی، جلویی، به طرف جلو، به طرف نوک یا قسمت قدامی

## Rostralis. Rostral.

قدامی، منقاری

## Rostrum

منقار، نوک (در پرندگان)

## Rot.

پوسیدگی، فساد  
Rotatable.

قابل گردش، آیش دار

Rotate.

چرخیدن، بر محور خود گردیدن، دوران کردن، دور محور خود چرخیدن

Rotation.

تناوب زراعی، گردش زراعی، تناوب کشت گیاهان از راه‌های موثر جلوگیری از خسارت آفات زراعی است. کشت مداوم یک گیاه سبب می‌شود که شمار حشرات، کنه‌ها، نماتدها، بیماری‌ها و علف‌های هرزی که روی آن گیاه نشو و نما می‌کنند، افزایش یافته و خسارت آن‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای زیاد شود، زیرا هر خانواده گیاهی آفت مخصوصی دارد که معمولاً نمی‌تواند به گیاه خانواده دیگر آسیب برساند. در کشت‌های پشت سر هم، عملیات مبارزه را همه ساله انجام می‌دهند، حال آنکه در صورت اعمال تناوب زراعی، ممکن است به مبارزه با آفات نیاز نباشد.

Rotation grazing

چرای چرخشی، یک هفته تا ده روز، دو تا چهار چراگاه به طور چرخشی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Rotational.

تناوبی

Rotor.

چرخانه، گردونه، گردانه

Rotatory.

چرخشی، گردشی، دورانی

Rotten.

پوسیده، فاسده شده

Rough.

خشن، زبر

Roughage.

مواد خشبی، به مواد خوراکی گفته می‌شود که بیشتر از ۲۰ درصد ADF (۱۸ درصد فیبر خام) و کمتر از ۰/۷ مگا کالری انرژی خالص شیردهی به ازای هر پوند ماده خشک دارند. علفه یا پس مانده‌های زراعی خشبی - مواد گیاهی، به طور عمده پس مانده‌ها یا فرآورده‌های فرعی محصولات زراعی با لیاف خام بالا و قابلیت هضم و پروتئین خام پایین. مثال: کاه، ساقه ذرت و ذرت خوشه‌ای (سورگوم)، باگاس (تغاله نیشکر)، پوسته بادام زمینی، پوسته یولاف و چوب بالال (ذرت). علفها به صور مختلف (علفه سبز، خشک، سیلو شده، آسیاب شده و غیره). (forages) جزء مواد خشبی (roughage) نیز طبقه‌بندی می‌شوند، اما مواد خشبی؛ مثل، ضایعات کشاورزی (کاه، کلش، پوسته خارجی دانه‌ها، تغاله نیشکر و غیره) جزء علفه طبقه‌بندی نمی‌شوند.

Roughings.

چین دوم علف

Round.

مدور، گرد

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

**Roundworms.**

کره‌های گرد

**RQ. respiration quotient.**

کسر تنفسی، عبارت است از حجم گاز کربنیک تولید شده تقسیم بر حجم اکسیژن مصرف شده.

**Rubber.**

(۱) لاستیک . (۲) پاک کن

**Rubbing.**

مالش دادن، مالیدن

**Rubefacient.**

ملتهب کننده پوست

**Rubidium.**

روبییدیم، یک عنصر کمیاب در خاکها و گیاهان که احتمالاً در بعضی واکنشها مشابه پتاسیم وارد عمل می‌شود. به نظر می‌رسد که این عنصر به مقدار جزئی موجب تحریک رشد گیاهان می‌شود.

**Rudiment.**

رشد نکرده

**Rudimentary.**

به طور رشد نکرده

**Ruffled.**

سیخ شده، اشاره است به پرتیور؛ سیخ شدن پر در طیور علامت کمبود بعضی مواد غذایی یا احتمالاً نشانه یک بیماری است.

**Rugged.**

حیوان بزرگ و قوی

**Rugose.**

چروکیده، چین خوردگی، موزاییک عامل چروکیدگی

**Rumen. Paunch; first stomach.**

شکمبه، سیرابی، معده اول نشخوارکنندگان - بخش اول معده نشخوارکنندگان که گنجایشی به اندازه یک هفتم وزن بدن دارد. این بخش حاوی میلیاردها باکتری، حدود یک میلیون پروتوزوا و تعداد کمتری از انواع میکروارگانیسهای دیگر در هر میلی لیتر محتویاتش است. با داشتن جنین جمعیت میکروبی، نشخوارکنندگان قادر به مصرف علوفه و / یا مواد خشبی زیاد هستند. شکمبه در حقیقت یک ظرف تخمیر بزرگی است که اساس تفاوت تغذیه نشخوارکنندگان از غیر نشخوارکنندگان را تشکیل می‌دهد.

**Rumen epithelium cells**

سلول‌های دیواره شکمبه، حدود ۵ درصد از باکتری‌ها به سلول‌های دیواره شکمبه و یا پروتوزوا چسبیده‌اند.

**Ruminal. Ruminant.**

شکمبه‌ای، مربوط به شکمبه.

**Rumenitis.**

التهاب شکمبه، اغلب در نشخوارکنندگانی اتفاق می‌افتد که بخش اعظم جیره غذایی آنها را غلات تشکیل می‌دهد. در این شرایط اسیدیته شکمبه افزایش می‌یابد. ضعف یا یک شکاف کوچک در بافت پوششی شکمبه

باعث ورود باکتری به گردش خون و نهایتاً ورم چرکی جگر می‌شود.

### Rumenotomy.

شکمه بری، بریدن و خارج کردن بخشی از شکمه.

### Rumenocentesis

رومنوستتسیس، یک تکنیک است که در مزارع برای تعیین pH و غلظت اسیدهای چرب فرار شکمه از گاوهای سالم استفاده می‌شود. در این روش یک سرنگ از دیواره بدن به داخل شکمه گاو عبور داده می‌شود.

### Rumensin

رومنسین یا مونسین سدیم، یکی از یونوفرهایی است که تولید اسید پروپیونیک را در شکمه افزایش و تولید استات، بوتیرات و متان را کاهش می‌دهد.

### Ruminal.

شکمه‌ای، مربوط به یا وابسته به شکمه یا دارای ویژگیهای نشخوارکنندگان.

### Ruminal impaction

فشردگی و سخت شدن شکمه، حرکات شکمه‌ای از اوایل زندگی آغاز می‌شود و به جز موارد خاص، در طول عمر حیوان ادامه می‌یابد. حرکات شکمه-نگاری علاوه بر مخلوط کردن مواد خوراکی موجب تخلیه گاز از طریق فرآیند آروغ زدن (eructation) و نیز به جلو راندن مواد خوراکی محلول و تخمیر شده به هزارلا می‌شود. چنانچه به هر

دلیل حرکات فوق متوقف شود، عملکرد این عضو دچار اختلال شده و موجب فشردگی و سخت شدن شکمه می‌گردد.

### Ruminal retention time (RRT)

زمان ماندگاری در شکمه

### Ruminal void syndrome

سندرم شکمه خالی

### Ruminants.

نشخوارکنندگان، حیواناتی هستند که دارای معده چهار قسمتی (شکمه، نگاری، هزارلا، شیردان) بوده و نشخوارکننده‌اند؛ مثل، گاو، گوسفند، بز، گوزن، گاوکوهان دار، گوزن شمالی، شتر، کانگرو و غیره. شتر دارای معده سه قسمتی است.

### Ruminate.

نشخوار کردن، عمل بالا آوردن خوراکهای مصرفی از شکمه و جویدن کامل و بلع مجدد آن. ضمن عمل نشخوار، خوراک بالاآورده شده با مقدار بیشتری از بزاق مخلوط شده و در اثر جویدن مجدد ذرات غذا خردتر و قابل هضم تر می‌شود. در عمل نشخوار، مقدار قابل توجه‌ای بزاق وارد شکمه می‌شود و بزاق به علت محتوای زیاد بیکربنات، به عنوان یک بافر قوی در تنظیم اسیدیته محیط شکمه نقش دارد.

### Ruminating.

نشخوارکردن، جویدن مجدد خوراک بالا آورده از شکمه. عملی است که توسط

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

حیوانات نشخوارکننده انجام می‌شود و ضمن آن خوراک بالا آورده علاوه بر جویده شدن مجدد، دوباره با بزاق مخلوط شده و بلع می‌شود.

## Rumination.

نشخوار، عمل بالا آوردن خوراک و جویدن یک توده نرم از ذرات خوراک خشبی که بلوس یا کاد نامیده می‌شود. هر بلوس به مدت حدود یک دقیقه جویده شده و سپس بلع می‌شود. نشخوارکنندگان ممکن است حدود ۸ ساعت از شبانه روز را به عمل نشخوار بگذرانند. این مدت بستگی به میزان خشبی بودن جیره غذایی دارد. جویدن مجدد موجب افزایش قابلیت هضم خوراک نمی‌شود. بلکه این عمل موجب ریز شدن ذرات خوراک و قابل عبور شدن آن از شکمبه و در نتیجه افزایش ظرفیت مصرف خوراک می‌شود. هر چه ذرات غذا ریزتر باشد، عمل نشخوار به مدت کمتری انجام می‌شود. هر چه کیفیت علوفه بهتر باشد، به نشخوار کمتری نیاز است و برای خوراکیهای خشبی، حیوان مدت زمان بیشتری را در حالت نشخوار می‌گذارند.

## Rump.

کپل، کفل، سرین

## Run.

ران، یک واحد طول استاندارد برای نخهای پشمی که معادل ۱۴۶۳ متر است. وزن یک

ران (۱۴۶۳ متر نخ پشمی)، یک پوند یا ۴۵۳/۵۴ گرم است.

## Runner.

دونده، رونده (ریشه هوایی)

## Running.

شکل خاصی از بخیه سرتاسری ساده

## Run off.

زه آب، آب زهکشی، جریان سطحی آب

## Run on.

چرانیدن

## Runt.

خوک کوچک، خوکچه، بچه خوکی که نسبت به هم قلوهایش کوچک‌تر باشد. کوچک ماندن یک یا چند بچه خوک معمولاً معلول کم شیری یک یا چند پستان خوک است.

## Rustech

روستک، شکمبه‌های اولیه تحت عنوان روستک شناخته می‌شوند و امروزه بنام فرومانتور با جریان دو سویه (Dual Continuous Fermentor) که از پیچیدگی خاصی برخوردار است، استفاده می‌شود.

## Rustle.

دام دزدی، دزدیدن یا شکار دامهای اهلی برای تأمین معاش.

## Rye (Iolium perenne) seccale cereale

چاودار، یکی از علوفه‌های مرتعی است که در اکثر خاک‌ها رشد می‌کند، دارای ساقه‌های نازک و خوشخوراکی بوده که تا مرحله تولید

سنبله تمام حیوانات با میل و رغبت می‌خورند. مصرف چاودار بهتر است بصورت، تر و سبز انجام گیرد، زیرا علوفه خشک سریع ارزش غذایی خود را از دست می‌دهد.

### Ryegrass. *Lolium perenne*.

چمن انگلیسی، علوفه‌ای است از خانواده گندمیان که مرتع خوبی تشکیل می‌دهد و از آن به عنوان یک گیاه چمنی نیز استفاده می‌شود.

## S

### Saanen goat

بز سانن (این نژاد گسترده‌ترین نژاد اصلاح شده بز شیری جهان است).

### Sac. pouch.

کیسه، حفره، حفره کوچک و کیست مانند، یک عضو کیسه مانند.

### Saccharase. B-fructofuranosidase.

ساکاراز، بتا فروکتوفورانوزید-آنزیمی است که قند ساکارز را آبکافت می‌کند.

### Saccharide. $C_nH_{2n}O_{n-1}$

قند، گروهی از کربوهیدراتها که شامل انواع قندها می‌شود. قندها به تک قندیها (منوساکاریدها)، دو قندیها (دی ساکاریدها)،

سه قندیها (تری ساکاریدها)، چند قندیها (الیگوساکاریدها) و پرقندیها (پلی ساکاریدها) تقسیم می‌شوند.

### Sacchariferous.

قنددار، حاوی قند

### Saccharification.

تبدیل شدن به قند

### Saccharum officinarum

نیشکر، گیاهی دائمی گرمسیری و نیمه‌گرمسیری است که تا ارتفاع ۴/۵ تا ۶ متر یا بیشتر می‌رسد. نیشکر جهت تولید شکر کشت می‌شود که در جریان فرآوری آن دو محصول فرعی بنام‌های ملاس و باگاس بدست می‌آید.

### Saccharimeter. See sirup hydrometer.

قند سنج - وسیله‌ای است برای تعیین غلظت قند در یک محلول متمایز می‌کند.

### Saccharin, Sacarine. $C_7H_5NO_3S$ .

ساخارین، ساکارین - یک ماده شیرین‌کننده غیر مغذی و غیر انرژی‌زا که ۳۰۰ تا ۵۰۰ مرتبه شیرین‌تر از قند معمولی (ساکارز) است. از نمکهای سدیم و کلسیم ساخارین در تهیه غذاها، نوشابه‌ها و غیره به ویژه برای افرادی که رژیم بدون قند دارند (افراد مبتلا به دیابت) استفاده می‌شود. علی‌رغم این استفاده، موضوع سرطان زایی ساخارن مطرح است. به نظر می‌رسد تا حصول اطلاعات

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

بیشتر، از مصرف زیاد ساخارین باشد پرهیز کرد.

**Saccharometer. See saccharimeter.**

قند سنج - یک رطوبت سنج مخصوص که از آنب رای تعیین وزن مخصوص (ثقل ویژه) یک محلول قندی استفاده می‌شود. این وسیله می‌تواند مدرج باشد و با آن درصد قند محلول سنجش شود با ساکاریمتر تفاوت دارد.

**Saccharopine.**

ساکاروپین، یک ماده واسطه در متابولیسم لیزین.

**Saccharorrhea. Glycosuria.**

قند ادراری، وجود غیرطبیعی قند در ادرار

**Saccharose. Sucrose.**

قند معمولی، ساکارز، سوکروز.

**Saccharosuria. Sucrosuria.**

قند ادراری، وجود ساکارز در ادرار.

**Saccular.**

کیسه‌ای، شبیه کیسه

**Saccule.**

کیسه کوچک

**Sacral.**

خاجی مربوط به استخوان خاجی

**Sacroiliac.**

خارجی - خاصره‌ای

**Sacroischiatic.**

خاجی - ورکی

**Sacrospinalis.**

خاجی - خاری

**Sacrum**

استخوان خاجی

**Saddle**

زین

**Safe.**

سالم، امن، بهداشتی

**Safety.**

سلامتی

**Safflor.**

روغن گلرنگ

**Safflower meal**

کنجاله گلرنگ، مقدار فیبر در کنجاله گلرنگ زیاد و انرژی آن کم است. این دو فاکتور عوامل محدود کننده آن در جیره‌های طیور است.

**Saffron.**

زعفران

**Sainfoin**

اسپرس (گیاهی است علوفه ای و دائمی از خانواده یونجه با نام علمی *onobrychis viciaefolia* می باشد).

**Sagital**

سهمی شکل

**Sagittalis. Sagittal.**

سهمی شکل، به شکل سهمی

**Saleratus**

جوش شیرین، بی کربنات سدیم، پودر نانوائی، نمک گازدار - به بی کربنات پتاسیم نیز گفته می‌شود.



**Salicaceae.**

اسید سالیسیلیک، اسید ارتوهیدروکسی  
 ینزوتیک - یک اسید بی رنگ که در بسیاری  
 از گیاهان و میوه‌ها یافت می‌شود. به طور  
 تجارتی از عمل آوری فئات سدیم خشک  
 ( $C_6H_5Na$ ) تهیه می‌شود. از این اسید به عنوان  
 یک ماده نگهدارنده و یک قارچ کش استفاده  
 می‌شود. در داروسازی از آن برای تهیه  
 پمادها خاص زگیل، میخچه، و/یا بعضی  
 اشکال التهابات پوستی استفاده می‌شود.

**Salicilism.**

مسمومیت با اسید سالیسیلیک، نشانه‌ها یا  
 عوارض مسمومیت با اسید سالیسیلیک.

**Saliferous.**

نمک دار، پر نمک، تولیدکننده یا دربردارنده  
 مقدار فراوان نمک.

**Salimeter. Salometer.**

نمک سنج

**Salination.**

نمک زنی، نمک سود کردن

**Saline. Containing salt; salty.**

نمکی، شور، حاوی نمک، هر ماده‌ای که به  
 علت محتوی زیاد نمک طعام شور مزه باشد.

**Salinification.**

نمک سازی، تهیه نمک

**Saliniform.**

به شکل نمک، دارای خواص نمک طعام

**Salinity. The degree of saltiness.**

شوری، درجه شوری

**Salinization.****شورسازی****Salinize.**

نمک زدن، نمک سود کردن

**Salinometer. Salimeter;  
salinometer.**

شوری سنج، نمک سنج

**Saliva. Spit.**

بزاق، مایعی است با خاصیت قلیایی ضعیف،  
 زلال و قدری چسبنده که از غدد بزاقی در  
 دهان ترشح می‌شود. ممکن است حاوی  
 آمیلاز، مالتاز یا استراز باشد. آمیلاز بزاقی، در  
 بزاق تک معده‌ایها و استراز در بزاق  
 نشخوارکنندگان یافت می‌شود. پتیالین و  
 استراز عامل هضم نشاسته در دهان حیوانات  
 مذکور هستند. بزاق حشرات، بزاق ممکن است  
 حاوی ماده ضد انعقاد خون باشد.

**Salivary.**

بزاقی، مربوط به بزاق یا غدد بزاقی.

**Salivation.**

سیلان بزاق، جاری شدن بزاق، جاری شدن  
 بزاق از دهان یا افزایش ترشح بزاق در  
 حیوانات بزرگ که گاهی اوقات نشانه یک  
 بیماری است.

**Salmon.**

ماهی آزاد

**Salmonella.**

جنس سالمونلا، یک ریززنده بیماریزا و مولد  
 اسهال که از آن حدود ۱۰۰۰ سویه شناسایی

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

شده است. گاهی اوقات در خوراکهای آلوده یافت می‌شود.

## Salmonellosis.

سالمونلوز، عفونت سالمونلایی

## Salmoniformes.

آزاد ماهیان

## Salometer. Salimeter; salinometer.

شوری سنج، نمک سنج، یک هیدرومتر با درجه بندی مخصوص تعیین قدرت یا شوری یک محلول نمکی؛ مثل، محلول نمکی گوشت یا خیارشور. درجه بندی نمک سنج به گونه ای است که در حرارت ۱۵/۵ درجه سانتی‌گراد، هر چهار درجه آن معادل ۱٪ نمک در محلول می‌باشد. بنابراین درجه شوری ۷۰؛ یعنی ۱۷/۵٪ نمک (کلرور سدیم). وقتی از نمک سنج برای تعیین غلظت کلرور کلسیم استفاده می‌شود، در غلظتی معادل غلظت نمک طعام، درجه شوری را یک دهم بیشتر نشان دهد.

## Salpingitis.

التهاب لوله رحمی

## Salpinx.

لوله رحمی، مجرای تخم

## Salt. NaCl.

نمک طعام، چنانچه کلمه نمک (Salt) به تنهایی بیاید، منظور نمک طعام یا کلرور سدیم است. اگر منظور سایر نمکها باشد، باید نام کامل نمک آورده شود.

## Salted.

نمک سود شده، نمک زده، آغشته به نمک؛ تهیه شده با نمک یا نگهداری شده با نمک.

## Sample.

نمونه، الگو، مسطوره، نمونه برداری، (۱) هر چیزی که نمایانگر یک توده یا مجموعه باشد؛ مثل نمونه‌های پنبه از یک عدل، نمونه بذر از یک کیسه و غیره. (۲) در خرید پنبه، دو نمونه که از دو طرف یک عدل پنبه برداشته می‌شود. (۳) نمونه‌برداری - برداشتن یک نمونه و آزمایش آن، یا ارسال آن برای آزمایش. تعریف IUPAC از نمونه عبارت است از مقدار ماده‌ای که از کل ماده‌ی هدف آزمایش به گونه‌ای برداشته می‌شود، که تمام ویژگی‌های نمونه هدف را در بر داشته باشد.

## Sampling.

نمونه برداری، نمونه گیری

## Sand.

شن، ماسه، قطعات ریز سنگها که قطر آنها از ۲ تا ۰/۰۲ میلی متر متغیر است.

## Sanitation.

بهداشت، کلیه اقداماتی که به منظور از بین بردن عوامل و شرایط ایجاد بیماریهای انسانی و حیوانی در محیط زیست انسان یا جایگاههای نگهداری دامها یا محل نگهداری حیوانات خانگی (دست آموز) انجام می‌شود.

## Sanitize.

بهداشتی کردن، انجام اقدامات بهداشتی؛ ضد عفونی و بهداشتی کردن وسایل مورد استفاده در تهیه محصولات غذایی؛ مثل، وسایل شیردوشی، ظروف شیر و فرآورده‌های آن و غیره.

### Sap.

شیره، عصاره، آب هر چیز

### Saponify.

صابونی کردن، تبدیل یک چربی به صابون توسط آغشته کردن آن به یک قلیا.

### Saponification value

ارزش صابونی عبارت است از مقدار ماده قلیایی مورد نیاز برای صابونی کردن مقدار مشخصی چربی است. ارزش صابونی، طبیعت اسید چرب موجود در چربی را مشخص می‌کند و بر اساس مقدار هیدروکسید پتاسیم (mg) مورد نیاز برای صابونی کردن ۱ گرم چربی بیان می‌شود. در حضور ترکیب قلیایی، چربی هیدرولیز شده و تولید گلیسرول و اسید چرب می‌نماید.

### Saponin. Saponine.

ساپونین، هر یک از مواد گلوکوزیدی مختلف گیاه که در حالت اختلاط و تکان خوردن، با آب تشکیل محلولهای کلوئیدی صابونی بدهد. از ساپونین در تهیه صابون مایع و بعضی مصارف صنعتی استفاده می‌شود.

### Saponine. See saponin.

گنده رو، گندرو، کودرست

### Saprogenesis

مرحله غیر بیماری‌زایی (قسمتی از زندگی میکروارگانیزم‌های مولد بیماری که به طور مستقیم با میزبان زنده در ارتباط نیست).

### Saprophyte.

جانداري؛ مثل، قارچها، باکتریها، و غیره که روی مواد آلی یا مرده رشد می‌کند. این موجودات مواد آلی مورد نیاز بدن خود را از تجزیه بافتهای گیاهی یا جانوری به دست می‌آورند. قارچها تماماً ساپروفیت می‌باشند.

### Saprophytic.

گندروی، کودرستی، دارای خصوصیات گیاهان گندرو یا کودرست.

### Sarcody.

التهاب دور زخم، تورم ناشی از تشکیل بافتهای غیرعادی است که دور زخم‌های ایجاد شده روی پوست تنه و شاخه‌های درختان ایجاد می‌شود. این حالت چنانچه دور یک زخم عمیق ایجاد شودف ماندنی است اما اگر زخم عمیق نباشد، با رشد پوست و احتمالاً زیرپوست، برطرف می‌شود.

### Sarcolemma.

غشای یاخته عضلانی

### Sarcoplasm.

میان مایه یاخته عضلانی

### Sarcotic.

گوشت آور، ماده‌ای که در ایجاد گوشت (رشد عضلات) موثر است.

### Sarcous.

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Satellite.	گوشتی، عضلانی	Scaling.	وزن کنشی، اندازه گیری، درجه بندی
Satiety.	ستاره، سیاره، ماهواره	Scalped.	غربال شده
Saturated.	اشباع کردن، اشباع شدن	Scalpel.	چاقوی جراحی
Saturated.	اشباع شده، حالتی که در آن یک ماده بیشترین مقدار از ماده دیگر را در خود نگه می‌دارد.	Scalper.	پوست کن، دستگاه پوست کنی غلات، دستگاه یا وسیله‌ای که از آن در آسیابهای آردسازی با خوراک سازی جدا کردن غلاف بذر از دانه یا بذر استفاده می‌شود.
Saturation.	اشباع شدگی، حالت اشباع، سیری	Scalping	۱) در آسیابهای آردسازی، جداسازی غلاف دانه و ذرات خشبی از مغز دانه گندم یا غلات دیگر، ۲) در آردسازی، جدا کردن آرد، خرد، غلاف، غلاف دانه و مواد خارجی از یکدیگر توسط تعدادی غربال با سوراخهای متفاوت از نظر ابعاد.
Saturation. Extract.	عصاره اشباع، عصاره سیر شده	Scaly.	فلسی شکل، پوسته پوسته‌ای
Sawdust.	خاک اره	Scaly leg	پا لاغری (نوعی بیماری در طیور است که عامل آن جرب است. این بیماری در قسمت‌های بدون پر پاها بروز و ایجاد خارش می‌کند).
Scab.	پوسته زخم، کبره، علامتی است که مشخصه آن زخم‌های خشن، برجسته و پوسته پوسته است.	Scapha.	ناحیه داخل گوش، ناحیه کف حفره گوش
Scabies.	جرب، گال	Scapula.	استخوان کتف
Scalding.	غوطه‌ورسازی در آب گرم	Scapular	
Scale. The size of an animal.	مقیاس، اندازه، ترازو، باسکول، قبان، اندازه یک حیوان		

کنفی	غلاف شوان
Scar.	Scientific.
کبره، کبره زخم، ضایعات تیره رنگی از بافت مرده که پس از بهبود یک زخم روی سطح آن را می‌پوشاند. زیر این بافت پوست نو در حال رویش است و پس از مدتی، به ویژه در هنگام شستشو، بافت کبره‌ای از بدن جدا می‌شود.	علمی، بر مبنای علم
Scarification.	Sclera.
خراش دهی	صلبیه، سفیدی چشم
Scarify.	Scleroderma.
خراش دادن	تصلب (سخت شدگی) پوست
Scarious.	Sclerosis.
شفاف، غشایی، محکم، خراش دار، کبره بسته	تصلب، سخت شدگی، آماس صلبیه
Scarlatina.	Sclerotic
مخملک	تصلبی، حالت سخت شدگی
Scattering.	Sclerotome.
پراکنده سازی، پراکندن، دستپاشی بذر	سختی بر، وسیله‌است که از آن برای بریدن بافت‌های سخت استفاده می‌شود.
Scavenger.	Scoliosis.
رباینده، جداکننده	اسکولیوز، خمیدگی جانبی ستون مهره‌ها در انسان و سایر مهره‌داران.
Schema.	Scorpion.
شما، طرح	عقرب، کژدم
Schiatic.	Scour.
ورکی	(۱) اسهال، (۲) پشم شویی کردن
Schistosomiasis.	Scoured.
شیستوز و میاز، عفونت با شیستوزوما یا کپلک خونی	تمیز شده با فشار یا مالش، اشاره است به جداسازی ریشک از مغز دانه گندم.
Schizophrenia.	Scouring.
جنون جوانی، شیذوفرنی	اسهال، اسهال طولانی در حیوانات جوان، احتمالاً به دلیل تغذیه ناصحیح، مدیریت غلط، محیط آلوده یا بیماریها. (۲) شستشو یا تمیز کردن پشم از چربی، خاک و خارو خاشک با
Schwann's sheath.	

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

یک محلول صابونی - قلیایی. (۳) ضایعات بوجاری غلات.

## Scours.

اسهال، اسهال طولانی یا غیرطبیعی که بیشتر در حیوانات جوان معمول است؛ خروج مکرر مدفوع آبکی از روده حیوان یا انسان.

## Scraper. See scraping.

اسکرپیر، تیغه پاک کن، ماشین تسطیح Scrapie.

خارش شدید

## Scraping.

تراشیدن، جمع آوری با تیغه، جمع آوری مواد زاید موجود روی سطح زمین توسط تراکتور مخصوصی به نام اسکرپیر یا تراکتور معمولی که به جلو یا عقب ن تیغه فولادی نصب شده است. این تیغه توسط راننده قابل لالا و پایین بردن و تغییر جهت است و با کشیده شدن آن روی سطح زمین، برحسب فاصله تنظیم شده با زمین مواد زاید و مورد نظر روی سطح را جمع آوری می کند یا بلندیهای خاکی (نرم) را هموار می کند؛ مثل، جمع آوری فضولات حیوانی موجود در سطح جایگاه یک دامداری؛ جمع آوری خاک، سنگ و شن زاید موجود روی سطح یک جاده در حال ساخته شدن؛ جمع آوری برف روی سطح جاده ها و غیره (برف روبی).

## Scratch.

خرده غله، خرد و ریز، اصطلاحی است در تغذیه طیور که دلالت دارد بر دانه کامل یا بلغور شده ای که به منظور تحریک چنگ زدن به بستر، روی سطح بستر طیور پاشیده می شود.

## Screen.

غربال، غربال کردن، الک کردن، سرنند، سرنند کردن، آردبیز؛ توری، دیوار توری، حصار توری یا مشبک؛ جدا کردن

## Screened.

جدا شده، (۱) خوراک جدا شده به ذرات مختلف از نظر اندازه توسط عبور از یک یا چند غربال. (۲) افراد یا اشیای جدا شده یا انتخاب شده از بین یک گروه یا توده ای از افراد یا اشیاء.

## Screening.

غربال کردن، الک کردن، سرنند کردن

## Screenings.

(۱) ضایعات بوجاری غلات، ضایعات بوجاری بذور، ضایعات بوجاری گندم (یا غلات دیگر)

## Screw pressing

پرس گردشی ( روشی برای ساخت کنجاله با روغن ۵۰-۱۰۰ گرم درهر کیلوگرم)

## Scrotal.

کیسه بیضه ای، مربوط به کیسه دربرگیرنده بیضه ها.

## Scrotum.

کیسه بیضه، زایده‌ای است کیسه مانند در حیوانات نر که بیضه‌های حیوان در آن قرار دارد.

نامرغوب، بد، کم محصول، اشاره است به حیوانی که از لحاظ ویژگیهای نژادی و فردی نامرغوب و کم تولید باشد.

#### Scurs. Buttons.

تکمه شاخ، بخشهای کوچک و مدور از جنس بافت شاخی در فرورفتگی محل شاخ حیوانات بی شاخ.

#### Scurf protein

پروتئین پوستی

#### Scurvy.

اسکوروی، بیماری اسکوربوت، بیماری حاصل از کمبود شدید ویتامین ث (اسید آسکوربیک). عقیده بر این است که زخمهای ناشی از اسکوربوت به طور عمده از اختلال در ساخته شدن بافتهای همبند، اسید آسکوربیک نقش فعال دارد. این اختلال منجر به آسیبهای استخوانی، دندان، پوستی، عضلانی، مفصلی، غدد فوق کلیوی و عروقی می‌شود. اسکوروی همچنین ممکن است منجر به خونریزی و اختلال در کار غدد فوق کلیوی شود. اگر اسکوروی فوراً معالجه نشود، خونریزی شدید داخلی و مرگ ممکن است اتفاق افتد.

SDA. Specific dynamic action.

عمل جنبشی مخصوص، حرارت مصرف غذا - افزایش تولید حرارت توسط بدن که در نتیجه بلع غذا به عنوان یک عامل تحریک فعالیت متابولیکی صورت می‌گیرد.

#### Seal.

خوک آبی، فک

#### Sealing

درزگیری (مهر و موم کردن) سیلو

#### Season.

فصل

#### Seasonal.

فصلی

#### Sebum.

چربی پوست، ماده نیمه مایع غلیظی که از چربی و سلولهای مرده بافت پوششی پوست تشکیل شده و از غدد چربی پوست ترشح می‌شود.

#### Secale

جنس چاودار

#### Secale cereale

چاودار، دانه چاودار از نظر ترکیب و ارزش غذایی بسیار شبیه گندم است، در پروتئین چاودار در مقایسه با پروتئین گندم مقدار لیزین بالاتر ولی مقدار تربیتوفان کم است. دانه چاودار در بین تمام غلات کمترین خوشخوراکی را دارد. چاودار در معده آب جذب می‌کند و متورم می‌شود بدین جهت اگر مقدارش در جیره زیاد باشد می‌تواند سبب اختلالات گوارشی در حیوان شود.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Secateur.	قیچی پشم چینی	بذر، دانه، (۱) جنین یا گیاهک یک گیاه؛ دانه
Second.	(۱) ثانیه. (۲) دوم	غلات، بقولات و غیره که حاوی تخمدان
Secondary.	دومیف ثانوی، ثانویه	است (۲) بخشهای زایشی یک گیاه غیر از
Secretagogue.	محرك ترشح	بذور حقیقی؛ مثل، ریشه‌ها، جوانه‌ها و غیره.
Secretin.	سکرتین، هورمونی است که از دوازدهه روده	(۳) اولاد، فرزندی، نتیجه. (۴) اسپرم، یاخته
Secretion.	ترشح، ساخته شدن مواد درون سلولی و خروج آن از سلول.	جنسی حیوان نر. (۵) بذرکاری کردن، کاشتن
Secretor.	ترشح کننده	بذر، تولید بذر. (۶) جدا کردن بذر
Secretary.	ترشحي، ترشح کننده	Seed stock
Section.	برش، مقطع، بخش، قطعه	گله پایه، گروهی حیوان مولد به شکل گله یا
Sedative.	مسکن، کاهنده درد	رمة با هدف تولید مثل، که بیشتر خالص
Sedentary.	ساکن	هستند و از نظر تولید، عملکرد مطلوبی دارند
Sediment.	رسوب، نهشته، رسوب کردن	و به صورت مستمر برای بهبود آنها تلاش
Sedimentation.	ته نشین، رسوب	می‌شود.
Seed.		Seeding.
		بذرکاری
		Seedless.
		بی تخم، بدون بذر، فاقد بذر
		Seedling.
		گیاهچه، نهالچه
		Seedy wool
		پشم آلوده به بذر
		Segment.
		بخش، قطعه، قسمت
		Segmentation.
		قطعه قطعه شدن، بخش بخش شدن - فرآیند
		تقسیم شدن به قطعات مختلف
		Segmented.
		تقسیم شده، به قطعات یا بخشهای مختلف
		تقسیم شده



**Segregation.**

تفرق، جدای، تفکیک

**Selection.**

انتخاب، گزینش، باعث شدن یا اجازه تولید مثل دادن به بعضی افراد یک جمعیت (گیاهی یا حیوانی). انتخاب مصنوعی توسط انسان و انتخاب طبیعی توسط طبیعت انجام می‌شود.

**Selective.**

انتخابی

**Seleniferous.**

سلنیم دار، پرسلنیم، خاکهایی که حاوی سلنیم زیاد هستند.

**Selenium. See blind staggers.**

سلنیم، یک عنصر غیر فلزی وابسته به گوگرد که به مقدار بسیار جزئی در خاک یافت می‌شود. در مناطقی با سلنیم زیاد در خاک، علوفه حاوی مقادیر مسموم کننده‌ای از این عنصر است. در خاکهایی با کمبود سلنیم، علوفه حاوی سلنیم کافی نبوده و دامهای تغذیه شده با این علوفه مبتلا به عوارض کمبود سلنیم می‌شوند.

**Self.**

خود

**Selfing.**

خودبارور

**Semen.**

منی، مایعی است حاوی اسپرمها که از آلت تناسلی جانور نر انزال می‌شود. قسمت آبی

این مایع ترشحات غدد ضمیمه حیوان نر است که اسپرمها در آن به حالت شناورند.

**Semi**

نیم، نیمهف نصف، یک دوم، پیشوندی است ترکیبی.

**Semiautomatic.**

نیمه خودکار

**Semilethal.**

نیمه کشنده

**Semimembranous.**

نیم غشایی

**Semination.**

نطفه ریزی، دفع مایع منی

**Seminiferous.**

منی ساز

**Seminoma.**

تومور بدخیم بیضه

**Semipermeable.**

نیمه تراوا

**Semisequential.**

نیمه متوالی

**Semisolid.**

نیمه جامد

**Semitendinous.**

نیمه تری، نیمه زردپی‌ای

**Senescence.**

پیرشدن، مسن شدن

**Senile.**

پیری

**Sensation.**

حس، احساس

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Sense.

حس، احساس، مفهوم

Sensible. Perceptible.

محسوس، مثل، اتلاف حرارتی محسوس یا  
اتلاف وزن محسوس.

Sensing.

احساس، حس کردن

Sensitive.

حساس

Sensitivity.

حساسیت

Sensitization.

ایجاد حساسیت

Sensitized.

حس دار کرده، حساس شده

Sensory.

حسی، مربوط به احساس (توانایی تبدیل  
تحریک به ضربانهای عصبی).

Separate.

مجزا، جدا، سوا، جدا کردن، تفکیک کردن،  
سوا کردن

Separated milk

شیر چربی گرفته

Separatibility.

تفکیک پذیری، قابلیت تفکیک، قابلیت تمایز،  
قابلیت جداشدن

Separating.

جداسازی

Separation.

جداسازی، تفکیک، انفصال، طبقه بندی (درجه

بندی) ذرات از نظر اندازه، شکل یا غلظت

Separator.

جداساز، جداکننده، دستگاه تجزیه یا تفکیک -

(۱) هر نوع ماشین یا دستگاهی که عمل

جداسازی مواد را انجام می دهد؛ مثل، چرخ

خامه گیری. (۲) دستگاه خرمنکوب که دانه را

از خوشه غلات جدا می کند؛ دستگاه

خرمنکوب .

Septate.

دارای دیواره عرضی، پرده دار

Septic.

عفونی، آلوده به میکروب

Septicemia. Septicaemia.

عفونت خونی، عفونی شدن خون، عفونت

عمومی - مسمومیت خون که ناشی از وجود

سموم یا سموم موجودات ریززنده در خون

می شود.

Septulum.

دیواره، جدار

Septum.

دیواره عرضی، تیغه، پرده، غشای میانی، پرده

جداکننده، پرده مقسم

Sequential.

متوالی، پی در پی

Sequestra.

قطعات جدا شده استخوانی

Sericulture.

پرورش کرم ابریشم، پرورش نوغان

Sericulturist.

پرورش دهنده کرم ابریشم

Serine.

سرین، یکی از اسیدهای آمینه غیرضروری.

Serological.

سرم شناختی، مربوط است به استفاده از سرم خون حیوانات در آزمایشات مختلف که به تشخیص و معالجه بیماریهای مخصوصی کمک می‌کند.

Serology.

سرم شناسی، مطالعه عکس العمل بین پادتن در تشخیص مواد یا موجوداتی که آن پادگن را را دارا هستند .

Seroma.

لایه سروزی، لایه خارجی هر یک از اعضای داخلی بدن انسان و حیوانات که مایعی لیزکننده برای ممانعت از چسبندگی عضو به اعضای دیگر ترشح می‌کند.

Serosa.

لایه سروزی، لایه خارجی هر یک از اعضای داخلی بدن انسان و حیوانات که مایعی لیزکننده برای ممانعت از چسبندگی عضو به اعضای دیگر ترشح می‌کند.

Serotherapy.

سرم درمانی، درمان برخی از ناخوشی‌ها با محلولهای فیزیولوژیکی یا سرم. استعمال سرم گاهی اوقات به عنوان بخشی از کارهای درمانی انجام می‌شود.

Serotonin.

سروتونین، مشتقی است از تریپتوفان (یک اسید آمینه ضروری) که در فعالیت طبیعی مغز و اعصاب نقش دارد.

Serotype.

سروتیپ، نوعی ریزنده که با نوع و ترکیبی از محتوای پادگن مربوط به یاخته تعیین می‌شود.

Serous.

سروزی، مربوط به لایه سروزی اعضای داخلی بدن یا ترشحات سروزی.

Serous fluid

مایع سروزی

Serous membrane

غشای سروزی، آبشامه

Serranidae.

هامور ماهیان

Serrate.

مضرس، دندان‌ای، دندان‌دار

Serrations.

تضاریس، مجموعه دندان‌های موجود در یک سطح، لبه یا بخش خارجی یک تار یا رشته.

Sertoli cell

سلول سرتولی (سلول‌هایی در لوله‌های اسپرم ساز که سلول‌های جنسی، بین آنها جای دارد).

Serum.

سرم، (۱) بخش شفاف خون انسان و حیوانات که از گویچه‌ها و پلاکتهای خونی جدا شده باشد. سرم خون بخش شفاف، زرد کمرنگ و

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

آبکی خون است که در هنگام لخته شدن خون، از لخته (گويچه‌های خون) جدا می‌شود. تفاوت سرم با پلاسما در این است که سرم حاوی فیبرینوژن نیست. (۲) آب پنیر؛ گاهی اشتباهاً به شیر پس چرخ نیز سرم گفته می‌شود.

## Serum Urea Nitrogen (SUN)

نیترژن اوره‌ای سرم (یا خون)

## Service. Serving; covering.

جفتگیری، در دامپروری، این اصطلاح عبارت است از جفتگیری حیوان نر با حیوان ماده.

## Sesame. Oriental sesame.

کنجد، کنجد شرقی، یکی از دانه‌های روغنی است که از آن روغن استحصال می‌شود و کنجاله آن را به مصرف تغذیه دامها می‌رسانند. دانه کنجد کوچک و پهن است و بسته به رقم به رنگ‌های سفید، قرمز، قهوه‌ای یا سیاه است، کیفیت نوع سفید کنجد بالا است و قرمز پایین است. (عدد یدی مصرف تعداد پیوندهای مضاعف و همچنین نمایانگر مقدار اسیدهای چرب اشباع نشده است که چند واحد وزنی ید می‌تواند به ۱۰۰ واحد وزنی چربی افزوده شود. عدد صابونی؛ مصرف متوسط وزن مولکولی اسیدهای چرب است که بوسیله مقدار هیدروکسید سدیم مورد نیاز برای صابونی کردن [هیدرولیز چربی] یک گرم چربی سنجیده می‌شود.) عدد یدی روغن کنجد ۱۰۴-۱۰۸ بوده و غیر

خشک شونده است. ثبات و پایداری آن زیاد است و اکسیده نمی‌شود. این خاصیت بعثت وجود ماده‌ای بنام سسامولین (sesamolin) است که در اثر تجزیه به یک ماده ضد اکسیدانت بنام سسامول تبدیل می‌شود.

## Sesamoids.

استخوانهای کنجدی

## Set.

دسته، یکدست، مجموعه، غده

## Seta.

تار

## Setting.

رسوب، ته نشست، کرچ، مرغ کرچ

## Settled.

(۱) آبستن، حامله، باردار. مستقر شده، ته نشین شده، ترسیب شده، آرام گرفته

## Settler

ستر، بخشی از دستگاه جوجه کشی که تخم مرغ برای ۱۵-۱۶ روز در آن گذاشته می‌شود و سپس به بخش دیگری به نام هچر منتقل می‌شود.

## Setting hen

مرغ کرچ

## Settling.

ته نشست، ته نشینی، رسوب.

## Sewage.

فاضلاب، هرز آب

## Sex

جنس

## Sexduction.

القای جنسی	قطعه‌ای گوشت که از ناحیه ساق پای گاو یا بره به دست می‌آید.
<b>Sexing.</b>	<b>Shape.</b>
تعیین جنسیت، جداسازی جوجه‌های یک روزه نر و ماده	شکل، ریخت
<b>Sexless.</b>	<b>Share.</b>
فاقد جنسیت	تیغه (در گاو آهن)، سهم
<b>Sexual.</b>	<b>Shark.</b>
جنسی، مربوط به جنس	روغن جگر کوسه ماهی، این روغن منبع سرشار ویتامینهای <b>A</b> و <b>D</b> بوده و از آن به عنوان یک مکمل در تغذیه حیوانات استفاده می‌شود.
<b>Sexualdimorphism</b>	<b>Shark liver oil.</b>
دوگانگی جنسی	ریختن، ریزش، پراکنده شدن یا پخش شدن؛ مثل، ریختن برگها در یونجه خشک یا ریختن بذور یا دانه‌ها در غلاف زیاد رسیده.
<b>Shackler</b>	<b>Shatter.</b>
قلاب‌های زنچیر مانند، قلاب‌های فلزی که مرغ یا دام هنگام کشتار برای فرآوری به آن آویخته می‌شوند.	چیدن، قیچی کردن، پشم چینی از گوسفند یا موچینی از بز و غیره.
<b>Shaft.</b>	<b>Shaving</b>
محور، بدنه میله، ساقه	تراشیدن (پوست)
<b>Shaft wool</b>	<b>Shear.</b>
دسته پشم استوانه‌ای	پشم چین، موچین
<b>Shagrain</b>	<b>Shearer.</b>
چرم پوست الاغ و قاطر	پشم چینی، موچینی
<b>Shanghai</b>	<b>Shearing.</b>
شانگهای، نژادی از مرغ در دسته آسیایی که نخستین بار در شانگهای به وجود آمد.	پوست پشم کوتاه، پشم کوتاه، پوست گوسفند کشتار شده‌ای که طول الیاف پشم آن ۰/۰۲۵ تا ۰/۰۶۲ سانتی متر باشد؛ پشمهای
<b>Shake.</b>	
لرزیدن، تکان خوردن، تکان دادن	
<b>Shaker.</b>	
تکان دهنده، دستگاه تکان دهنده	
<b>Shank.</b>	
ساق پا، (۱) بخشی از پای طیور که بین مفصل خرگوشی و پنجه قرار دارد. (۲)	

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

کوتاه گوسفندان تازه پشم چینی شده و گوسفندان یک ساله.

Shears.

قیچی پشم چینی، قیچی

Sheath. Glume.

غلاف، پوشش، پوشینه

Sheathed.

غلاف دار، پوشیده شده با غلاف

Sheave.

بافه

Sheen.

درخشش، تلملو

Sheep.

گوسفند

Sheepskin.

پشم روی پوست، پشمی که هنوز روی پوست گوسفند کشتار شده باشد.

Sheet.

صفحه، ورقه، برگه، ملافه

Shelf.

قفسه، رف، طاقچه

Shelfish.

ماهیان پولک (فلس) دار

Shell.

(۱) پوست، پوسته، صدف حلزون، کاسه یا لاک لاک پشت، فلس ماهی یا سوسمار، پوست سخت نارگیل، پوسته بادام زمینی، جدار خارجی و دیواره خارجی. (۲) صدف دار، پوسته دار و صدفی، (۳) فلس ریزی، پوست انداختن، صدف جمع کردن و از

سبوس جدا کردن. (۴) پوشش خارجی سخت بعضی حیوانات (ماهی، صدف، لاک پشت و غیره) و بعضی میوه‌ها (نارگیل، بادام زمینی) و تخم پرندگان. (۵) جدا کردن بذور از خوشه یا غلاف یا بلال (ذرت). (۶) خارج شدن از پوسته یا از خوشه؛ مثل، بذور یا انگور.

Shelled.

پوست کنده، مغز کرده

Shelled corn

ذرت بدون بلال

Sheller.

پوست کن، دستگاه پوست کن

Shelling.

پوست کنی، جدا کردن دانه ذرت از بلال، نخود از غلاف، انگور از خوشه و غیره.

Shepherd.

چوپان

Shield

سپر، غلاف

Shift.

تغییر، انحراف، تمایل، نوبت کار، تحویل دادن کار به فرد بعدی

Shipping fever

تب حمل و نقل

Shipping sheep

حمل و نقل گوسفند

Shives (wool)

خرده گیاه (چسبیده به پشم)

Shock.

شووک  
**Shoddy. (=reused wool)**  
 پشم مستعمل، پشم کهنه، پشم کوتاه، پشم دوباره مصرف شده.

**Shoeing.**

نعل زنی

**Shoot.**

شاخساره، ترکه، شاخه جوان

**shortening**

(۱) شورتینینگ، نوعی چربی. (۲) کوتاه شدگی، انقباض شدید - انقباض شدید عضله در اثر سرما.

**Shorts**

خرده غلات، فرآورده فرعی آسیا کردن آردی غلات

**Short ribs**

تیغه‌های کوتاه، دنده‌های کوتاه

**Show**

نمایش، نمایش دادن، نشان دادن

**Shower**

دوش، دوش دادن، دوش گرفتن، حمام دادن با دوش - دوش آب سرد دادن به لاشه دامها یا طیور کشتار شده به منظور سردسازی لاشه.

**Shred**

(۱) پاره کردن به تکه‌های باریک، باریکه بری کردن (۲) پاره، تکه، ریزه، خرده، باریکه زمین، باریکه پارچه، باریکه علوفه (ذرت و غیره)

**Shredded. Cut into long. Thin pieces.**

باریک بریده شده، باریکه بری

**Shredding.**

باریکه بری

**Shrews.**

موشهای پوزه دراز

**Shrimp.**

میگو، ملخ دریایی

**Shrink**

افت، کاهش

**Shrinkage.**

افت، مقدار کاهش وزن، مقدار کاهش (وزن، طول و غیره) - (۱) اصطلاحی است که معمولاً برای تعیین مقدار کاهش وزن زنده دام یا محصولات دیگری که امکان کاهش وزن آنها از مبداء تا مقصد وجود دارد به کار می‌رود. شرایط نامساعدی که باعث افت محصول می‌شود، عبارتند از: بعد مسافت، مدت زمان حمل و نقل، آب و هوا، تغذیه قبل از حمل و نقل و بین راه. (۲) کاهش وزن لاشه یا افت لاشه در خلال فرآیند کهنه شدن. (۳) کاهش وزن (افت) پشم خام در اثر شستشو و پاک شدن از چربی و مواد خارجی یا در اثر کربونیزه شدن.

**Shrivel.**

چروکیدن، آب از دست دادن، از دست دادن شادابی

**Shrub.**

درختچه

**Shrubbery.**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

درختچه زار، مکان پردرختچه

**Shrunken.**  
پلاسیده، چروک خورده، چروکیده، خشکیده  
— متراکم شده در اثر از دست دادن آب؛  
کوچک تر شدن اندازه

**Shucking.**  
از پوست خارج کردن

**Shunt.**  
راه انحرافی، گذرگاه فرعی

**Shuttle programs**  
برنامه‌های تناوبی

**Sialoadenitis.**  
آماس نزل‌های غدد بزاقی

**Sialolith.**  
سنگ بزاقی

**Sib.**  
برادر یا خواهر تنی

**Sibling.**  
خواهر و برادر تنی

**Sickle-cell anemia**  
کم خونی داسی

**Side-chain cleavage**  
جدا شدن زنجیره کناری کلسترول

**Side-effects**  
آثار جانبی

**Sickness.**  
بیماری، مریضی، ناخوشی

**Sieve.**  
۱) الک، غربال، آردبیز، پرویزنف سرنده. (۲)  
الک کردن، غربال کردن، سرنده کردن. (۳)  
سوراخ سوراخ کردن، مشبک کردن - یک

سطح فلزی، پارچه‌ای، پلاستیکی و غیره یا  
سوراخ‌های به اندازه‌های مساوی که روی آن  
تعبیه شده باشد. از این وسیله برای جدا کردن  
ذرات ریز از درشت در بوجاری بذور،  
آسیابها، کارخانه‌های آردسازی، برنجکوبی،  
تهیه خوراک دام، تهیه محصولات غذایی و  
غیره استفاده می‌شود.

**Sift.**

بیختن، الک کردن، غربال کردن

**Sifted.**

غربال شده، الک شده، سرنده شده، ریختن  
مواد مختلف روی وسیله‌ای به نام  
غربال (الک) به منظور جدا کردن تکه‌های  
درشت. جدا کردن ذرات ریزتر بعد از این  
مرحله توسط الک با سوراخ‌های متفاوت  
انجام می‌شود.

**Sifter.**

غربال، غربال کن، تکان دهنده، دستگاه  
بوجاری - وسیله‌ای است برای غربال کردن؛  
مثل، یک غربال مکانیکی که از آن برای جدا  
کردن ذرات ریز از درشت در مراحل کوبیدن  
غلات استفاده می‌شود.

**Sifting.**

غربال کردن، غربالگری، بوجاری، جدا کردن  
ذرات ریز از درشت توسط غربال یا دستگاه  
بوجاری

**Sigmoid.**



به شکل حرف S ، دارای دو انحنای در طرف راست و چپ.

**Sign.**

علامت، نشانه، علامت یا نشانه یک بیماری با حالت غیرطبیعی انسان، حیوان یا گیاه

**Significance.**

معنی، اهمیت، در خور توجه

**Significant.**

معنی دار، مهم، قابل توجه، پرمعنی

**Signs.**

علامت، نشانه‌ها

**Silage. Ensilage.**

علوفه سیلو شده، سیلو

**Silage additives**

افزودنی‌های سیلویی

**Silastic implant**

ایمپلنت سیلاستیک، مخزنی برای آزاد سازی پیوسته یک ماده شیمیایی مانند هورمون.

**Silence.**

سکوت، خاموشی

**Silent.**

ساکت، آرام، خاموش

**Silent mutation**

جهش خاموش

**Silica. SiO<sub>2</sub>**

سیلیس، سیلیکا، انیدرید سیلیسیم که در کوارتز، فلینت و غیره موجود است و یکی از فراوان‌ترین مواد معدنی در پوسته زمین است.

**Silicon. Si**

سیلیسیم، سیلیکون

**Silk.**

ابریشم، کاکل ذرت

**Silo.**

سیلو، انبار علوفه سیلو شده، انبار غلات

**Silo fillers disease**

بیماری کارگران پرکننده سیلو، گاز نیتریک اکساید و نیتروس اکساید فوق‌العاده خطرناک‌اند وجود آنها برای کارگرانی که در سیلو کار می‌کنند خطر ابتلا به بیماری کارگران پرکننده سیلو را ایجاد می‌کند که منجر به مسائل جدی تنفسی و حتی مرگ می‌گردد. این گازها سنگین‌تر از هوا بوده و رنگی مایل به زرد قهوه‌ای دارد.

**Silt.**

لای، لوم، سیلت

**Simple.**

ساده، غیرمرکب

**Sinistral.**

چپ، مربوط به طرف چپ یا دست چپ

**Sinus.**

فرورفتگی، حفره

**Sinusitis.**

تورم سینوس

**Sinusoid.**

پیچ و خم دار

**Sire. The male parent. To father; to beget.**

پدر، والد نر، حیوان نر گله، پدری کردن

**Sirup**

شربت، (۱) مایع غلیظ و شیرینی که از جوشاندن آب، آب میوه‌ها و غیره با شکر یا

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

شیره تغلیظ شده بعضی گیاهان قندی؛ مثل، نیشکر، سورگوم شیرین و غیره به دست می‌آید. (۲) شربت دارویی یا طبی.

**Sisal.**

کنف، طناب یا ریسمان کنفی

**Situs.**

موقعیت

**Size**

اندازه

**Sizing.**

درجه بندی، درشت و ریز کردن، درجه بندی هر چیز از نظر اندازه.

**Skeleton.**

استخوانبندی، اسکلت

**Skewbald.**

اسکوبالد، یک الگوی رنگ در اسب که در آن لکه‌های سفید روی زمینه‌هایی به رنگهای مختلف به جز سیاه دیده می‌شود.

**Skimmed.**

پس چرخ، ماده یا محیط مایعی که از آن مواد جامد معلق جدا شده باشد. این اصطلاح در مورد شیری که چربی آن توسط سانتریفیوژ کردن جدا شده باشد نیز به کار می‌رود.

**Skin. Rind; husk; peel.**

پوست، جلد، پوسته، پوست کندن، لخت کردن، پوست انداختن، پوست گرفتن، پوست گرفتن، پوست نوآوردن - (۱) پوست، پوسته - هر چیزی شبیه پوست از نظر ماهیت و مورد استفاده؛ مثل، پوست میوه‌ها، بذور، دانه-

ها و غیره. (۲) پوست حیوانات کوچک؛ مثل، پوست گوساله، گوسفند، بز، روباه، سمور و غیره. (۳) پوست گرفتن - جدا شدن پوست در اثر مالش (خراشیدن پوست). (۴) پوست حیوانات - پوشش خارجی بدن حیوانات، به ویژه مهره‌داران که معمولاً از دو بخش، روپوست و لاپوست تشکیل می‌شود. روپوست گاهی فقط از یک ردیف سلول (یاخته) تشکیل می‌شود، ولی اغلب دارای چندین لایه سلول است. این بخش معمولاً توسط قشر سختتری پوشیده شده که این قشر از سلولهای مرده (ششای شده) تشکیل می‌شود. لاپوست عموماً شامل عروق خونی، عضلات ریز، بنهای عصبی، بافت همبند و چربی است. پوست ضمایمی مانند مو، پر، پولک و غیره نیز ممکن است داشته باشد که برخی از اینها از روپوست و برخی از لاپوست منشأ می‌شوند.

**Skin-tearing**

جراحات پوستی

**Skip a day**

برنامه تغذیه‌ای یک روز در میان، در این نوع برنامه مقدار خوراک مورد نظر به صورت یک روز در میان داده می‌شود.

**Skirting.**

جداسازی پشمهای رنگی، جدا کردن پشم‌های رنگی یا نامرغوب از سطح پشم

روی بدن گوسفند قبل از پشم چینی. این عمل در استرالیا رایج است.

Skull.

کاسه سر، جمجمه، اسکلت سر

Slab.

تیغه جسم مکعب مستطیل شکل

Slaked lime

آهک مرده، با فرمول  $\text{Ca(OH)}_2$  است. آهک زنده با فرمول  $\text{CaO}$  با افزودن آب به آهک مرده تبدیل می‌شود.

Slant.

شیب دار

Slaughter.

کشتار، ذبح، کشتار کردن، ذبح کردن، خونریزی کردن، کشتاری، حیوان کشتاری، دام مناسب کشتار - کشتار یا سلاخی کردن گاو، گوسفند و غیره برای استفاده از گوشت آنها به عنوان محصول اصلی و سایر مواد به عنوان فرآورده‌های فرعی که برخی از آنها مصرف تغذیه انسانی دارند و از برخی دیگر خوراکی‌های حیوانی و غیره تهیه می‌شود.

Slaughter house

کشتارگاه

Slaughtered weight

وزن لاشه پس از کشتار

Slaughterer.

سلاخ، قصاب، شخصی که دامها را ذبح می‌کند.

Sled.

کفش، کفشک

Slender.

باریک، نازک

Slide.

(۱) لام میکروسکوپ. (۲) اسلاید

Slime.

لُزج، چسبناک

Slip.

اخته ناقص، حیوان نری که به طور ناقص اخته شده باشد.

Slipped wing

در رفتگی بال مرغ

Sire

پدر

Slit.

لیز خوردن یا لغزش پرده جنینی

Slobber.

سرخ پوست

Slope.

شیب، سرازیری، سراسیمبی

Slotted floor

کف مشبک، کف نرده‌ای

Sloughing.

پوست اندازی، پوسته پوسته شدن، پوسته ریزی، فرآیندی است که ضمن آن توده بافت مرده از سطح پوست به صورت پوسته پوسته جدا می‌شود.

Slow feathering

دیر پر درآوری

Slowly degradable fraction

بخش کند تجزیه

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

**Sludge.**

لای، لجن

**Sludging.**

ترسیب مواد محلول، رسوب مواد جامد خون، لجنی شدن، ته نشین شدن به صورت لجن

**Slug feeding**

ریزه خواری، به تغذیه کنسانتره در سالن شیردوشی گفته می شود که گاو به سرعت و در زمان محدودی که در آنجاست از کنسانتره استفاده می کند.

**Slurry.**

دوغاب، مایعی که در آن مواد جامد به صورت نامحلول و در حالت تعلیق باشد. این اصطلاح بیشتر در مورد فاضلاب و مخلوطهای مشابه به کار می رود.

**Smallpox.**

آبله، آبله انسانی، مقایسه می شود با سیفلیس (**greatpox**)؛ یکی بیماری حاد، بسیار مسری و کشنده که انواع مختلف دارد.

**Smearing.**

گسترش، تهیه گسترش، تهیه گسترش از مایعات بدن یا مواد مخاطی به صورت آغشته کردن نوک یک میله نمونه برداری پنبه دار و مالیدن آن روی لام میکروسکوپ به منظور تشخیص عامل یک بیماری. از این روش در تشخیص آبستنی در زنها نیز استفاده می شود.

**Smegma.**

ترشحات غلاف قضیب، ترشحات پیری شکل حاوی یاخته های پوششی بافت سنگفرشی که به طور عمده در زیر غلاف قضیب یافت می شود.

**Smoke.**

دود، دود دادن، دودی کردن

**Smoking**

دود دادن

**Smooth.**

صاف، نرم، مسطح

**Snackfoods.**

غذاهای مختصر، غذاهایی؛ مثل، میبیسکویت، کراکر و غیره که بین وعده های اصلی غذا خوردن صرف می شود.

**Snail.**

حلزون

**Snake.**

مار

**Snakebite.**

مارگزیدگی

**SNF (solid-not-fat)**

ماده خشک بدون چربی

**Snood.**

منگوله سربوقلمون، یک زایده گوشتی آویخته در زیر آرواره پایین بوقلمونها.

**Snoring.**

خرناس

**Snuffing**

سمباده زنی رخ (چرم)

**Soapstock**

پس آب صابون سازی، این ماده خوراکی یک محصول فرعی صنعت تصفیه روغن‌های گیاهی بوده، منبع خوبی از انرژی و اسیدهای چرب ضروری به شمار می‌رود.

### Soft shell egg

تخم مرغ با پوسته صدف نرم

### Snout.

پوزه، خرطوم

### Snowflakes.

پولکهای برفی شکل

### Soaking

خیساندن، افزودن آب چند ساعت قبل از تغذیه برای نرم شدن خوراک یا پایین آوردن گرد و غبار.

### Soap.

حشره اجتماعی، حشره‌ای است که با هموعان خود زندگی می‌کند؛ مثل مورچه، زنبور عسل، زنبور وحشی و موربانه.

### Socioeconomic.

اجتماعی - اقتصادی

### Socket.

حفره، گودی، فرورفتگی، هر یک از فرورفتگی‌های موجود در بدن که در آنها بخشی از بدن که مربوط به آن است، جای می‌گیرد؛ مثل، گودی حلقه چشم که در آن کره چشم جای می‌گیرد؛ حفره دندانی که در هر یک از آنها دندان مربوط به همان حفره مستقر است.

### Sod.

چمن، کلوخ چمنی، با چمن پوشاندن، علفزار  
Sodium. Na.

سدیم

### Softener.

نرم کننده، سبک کننده، ملح زدا، کاهش دهنده  
املاح (در مورد آب)

### Softening.

نرم کردن، ملح زدایی کردن

### Soilage (green chop)

علوفه سبز تازه

### Soilborne.

خاک زاد، خاک برد

### Soiled mouth

دهان با دندان‌های کامل

### Soiling.

علف سبز، اصطلاحی است که سابقاً برای علوفه سبز درو شده برای تغذیه مستقیم به دامها به کار می‌رفت.

### Solanaceae.

خانواده سیب زمینی، خانواده بادمجانیان

### Solannine.

سولانین، یک سم و ماده آفت کش که به طور طبیعی در سیب، بادنجان، گوجه فرنگی، چغندر قند و سیب زمینی یافت می‌شود. مصرف زیاد آن روی دستگاه عصبی اثر می‌گذارد، زیرا این ماده ممانعت کننده عمل «استیل کولین استراز» است. سیب زمینی بالاترین غلظت سولانین را دارد. در انسان، برای ظهور اولین علائم مسمومیت با

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

سولانین، شخص باید در یک وعده دو کیلوگرم سیب زمینی خام بخورد تا حدود ۲۰۰ میلی گرم سولانین وارد بدن وی شود. چنین مصرفی از سیب زمینی خام توسط انسان نه ممکن است نه محتمل، اما دامهای مصرف کننده سیب زمینی خام، ممکن است با مصرف زیاد این محصول به مسمومیت با سولانین مبتلا شوند.

**Solanum tuberosum**

سیب زمینی

**Solar.**

خورشیدی، مربوط به خورشید

**Sole.**

کف سم، پاشنه

**Solid.**

جامد، ماده جامد

**Solidification.**

انجماد، منجمد سازی، به حالت جامد درآوردن

**Solidifying.**

جامد کردن، منجمد کردن

**Solids.**

مواد جامد، تمام مواد موجود در یک محلول یا محصول، به استثناء رطوبت (آب).

**Solubility.**

قابلیت حل، قابلیت انحلال

**Soluble.**

قابل حل، ماده حل شدنی، ماده‌ای که قادر به حل شدن در یک ماده دیگر (مایع) باشد.

**Solute.**

ماده یا جسم حل شده، هر ماده‌ای که در ماده دیگر حل شود.

**Solution.**

محلول، مخلوطی از دو یا چند ماده که از نظر شیمیایی و فیزیکی یکنواخت (هموزن) باشد. در یک محلول حقیقی، مولکولهای یک ماده (ماده محلول) بین مولکولهای حلال بطور یکنواخت پخش است.

**Solvability.**

قابلیت انحلال یا حل

**Solvate.**

حل شدن، محلول شدن

**Solvent.**

حلال، (۱) مایعی که از آن برای حل کردن (محلول کردن) یک ماده استفاده می‌شود. (۲) شخص یا تجارخانه‌ای که قادر به پرداخت دیون خود باشد.

**Soma.**

جسم، بدن

**Somatic.**

بدنی، مربوط به بافتهای بدن یا سلولهای بدنی که هر یک ۲n کروموزومی هستند. سوماتیک در لغت به معنای مشتق شده از بدن می‌باشد. سلولهای سوماتیک شامل سه نوع سلول اصلی پلیمورفونوکلئرها (PMN)، ماکروفاژها، لمفوسیتها هستند و دارای تعداد کمی سلولهای اپیتلیال می‌باشند.

**Somaatotrophin. See somatotropin.**

سوماتوتروفین

### Somatotropin.

هورمون رشد، سوماتوتروپین، سوماتوتروفین - یکی از هورمون‌ها بخش قدامی غده هیپوفیز (پیتوتاری) که موجب رشد در حیوانات جوان می‌شود.

### Somnolence. Sleepiness.

خواب‌آلودگی، خواب‌آلودگی طبیعی یا ایجاد شده در اثر مصرف مواد مخدر زیاد یا الکل.

### Sorbitol. Hexitol; $C_6H_{14}O_6$

سوربیتول، یک قند الکلی یا پروپیل شش کربنه طبیعی که شیرینی آن حدود ۶۰٪ قند معمولی (ساکارز) است. در طبیعت، در بسیاری از میوه‌های توتی شکل (سته‌ای)، گیلاس، آلو، گلابی، سیب و ملاس نیشکر یافت می‌شود. به طور تجارتي از هیدروژن‌افزایی گلوکز به دست می‌آید.

### Sore.

زخم، دردناک، یک اصطلاح مشهور برای هر نوع زخم پوستی یا زخم غشاهای مخاطی.

### Sorghum.(=sorgum)

سورگوم، ذرت خوشه‌ای، هر یک از انواع گیاهان جنس سورگوم، از خانواده گندمیان گونه‌ها و ارقام سورگوم برای علوفه، علف خشک، دانه و برای تهیه شربت کشت می‌شوند. ذرت خوشه‌ای غله و علوفه مناطق خشک و نواحی با رطوبت متوسط می‌باشد. انواع ذرت خوشه‌ای: ذرت خوشه‌ای شیرین

(sweet.s)، ذرت خوشه‌ای دانسه‌ای (grains.s) و ذرت خوشه‌ای علوفه‌ای (grass.s) می‌باشد.

### Sorghum vulgar Halepense

ذرت خوشه‌ای حلب (قیاق)، گیاهی است دائمی و بوته‌ای و در صورتی که سرمای زمستانی آن را از بین نبرد ساقه‌های خزنده پهن و کلفتی تولید می‌کند. طول ساقه‌های هوایی ۱/۸-۱/۹ متر بوده، بی‌کرک و پر برگ است.

### Sorghum vulgar Saccharatum

ذرت خوشه‌ای شیرین، این گونه ساقه‌ای بلند با ارتفاع ۱/۵-۳ متر، مغز ساقه آبدار و شیرین، برگها نسبتا پهن و طویل، خوشه مترام و افراشته، رنگ دانه زرد، قهوه‌ای یا سفید است. از شیره ساقه ارقام این گونه شربت و قند تهیه می‌کنند اغلب توسط کشاورزان نیشکر گفته می‌شود.

### Sorghum vulgar Sudanese

ذرت خوشه‌ای علوفه‌ای، واریته سودان گراس، این گیاه جهت تولید علوفه کاشت می‌شود. گیاهی است یکساله، ساقه‌ها نسبتا باریک بطول ۱/۸-۳ متر، ساقه‌های فرعی زیادی دارد پر برگ و نرم است

### Sorrel.

رنگ پوشش بدن اسب که عبارت است از: سایه‌های قرمز از رنگ شاه بلوطی یا قهوه‌ای مایل به زرد.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## Sorting.

جداسازی، درجه بندی، طبقه بندی، جداسازی درجات مختلف یک محصول که برای هر محصول ویژگیهای کیفی همان محصول ملاک طبقه بندی خواهد بود.

## Sound mouth

سالم دندان

## Sour

ترش شدن

## Source.

مبداء، سرچشمه، منبع، مرجع

## Sow.

ماده خوک، خوک ماده، به ویژه خوکی که به نظر می رسد زایمان کرده باشد یا آبستن باشد.

## Sowbelly. Salt pork; unsmoked fat bacon.

گوشت بیکن غیر دودی، گوشت خوک نمک زده .

## Sow – breeding.

خوک مادر، خوکهای ماده ای که برای تولید مثل نگهداری می شوند.

## Soya. Soya bean; soybean.

لوبیای روغنی، سویا، سوژا، پشم باقلا.

## Soybean.

سویا، سوژا، پشم باقلا لوبیای روغنی - یک گیاه یک ساله، مستقیم و بوته ای از خانواده بقولات که به طور وسیع برای استحصال علوفه، به عنوان یک گیاه پوششی، به عنوان کود سبز و عمدتاً برای دانه های سرشار از روغن و مواد مغذی آن کشت می شود.

## Space.

فضا، جا، مکان، جای خالی

## Spasm.

اسپاسم، انقباض

## Spastic.

انقباضی، مربوط به گرفتگی یا انقباض عضلانی.

## Spavin.

اسپاوین، نوعی عارضه اندام حرکتی خلفی اسب، الاغ و قاطر در ناحیه مفصل میچ پای - کف پای که بیشتر استخوانهای کف پای را در ناحیه میانی شامل می شود.

## Spawning.

تخم ریزی ماهی

## Spay.

اخته سازی حیوان ماده، اخته سازی حیوان ماده و معمولاً از طریق خارج کردن تخمدانها به کمک عمل جراحی.

## Specialization.

تخصیص، اختصاصی کردن، تخصصی کردن - اختصاص دادن یک چیز به یک کار خاص؛ تخصصی کردن هر چیز، وظیفه، کار، تحصیل و غیره.

## Species.

گونه، زیر تقسیم جنس است و به گروهی از جانوران یا گیاهان اطلاق می شود که چند ویژگی مشترک دارند که توسط این ویژگیها از گونه های دیگر متمایز می شوند. جانوران هر گونه فقط می توانند با هم گونه های خود



تولید نسل کنند. در رده بندی گیاهان و جانوران، گونه‌های مختلف یک جنس دارای یک نام دو کلمه‌ای هستند که به طور قراردادی باید حرف اول کلمه اول نام هرگونه با حروف درشت و مابقی با حروف ریز نوشته شود. همچنین هر دو کلمه نام گونه‌ها باید به صورت کج (ایتالیک) نوشته شود یا در صورت به کار بردن حروف معمولی، زیر هر دو کلمه گونه، خطی جداگانه کشیده شود. اسامی جنس، خانواده، راسته، رده و شاخه با حروف معمولی نوشته می‌شوند، اما حرف اول تمام آنها باید بزرگ باشد. هرگونه ممکن است زیرگونه‌ها یا ارقامی نیز داشته باشد. که برای ذکر نام ارقام (var.) و به دنبال آن نام خاص رقم آورده شود .

speciation

گونه‌زایی

Specific.

اختصاصی

Specificity.

ویژگی، خصوصیت

Specimen

نمونه، نمونه بیولوژیکی

Spectrometry.

طیف سنجی

Spectrophotometer.

طیف نورنگار، یکی از وسایل آزمایشگاهی است که موارد استفاده عیده‌ای دارد.

Spectrophotometric.

طیف نورنگاری، مربوط است به یک اسپکتروفتومتر (طیف نورنگار)، دستگاهی که قادر است یک اشعه نوری با طول موجهای مخلوط (رنگها) را به اجزاء مختلف آن جدا کند و تخمینی از میزان جذب روشهای طیف نورنگاری برای تعیین مقادیر جزیی موادآلی یا معدنی در بافتهای گیاهی یا حیوانی استفاده می‌شود.

Spectrophotometry.

طیف نورسنجی

Spectroscopy.

طیف بینی

Spectrum.

طیف

Sperm.

اسپرم، اسپرماتوزوا، اسپرماتوزون، اسپرماتوزوئید - یاخته جنسی جانوران نر که درون لوله‌ها اسپرم‌ساز موجود در بیضه‌ها ساخته می‌شود.

Spermglutinin.

آگلوتینین اسپرم، پادتن مجتمع کننده اسپرم

Spermagonium.

اسپرماگونیم

Spermatid.

اسپرمائید، یک یاخته  $n_2$  کروموزومی که از تقسیم دوم میوز (تقسیم با کاهش

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

کروموزومی) در عمل تولید اسپرم نتیجه می‌شود. این یاخته هنوز برای تبدیل شدن به اسپرم تغییر شکل نیافته است.

## Spermatocoele.

اسپرماتوسل، اتساع کیستی مجرای وسط بیضه (retetestis) یا برنج (اپیددم یا جنب بیضه epididimis) که در آن اسپرماتوزوئید جمع می‌شود.

## Spermatocyte.

یاخته اسپرم ساز اولیه

## Spermatogenesis.

تولید اسپرم، اسپرم سازی - فرآیند تشکیل و تکامل یاخته اسپرم از یاخته اسپرماتید. ضمناً این عمل تعداد کروموزومها نصف می‌شود.

## Spermatogonium.

اسپرماتوگونیم، یاخته جنسی اولیه که در بیضه‌ها تشکیل می‌شود و ضمن تکامل به اسپرماتوزوآ تبدیل می‌شود.

## Spermatozoa.

اسپرماتوزوئید، یاخته جنسی (تناسلی) نر

## Spermatozoide. See sperm.

اسپرم

## Spermatozoon.

اسپرم، گامت نر

## Spermiogenesis.

دگرذیسی اسپرم

## Spewing.

قی کردن، به طور خاص عاری از عامل بیماری‌زا

## Sphenoid.

پروانه‌ای، شب پره‌ای

## Sphenoiditis.

تورم استخوان پروانه‌ای

## Spheno – occipital.

پروانه‌ای - پس سری، مربوط به استخوان پروانه‌ای (شب پره‌ای) و استخوان پس سری

## Sphenopalatine

سروانه‌ای - کامی

## Sphere.

کره، گوی، توپی

## Sphincter.

اسفنکتر، یک عضله حلقوی شکل در محل برخی از سوراخ‌های مجاری خارجی و داخلی بدن که در حالت انقباض موجب بسته بودن و در حالت انبساط موجب باز شدن سوراخ یا مجرا می‌شود؛ مثل، اسفنکتر مقعد.

## Sphingomyelin.

اسفینگومیلین، یک چربی متشکل از اسید چرب؛ مثل، اسید استئاریک یا اسید پالمیتیک، فسفات، کولین و الکل آمینه‌ای به نام اسفینگوزین که به طور عمده در بافت‌های عصبی یافت می‌شود.

## Spice.

ادویه، چاشنی

## Spicule.

خارک

## Spider.

عنکبوت

## Spillage.

دفع شده، دفعی

Spinal.	نخاعی، مربوط به نخاع	Splanchnic tissue or (Splanchnic.Bed)	بافتهای احشایی
Spindle.	دوک، ترتیبی دوکی شکل متشکل از رشته‌هایی که از یک سانتی‌ریول به سانتی‌ریول دیگر کشیده شده است. این حالت در مراحل پروفاز یا متافاز تقسیم سلولی دیده می‌شود.	Splashing sound	صدای شلپ-شلپ
Spine.	برجستگی خاری، خار	Spleen.	طحال
Spinning.	ریسیدن	Splenectomy.	بریدن و خارج کردن طحال، طحال‌بری، برداشتن طحال
Spinous.	خاری، نوک تیز	Splenitis.	التهاب (آماس) طحال
Spinulose	خاردار، خارچه‌دار	Splenomegally.	بزرگ طحالی، بزرگ شدگی مرضی طحال
Spiny.	خاردار، پر خار	Splicing	پیرایش
Spiracle.	سوراخ تنفسی	Split.	دو نیم کردن، شکافتن
Spiral.	مارپیچی	Splitter.	تفکیک کننده، دو نیم کننده، شکننده، تقسیم کننده به دو نیم
Spirilla	مارپیچ، باکتری‌های مارپیچ	Spoil	فاسد شدن، خراب شدن، گندیدن - فاسد شدن در اثر کفک زدن یا پوسیدن
Spirochete.	اسپیروکت، نوعی باکتری مارپیچی شکل.	Spoilage.	فساد، گندیدگی، خرابی، تباهی
Spiroid.	مارپیچ مانند، حلزونی، مارپیچی	Spondylitis.	تورم چرکی مهره‌ها
Spiroplasma.	اسپیروپلازما	Sponge.	اسفنج
Splanchnic.	احشایی	Spongioblast.	

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Spongy.	پیش یاخته همبند عصبی	سم پاشی، گردپاشی، آب پاشی، سم پاشی کردن، افشاندن
Spontaneous.	غریزی، خودبه‌خود، خودانگیز، خودبه‌خود اتفاق افتادن بدون اثرات خارجی؛ انجام شدن ظاهراً بدون دلیل.	Sprayer. افشانه، پاشنده، یک وسیله پاشنده در شکلهای مختلف که برای مواردی؛ مثل، پاشیدن یا اسپری کردن سم (در سم پاشی)، کود مایع (در کودپاشی)، آب (در آبیاری و غیره)، شیر (در ساختن شیرخشک) و غیره کاربرد دارد؛ مثل، سم پاش، آبپاش، کودپاش، شیرپاش و غیره.
Spook	ترساندن و به وحشت انداختن جانور	Springer. گاو پا به ماه، گاو نزدیک زایمان
Sporadic.	پراکنده، انفرادی، گهگاهی، ویژگی رویداد و رخدادی که گاه به گاه اتفاق می‌افتد.	Sprinkle. ترشح، ریزش نم نم، چکه، پاشیدن، ترشح کردن، آب پاشی کردن
Spore.	اسپور، هاگ	Sprinkler. آب پاش، آب پخشان
Sporogenic.	هاگ ساز	Spur. سیخک، (۱) زایده‌ای پنجه مانند و نوک تیز در پس ساق پرندگان نر؛ مثل، سیخک پای خروس. (۲) مهمیز، سیخونک - جسم نوک تیزی که از آن برای مجبور کردن اسب یا حیوانات بارکش به تندتر راه رفتن استفاده می‌شود.
Sporophyte.	هاگ گیاهی	Spurious کاذب، مجازی
Sporozoa.	هاگ جانوری	Sputum. خلط
Sporulation.	هاگ‌زایی	Squamosal. مخروطی
Spot.	لکه	
Spotting.	لکه دار شدن، ماهیت لکه‌ای	
Spray.	(۱) افشانه، پخش، (۲) شاخه کوچک، ترکه، ریزش، ترشح. (۳) پاشیدن، سم پاشی، تلمبه	

سنگفرشی، مربوط به بافت سنگفرشی  
Squamous.

سنگفرشی، خاردار، فلسی

Squeeze.

فشردن، فشار دادن

Squill.

پیاز عنصل

Squirrel.

سنجاب

ssur

سور، وجود تارهای رنگی در قره گل منجر  
به تشکیل رنگ سور می گردد.

Stabbing.

کشت عمیق باکتری، کشت باکتری در عمق  
محیط کشت با نوک سوزن.

Stabilize.

تثبیت کردن، برقرار کردن

Stabilized.

تثبیت شده، مقاوم‌تر کردن به تغییرات  
شیمیایی توسط یک ماده افزودنی؛ مثل،  
افزودن مواد ضد اکسایش به غذاهای چربی‌دار  
برای جلوگیری از اکسیده شدن چربی موجود  
در آنها.

Stastabilizer.

تثبیت کننده، (۱) یک ماده افزودنی غذایی که  
به بستنی یا غذاهای دیگر افزوده می‌شود؛  
مثل، ژلاتین یا آلجینات سدیم که از آن برای  
بهبود بافت و کیفیت محصول استفاده  
می‌شود. (۲) یک ماده که برای ممانعت از

تغییر؛ مثل، ترشیدگی در چربیها، به هر  
محصول اضافه می‌شود.

Stable.

اصطبل، ساختمانی است که برای نگهداری و  
تغذیه دامها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Stable.

ثابت، با ثبات، پایدار

Stablemate ( herdmate)

هم گله‌ای

Stack.

توده، کومه، خرمن، توده کردن، کومه ساختن،  
خرمن کردن، روی هم انباشتن

Stackage.

توده، کومه، خرمن غلات

Stackyard

انبار علوفه

Stag.

حیوان نر بالغ اخته شده، حیوان نری که پس  
از نمایان شدن صفات ثانویه جنسی در آن  
اخته شده باشد.

Stage.

(۱) مرحله، دوره. (۲) صحنه، صحنه نمایش

Stagger.

تلوتلو خوردن، فاقد تعادل در حرکت یا  
ایستادن

Stagnation.

رکود، کساد

Staining.

رنگ‌آمیزی، رنگ پذیری، منقش کردن، رنگ  
زدن، رنگی کردن

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## Stale.

دوره بیکارگی حیوان - مدت زمانی که یک حیوان هیچ نوع کار تولیدی (کار، شیردهی و غیره) ندارد.

## Staleness.

کهنگی، ماندگی

## Stalk. Stem; petiole; pedicel; peduncle.

ساقه - (۱) ساقه یا محور اصلی یک گیاه، بوته یک گیاه علفی. (۲) هر ساقه یا بخش گیاهی که برگها، گلها یا میوهها را حایل باشد.

## Stall. cubicle

(۱) آغل انفرادی، فضا یا بخشی از اصطبل که یک حیوان در آن به صورت مقید شده یا آزاد قرار می‌گیرد. (۲) آبشخور (جای معینی در یک اصطبل پوشیده که گاو در آن به کمک یوغ میله‌ای، زنجیر یا تسمه گردن بسته می‌شود).

## Stall barn

اصطبل بسته آبشخوردار (گاوها در آبشخورها بسته می‌شوند)

## Stallion.

نریان، اسب نر بالغ اخته نشده که از آن می‌توان به منظور تولید مثل استفاده کرد.

## Stance.

قیافه حیوان در حالت ایستاده (بدون حرکت) به خود می‌گیرد.

## Stanchion.

استانشیون، وسیله یا آغلی است که از آن برای نگهداری، تغذیه یا شیردوشی حیوان استفاده می‌شود.

## Stanchion stall

آبشخور یوغ‌دار (آبشخوری که گاو در آن با یوغ میله‌ای بسته می‌شود).

## Standard.

استاندارد

## Standardize.

استاندارد کردن

## Standardized.

استاندارد شده

## Standing hay

علوفه خشک برداشت نشده

## Stannum. Sn; tin.

قلع

## Stapes.

رکابی، استخوان رکابی

## Staphylococcus.

استافیلوکوکوس، باکتریهای کروی و نقطه‌ای شکل که به شکل خوشه یافت می‌شوند.

## Staphyloma.

تومور شبه خوشه‌ای

## Starch. (C<sub>6</sub>H<sub>10</sub>O<sub>5</sub>)<sub>n</sub>

نشاسته

## Starchy.

نشاسته‌ای، دارای نشاسته، نشاسته‌دار، نشاسته زده

## Star-gazing (Star gazing)

ستاره‌نگری، حالتی که در آن طیور در اثر کمبود ویتامین تیامین (B1)، ویتامین (E) و یا در اثر برخی بیماری‌ها سر را به عقب (Opisthotonus) بر می‌گردانند.

Starling.

سار

**Starter.** See calf starter; chick starter.

شروع کننده، آغازگر - (۱) یک محیط کشت تهیه شده از میکروارگانیسم‌های مطلوب برای تلقیح به شیر و خامه در ساختن محصولات لبنی مختلف؛ مثل، کره، پنیر، و غیره برای تسریع در ایجاد طعم. (۲) خوراک شروع کننده - اولین غذای خشکی که به حیوانات جوان تغذیه می‌شود. (۳) مایه. (۴) کودی که در زمان کاشت به زمین داده می‌شود.

**Starter diet**

جیره آغازین (پیش‌دان در طیور)

**Starter ration**

جیره آغازین (پیش‌دان در طیور)

**Starting mash**

پیش‌دان آردی

**Starve**

گرسنگی دادن

**Starvation.**

گرسنگی مفرط، تهی شدن یک حیوان، انسان یا خاک از یک یا تمام عناصر غذایی مورد نیاز در تغذیه.

**Starvation – protein.**

گرسنگی پروتئین، کمبود شدید مواد پروتئینی در جیره غذایی انسان و حیوانات و فقدان پروتئین در قابل استفاده در بدن و ابتلای بدن به فقر پروتئینی که در این مرحله عوارض کمبود پروتئین شروع به تظاهر می‌کند.

**Stasis.**

رکود، توقف، کندی، ایستایی

**State.**

(۱) حالت، وضعیت. (۲) استان، ایالت

**Static.**

غیرفعال، غیرکنشی

**Statistics.**

علم آمار

**Steady state**

شرایط پایدار

**Steamed.** Steam cooked; steam rendered; tanked.

بخار داده، بخار دادن، پخته شده با بخار

**Steam-flaking**

فلسی کردن با بخار

**Steapsin.**

استپسین، لپاز لوزالمعده، آنزیم آبکافت کننده چربیها که از لوزالمعده ترشح می‌شود و چربی‌ها را به اسیدهای چرب و گلیسرول آبکاف (هیدرولیز) می‌کند.

**Steatoma.**

تومور چربی

**Steatorrhea.**

اسهال چرب

**Steepwater.**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

خیس آب	عقیم، نازا، سترون، (۱) فاقد قدرت تولید مثل.
Steer.	(۲) عاری از هر نوع میکروارگانیسم.
گوساله نر اخته، گوساله پروراری، (۱) یک حیوان نر از جنس گاو که قبل از بروز صفات ثانویه جنسی اخته شده باشد. (۲) راندن، هدایت کردن.	<b>Sterility. Infertility; barrenness.</b> عقیمی، نازایی، سترونی - (۱) عقیم، نازا یا فقاد قدرت تولید مثل بودن. (۲) فقدان قدرت یک گیاه میوه‌ای برای تولید میوه‌های رسیده با بذور زنده. (۳) عدم قدرت تولید مثل در یک حیوان یا پرند.
Stellate.	<b>Sterilization.</b> عقیم سازی، سترون سازی، گندزدایی - عمل عقیم سازی توسط جوشاندن یا با استفاده از مواد شیمیایی برای ساختن از اجرام یا میکروارگانیسمهای بیماری‌زا و غیر بیماری‌زا. فرایند استریلیزاسیون فرایند حرارتی است که با هدف نگهداری طولانی مدت شیر صورت می‌گیرد و برای رسیدن به این هدف کلیه میکروارگانیسم‌ها و اسپورهای موجود توسط حرارت نابود گردد.
Stem.	ساقه
Stem cell	سلول بنیادی
Stencil.	شماره یا علامت رنگی، شماره یا علامت تعیین هویت که با رنگ روی پشت یا پهلوهای گوسفند ایجاد می‌شود.
Stenosis.	تنگی نای
Stent.	بانداز گره از رو
Step.	قدم، گام، مرحله، تابع پلکانی
Stercocilia.	مژکهای سه بعدی
Stereocilia.	مژه ثابت
Stereoisomerism.	حالت ایزومری فضایی
Sterile.	طبیعی آنها؛ مثل، اخته کردن حیوانات نر، یا برداشتن رحم حیوانات ماده.
	<b>Sterilizer.</b>



عقیم ساز، سترون کننده، (۱) هر وسیله‌ای که با آن موجودات ریزی‌بینی؛ مثل، اجرام (میکروباها)، کفکها، و باکتریها را نابود می‌کنند. (۲) شخصی که عمل عقیم کردن را انجام می‌دهد.

**Sternbrae.**

مهره‌های جناغی

**Sternohyoid.**

جناغی - لامی

**Sternum.**

جناغ، استخوان جناغ

**Steroid.**

استروئید، دسته‌ای از ترکیبات که در تشکیل آنها چهار حلقه کربنی مشابه کلسترول به کار می‌رود. استروئیدها در حلالهای آلی قابل حل هستند.

**Sterol.**

استرول، هر یک از الکلهای مربوط به یک گروه از الکهای حلقوی جامد؛ مثل، کلسترول و فیتوسترول که به طور وسیع در بافتهای حیوانی و گیاهی منتشرند. استرولها، خنثی و نسبتاً پایدارند و بخشی از آنها به صورت آزاد و بخش دیگر به صورت استری شده با اسیدهای چرب پرکین یافت می‌شوند. استرولها اهمیت بیولوژیکی فراوان دارند، زیرا تحت تأثیر اشعه ماورای بنفش، بعضی از آنها تبدیل به ویتامین (د) می‌شوند.

**Stethoscope**

گوشی (وسیله‌ای برای شنیدن صدایی مانند صدای قلب و ...)

**Sticky.**

چسبناک، چسبنده، چسبو، لزج

**Stiff lamb disease**

آماس مفصلی

**Stiffness.**

خشکی، انعطاف ناپذیری

**Stiffs. See osteomalacia.**

نرمی استخوان، نرمی استخوان در گاو که در اثر کمبود فسفر عارض می‌شود. این عارضه نامهای عامیانه بسیار متعددی دارد.

**Stifle.**

زانو، مفصل ران، مفصلی است در پاهای

عقب چهارپایان

**Stilbestrol. Diethylstilbestrol.**

استیلبسترول، دی اتیل استیل بسترول یک هورمون استروژنی مصنوعی است.

**Stillage.**

پس مانده تقطیر الکلی، توده پس مانده از تخمیر غلات پس از خارج کردن الکل توسط تقطیر.

**Stillbirth.**

مرده زایی، زاییدن یا تولید یک جنین کامل مرده، تولد زودرس

**Stillborn**

مرده زاییده شده

**Stimulate.**

تحریک کردن، برانگیختن

**Stimulation.**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

تحریک، انگیزش، عمل یا فرآیند تحریک کردن؛ حالت تحریک شدگی.

**Stimulator.**

تحریک کننده، محرک

**Stimulus.**

تحریک کننده، محرک، هر عامل، عمل یا اثری که باعث ایجاد عکس العمل در بافت گیرنده یا تحریک پذیر شود.

**Sting.**

نیش

**Stink.**

بوی بد دادن، بوی بد

**Stippling.**

منقوط

**Stirrer.**

به هم زدن، همزن، پخش کننده

**Stitch.**

لوپ بخیه زنی، لویی است که در مواقع دوختن یا بخیه زدن با نخ بخیه زنی تشکیل می دهند و در هر بخیه نخ را از بین آن عبور می دهند تا گره بخیه کامل شود.

**Stock**

(۱) دام، (۲) انبار

**Stocker.**

(۱) دام گوشتی که قبل از قرار گرفتن در گله پروراری یا گله مادر در شرایطی مشابه شرایط جدید قرار گرفته باشد. (۲) یک گوساله پرورش یافته در مرتع که برای نگهداری در گله خریداری شده باشد.

**Stocking. See stocked legs.**

تعداد در واحد سطح - (۱) تعداد نسبی دام در واحد سطح برای مدتی معین. در مدیریت مرتع، سطح اختصاص داده شده به یک حیوان در مدتی معین. (۲) در مدیریت وحوش، تراکم حیوانات وحشی در نسبت به ظرفیت چراگاهی یک ناحیه. (۳) در مدیریت جنگل، تراکم درخت در واحد سطح.

**Stocking – continuous.**

چرای مداوم، چرانیدن مداوم، قرار دادن مداوم یک گله در چراگاه بدون رعایت تناوب چرا.

**Stockman.**

دامدار، دامپرور، فردی که حرفه اصلی او دامداری دامپروری باشد؛ در مقایسه با یک کشاورز.

**Stockman.**

انباردار، دامدار

**Stoma.**

منفذ، روزنه، سوراخ، (۱) سوراخی دهان مانند. (۲) سوراخی که در بدن انسان یا حیوان به دلایل مختلف ایجاد می شود و با اعمال تمهیدات لازم باز می ماند؛ مثل، سوراخی که توسط یک مجرا به نای، روده بزرگ، مجاری ادرار و غیره متصل می کنند.

**Stomach.**

معدده، در انسان و بعضی از مهره داران دیگر، معدده یک عضو کیسه ای است که غذا از طریق مری به آن وارد می شود و پس از مدتی ذخیره و هضم اولیه به روده باریک وارد

می‌گردد. در نشخوارکنندگان حقیقی، معده چهار بخش دارد (شکمبه، نگاری، هزارلا، شیردان). شیردان معده حقیقی نیز نامیده می‌شود و شبیه تک معده‌ایها عمل می‌کند. در پرندگان معده دو بخش دارد (پیش معده و سنگدان). در اغلب بی‌مهرگان، معده بخشهای مشابهی با معده مهره‌داران غیرنشخوارکننده دارد وظایف مشابهی را نیز انجام می‌دهد.

### Stomatitis.

التهاب دهان، التهاب (ورم، تورم یا آماس) غشای مخاطی دهان که به علل مختلف، من جمله کمبود ریبوفلاوین (ویتامین B<sub>2</sub>) عارض می‌شود.

### Stomatology.

دهان شناسی، مطالعه علمی دهان و بیماریهای آن.

### Stomodeum.

دهان اولیه، شیار اولیه دهان، شکاف اولیه دهانی، بخش جلویی (قدامی) لوله گوارش (در حیوانات چهارپا)، بخش بالایی لوله گوارش (در انسان).

### Stone. a calculus.

سنگ ادراری، سنگهایی که در مجاری ادراری یا صفراوی تشکیل می‌شود؛ مثل، سنگ کلیه، سنگ مثانه، سنگ کیسه صفرا.

### Stone.

سنگ (واحد وزن)، سنگ معمولی، (۱) نوعی واحد وزن که در سیستم انگلیسی معادل ۱۴

پوند آوایردوپویز است. (۲) به انواع کانیها، من جمله جواهرات (گوهرها) اطلاق می‌شود. Stool.

مدفوع، موادی که از راست روده به خارج دفع می‌گردد. این اصطلاح فقط در مورد مدفوع سگ، گربه و گاهی انسان استعمال می‌شود.

### Storage.

انبار، ذخیره، انبار کردن، ذخیره کردن

### Store.

ذخیره کردن، انبار کردن، قرار دادن محصولات در مکان مناسب برای نگهداری مطمئن برای مصرف در آینده؛ مثل، ذخیره کردن غلات در سیلوها، یا کالا در انبارها.

### Store.

انبار، مغازه، فروشگاه

### Store egg (Stored egg)

تخم مرغ ذخیره شده

### Storing.

نگهداری، ذخیره، نگهداری مازاد محصولات به صورت ذخیره.

### Stover.

کاه غلات، ساقه علوفه‌های بالغ و خشک غلات که دانه از آن جدا شده باشد؛ مثل، ساقه ذرت بدون بلال و ذرت خوشه‌ای فاقد سنبله.

### Strabismus.

لوجی، اعوربودن، چپ چشمی

### Straggler.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

حیوان عقب افتنده از گله، حیوانی است که معمولاً از بقیه افراد گله عقب می ماند.

**Straight.**

مستقیم، راست، سیخکی

**Strain.**

سویه، گروهی از حیوانات از یک نژاد که واحد برخی خصوصیات مشابه هستند و در یک یا چند صفت با سویه های دیگر اختلاف دارند و با این اختلاف از هم متمایز می شوند.

**Strainer.**

آبکش، توری، صافی

**Straining.**

پالودن، صاف کردن

**Strand.**

رشته، نوار، باریکه

**Strangulation.**

اختناق، تنگ نفس

**Strap.**

بستن

**Strata.**

لایه ها، طبقه ها

**Stratification.**

طبقه بندی، چینه بندی

**Stratified.**

مطبق، طبقه طبقه، لایه لایه

**Stratify.**

چینه چینه کردن، مطبق کردن، طبقه طبقه کردن، لایه لایه کردن یا شدن، مطبق شدن

**Stratosphere.**

کره هوا، هوا کره، طبقه فوقانی جو که از ۱۱ کیلومتری سطح زمین به بالا شروع می شود.

**Stratum.**

لایه، چینه، قشر

**Stratum basale (=Stratum germinativum)**

لایه زاینده، لایه مولد شاخی پوست، عمیق ترین لایه بشره (epiderm) که از توان تکثیر شایانی برخوردار است.

**Stratum corneum**

لایه شاخی، لایه شاخی پوست که بیرونی ترین لایه بشره و از سلول های مرده سخت و محکم به هم چسبیده تشکیل شده است و بدن را در برابر ورود میکروب ها، اشعه فرابنفش و از دست دادن آب محافظت می کند.

**Stratum germinativum**

لایه زاینده

**Straw.**

پایوت، لوله ای است شبیه نی نوشابه، به حجم ۰/۲۵ تا ۰/۵ میلی لیتر که از آن برای ذخیره یک دز اسپرم رقیق شده حیوانات، به ویژه گاو استفاده می شود. پایوت حاوی اسپرم باید در ازت مایع (منهای ۱۹۶ درجه سانتی گراد) ذخیره گردد.

**Straw. See threshed.**

کاه، کلش، ماشوره، بوریا، حصیر، پوشال بسته بندی - پس مانده گیاهی که بعد از خرمکوبی و جدا کردن بذور (غلات یا

بقولات) از خوشه گیاه باقی می ماند. پس مانده محصولات مذکور در زمین که به مصرف چراندن دامها می رسد یا با عمل شخم زدن در زمین برگردانده می شود.

### Strawberry comb

تاج توت فرنگی شکل، برخی نژادهای اصلاح نشده و بومی ماکیان، تاجی به شکل توت فرنگی دارند.

### Streak ovaries

تخمدانهای بدون اووسیت

### Strength.

قدرت، توان، بنیه

### Streptococcus.

استرپتوکوکوس، نوعی باکتری کروی شکل یا نقطه مانند که به صورت کلنی های زنجیر مانند یافت می شود.

### Streptococcus infection

عفونت استرپتوکوکوسی، این بیماری ها به علت وجود میکروب استرپتوکوکوسی در پرندگان بروز می کنند.

### Streptomycin.

استرپتومیسین، نوعی آنتی بیوتیک است که از میکروارگانیسمی به نام *Streptomyces griseus* مشتق می شود. این ماده برای کنترل بعضی بیماریهای حیوانی و حتی گیاهی موثر است.

### Stress.

تنش، استرس

### Stressor

تنشزا

### Striated.

مخطط

### Stricture.

تنگی غیرعادی مجرا

### Stride.

فاصله یک گام، فاصله یک جای پای اسب با جای پای دیگری از همان پا در نوبت بعدی برخورد با زمین.

### Striflamme.

اتوکلاو شعله ای، اتوکلاو مجهز به شعله برای سترون سازی قوطیها.

### String.

ریسمان، رشته، نخ، رشته ظرف، هر یک از الیاف گیاهی، طناب بسیار باریک.

### Stringy.

ریش ریش، رشته رشته

### Strip.

دوشیدن، دوشش، تخلیه محتوای سرپستانک، میزراه (مجرای خروج ادرار) یا رگ خونی با فشار توسط انگشت دست.

### Strip cup

استریپ کاپ، فنجانوی ویژه ای که روی آن یک توری با سوراخ های ریز دارد و برای تشخیص ورم پستان، اندکی شیر روی آن دوشیده می شود.

### Strip grazing

چرای نواری، یک سیم الکتریکی هر روز یا هر ۱۲ ساعت مکان آن تغییر داده می شود و

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

اجازه داده می‌شود تا میزان مورد دلخواهی از مرتع مصرف شود.

## Stripe

نوار سفید روی بینی، یک علامت سفید که به شکل نواری باریک‌تر از استخوانهای بینی به طرف پایین صورت اسب امتداد می‌یابد.

## Stripper.

پشم چین، غوزه چین

## Stripping.

پس دوشی، خارج ساختن باقیمانده شیر قابل دوشش از پستان، در پایان شیردوشی با ماشین.

## Strips. beet strips.

خلال چغندر

## Strobilation.

نوعی تولید مثل یا تکثیر غیرجنسی که در آن بخشهایی از بدن جدا شده و به افراد جدید تبدیل می‌شوند؛ مثل، تولید مثل کرمهای پهن یا نواری.

## stroke.

حمله ناگهانی

## Stroma.

(۱) استروما، بافت نمدی، بافت محافظ (تخمندان)، بافت محمل یک عضو - (۲) بخش غیرقابل حل گویچه قرمز که پس از تجزیه شدن باقی می‌ماند و حاوی بخشهایی از غشای گویچه است.

## Stromal.

مربوط به بافت محافظ

## Stromatic. Stromal.

شبهه یا مربوط به بافت نمدی یا محمل یک عضو.

## Strong.

قوی، پر قدرت، نیرومند، تنومند، بنیه دار، پر بنیه، زوردار، غلیظ، مایه دار

## Strontium. Sr.

استرانسیم، یک عنصر فلزی دو ظرفیتی از گروه فلزات قلیایی.

## Structural.

ساختمانی

## Structure.

ساختمان، ساختار

## Struvite.

بلور فسفات آمونیم منیزیم

## Strychnine.

استریکنین، یک آکالوئید گیاهی فوق‌العاده سمی که طعم بسیار تندی دارد و از آن برای مسموم کردن موش و جوندگان مضر دیگر استفاده می‌شود. از این ماده به عنوان یک محرک در تهیه بعضی داروها نیز استفاده می‌شود.

## Stub

ریز پر، پرهای کوتاه و ریز رویی پای مرغ

## Stubble.

کاهبن، ته چر، اشگل، گلش

## Stud.

اسب تخمی، مرکز پرورش دامهای نر تخمی، مکان یا تأسیسات ویژه نگهداری و پرورش

دامه‌های نر انتخاب شده به منظور استفاه از آنها برای اسپرم گیری یا جفتگیری با حیوانات ماده‌ای که به آن مکان برده می‌شوند؛ مثل، مرکز پرورش گاوهای نر، اسبهای نر، قوچهای نر یا سگهای نر.

#### Stud – bull.

مرکز پرورش گاوهای نر تخمی، مزرعه‌ای است که در آن گاوهای نر تخمی به منظور جفتگیری با اسپرم گیری نگهداری می‌شوند .

#### Stud – dog.

مرکز پرورش سگهای نر تخمی

#### Stud – horse.

مرکز پرورش نریان

#### Stunning.

بیهوش کردن، گیج کردن، شوک دادن، شوک دادن - هر یک از روشهای شوک دادن دام و طیور در هنگام کشتار که موجب ناکارایی مغزی و ناممکنی خروج کامل خون از لاشه حیوانات شوک داده شده می‌شود. در این روشها حیوان به راحتی تسلیم سلاخ یا دستگاه سربری می‌شود و پس از سربری جان نمی‌کند و در نتیجه خون به طور کامل از بدن خارج نمی‌شود. در شرع مقدس اسلام و برخی از مذاهب دیگر، استفاده از شوک در هنگام کشتار حیوانات منع شده است .

#### Stunt.

کوتوله کردن، کوتولگی، توقف رشد

#### Stunted.

بیماری جوجه‌های رشد نکرده

#### Stunting.

توقف رشد

#### Sty.

خوکدانی - آغل تغذیه و نگهداری خوک، آغل تغذیه و نگهداری خوک

#### Stylar.

ستونی

#### Styilet.

میل جراحی

#### Stylohyoid.

لامی - نیزه‌ای

#### Stylohyoideus.

رباط (وتر) لامی - نیزه‌ای

#### Stylopharyngeus.

نیزه‌ای - حلقی

#### Subacute.

تحت حاد

#### Subadult.

پیش بلوغ

#### Subapical.

زیررآسی، زیرنوک

#### Subarachnoid.

تحت عنكبوتیه‌ای

#### Subarachnoidalis.

تحت عنكبوتیه‌ای

#### Subarid.

نیمه خشک

#### Subcardinal.

زیرسیاهرگ اصلی

#### Subchronic.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Subclass.	تحت مزمن	Subfertility (=infertility)	کم باروری
Subclavian.	زیر رده، زیر طبقه	Subgenus.	زیر جنس
Subclinical.	زیر جنبه‌ری	Subgroup.	زیر گروه، گروه فرعی
Subconscious.	تحت بالینی	Subhumid.	نیمه مرطوب
Subcordate.	ناخود آگاه	Subhumid climate	اقلیم کم رطوبت
Subculture.	شبه قلب مانند	Subiliac.	تحت خاصره‌ای، زیر خاصره‌ای
Subcutaneous.	کشت ثانویه	Sublumbar.	زیر کمری
subcutis	زیر جلدی، زیر پوستی، قرار گرفته یا حادث شده در زیر پوست. تزریق زیر جلدی درست در زیر پوست انجام می‌شود.	Subluxation.	در رفتگی ناقص
Subdural.	زیر جلد	Submandibular.	غده تحت فک زیرین، غده تحت فک پایینی
Subendocardial.	زیر سخت شامه‌ای	Submerge.	غرقاب - فرورفته در آب
Subendothelium.	زیر درون شامه‌ای	Submission risk	نرخ فحل یابی
Suberose.	زیر درون لایه	Submucosa.	تحت مخاط
Subestrus.	چوب پنبه‌ای	Submucosal.	تحت مخاطی
Subfertile.	فحلی خفیف	Subpelvic tendon	زرد پی زیر لگنی
	نیمه بارور	Subpopulation.	زیر جمعیت
		Subscapular.	تحت کتفی



Subsoil. B horizon.

خاک زیرین، افق B

Subsoiler.

خیش عمقی

Subsoiling.

شخم عمیق زدن

Subspecies.

زیرگونه

Substance.

جسم، ماده، مجموع ویژگیهای مربوط به استخوانها، عضلات، و عرض و عمق بدن.

Substitution.

جاننشینی، جایگزینی

Substitutional.

جایگزینی

Substrate.

(۱) ماده بستر زندگی، ماده‌ای که روی آن سلولها یا موجودات زنده ممکن است زندگی و تغذیه کنند. (۲) پیش ماده، طبقات زیرین

Subterranean.

زیرزمینی

Subthalamus.

زیرتالاموس

Subtropical.

نیمه گرمسیری، دارای آب و هوای نیمه گرمسیری

Subunit (protein)

زیر واحد پروتئین‌ها، جزئی از پپتیدها و

پروتئین‌ها، مانند زیر واحدهای آلفا (alpha

Subunit) و بتا (beta Subunit) در

هورمون‌های گلائیکوپروتئینی، اینهیبین‌ها (inhibins) و آکتیوین‌ها (activins).

Subvital gene

ژنهای کشته جزئی

Subzonal insemination

تلقیح درون زونایی

Succulence.

حالتی از گیاهان که با ویژگی ژبرآبی، تازگی و تردی مشخص می‌شود و این حالت گیاه را برای حیوانات خوشخوراک می‌کند. آبداری از ویژگیهای خواکهای نظیر سیلواها، محصولات ریشه‌ای و علوفه سبز (به ویژه، علوفه جوان) است.

Succulent.

آبدار، آبکی، (۱) دارای درصد بالای آب، مثل، بافتهای آبدار گیاهی (۲) هر گیاهی از جنس کاکتوس؛ گیاهان گوشتی

Succulent food

خوراک آبدار، به مواد خوراکی گفته می‌شود که قابلیت هضم و میزان رطوبتشان نسبتا بالا (۷۰-۹۰ درصد) و چربی، پروتئین و الیاف خام آن‌ها پایین است.

Succus.

ترشحات یک موجود زنده، شیرها با مایعاتی که از یک موجود زنده استخراج می‌شود با موجود زنده ترشح می‌کند .

Sucesptibility

حساس و مستعد بودن

Suck.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Sucker.	مکیدن	سورگوم غلوفه‌ای، سودان گراس	Sudden death syndrome	سندروم مرگ ناگهانی
Suckle.	مکیدن، مک زدن، شیر خوردن از سینه‌ها یا پستانهای یک پستاندار ماده توسط نوزاد خودش یا نوزادی کم مادرش شیر است یا مرده و به آن معرفی شده باشد.	سندروم مرگ ناگهانی جوجه	Sudden infant death syndrome	سندروم مرگ ناگهانی در سنین پایین، سندروم مرگ ناگهانی جوجه
Suckler	(۱)نوزاد شیر خوار، (۲) مادر رضایی	سuffocation.	Suffocation.	خفگی، قطع حرکات تنفسی به علت نرسیدن اکسیژن کافی به ششها.
Suckling.	نوزاد شیرخوار، شیرخوار، مکنده، نوازد شیرخوار انسان یا حیوان	Sugar.	Sugar.	شکر، قند، شکر حاصل از نیشکر یا قند حاصل از چغندر قند؛ قند ماده‌ای است قابل تبلور و شیرین که عمدتاً شامل ساکارز بوده و به طور طبیعی به مقدار فراوان در نیشکر، چغندر قند، افرای قندی، ذرت خوشه‌ای و نخل قندی و با مقادیر کمتر در سایر گیاهان یافت می‌شود.
Sucrase.	سوکراز؛ یکی از آنزیمهای روده باریک که ساکارز را به گلوکز و فروکتوز تبدیل می‌کند.	Suint.	Suint.	مواد جامد عرق گوسفند، موادی است به طور عمده متشکل از نمکهای پتاسیم اسیدهای چرب مختلف و مقادیر جزئی سولفات، فسفات و مواد از ته که در آب محلول است.
Sucrose. $C_{12}H_{22}O_{11}$ .	قند، قند معمولی، قند نیشکر یا چغندر قند؛ یک دو قندی (دی ساکارید) که در محیطهای کشت برای واکنشهای تخمیری نیز مصرف می‌شود.	Sulci.	Sulci.	شیارها، شکافها، درزها
Suction.	مکش، فرآیند جاری شدن مایع یا مواد جامد قابل جریان در اثر ایجاد خلاء (فشار منفی).	Sulcus.	Sulcus.	شیار، درز، شکاف
	دوشیدن دستی یا ماشینی پستان یا مکیدن پستان توسط نوزاد و جاری شدن شیر توسط فرآیند مکش انجام می‌شود. این اصطلاح در هر مورد مشابه کاربرد دارد.	Sulfamate.	Sulfamate.	
Sudangrass. <i>Sorghum sudanense</i> .				

سولفامات، نمک اسید سولفوریک است که از آن به عنوان علف کش برای مبارزه با علفهای هرز استفاده می‌شود.

#### Sulfanilimides.

سولفانیلامیدها، گروهی از داروهای سولفا (سولفادرآگها) است که اثر متوقف کنندگی رشد میکروارگانیسمها را دارند.

#### Sulfate.

سولفات، هر یک از نمکهای اسید سولفوریک؛ مثل، سولفات آمونیم.

#### Sulfite.

سولفیت، هر یک از نمکهای اسید سولفورو.

#### Sulfonamides. See sulfa drug.

سولفونامیدها - گروهی از مواد شیمیایی هستند که اغلب از آنها به عنوان دارو برای متوقف کردن رشد و تولید مثل بسیاری از باکتریهای بیماریزا استفاده می‌شود. این گروه شامل سولفانیلامید، سولفاپیریدین، و سولفاتیازول است.

#### Sulfur. S; brimstone.

گوگرد، یک ماده معدنی زرد رنگ، غیر محلول در آب و بسیار قابل اشتعال که در خاک به مقدار کم موجود است، اما اثر مهمی روی حاصلخیزی خاکها دارد. گیاهان به مقدار نسبتاً زیاد آن را جذب می‌کنند. گوگرد در پروتوپلاسم وجود دارد و در بعضی پروتئینها نیز یافت می‌شود. وقتی می‌سوزد، تولید دی اکسید سولفور می‌کند. دی اکسید

سولفور گازی است بسیار سمی برای حشرات و برای مدت‌های طولانی است که از آن برای گاز دادن، ضد عفونی، دفع حشرات، و نیز به عنوان سفیدکننده استفاده می‌شود. گوگرد در تغذیه دام جزء عناصر پرنیاز است. در تغذیه نشخوارکنندگان، نسبت ازت به گوگرد در جیره غذایی بایست حدود (۱۰:۱) باشد. گوگرد جزء مهم سه اسیدآمینه گوگرددار (سیستین، متی اونین و سیستئین) است. کمبود آن در جیره غذایی حیوانات نشخوارکننده سبب اختلال در ساخته شدن (سنتز) این سه اسیدآمینه می‌شود.

#### Sulphur. See sulfur.

(۱) گوگرد، گوگردار. (۲) با گوگرد معالجه کردن

#### Summer.

یک ساله تابستانه، هرگیاهی که در بهار یا تابستان بذر آن کاشته می‌شود و در همان فصل بذر می‌دهد و با سرمای زمستان می‌میرد.

#### Sum.

جمع، حاصل جمع

#### Sum rule

قانون جمع

#### Sun-cured

آفتاب خشک

#### Sunflower.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

آفتابگردان، گیاه آفتابگردان، آفتابگردان روسی،

گل شانه، گل آفتابگردان

**Superfemale.**

اُبر ماده، فوق ماده

**Superfetation.**

لقاح ثانوی، لقاح اسپرم با تخمک در رحم یک حیوان ماده آبستن. این عمل به ندرت اتفاق می افتد و در فرآیند تولید مثل، عادی محسوب نمی شود.

**Superficial.**

سطحی، رویی، فوقانی

**Superficialis.**

سطحی

**Superheating.**

فوق حرارت دهی، حرارت دهی بسیار بالا

**Superhelicity.**

فوق مارپیچی

**Superinfection.**

فاژ پرعفونتی

**Superior.**

فوقانی، بالایی، زبرین

**Supermale.**

ابر مرد، ابر نر

**Superovulation.**

چند تخمک گذاری

**Superpurigation.**

تجویز مسهل زیاد، مصرف مواد لینت دهنده به مقدار زیاد که موجب شکم روش می شود.

**Supersaturation.**

فوق اشباع

**Supination.**

به خارج برگرداندن

**Supplement.**

مکمل، خوراک یا خوراک های مخلوطی که برای بهبود ارزش غذایی، به جیره پایه افزوده می شود (مانند مکمل پروتئین، مکمل کانی ها). مکمل ها به طور معمول برای یک و یا چند ماده مانند پروتئین، کانی ها، ویتامین ها و پادزیست ها غنی هستند.

**Supplemental. Supplementary.**

تکمیلی، (۱) خوراک متراکم (کنسالتره) یا علف خشک که به دامهای چراکننده در مراتع فقیر یا هنگامی که علوفه مراتع کافی نباشد، تغذیه می شود. (۲) هر نوع خوراک که به صورت مکمل خوراک پایه در تغذیه دامها مصرف شود.

**Supply.**

(۱) عرضه، فرآورده، موجودی، ذخیره. (۲) تهیه کردن، رساندن، تولید کردن، آماده کردن

**Suppression.**

جلوگیری، توقیف، توقف

**Suppress.**

متوقف کردن، موقوف کردن، فروشاندن، مانع شدن، جلوگیری کردن از (رشد)، تحت فشار قرار دادن

**Suppuration.**

چرکزیایی، تشکیل چرک، تشکیل چرک عفونی، هر عاملی که منجر به تشکیل چرک عفونی در بدن می شود.

**Suppurative.**

Supraorbital.	چرکی	Suspension.	حساس
Supraoptic.	فوق چادرینه‌ای	Sus-tropic	تعلیق
Supratharyngealis.	فوق بصری، فوق بینایی	Suture.	زیر حاره
Suprascapular.	بالای حلقی	Suturing.	بخیه
Supraspinous.	فوق کتفی	Swallow.	بخیه کردن، بخیه زدن
Supravital.	فوق نخاعی	Swallowing.	(۱) بلع، ماده بلعی. (۲) بلع کردن
Surface.	سطح	Swamp.	بلعیدن
Surgeon.	جراح	Swampy.	باتلاق
Surgery.	جراحی	Swarm.	باتلاقی، لجنزار
Surgical.	مربوط به جراحی	Sway back.( Swayback). Enzootic ataxia	دسته حشرات، بچه (در زنبورداری)
Surplus.	مازاد، اضافی، ذخیره	Sweat.	عدم تعادل، آناکسی (بی تعادلی اندام‌های بدن بویژه ناتوانی در حرکت متعادل ماهیچه‌های بدن)
Surveillance.	مراقبت، بررسی مداوم	Sweat gland	عرق
Survey.	مساحی، سرشماری	Sweating.	غده‌های عرق
survival	زنده ماندنی	Sweep.	تعریق، عرق کردن
Susceptibility.	حساسیت		
Susceptible.			

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Sweeping.	جاروب کردن، جاروب	Sympathetic.	سمپاتیك
Sweet.	شیرین، دارای مزه شیرین	Sympatholytic.	فلج سمپاتیك، فلج کننده سمپاتیك
Sweetener.	شیرین کننده، هر نوع ماده شیرین کننده، به خصوص موادی با قدرت شیرین کنندگی بالا	Sympathomimetic.	مقلد سمپاتیك
Swell	باد کردن، آماس	Sympatric.	هم بوم
Swelling.	تورم، ورم، آماس، التهاب	Symphysis.	مفصل نیمه متحرک
Swine. hog; pig.	خوک، ماده خوک، گراز	Symport.	انتقال همگامی
Switch.	منگوله دم	Symptom. sign.	نشانه، علامت، هرگونه حالت غیرطبیعی که ممکن است به دلیل وجود یک بیماری در شخص، حیوان یا گیاه ظاهر شود. از روی نشانه یا نشانه‌ها می‌توان به وجود اختلال یا بیماری انسان، حیوان یا گیاه پی برد.
Symbiont.	همزیست، موجودی که به طور معمول با موجود دیگر زندگی می‌کند. همزیستی ممکن است انتفاع دو جانبه یا یک جانبه (انگلی) داشته باشد.	Symptomatic diagnosis	تشخیص نشانه‌ای
symbiotic	همزیستی	Syn.	مشترک
Symbiotically.	به طور همزیستی	Synapse.	سیناپس، پیوند عصبی
Symbolism.	علامت‌گذاری	Synapsis.	سیناپس، جفت شدن کروموزوم‌های نامتجانس در خلال اولین تقسیم با کاهش کروموزومی (میوز). این کروموزوم‌ها به صورت جفت کروماتیدی متصل به هم در ناحیه سانترومر ظاهر می‌شوند.
Symmetry	تقارن		
Sympathectomy.	قطع عصب سمپاتیك		

Synarthrosis.

مفصل ثابت، مفصل غیرمتحرک

Synchondrose.

مفصل غضروفی

Synchronization.

همزمان سازی

Syndactylia.

چسبیدگی انگشتان

Syndesmochorial.

همبندی - چادرینه‌ای

Syndrome.

نشانه‌گان، ترکیبی از نشانه‌ها که باهم ظاهر می‌شوند؛ مجموع علائم یک بیماری یا اختلال.

Synergism.

همکوشی، سینرژیسم، ترکیب عمل دو یا چند ماده که واکنش این ترکیب بیشتر از مجموع واکنشهای آن مواد باشد.

Synergistic.

اشاره است به دو ماده یا دارو که با یکدیگر اثر بزرگتری از عمل کردن هریک از آنها به تنهایی ایجاد می‌کند.

Synergized.

همکوشیده، دلالت می‌کند بر یک ماده که فعالیت بیولوژیکی آن با افزودن ماده دیگر افزایش می‌یابد. هریک از این مواد ممکن است به تنهایی دارای فعالیت بیولوژیکی کم یا هیچ باشند، اما در ترکیب باهم اثر قابل توجهی ایجاد می‌کنند.

Syngamy.

امتزاج گامت‌ها

Syngenic.

همگونی

Synostosis.

ثابت مفصلی

Synotus.

چسبیدگی گوش

Synovia. synovial fluid.

مایع مفصلی، مایع زلالی مفصلی - مایعی است لزج، حاوی سینوئین، موسین و اندکی نمکهای معدنی. این مایع توسط غشای مفصلی ترشح می‌شود و شبیه سفیده تخم مرغ است. این مایع برای سهولت لغزندگی در حفرات مفصلی، کیسه‌ها و غلاف زردپی‌ها وجود دارد.

Synovitis.

ورم کیسه مفصلی، التهاب کیسه‌های مفصلی، تورم کیسه‌ای مفصلی

Synovium.

مایع مفصلی

Synthesis.

ساختن مصنوعی، ساختن یک ماده جدید از دو یا چند ماده دیگر در خارج از بدن موجود زنده.

Synthetic.

مصنوعی، اشاره است به موادی که به طور مصنوعی ساخته شده و مشابه مواد طبیعی هستند؛ موادی که به طور شیمیایی ساخته می‌شود.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Synthetic diet

جیره ساختگی

انقباض قلب

Synthetics

مواد مصنوعی، محصولات یا فرآورده‌هایی که به طور مصنوعی تهیه میشوند و ممکن است شبیه محصولات طبیعی باشند.

Syringe.

سرنج

Syrup.

شربت

Syrup feed

خوراک شربتی

System.

روش، طریقه، سلسله، قاعده، نظم، نظام، دستگاه، سیستم

Systematic.

قاعده‌دار، نظام‌مند

Systemic.

عمومی، (۱) مربوط می‌شود به کل بدن، در مقایسه با موضوعی از بدن. وقتی ماده یا یک عامل بیماری‌زا وارد خون شود، در سراسر بدن منتشر می‌شود. این اصطلاح به ویژه در این مورد کاربرد دارد؛ مثل، عفونت عمومی. یعنی عفونی که در آن عامل بیماری‌زا وارد گردش خون شده است. (۲) انتشار درونی در تمام گیاه، این اصطلاح ممکن است برای مواد شیمیایی و/یا یک عامل بیماری‌زا به کار رود. (۳) نفوذی، جذبی.

systole

## T

Table

(۱) میز، (۲) جدول

Table oil.

روغن سالاد

Tablet

قرص

Tachycardia.

پرزربیانی قلب، تاشیکاردی، زیاد بودن بیش از حد ضربان قلب (در انسان بیش از ۱۰۰ ضربان در دقیقه).

Tachypnea.

تنفس سریع

Tack.

زین و افسار، وسایل تیمار و آرایش اسب - (۱) وسایل سوارکاری؛ مثل زین و یراق اسب. (۲) وسایل تیمار و آرایش اسب برای نمایش.

Tactile.

لامسه، لمسی، مربوط به لمس

Tag.

نشان، قطعه‌ای است پلاستیکی یا فلزی که روی آن شماره یا علائم تعیین می‌کنند هویت حک شده و آن را به گوش حیوان متصل می‌کنند یا با زنجیر به گردن حیوان می‌بندند.



**Tagging.**

گال زدن، جداسازی پشگل از پشم، عمل جداکردن پشگل چسبیده به بخشهایی از پشم گوسفند، این عمل معمولاً درست قبل از پشم چینی یا بره زایی انجام می‌شود.

**Tagger plier**

انبر دست پلاک‌زنی

**Tags.**

پشم آغشته به پشگل

**Tail.**

دم

**Tail comb**

قشوی دم

**Tail jack (lift-grip of the tail)**

خم کردن دم به بالا یا بالا نگه داشتن دم، برای مقید نمودن گاوهای شیری یا گاو نر

**Taint.**

بوی نامطبوع، بوی فساد

**Take.**

پذیرش نر، قبول کردن حیوان نر توسط حیوان ماده

**Take.**

عفونت واکسن زنی، عفونت ملایمی است که به دنبال زدن واکسن در انسان با حیوان ایجاد می‌شود.

**Tallow. See suet.**

پی، پیه، (۱) چربی استخراج شده از بافت چربی گاو و گوسفند که از آن در تهیه شمع، صابون و غیره استفاده می‌شود. (۲) اشاره

است به گیاهان مختلفی که مومهای قابل اشتغال تولید می‌کنند، مزه چربی دارند، خوراکیهای پرانرژی را تشکیل می‌دهند، یا مواد شبیه چربی گاو و گوسفند تولید می‌کنند. (۳) چربی حیوانی با نقطه انجماد (تیر چربی) بالای ۴۰ درجه سانتی‌گراد

**Tallowines. Tallowy flavor.**

پیه‌ای، طعم پیه، دارای طعم پیه

**Tallowing.**

چاق کردن، چاق کردن مفرط دامها به منظور استحصال چربی حیوانی (پیه) از آنها.

**Tallowish. Tallow like.**

پیه مانند

**Talus.**

استخوان تالوس، استخوان قاب، استخوان درشت نی‌ای - نازک نی‌ای - تارسی بالاترین استخوان مچ پا که با دو استخوان درشت نی و نازک نی ساق پا را مفصل می‌شود.

**Tame.**

اهلی، اهلی (رام) کردن

**Tank.**

مخزن

**Tankage**

تانکاژ (۱) یک کود زراعی متشکل از پس مانده‌ها یا ضایعات کشتارگاهی، دامهای مرده و خشک کرده و آسیاب شده. (۲) یک مکمل خوراکی پروتئینی حیوانی متشکل از ضایعات مختلف کشتارگاهی، استخوان و دامهای ضبط شده در کشتارگاه.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Tanked. See steamed.

بخار داده در مخزن

Tanking. Wet rendering.

پختن در مخزن یا دیگ بخار

Tannin. Tannic acid; gallic acid.

تانن، اسید تانیک، اسیدگالیک - گروه پیچیده‌ای از مواد شیمیایی که دارای چند عامل هیدوکسیل بوده و در حالت خالص توده‌ای بی‌شکل، بی‌رنگ و تلخ مزه است و به سهولت در آب حل می‌شود.

Tanning.

دباغی، چرم سازی

Tapetum.

بافت مغذی

Tapeworms.

کرم‌های پهن

Tar.

تیر

Tare.

توزین ظرف توزین ظروف آزمایشگاهی قبل از قراردادادن نمونه در آن

Tare.

وزن خالص ظرف(۱) وزن خالص ظرف، کیسه یا گونی که در آن پشم بسته بندی می‌شود. معمولاً خریدار فقط بهای پشم خالص را می‌پردازد.(۲) وزن هر نوع ظرف، کیسه، گونی یا کارتن که در آن اجناس بسته بندی می‌شود.

Target.

هدف

Tarsal.

مج پای، مربوط به مفصل مج پا

Tarsalis. Tarsal.

مج پای

Tarsitis.

التهاب مفصل مج پا

Tarsus.

مفصل مج پا، مفصل خرگوشی

Tartar.

رسوب دندان، سنگ دندان

Taste.

مزه، مزه کردن، چشیدن

Taster.

مزه کننده، چشنده

Tattoo.

تاتو، خالکوبی یک روش تعیین هویت دایمی حیوانات که با قراردادن جوهر خالکوبی زیر پوست، معمولاً در سطح داخلی گوش حیوانات جوان انجام می‌شود.

Taxa

جمع taxon، علم طبقه بندی جانوری

Tattooing.

خال کوبی

Taxonomy.

علم رده بندی، طبقه بندی

Taxts.

آرایش، گروه بندی

Taxidermy.

خشک کردن حیوانات

Taxon.

تاکسون، واحد طبقه بندی گیاهی یا جانوری

**Taxonomy.**

رده بندی، علم رده بندی، طبقه بندی، علم یا دانش طبقه بندی

**TDN. Total digestible nutrients.**

مجموع مواد غذایی قابل هضم، کل مواد مغذی قابل هضم

**Teart.**

مسمومیت با مولیدنوم، تارت مولیدنوز حیوانا مزرعه‌ای که در اثر تغذیه حیوان با علوفه کشت شده روی خاک حاوی تولیدکننده زیاد عارض می‌شود.

**tease.**

بازی جنسی دادن

**Teaser.**

قوچ فحل یال قوچ مجرای و ابران بسته یا پیش بند بسته‌ای که قادر به جفتگیری نیست و از آن برای یافتن و تعیین میشهای فحل در گله استفاده می‌کنند.

**Teasing.**

(۱) فحل یابی. (۲) بازی جنسی

**Teat.**

سرپستانک، نوک پستان، هر پستان به یک سرپستانک منتهی می‌شود.

**Teat cistern**

مخزن سرپستانک، حفره درون سرپستانک

**Teat cup**

کلاهک ماشین شیر دوشی

**Teat dipping**

عمل فروبردن سر پستانک در محلول ضد عفونی کننده بعد از پایان شیردوشی

**Teat lesion**

آسیب پستانک، زخم پستانک

**Teat meatus**

مجرای کوچک

**Tectum.**

بام (در مغز)

**Tee.**

سه راهی

**Teething.**

دندان در آوردن

**Teg.**

گوسفند دوساله

**Tegmentum.**

کف، بستر

**Tegument.**

پوست

**Telencephalon.**

مغز پیشین

**Telephase.**

تله فاز، مرحله است از تقسیم یاخته‌ای در بین مراحل آنافاز و جدا شدن کامل دو یاخته دختر. این مرحله شامل تشکیل غشای هسته و بازگشت کروموزمها به ساختمان طویل، نخی شکل و غیر قابل تمایز است.

**Telocoel.**

حفره مغز پیشینی

**Telodendron.**

انتهای اکسون

**Telolecithal.**

یکسوزده‌ای

**Temper.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

مرطوب کردن، ترکردن، ملایم کردن، معتدل کردن، تعدیل کردن درجه حرارت، سرد یا گرم کردن، نرم کردن، بازپختن، خلق و خوی نسبی یک حیوان

Temperament

خلق و خوی (گاو)

Temperate.

معتدل، ملایم، آرام

Tempered. Conditioned.

معتدل کردن درجه حرارت یا رطوبت - رساندن درجه حرارت و / یا رطوبت یک میزان معین قبل از عمل آوری بیشتر، خیسانده شده

Tempering.

افزایش دمای مواد منجمد

Temporal.

گیجگاهی، شقیقه‌ای

Temporalis.

گیجگاهی

Temporary.

موقتی، غیردایمی

Tenant.

مستاجر، اجاره نشین

Tend.

چوپانی کردن، رمه بانی کردن مراقبت از یک گله گوسفند یا بز

Tendalisation.

سترون سازی با حرارت کم

Tender.

ترد، شکننده، ضعیف

Tenderize.

ترد کردن

Tendernes.

تردی، شکنندگی، حساسیت

Tendinitis.

تورم (التهاب)، آماس زردپی، تورم یا التهاب رباط یا وتر

Tendon.

زردپی، رباط، وتر، بافتی قوی که به یک عضله منتهی می‌شود و به یک استخوان اتصال دارد. زردپی‌ها به عنوان اهرم حرکت دهنده استخوانها در اثر نیروی حاصل از انقباض عضلات عمل می‌کنند.

Tendonitis.

تورم زردپی، تورم وتر

Tendrometer.

تردی سنج

Tenesmus.

زورپیچ، پیچ و تاب خوردن یا حرکات غیر عادی و توام با درد روده‌ها که معمولاً با تجمع گاز در روده‌ها (نفخ روده‌ای) همراه است.

Tenosynovitis.

التهاب وتیری - مفصلی

Tenotomy.

قطع وتر، زرد پی بری

Tenovaginitis.

تورم غلاف وتیری

Tense.

سخت، سفت، حالت انقباض

Tension.

کشش

Tensor.

کشنده

Tentative diagnosis

تشخیص اولیه

Terata.

رشد غیرطبیعی، ناهنجاری رشدی

Teratology.

شناسایی رشد غیرطبیعی رویان، شناسایی ناهنجاریهای مادرزادی در رشد جنین - شاخه‌ای است از علوم جنین شناسی و آسیب شناسی که در آنها به مطالعه رشد غیرطبیعی و ناهنجاریهای مادرزادی پرداخته می‌شود.

Term.

دوره، دوره آموزشی، اصطلاح

Terminal.

انتهایی، راسی، نوکی، بخش انتهایی یک اندام گیاهی؛ مانند، جوانه انتهایی که در انتعای ساقه یا شاخه قرار دارد.

Termination.

انتهای، پایان، خاتمه، ختم

Terminator.

خاتمه دهنده، ختم کننده، به پایان رساننده، انتهایی، بخش انتهایی

Termization

ترمی‌زاسیون فرایند حرارتی ملایمی است که برای افزایش ماندگاری شیر قبل از پاستوریزاسیون یا سایر فرایندهای شدید حرارتی اعمال می‌شود و غالباً در مورد

شیرهای خامی که قبل از مصرف مدتی تحت شرایط سرد نگهداری می‌شوند مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Termophilic.

گرما دوستی

Terrain.

زمینه، عوارض زمین، ناحیه، نوع زمین

Terramycin.

ترامیسین، هیدروکلوروتراسیکلین یک آنتی بیوتیک مشتق از استرپتومیسس ریموزوس

Test.

آزمون، آزمایش، امتحان، معاینه

Testes. Pl. of testis. See testis.

بیضه‌ها

Testing.

آزمودن، انجام آزمایش

Testis. Plural testes. Orchis; testicle.

بیضه

Testosterone.

تستوسترون، هورمون جنسی نر که توسط سلولهای لیدیگ بیضه ترشح می‌شود. این هورمون صفات ثانویه جنسی حیوان نر را کنترل می‌کند.

Tetanic.

کزاز، مربوط است به انقباضات شدید ماهیچه‌ای

Tetanization.

کزاز شدن، گرفتگی طولانی عضله

Tetanus. Lokcjaw.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

کزاز، گرفتگی عضلانی، انقباض شدید و طولانی عضلات بدن

**Tetany.** See grass tetang; transit tetany.

کزاز، کزاز علفی، کزاز حمل و نقل

**Tethering.**

افسار کردن، بستن دام، مهار کردن دامها با استفاده از افسار

**Tetracycline.**

تتراسیکلین، یک آنتی بیوتیک وسیع الطیف که توسط میکروارگانیزمی به نام علمی استپتومایزریموزوس تولید می شود و تحت نامهای تجارتي مختلف (تتراسین، آکرومایسین، پولی سیکلین، و غیره) به فروش می رسد. تعدادی از آنتی بیوتیکهای دیگر از آن مشتق می شوند.

**Tetrad.**

تتراد، یک واحد چهارتایی از کروماتیدها که در نتیجه سیناپس کروموزومهای متجانس بوجود آمده و هر یک از آنها حاوی یک جفت کروموزوم متصل به هم در نقطه سانترومر هستند.

**Tetrahedron.**

چهار گوشه، چهار گوش

**Tetramer.**

چهار شاخه

**Tetraploid.**

تتراپلوئید، موجودی با چهار زنوم یا چهار سری کروموزومی

**Texture.** See soil texture.

بافت، ویژگیهای فیزیکی یک محصول که شامل ساختمان و ترتیب قرار گرفتن اجزای تشکیل دهنده آن است.

**Thalami.** Pl. of thalamus.

تالاموسها

**Thaw.**

ذوب شدن

**Thawing.**

ذوب کردن، خارج کردن از حالت انجماد (یخ زدگی) با استفاده از حرارت ملایم یا قراردادن جسم منجمد در هوای آزاد

**The California Mastitis test (CMT)**

آزمون ورم پستان کالیفرنیا

**Theca.**

غشا، لایه، پرده پوشاننده

**Theory.**

نظریه

**Therapy. Therapeutics; curative.**

معالجه، درمان، معالجه یا درمان بیماری

**Therm. Megacalorie.**

ترم، مقدار گرمای لازم برای بالابردن درجه حرارت ۱۰۰۰ کیلوگرم آب به میزان درجه سانتی گراد، یا ۱۰۰۰ پوند آب به میزان ۴ درجه فارنهایت. یک ترم معادل ۱۰۰۰ کیلوکالری (کالری بزرگ) یا یک میلیون کالری کوچک یا یک مگاگالری است.

**Thermal.** Pertaining to heat.

دمایی، حرارتی، گرمایی - مربوط است به حرارت

**Thermocouple.**

ترموکوبل

**Thermoduric.**

مقاوم به گرما، مقاومت گرمایی - اصطلاحی است که باکتری‌های مقاوم به گرما را توصیف می‌کند؛ باکتریها یا ریز زنده‌های مقاوم به گرما. این باکتریها درجات حرارت بالا رشد نمی‌کنند. به طور مثال، باکتریهای مقاوم به گرما، حرارت پاستوریزه کردن شیر را برای مدت کوتاهی تحمل می‌کنند.

**Thermogenesis.**

تولید حرارت ، تولید شیمیایی حرارت در بدن

**Thermography.**

اندازه گیری درجه حرارت

**Thermolabile.**

نامقاوم به حرارت، حساس در برابر حرارت

**Thermolysis.**

اتلاف حرارت، اتلاف یا از دست دادن حرارت بدن

**Thermometer.**

گرما سنج، دماسنج

**Thermoneutrality.**

تعادل حرارتی، تعادل خنثی حرارتی - حالت تعادل حرارت بین کی حیوان و محیط آن . دامنه حرارتی خنثی، دامنه حرارتی راحت - دامنه‌ای از درجات حرارت محیط که در آن حیوان دچار تنش (استرس) سرما یا گرما

نباشد؛ یعنی، راحتی، رشد یا تولید حیوان از لحاظ نیاز حرارتی محیط تامین باشد.

**Themophilic.**

حرارت دوستی، گرما دوستی

**Thermoreceptor.**

گیرنده حرارتی

**Thermoresistant.**

مقاوم در برابر حرارت

**Thermostable.**

بائبات در مقابل حرارت

**Thermostat.**

ترموستات وسیله‌ای است برای تنظیم حرارت

**Thiamin. C<sub>12</sub>H<sub>17</sub>ON<sub>4</sub>SCL.**

تیامین، ویتامین ب - ۱، ویتامین ضد بری بری، ویتامین ضد التهاب عصب

**Thiaminas.**

آنزیم تجزیه کننده ویتامین

**Thiaminase.**

یامیناز، آنزیمی است که مولکول تیامین را شکسته و به دو مولکول غیر فعال از نظر بیولوژیکی تبدیل می‌کند. این آنزیم بویژه در ماهیان آب شیرین خام یافت می‌شود

**Thiamine. C<sub>12</sub>H<sub>17</sub>CIN<sub>4</sub>O<sub>5</sub>.**

تیامین

**Thickener.**

قوام دهنده، پرکننده

**Thickening.**

غلظت شدن، کلفت شدن، ضخیم شدن

**Thigh.**

ران

**Thigmotaxis.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

سختی گرای	سینه، قفسه سینه
Thimbling.	Thorny.
ترک افقی جدار سم	خاردار
Thin.	Thoroughbred.
رقیق، کم غلظت، باریک، نازک	نژاد اصیل اسب
Thinning.	Thread.
تنک سازی، در پرورش طیور گوشتی، از یکی دو هفته مانده به ارسال جوجه‌های گوشتی به بازار، ممکن است تولید کننده به منظور کاهش دادن تراکم جایگاه یا علل دیگر (مثل دستیابی زودتر پول) اقدام به گرفتن طیور بزرگ جثه‌تر و خارج کردن آنها از جایگاه برای کشتار کند. در شرایط متراکم بودن بیش از حد جایگاه، این عمل ممکن است کار مدیریتی خوبی باشد، زیرا تراکم زیاد در انتهای دوره پرورش سبب مشکلات بهداشتی و کاهش بازده مصرف غذا می‌شود.	نخ، ریسمان، رشته، نوار
Thoracentesis.	Threadlike.
مکش مایعات صدری، سوراخ کردن نقطه‌ای از قفسه سینه و راه یابی به داخل محوطه قفسه سینه (فضای صدری) با عمل جراحی به منظور تخلیه مایعات جمع شده در حفره صدری توسط مکش	نخ مانند، ریسمانی شکل
Thoracic. The chest.	Threadworm.
سینه، سینه‌ای، صدری، قفسه سینه‌ای - اشاره است به حفره سینه یا ستون فقرات در ناحیه سینه.	کرم نخ‌ی شکل
Thorax.	Threonine.
	تره اونین - یک اسید آمینه ضروری
	Thresh.
	کوبیدن، از پوست در آوردن، خرمن کوبی کردن، کندن یا جدا کردن غلاف (مثل غلافهای بلال)
	Threshed.
	خرمنکوبی شده، پوست کنده، از پوست جدا شده
	Thresher.
	ماشین خرمنکوب
	Threshold.
	آستانه، سطح یا نقطه‌ای که در آن یک اثر فیزیولوژیکی در اثر تحریک ظاهر می‌شود.
	Thriftiness.
	چاقی، پر قوتی، پر حاصلی، سرحالی، شادابی
	Thriftless.
	لاغر، ضعیف، غیر حاصلخیز، (۱) اشاره است به گیاه یا حیوانی که خوب رشد نکرده



باشد. (۲) اشاره است به خاک ضعیف یا غیر حاصلخیز

### Thrifty.

چاق، قوی، حاصلخیز (۱) گیاه حیوان خوب رشد کرده (۲) خاک حاصلخیز (۳) ظاهر سلامت و قوی، رشد کرده

### Thrill.

لرزش

### Thrive.

دوام یافتن، زنده ماندن

### Throat.

گلو، مدخل، راه عبور (۱) گلو- بخش قدامی کردن که مری و نای از میان آن می‌گذرد (۲) مدخل یا راه عبور به داخل یک ماشین؛ مثال، گلولی یک دستگاه چاپ

### Thrombin.

ترومبین، آنزیمی است که از واکنش ترومبوکیناز با پروترومبین غیر فعال (پیش ماده ترومبین) تشکیل می‌شود. ترومبین موجب تبدیل فیبرینوژن محلول در خون به دشته‌های نامحلول سخت به نام فیبرین می‌شود و به این وسیله خون لخته می‌شود. این عمل فقط در مواقع بریدگی پوست یا یک بافت حیوانی انجام می‌شود.

### Thrombocytopenia.

کاهش پلاکتهای خون

### Thrombosis.

تشکیل لخته خونی در عروق

### Thrombus.

لخته خونی مسدود کننده عروق، یک لخته خونی متشکل از پلاکتها و فیبرین که عناصر یا گویچه‌های خونی را در خود محبوس کرده و در محل تشکیل به عنوان یک مانع از جریان خون در رگ مربوط ممانعت می‌کند .  
Throw.

زمین زدن حیوان

### Thrush. Mycotic stomatitis.

برفک، التهاب قارچی دهان - (۱) یک بیماری قارچی انسان که تمامی نواحی داخل دهان را فرا می‌گیرد (۲) یک بیماری سم در اسب که با ترشحاتی همراه است.

### Thunderstorm.

رگبار

### Thyme.

آویشن، آویشن باغی روغنی فرار و معطر دارد که این روغن خاصیت کرم کشی دارد

### Thymectomy.

بریدن و خارج کردن تیموس

### Thymine. (C<sub>5</sub>H<sub>6</sub>N<sub>2</sub>O<sub>2</sub>)

تیمین، یکی از چهار بازازته موجود در اسیدهای هسته‌ای

### Thymus.

تیموس

### Thyrocalcitonin. Calcitonin.

تیروکلسیتونین، کلسیتونین - هورمون مترشحه از غده تیروئید که وظیفه آن کاهش کلسیم خون است این هورمون برعکس هورمون غده پاراتیروئید (پاراتومون) عمل می‌کند.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## Thyroid.

درقی - لامی، تیروئیدی - لامی، مربوط به غده تیروئید و استخوان لامی

## Thyroid.

غده درقی، غده تیروئید

## Thyroidectomy.

تیروئید برداری، برداشتن یا جدا کردن غده تیروئید توسط عمل جراحی

## Thyroiditis.

وزم (التهاب) غده تیروئید

## Thyropharyngeus.

غده تیروئیدی - حلقی

## Thyroxine. T<sub>4</sub>.

تیروکسین، هورمونی است که از غده فاقد مجرای به نام تیروئید به داخل خون ترشح می‌شود در ترکیب تیروکسین ید وجود دارد. کمبود ید در جیره غذایی موجب افزایش فعالیت غده تیروئید و در نتیجه گواتر می‌شود. تیروکسین در سوخت و ساز مواد غذایی نقش موثری دارد. در دوزیستان، جریان دگرذیسی توسط این هورمون تنظیم می‌شود.

## Tibia.

درشت نی

## Tibial.

درشت نی‌ای

## Tibialis.

درشت نی‌ای

## Tie stall ,tiestall

جایگاه انفرادی تسمه دار، آبشخور تسمه‌ای (آبشخوری که گاو در آن به کمک یوغ میله‌ای، زنجیر یا تسمه گردن بسته می‌شود).

## Tick.

کنه، نوعی جانور بندپا که عامل انتقال بیماری به انسان، دام و طیور است.

## Tiger.

پلنگ، جانوری است بسیار درنده از رده پستانداران و راسته گربه سانان که در برخی نقاط به گله‌های دامهای اهلی حمله می‌کند. این جانور به طور طبیعی از شکار حیوانا وحشی تغذیه می‌کند.

## Tight.

محکم، سفت، بی منفذ، بدون درز

## Tillage.

خاک ورزی، شخم، خاک ورزی، شخم، آماده سازی زمین، کشت و زرع

## Tilt tables

جایگاه تاشو یا کج‌شونده

## Tilth.

کشت، زمین کشت شده

## Timber.

مدت اثر دارو

## Timothy (Phleum Pratense)

تیموتی، این گیاه در اکثر مناطق دنیا یکی از مهمترین گیاهان علوفه‌ای است که به صورت خشک شده و یا مرتع موقت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

## Tin. Sn.

قلع	برشته، برشته شده، قهوه‌ای، خشک یا برشته شده در اثر قرار گرفتن در معرض حرارت آتش چوب، گاز یا حرارت برقی
Tincture.	Tocopherol. Vitamin E
تنتور	توکوفرول، ویتامین
Tincture of iodine	Toe.
Tinner.	پنجه، ناخن، سم
(۱) رقیق کننده، کاهنده غلظت (۲) نازک تر، باریک‌تر (۳) نازک کننده، باریک کننده	Tolerance.
Tissue.	تحمل
بافت، گروهی از سلولها که از نظر ساختمانی و انجام وظیفه در یک واحد قرار می‌گیرند و توسط ماده یاخته‌ای به یکدیگر مربوط می‌شوند سلولهای موجود در یک بافت ممکن است شبیه هم (بافت ساده) یا مختلف (بافت پیچیده) باشند؛ شبیه، بافت پیوندی (همبند) بافت غده‌ای، بافت عضلانی، و غیره	Tolerant.
Titer.	مقاوم، متحمل
عیار	Tolerogen.
Titration.	تحمل زا، افزایشنده تحمل
عیارسنجی، تعیین عیار	Tom.
Titratable acidity	بوقلمون نر، گربه نر
اندازه‌گیری یونهای هیدروژن قابل تیتر شامل یونهای $H^+$ آزاد در محلول و آنهایی که به همراه اسیدها و پروتئین‌ها می‌باشند.	Tomy.
Titre. Titer.	بریدن و خارج کردن، پسوندی است به معنی برداشتن، بریدن یا قطع کردن و خارج کردن؛ مثل، برداشتن یا بریدن و خارج کردن بخشی از معده، و غیره
عیار	Ton.
Toad.	تن، یک واحد وزن، معمولاً معادل ۲۰۰۰ پوند برابر است با ۴۵۳/۵۴ گرم، تن کوچک برابر است با ۲۰۰۰ پوند و تن بزرگ برابر است با ۲۲۴۰ پوند هر تن برابر است با ۱۰۰ کیلوگرم
وزغ، قورباغه	Tone.
Toasted.	وضعیت تعادل طبیعی بین یک موجود زنده و محیط آن.
	Tongue.
	زبان، انبرک، انبر

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Tonic. See conditioner.

دارو، دوا

Tonicity.

قابلیت ارتجاع طبیعی، حالت کشش یا انقباض نسبی الیاف ماهیچه‌ای در حالت استراحت؛ شرایط طبیعی قابلیت ارتجاع عضله (ماهیچه)

Tonnage.

وزن کل

Tonoplast.

دیواره واکوئل

Tonsil

بادامک، لوزه

Tonsillectomy.

برداشت لوزه، قطع لوزه

Tonsillitis.

تورم لوزه، آماس بادامکها، آماس لوزه

Tonus.

قابلیت کشش یا ارتجاع، حالت یا قابلیت تمایل به ارتجاع عضلانی، تمایل به ارتجاع ایجاد شده در عضله در اثر انقباض عضلانی

Tools.

لوازم، ابزار، وسایل

Tooth (teeth).

دندان (دندانها)

Topical ointments

پمادهای موضعی

Topline

خط میانی کمر

Topographically.

از لحاظ پستی و بلندی

Topography.

پستی بلندی نگاری، موضع نگاری، وضعیت پستی‌ها و بلندیهای طبیعی یا مصنوعی یک منطقه

Tops.

بخشهای هوایی

Topsoil.

سطح‌الارض، افق A، خاک رویی

Torque.

گشتاور

Torsion.

پیچ خوردگی

Torticollis.

پیچ خوردگی گردن

Torus.

برجستگی، برآمدگی، ورم، تورم

Total.

کل، مجموع، سرجمع

Tough.

سفت، سخت

Tourniquet.

بست شریان‌بند، رگ‌بند (تورنیکه)

Toxaphene

توکسافن، جسمی زرد رنگ، مومی شکل با فرمول شیمیایی  $C_{10}H_{10}Cl_{18}$  می باشد که سمیت آن چهار برابر د.د.ت است.

Toxemia.

مسمومیت خون

Toxemic.

مربوط به عفونت خونی، مربوط است به حضور یا وجود مواد سمی یا مسموم کننده

در خون؛ مثل، سمومی که از عفونتهای  
باکتریایی ایجاد می‌شود.

Toxic.

زهری، سمی، دارای ماهیت سمی یا مسموم  
کننده

Toxicant.

سم، ماده سمی، مسموم کننده

Toxication.

مسمومیت، حالت مسمومیت

Toxicity.

سمیت، خاصیت سمی، حالت یا درجه سمی  
بودن

Toxicologist.

سم شناس

Toxicology.

سم شناسی، زهر شناسی

Toxicosis.

مسمومیت، بیماری مسمومیتی

Toxicum. Poison; toxicant; toxin.

سم

Toxigenic.

سم‌زا، مولد سم

Toxin. See toxic; toxicity.

سم، زهر، زهرابه

Toxins.

سموم، سمها، زهرها

Toxoid.

سم خنثی شده، سم غیر فعال شده سم خنثی  
شده‌ای که قادر به تحریک بدن حیوان برای  
تشکیل ضد سم باشد. کشف اثر خنثی

کنندگی فرمالین بر روی سموم، اساس ایمن  
سازی و پیشگیری در مقابل امراضی؛ مثل،  
دیفتری و کزاز

Trace.

جزیبی، ذره، خرده، اندک، کم مصرف

Tracer.

ردیاب، نشانه گداز

Trachea. Windpipe.

نای

Tracheid.

نایرگ، نای مانند

Tracheitis.

آماس نای تورم نای

Tracheobronchial.

نایی - نایژه‌ای

Tracheotomy.

نای بری

Trade.

تجارت، دادوستد

Traditional.

سنتی، مرسوم، مبتنی بر عادات و رسومی که  
از گذشته‌های دور بین مردم رایج بوده است؛  
مربوط به یک عمل یا فرآیندی که در گذشته  
برای مدت‌ها به آن عمل می‌شده و امروزه نیز  
ممکن است معمول باشد یا فقط در مواردی  
محدود به آن عمل شود؛ مثل، برخی از  
فرآیندهای صنعتی یا کشاورزی

Tragacanth.

صمغ کتیرا

Tragus.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

Trailer.	زبانہ گوش	ترانسفرین، یک پروتئین آهن دار برای انتقال تخمک لقاح در خون	
Trailing.	یدک کش، تریلر	Transformation.	تغییر شکل تغییر ماهیت ظاهری
Trait.	صفت، ویژگی، هر منظره یا ویژگی قابل مشاهده یک حیوان، گیاه یا انسان	Transfusion.	انتقال، انتقال خون
Tranquilizer.	آرام بخش ( داروهای آرامش بخش)	Transient.	غیر ساکن، فانی، زودگذر
Transamination.	واکنش انتقال آمین	Transit.	عبور
Transcription.	رونوشت برداری، عملی که طی آن اطلاعات ژنتیکی موجود در DNA برای مشخص کردن توالی مولکولهای زنجیر RNA به کار می رود.	Transition.	انتقال، تبدیل حالت، عبور از مرحله ای به مرحله دیگر - در ژنتیک مولکولی، یک جهش نقطه ای که در آن یک باز پورین با یک باز پورین جایگزین می شود با یک باز پیریمیدین با یک باز پیریمیدین جایگزین می شود.
Transducer.	مبدل، تبدیل کننده	Transitional.	انتقالی
Transduction.	انتقال، عبور، عبور از میان چیزی - انتقال مواد ژنتیکی از یک سلول به سلول دیگر وقتی واسطه آن یک باکتریوفاژ باشد.	Translation.	ترجمه، در ژنتیک، فرآیندی که توسط آن زنجیره پلیپپتید ساخته می شود. در این فرآیند، توالی اسیدهای آمینه به طور کامل توسط توالی بازها در اسیدریبوتوکلئیک پیامبر (m RNA) تعیین و مشخص می شود و به نوبه خود این نیز توسط توالی بازها در اسید دی-اکسی ریبونوکلئیک DNA ژنی که از آن ترجمه صورت گرفته بود، تعیین می شود
Transferase.	آنزیم ترانسفراز، هر یک از آنزیمهای متعددی که یک واکنش انتقال را ممکن می سازد؛ برای مثال، ترانس آمیناز (آنزیمی که انتقال آمین را ممکن می سازد).	Translocate.	جابجا شدن، نقل مکان دادن
Transferring. Siderophilin.			

**Translocation.**

نقل مکان، جابه جا شدگی، چسبندگی بخشی از یک کروموزوم به کروموزوم دیگر که با آن متجانس است

**Translucent.**

شفاف، عبور دهنده نور اما پخش کننده آن به طوری که اشیای طرف دیگر به وضوح قابل رویت نباشد.

**Transmissibility.**

انتقال پذیری

**Transmissible.**

قابل انتقال

**Transmission.**

انتقال

**Transmitter.**

عبور دهنده، عامل عبور

**Transovarial.**

عرض تخمدانی

**Transparent.**

شفاف، عبور دهنده نور

**Transpiration. See evaporation.**

تعرق، عمل خروج بخار آب از گیاه زنده و وارد شدن آن به جو (اتمسفیر)

**Transpire.**

عرق کردن، نشت آب از اندامهای گیاهی به خارج

**Transplant.**

پیوند، پیوند زدن، نشاندن، کاشتن، نشاکاری کردن، نهال کاری کردن، بازکاشت درختان، انتقال، جابجا کردن

**Transport.**

حمل و نقل کردن

**Transposition.**

جابه جایی، موقت متقابل

**Transudate.**

مایع نفوذی، یک مایع که به علت نیروهای هیدرودینامیکی از یک غشا عبور می کند یا از خون خارج می شود. تفاوت این اصطلاح با exudates در رقیق تر بودن و کمتر داشتن پروتئین و دیگر مواد جامد سلولی از آن است.

**Transudation.**

نفوذ مایع به بیرون، تراوش سرم یا دیگر مایعات بدن از داخل عروق به خارج به علت نیروهای هیدرودینامیکی یا در اثر یک التهاب یا تورم

**Transversal.**

عرضی

**Transversion.**

تقاطع، متقاطع

**Tranular.**

دانه دار

**Tranular.**

دانه دانه، دانه ای، دارای دانه های ریز

**Trecaudal.**

داخل دمی

**Trap.**

تله

**Trapnest.**

لانه تله ای

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

## Trash.

آشغال، زباله (۱) برگها، ساقه‌ها، پوششهای روی بلال و غیره که پس از برداشت روی زمین باقی می‌ماند. (۲) هرچیز بی‌ارزش یا بی‌مصرف، مثل ضایعات تخم پنبه (۳) آشغال زباله

## Trauma.

(۱) زخم یا آسیب (۲) یک تنش فیزیولوژیکی یا احساسی، شربه

## Treat.

عمل آوردن، عمل آوری کردن، درمان کردن، معالجه کردن، رفتار کردن

## Treatment.

درمان، معالجه، مداوا، مراقبت، عمل آوری، تیمار، آغشته سازی

## Tree legumes

حبوبات درختی، درختان علوفه‌ای حبوبات دارای مزایای متعددی هستند که سبب استفاده بیشتر آنها در مناطق گرمسیری شده است.

## Trefoil. Clover.

شبدر، شبدر سه برگه

## Trematode.

کرم بادکش، کرم پهن

## Trembles.

لرزش

## Tremor.

تشنج - لرزش غیرارادی

## Trend.

زل، سوراخ کردن استخوان

## Trephining.

مواد افزایش دهنده رشد عمومی

## Trephones.

اثر پلکانی

## Treppe.

آزمایش، امتحان

## Trial.

آزمایش و خط، یک روشهای جیره نویسی است

## Triangle.

سه گوش، مثلث

## Trichina.

تریشین، کرم تریشین

## Trichinosis.

بیماری کرم تریشین

## Trickle.

چکیدن، چکاندن، چکه

## Tricuspid.

سه لتی

## Trier.

نمونه بردار، سواک، نوعی نمونه بردار که توسط آن از غلات یا پنبه نمونه برداری می‌شود بدون این که نیازی به پاره کردن یا باز کردن کیسه‌های محصول باشد.

## Trifid.

سه قسمتی

## Trifoliolate.

سه برگچه‌ای

## Trifolium (Clovers)

جنس شبدر، شبدریها، ( بهترین زمان مناسب جهت استفاده از شبدرها شروع گلدهی است



زیرا که در این مرحله از رشد هم تولید در سطح بیشتر است و هم مقدار مواد مغذی موجود در بالاترین حد بوده و بیشترین قابلیت هضم را دارند.

### Trifolium Alexandrinum (Bereem)

شبدر مصری (یا برسیم)، برسیم بومی آسیای صغیر است، که در مصر سوریه و ایران کشت می شود. علوفه ای است بسیار مغذی و سبب تقویت خاک می شود. علف تازه برسیم هیچ گونه نفعی در حیوانات ایجاد نمی کند و می توان از مرتع آن بصورت چرای آزاد استفاده کرد.

### Trifolium- pratens

شبدر قرمز یا شبدر ایرانی؛ به شرایط ایران سازگار است در بعضی از مناطق دنیا به عنوان شبدر مرتعی نامیده می شود، زیرا که یکی از بهترین گیاهان مرتعی بشمار می آید و در حیوانات کمتر ایجاد نفخ می کند. شبدر قرمز به سرما و رطوبت تا اندازه ای مقاوم است و در شرایط مناسب تا ۳ سال محصول می دهد. بعنوان علوفه سبز قابلیت هضم زیادی (۸۰٪) دارد و از نظر ارزش غذایی تقریباً شبیه یونجه است.

### Trifolium- repens

شبدر سفید؛ گیاهی است که عمدتاً جهت تولید چراگاه کشت می شود و به علت کم بودن رشدش برای تولید علوفه خشک مورد

استفاده قرار نمی گیرد. شبدر سفید در خاک های سخت و جاهایی که رطوبت فراوان است بخوبی رشد می کند.

### Trifolium- subterraneum, (Subterranean clover)

شبدر زیر زمینی

### Trigeminal.

سه قلو

### Triglycerides.

تری گلیسریدها، ترکیبات شیمیایی که حاوی سه مولکول اسید چرب در ترکیب با یک مولکول گلیسرول هستند. تفاوت تری- گلیسریدها با هم به علت اسیدهای چرب مختلف موجود در آنها است.

### Trigonella feonum

شنبلیله، گیاهی است یک ساله با دوره رویش کوتاه بدین جهت بعنوان مرتع موقت کشت می شود.

### Trihybrid.

آمیخته سه گانه، تری هیبرید، فردی که برای سه جفت ژن (آلل) هتروزیگوت (ناجورگان) باشد (مثل،  $AaBbCc$ )

### Tri iodothyronine.

تری یدوتیروئین، هورمون طبیعی و فعال غده تیروئید

### Trimester.

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

ثلث، سه ماهه، دوره سه ماهه، مثل، سه ماهه  
یا ثلث اول، دوم، یا سوم از دوره آبستنی گاو  
یا زن

## Trimming.

آرایش، تیمار، کوتاه کردن مو، پشم یا سم  
حیوانات یا موی سر و ناخن در انسان

## Triolein. $C_{17}H_{33}COO_3C_3H_5$ .

تری اولئین، گلیسرید اسیداولیک؛ مایعی  
است روغنی که در بیشتر چربیها و روغنهای  
طبیعی یافت می شود

## Triose.

تریوز، قند سه کربنه

## Tripalmitin. $(C_{15}H_{31}COO)_3C_3H_5$ .

تری پالمیتین - گلیسرید اسید پالمیتیک؛  
جسمی است جامد و چرب که در روغن  
نخل و بساری از چربیهای طبیعی یافت  
می شود.

## Tripe.

گوشت سیرابی و نگاری

## Tripeptides.

تری پپتیدها، پپتیدهای تشکیل شده از  
اسیدهای آمینه که توسط پیوندهای پپتیدی به  
یکدیگر متصل هستند تری پپتیدها ممکن  
است در ضمن تشکیل یک پروتئین جدید یا  
ضمن شکستن یک پروتئین غذایی ایجاد  
شوند

## Triploid.

سه گان، تریپلوئید، موجود یا یاخته‌ای که  
دارای سه سری کروموزومی (۳ ژنوم یا ۳n

کروموزم) باشد؛ به طور مثال، ارقام  
جاناگولدماستوگراونستین سیب ۳ گان هستند  
و کروموزمهای آنها ۱/۵ برابر بیشتر از ارقام  
دیگر سیب است. از ارقام سه گان نمی توان  
به عنوان گرده دهنده استفاده کرد

## Triploidy.

سه گانی، حالتی که در آن یاخته‌ها دارای سه  
سری کروموزمهای متجانس (همولوگ) باشند  
به جای حالت معمولی ۲ سری کروموزم

## Triquetrous.

سه وجهی، دارای سه طرف

## Trisaccharides.

سه قندی‌ها

## Trisomy.

سه گانگی

## Tristearin.

تری-استئارین، یک تری گلیسرید که  
اسیدچرب آن اسید استئاریک باشد.

## Triticale.

تریتیکاله، تریتیکال - هیبرید (آمیخته) گندم و  
چاودار که تعداد کروموزمهای آن دو برابر  
است. هدف از این آمیخته گری بهبود کیفیت  
دانه، محصول دهی، و کسب مقاومت در  
مقابل بیماری از گندم و قدرت و مقاومت از  
چاودار است. از این غله هیبرید در تهیه نان،  
و نیز به عنوان خوراک دام به صورت دانه،  
چراگاه، علف سبز، و سیلو استفاده می شود.  
قیمت تریتیکاله نسبت به گندم بالا است و از

این نظر در تغذیه دام کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. ارزش غذایی آن برای طیور ۹۰-۸۰ درصد ذرت است.

جنس گندم

### Trocar.

تروکار یکی از وسایل ضروری در گاوداری و گوسفند داری است که در بعضی حالات نفخ دامها از آن برپا ایجاد ارتباط بین شکمبه و محیط خارج و تخلیه شکمبه از گاز استفاده می‌شود.

### Trochlea.

قرقره، قرقره رانی

### Trochlear.

اشتیاقی

### Trophectoderm.

برون لایه تغذیه‌ای

### Trophoblast.

لایه اولیه جفت، لایه پوشاننده یاخته‌های اولیه جنین که تخمک لقاح یافته را به دیواره رحم چسبانده و تغذیه جنین را فراهم می‌کند. در پستانداران این لایه منجر به تشکیل جفت می‌شود

### Tropical.

گرمسیری، دارای آب و هوای بسیار گرم

### Tropism.

گرایش، گرایش یا تمایل یک موجود (گیاه یا حیوان) به واکنش (چرخیدن یا حرکت کردن) معین در پاسخ به محرک خارجی؛ مثل،

گرایش به سمت نور یا نورگرایی (فتوتروپیسم) در بخش بالای خاکی گیاهان که در آن نور یک عامل محرک برای گیاهان محسوب می‌شود که به سمت آن گیاه رشد می‌کند

### Tropocollagen.

الیاف نارس کلاژن

### Trot.

یورتمه، یک حرکت دوگام اسب که در آن پاها به طور ظربداری حرکت کرده و با زمین برخورد می‌کنند

### Trots.

اسهال، یک حالت غیر طبیعی مدفوع که با آبکی بودن و تکرار دفع آن مشخص می‌شود.

### Trouble.

اختلال، مشکل، زحمت

### Trout.

ماهی قزل آلا

### Trunk.

تنه، بدنه

### Trypsin.

تریپسین، یک آنزیم گوارش که در روده باریک تولید می‌شود در حقیقت آنزیمی بهنام انتروکیناز در روده باریک روی تریپسینوژن غیر فعال مترشح‌ه از لوزالمعده عمل می‌کند و آن را فعال می‌کند که شکل فعال تریپسین نام دارد. تریپسین پروتئینها و پلی پپتیدها را در نقطه اتصال پپتیدی مجاو آرژینین یا لیزین می‌شکند

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

**Trypsinogen.** See trypsin.

تریپسینوژن، شکل غیرفعال تریپسین که از لوزالمعده ترشح می‌شود و در مجاورت با آنزیم آنتروکیناز، فعال شده و به تریپسین لوزالمعده تبدیل می‌شود. معده به دوازدهه، فعال می‌شود.

**Tryptophan.**

تریپتوفان، یک اسید آمینه ضروری برای حیوانات

**TSH.**

هورمون محرک تیروئید

**Tube.**

لوله

**Tube dehorning**

لوله‌های شاخ‌زنی

**Tuber.**

ساقه غذایی، غده‌هایی که روی ساقه زیرزمینی تشکیل می‌شود و مثل، غده‌های سیب زمینی

**Tubercle.**

تکمه، عده کوچک ساقه زیرزمینی

**Tuber coax.**

برجستگی لگن خاصره

**Tuberculate.**

تکمه دار، دانه دار

**Tubercule.**

غده زیرزمینی، تکمه، قسمت متورم زیرزمینی ریشه یا ساقه گیاهان؛ مانند، غده‌های زیرزمینی سیب زمینی ترشی سیب زمینی و غیره

**Tuberculin.**

توبرکولین، یک ماده بیولوژیکی که از باسیل سل مشتق می‌شود و از آن برای تشخیص سل در حیوانات و انسان استفاده می‌شود

**Tuberculoid.**

سل واری، سلی

**Tuberculosectorial.**

دندان تکمه دار

**Tuberculosis, T.B.**

سل، یک بیماری که در اثر باسیل سل در بدن انسان و حیوانات ایجاد می‌شود این میکروب ششها و بعضی از بافتهای دیگر بدن را آلوده می‌کند.

**Tuberculum.**

تکه، برآمدگی، برجستگی

**Tuberin.**

توبرین، یک گلوبولین که پروتئین اصلی غده سیب زمینی را تشکیل می‌دهد

**Toberosity.**

برآمدگی، برجستگی، حالت غده دار شدگی یا غده غده‌ای

**Tubers.**

غده‌ها، برجستگیهای غده مانند، سیبک‌ها، تکمه‌ها - (۱) ساقه‌های گوشتی، زخیم، کوتاه و جوانه‌دار که هر یک قادرند به گیاه جدیدی تبدیل شوند؛ مثل، سیب زمینی (۲) به طور غلط به هر گیاه با ساقه یا ریشه پیزا دار اطلاق می‌شود (۳) یک نوع قارچ (۴) یک برآمدگی زگیل مانند روی بدن حیوان

Tubule.	لوله کوچک، لوله نازک	برگشت؛ بازچرخش، وارونه شدن، یک بار چرخیدن
Tubuli.	لوله‌های کوچک	صفحه گردان
Tubuloalveolaris.	لوله‌ای - حفره‌ای، لوله‌ای - حبابی	Turpentine oil روغن سقز
Tubus. Tube.	لوله	Tush. The evetooth: tusk. دندان عاج، دندانی است که بین دندانهای انیاب (نیش) و آسیاها قرار گرفته است
Tuft.	دسته، طره، انبوه شدن	Twig. See spur. ترکه، سرشاخه
Tumefaction.	برآمدگی‌های گال مانند در بافت‌ها	Twin. دوقلو، دوقلو زاییدن (۱) دوقلو، هر یک از افراد با هم زاییده شده در گونه‌های حیوانی که معمولاً یک قلوزا هستند، (۲) وقلو زاییدن در شرایط که تک قلو زایی معمولی باشد؛ مثل، دوقلو زایی در زن، گاو، میش و غیره
Tumor.	غده سرطانی، غده مرضی	Twinning. دوقلو زایی، تولید دو نوزاد در یک زایمان توسط حیوانی که معمولاً تک قلوزا باشد.
Tumours.	عده سرطانی، تومورها	Twisting. پیچ خوردگی،
Tunica.	لایه، قشر، پرده، غشا	Twitch. تاب دادن، پیچاندن، فشار دادن محکم پوست انتهای بینی اسب با یک طناب کوچک تاب داده
Tup. A ram.	قوچ	Tympani. نفخ کفی
Turbulent.	متلاطم، مثل، هوای متلاطم، دریای متلاطم رودخانه متلاطم	Tympanic
Turkey. Meleagris gallopavo.	بوقلمون	
Turmeric.	زرد چوبه	
Turnip. Brassica rapa.	شلغم	
Turnover.		

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

صدای طبل مانند (از یک اندام توخالی و حاوی هوای تحت فشار سرچشمه می‌گیرد)

**Tympanum. Tympanic membrane.**

پرده صماخ

**Tympany. Bloat.**

نفخ، تجمع غیرعادی گازهای ناشی از تبخیر غذاها در دستگاه گوارش حیوانات، بویژه نشخوار کنندگان.

**Type.**

نوع

**Type classification**

ارزیابی (طبقه بندی) تیپ (گاوهای شیری)

**Typical.**

مشخص

**Tyrosinase.**

تیروزیناز، فنولاز، یک آنزیم حاوی مس که تیروزین را به زنگدانه‌ای سیاه بنام ملانین تبدیل می‌کند. رنگ پوست تا حدی بستگی به غلظت ملانین دارد. فقدان ژنتیکی تیروزیناز منجر به آلبینیسم می‌شود. تیروزیناز همچنین مسئول تغییر رنگ پوست کنده شده یا بریده شده به رنگ قهوه‌ای است.

**Tyrosine.**

تیروزین، یک اسید آمینه ضروری برای سلامت حیوانات و انسان

**Tyrothricin.**

تیروتريسن، ترکیبی از دو آنتی بیوتیک به نامهای گرامیسی‌دین و تیروسیدی‌ن که از

میکروارگانیسمی بهنام باسیلوس برویس (**Bacillus brevis**) مشتق می‌شود

**U**

**Ubiquitous.**

حاضر در همه جا، وجود داشتن با بودن در همه جا در یک زمان

**Udder. bag.**

پستان، مجموع غدد پستانی همراه با سرپستانکها، همانند آنچه در گاو، میش، مردیان یا خوک است.

**UE. Urinary energy.**

انرژی ادراری، انرژی موجود در ادرار

**UGF. Unidentified**

عوامل ناشناخته رشد

**UHT. Ultra high temperature.**

درجه حرارت بسیار بالا

**Ulcer.**

زخم، قرحه (به ویژه زخم عمیق)

**Ulceration.**

قرحه، زخم عمیق، قرحه شدن، ایجاد شرایطی که در آن بخشی از مواد یک سطح مخاطی پوستی از بین می‌رود و موجب از هم پاشی و بافت مردگی تدریجی در بافت می‌شود.

**Ulcerative.**

قرحه‌ای

**Ulcerous.**

زخمی

**Ulna.**

نازک نی، زندزیرین  
**Ulnar.**  
 زنداسفلی، زندزیرینی، نازک نی ای مربوط به  
 نازک نی  
**Ultrafiltrate.**  
 فوق پالا، فوق پالوده موادی که از یک صافی  
 با منافذ بسیار ریز عبور داده شده باشد  
**Ultrafiltraton.**  
 فوق پالایش، فراصافی، اولترافیلتراسیون را  
 می توان یک فرایند جداسازی غشایی با  
 استفاده از نیروی فشار معرفی نمود که می  
 تواند جداسازی و تغلیظ موادی با وزن  
 ملکولی بین ۱۰۳ تا ۱۰۶ دالتون را انجام  
 دهد، که از آن به طور وسیع در صنعت لبنیات  
 استفاده می شود.  
**Ultrasonic.**  
 مافوق صوتی  
**Umbilical.**  
 ناف، مربوط به ناف  
**Umbilicalis. Umbilical.**  
 ناف  
**Umbilicus.**  
 ناف  
**Umbo.**  
 قوز  
**Unavailable.**  
 غیر قابل استفاده، غیر قابل دسترس، اشاره  
 است به ترکیبات یا عناصر موجود در خاک یا

خوراک که برای یک گیاه یا حیوان قابل  
 استفاده نباشد؛ هرچیز غیر قابل استفاده  
**Unbound hormone**  
 هورمون نشانه دار آزاد  
**Uncolored.**  
 غیر رنگی، زنگ نشده، اشاره است به  
 محصولی که هیچ رنگ مصنوعی به آن اضافه  
 نشده باشد  
**Uncompensated.**  
 جبران نشده  
**Uncured.**  
 خشک نشده، عمل آوری نشده  
**Undegradable fraction**  
 غیر قابل تجزیه  
**Under color**  
 کرک پر  
**Under-conditioning**  
 شرایط لاغری  
**Under shot**  
 آرواره غیر طبیعی  
**Underdominance**  
 فروغالبیت، فروچیرگی  
**Underestimate.**  
 دست کم گرفتن، کم تخمین زدن  
**Underfeed.**  
 کم تغذیه کردن، کم غذا دادن، کم خوردن -  
 معمولاً فراهم نمودن غذای ناکافی یا  
 محدودیت مصرف انرژی  
**Underfeeding.**

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

تغذیه ناکافی، کم غذا دادن، کم غذایی -  
معمولاً اشاره است به عدم تامین انرژی کافی.  
درجه کاهش تولید مربوط می شود به میزان  
کمی تغذیه و طول مدت غذا دادن.

## Undergrazing.

چرانیدن ناکافی، کم چرانیدن، چرانیدن با  
شدت ناکافی برای استفاده کامل از علوفه  
تولید شده در یک چراگاه یا مرتع

## Undernutrition.

کم غذایی، فقر غذایی، سوء تغذیه

## Underutilized.

کم مصرفی، مصرف در حد کمتر از حداقل  
مشخص شده

## Undetermined.

نامشخص، تعیین نشده، غیر مصمم

## Undifferentiated.

متمایز نشده، غیر مشخص

## Unequal.

نامساوی

## Uneven.

غیر یکنواخت

## Ungularis.

ناخنی شکل

## Ungularis. Ungular.

ناخنی، مربوط به ناخن یا سم.

## Ungulate.

سم دار، حیوان چهارپای سم دار، مثل گاو

## Ungulates.

سم داران

## Unicellular.

تک یاخته‌ای

## Unification.

یک سازی، ادغام

## Uniform.

یکنواخت، متحدالشکل، هم شکل، هم شکل  
بودن، هم شکل کردن با یکسان سازی دو یا  
مجموعه‌ای از هر چیز از لحاظ شکل یا یک  
یا چند صفت دیگر، مثل، یکنواخت با هم  
شکل بودن لحاظ رنگ، اندازه، محتوا و یا  
دیگر صفات. همچنین این اصطلاح در مورد  
یکنواختی اعمال یک فرآیند روی چند ماده به  
کار می‌رود.

## Unilateral.

یک طرفه، یک جانبه، چیزی که فقط روی  
یک طرف اثر می‌کند .

## Union.

اتحادیه، اتحاد، اتصال، یکی شده، پیوسته

## Unipara.

تک‌زا، تک قلوزا

## Uniparous.

تک قلوزا، حیوانی که در هر شکم یک فرزند  
به دنیا می‌آورد؛ مثل گاو، اسب و غیره،  
دوقلو زایی در این حیوانات غیر ممکن نیست،  
ولی معمول هم نیست.

## Unipolar.

یک قطبی

## Unisexual.

یک جنسی

## Unit.



واحد، یکی شدن، متحد شدن  
**Unitary.**  
 واحدی، مربوط به واحد  
**United.**  
 متحد، متحد شده، یکی شده، متصل شده، به چسبیده  
**Univalent.**  
 (۱) یک ظرفیتی (۲) کروموزومی که در میوز جفت نشده باشد  
**Unknown.**  
 ناشناخته، کشف نشده  
**Unpolished.**  
 سفید نشده، صیقلی نشده، براق نشده، جلا داده نشده، بدون جلا  
**Unprocessed.**  
 عمل آوری نشده  
**Unresponsiveness.**  
 بی پاسخی  
**Unsaturated.**  
 اشباع نشده، یک اسید چرب که حاوی بانده مضاعف باشد و تمام کربنهای آن با حداکثر تعداد اتم هیدروژن ترکیب نشده باشد  
**Unshell.**  
 پوست کندن، پوست کنی کردن  
**Unshelled.**  
 پوست کنده، بی پوسته شده  
**Unsymmetrical.**  
 بی تقارنی  
**Unthriftness.**

فقدان قدرت، رشد یا نمو ضعیف - کیفیت یا حالت ضعیف بودن حیواناتغ این اصطلاح معمولاً در مورد دامهایی به کار می رود که علی رغم تغذیه شدن به طور مساوی، از دامهای دیگر تولید کمتر داشته یا ضعیف تر باشند

**Unthrifty. Not thrifty.**

لاغر، ضعیف، کم قدرت، غیر حاصل خیز

**Untreated.**

(۱) عمل آوری نشده، آغشته نشده (۲) معالجه نشده، درمان نشده

**unwholesome**

ناپسند، مضر

**Uperization.**

سترون سازی با بخار، سترون سازی شیر با تزریق بخار آب

**Upright. Vertical.**

راست، عمودی

**Uptake.**

در آشامیدن، جذب کردن

**Urachus.**

اوراک مجرای است که مثانه جنین را از طریق ناف به کیسه آمینون مربوط می کند

**Urate.**

اورات، نمک اسیداوریک

**Uratic.**

اورات دار، دارای اورات

**Urea.  $\text{NH}_2\text{CONH}_2$ ; uramon.**

اوره، یک ماده آلی از ته، غیر پروتئینی و متبلور که در ادرار، خون، و لنف یافت می شود و

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

تورم حالب

فراآورده‌هایی متابولیسم پروتئین در بدن است. اوره مصنوعی می‌تواند به عنوان منبع ازت برای سنتز پروتئین توسط باکتریهای شکمبه مورد استفاده قرار گیرد. اوره باید حاوی ۴۵٪ یا بیشتر (معادل ۲۸۱/۵٪ پروتئین خام) ازت باشد.

**Urease.**

اوره آز، آنزیمی است که اوره را شکسته و به گاز کربنیک و آمونیاک تبدیل می‌کند. این آنزیم به میزان قابل توجهی در سویا وجود داشته و توسط بعضی از میکروارگانیسم‌های شکمبه نیز تولید می‌شود.

**Urechitin. (C<sub>28</sub>H<sub>24</sub>O<sub>8</sub>).**

اورشیتین، یک گلوکوزید سمی و متبلور

**Uremia.**

خون ادراری، اوره خونی، یک بیماری است که با افزایش سطح اوره در خون به میزان بیش از حد طبیعی مشخص می‌شود.

**Uremic.**

اوره‌ای، مربوط به اوره، مبتلا به اوره خونی یا افزایش سطح اوره در خون

**Ureotelic**

ترشح نیتروژن آمینو در حیوانات خشک زی (به جز پرندگان و ...) به صورت اوره بوده و به آنها اورئوتلیک گویند.

**Ureter.**

میزنای، لوله‌حالب، یک جفت لوله که ادرار را از کلیه‌ها به مثانه مستقل می‌کند

**Ureteritis.**

**ureterotomy**

شکافتن مجرای ادرار

**Urethra.**

میزراه، لوله یا مجرای است که ادرار را از مثانه به مجرای خروج ادرار (در نرها قضیت و در ماده‌ها مهبل) حمل می‌کند

**Urethritis.**

تورم میزراه

**Urethrotomy.**

میزراه بری، بریدن و خارج کردن قطعه‌ای از مجرای ادراری

**Uric.**

ادراری، اوره‌ای، (۱) ادراری پیشابی، وابسته به ادرار (۲) پسوندی است به معنای اسید اوریک، ادراری یا اوره‌ای

**Uricacidemia.**

اسید اوریک خونی، افزایش سطح یا غلظت اسید اوریک در خون، به طوری که، در حالت سلامت بدن اختلال ایجاد کند

**Uricaciduria.**

اسیداوریک ادراری، افزایش غیر طبیعی غلظت اسید اوریک در خون

**Uricase. Urate oxidase.**

اوریکاز، یک آنزیمحاوی مس که در تمام پستانداران بجز انسان و میمونها وجود دارد این آنزیم اسیداوریک را به الانتوئین تبدیل می‌کند

**Uricotelic**

اوریکوتلیک، خزندگان و پرندگان نیتروژن آمینو را به شکل اسید اوریک دفع می کنند به این دلیل به آنها اوریکوتلیک گویند.

#### Urinalysis.

آزمایش ادرار

#### Urinary.

ادراری، مربوط به ادرار یا مجاری ادراری

#### Urinary calculi

سنگ‌های ادراری، سنگ‌های کلیوی

#### Urination.

دفع ادرار

#### Urine.

ادرار، مایع یا ماده‌ای نیمه جامد که توسط کلیه‌ها تولید شده و از طریق لوله‌های حالب (میزنای) به مثانه می‌ریزد و از طریق میزراه به قضیت یا مجرای ادرار منتهی می‌گردد. ادرار معمولاً زلال، شفاف، مایل به زرد و جزئی اسیدی است

#### Urine urea nitrogen (UUN)

ازت اوره‌ای ادرار

#### Urodeum.

حفره ادراری

#### Uroflavin. Riboflavin; vitamin B<sub>2</sub>.

اوروفلاوین - نامی است که در گذشته براساس جداسازی ریوفلاوین از ادرار به این ویتامین داده شده است

#### Urogenital. genitourinary.

ادراری - تناسلی، مربوط به مجاری ادراری و تناسلی که شامل کلیه‌ها، مجاری ادراری و اعضای تناسلی می‌شود.

#### Urticaria.

کهیر

#### USP. United States pharmacopeia. See IU>

یو-اس-پی - حروف اختصاری برای «واحد دارویی ایالات متحده» یک واحد اندازه‌گیری یا پتانسیل بیولوژیکی که معمولاً با واحد بین المللی (IU) مطابقت دارد

#### Useable embryos

رویوان قابل انتقال

#### Uterine.

رحمی، مربوط به رحم

#### Uterine body

بدنه رحم

#### Uterus. Womb.

رحم، زهدان، بچه دان

#### Utility.

مصرفی، چیز مصرف شدنی

#### Utility room

اتاق تجهیزات و انبار

#### Utility stock

گله مرغ تجاری

#### Utricle.

محفظه کوچک

#### Uvula.

زبان کوچک

#### Uvulectomy.

بریدن و خارج کردن زبان کوچک

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی



varnivors

گوشت خواران

Vaccinal.

واکسنی، مربوط به واکسن

Vaccinate.

مایه کوبی کردن، واکسن زدن، واکسینه کردن،  
واکسینه شدن

Vaccination. Shot.

واکسن زنی، مایه کوبی، واکسیناسیون -  
مصون سازی مصنوعی؛ عمل تزریق مقدار  
معینی از یک واکسن خاص که شامل باکترین  
، مواد ضد سرم یا ضد سم موجودات ریز  
زنده یا فرآورده‌های آنها است، به حیوانات یا  
انسان به منظور مصون سازی یا ایجاد  
مصونیت (زینهاری) در حیوان یا انسان در  
مقابل یک بیماری یا بیماری‌های خاص. ماده  
تزریقی پادگن نامیده می‌شود. پادگن حیوان را  
به تولید پادتن تحریک می‌کند. پادتن تولید  
شده در بدن، قادر است حیوان را در مقابل  
میکروارگانیزم‌های آلوده کننده مصون بدارد.

Vaccinia.

آبله گاوی

Vaccine.

مایه، واکسن، ماده‌ای است تزریقی به انسان یا  
حیوانات که حاوی ریز زنده یا ریز زنده  
ضعیف شده، مرده یا فرآورده‌های آنها است.  
عمل واکسن زنی یا مایه کوبی به منظور ایجاد  
مصونیت در فرد در مقابل بیماری‌های تولید  
شونده توسط ریز زنده‌های عامل بیماری  
انجام می‌شود.

Vacuolated.

حباب دار، حفره‌دار، توخالی

Vacuolation.

حفره‌ای شدن، حفره دار سازی

Vacuole.

واکوئل، حفره یاخته‌ای

Vacuolization.

واکوئل دار شدن، حفره دار شدن، دارای حفره  
یا واکوئل شدن

Vacuum.

خلأ - شرایط فقدان هوا در یک فضای سر  
بسته؛ مثل، یک ظرف یا وسیله. در تمام نقاط  
روی کره زمین هوا وجود دارد و شرایط خلأ  
تنها به روش مصنوعی؛ مثل، استفاده از یک  
پمپ مکش، ممکن است

Vacuum gauge

خلأ سنج

Vacuum line

لوله خلأ

Vacuum silage

سیلوی خلأی

Vagina.

مهبل، عضوی است از دستگاه تناسلی حیوان ماده که از خارج به داخل پس از فرج و قبل از گردن یا عنق رحم قرار گرفته و محل عبور اسپرم به رحم، خروج جنین در هنگام زایمان یا سفت جنین است. این عضو در بیشتر پستانداران محل تخلیه اسپرم در هنگام جفت‌گیری است.

Vaginal.

مهبل - مربوط به مهبل

Vaginitis.

التهاب مهبل

Vagolytic.

فلج عصب واگ

Vagotomy.

قطع عصب واگ

Vagus.

واگ، عصب واگ

Validity.

اعتبار

Valine. See amino acids.

والین، یک اسید آمینه ضروری

Vallate.

پباله‌ای

Valley.

دره

Valve.

دریچه

Valvulitis.

التهاب (آماس) دریچه‌ای

Vanadium. V.

وانادیم، وانادیم برای اولین بار در سال ۱۸۳۱ توسط سفستروم سوئدی تشخیص داده شد و این نام را به علت زیبایی ترکیبات آن به تقلید از نام الهه زیبایی (وانادیس) به آن داد

Vane.

پره، پره

Vapor.

بخار

Vaporization. evaporation.

تبخیر، تبدیل شدن یک ماده از حالت مایع به بخار

Vaporizer.

تبخیر کننده، بخار کننده، تبدیل کننده مایع به بخار

Variable.

متغیر

Variables.

متغیرها

Variance.

واریانس

Variant.

مغایر، گوناگون، مخالف

Variation.

گوناگونی، تغییر، معیاری است برای تعیین اختلافات مشاهده شده بین افراد مختلف یا گروه‌های مختلف

Variety. var.

رقم

Variola.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Varix.	آبله انسانی	Vaseline.	وازلین، یکی از فرآورده‌های صنعت نفت است که خاصیت لیز کننده و چرب کننده دارد
Varnish.	واریس	Vasoactive.	فعال کننده عروق، دارای خاصیت فعال کننده-گی عروق
Vas.	رگ ، مجرا، لوله	Vasoconstriction.	انقباض عروق، کاهش قطر عروق (تنگ شدن رگها)، به ویژه سرخرگهای کوچکی که نزدیک به مویرگها هستند.
Vascular.	عروقی، آوندی ، مربوط به مجاری یا لوله-هایی که مواد گوناگون داخل آنها جریان دارد؛ مثل، عروق خونی یا لنفی در بدن حیوانات یا مجاری عبور شیره‌های خام و پرورده در گیاهان (آوندهای چوبی و آبکشی)	Vasoconstrictor.	قابض عروق، منقبض کننده رگها
Vasculosa.	لایه عروقی	Vasodilation.	اتساع عروق، اتساع رگها، گشاده شدن رگهای خونی در اثر ایجاد تحریک عصبی یا دارویی
Vasectomized.	مجرای وایران قطع شده، به حیوانی گفته می-شود که مجرای وایران آن قطع شده و قادر به تخلیه اسپرم نباشد معمولاً به منظور فحل یابی، حیوان نر را با این روش اخته کرده و در کله رها می‌کنند تا حیوانات ماده فحل شناسائی شوند	Vasodilator.	متسع کننده عروق، گشاد کننده رگها- هر نوع تحریک عصبی با ماده دارویی که سبب گشاد شدن قطر رگهای خونی شود
Vasectomy.	قطع مجرای وایران، بریدن، قطع کردن یا خارج کردن بخشی یا تمام مجرای وایران بیضه به منظور ممانعت از خروج اسپرم. انزال حیوانی که با این روش اخته می‌شود. فقط حاوی ترشحات غدد ضمیمه است	Vasomotion.	حرکت عروقی
		Vasomotor.	محرک عروقی، محرک رگی
		Vasopressin. Antidiuretic hormone; ADH.	ویسوپرسین، هورمون ضد مدر، هورمون ضد تشکیل ادرار
		Vasopressor.	

قابض عروق (۱) ماده یا عامل تحریک کننده انقباض عضلات مویرگی و سرخرگی (۲) محرک انقباض عضلات مویرگها و شریانها

ویسوتوسین، یک هورمون اکسی توسین مانند که در پرندگان تولید می شود و وظیفه آن تحریک تخمگذاری است.

Vat.

دیگ، تشتک

Vat pasteurization

پاستوریزاسیون شیر در دمای حداقل ۶۲.۸ درجه سانتی گراد به مدت ۳۰ دقیقه، در حالیکه در یک دیگ دو جداره مرتباً در حال هم زدن است.

Veal.

گوساله شیر خورده، گوشت گوساله، گوشت گوساله جوان - (۱) گوشت گوساله جوان که معمولاً سن آن از سه ماه کمتر باشد. (۲) گوشت گوساله ای که فقط با شیر تغذیه شده باشد.

Vealer.

گوساله هایی که فقط با شیر تغذیه شده و آماده کشتار هستند (۲) گوساله هایی که برای کشتار در سنین پایین (معمولاً کمتر از سه ماه) تغذیه شده باشند.

Vector. Carrier.

ناقل، منتقل کننده، موجودی چون پشه، کنه و غیره که عوامل بیماریزا را به حیوانا یا انسان منتقل می کند و سبب ایجاد بیماری می شود.

Vegetable.

سبزی، سبزی خوردن، رستنی، مواد گیاهی (۱) بخش خوراکی یک گیاه علفی (۲) هر بخشی از یک گیاه که به صورت پخته یا خام در خلال مصرف یک وعده غذا خورده شود

Vegetarian.

گیاه خوار، شخصی که فقط از غذاهایی با منشأ گیاهی تغذیه می کند و از گوشت، شیر، کره، تخم مرغ فرآورده های حیوانی دیگر تغذیه نمی کند

Vegetarian. herbivore; herbivore animal.

علف خوار، حیوان علف خوار- حیوان علفخوار که تغذیه طبیعی آن از خوراکیهایی با منشأ گیاهی است. البته در دامپروری صنعتی ممکن است به جیره غذایی حیوانات علفخوار پرورشی (مثل، گاو، گوسفند، بز، شتر، گوزن، و غیره) برخی خوراکیها با منشأ حیوان؛ مثل، پودر گوشت، پودر ماهی و غیره نیز افزوده شود.

Vegetate.

روبییدن، رستن

Vegetated.

پوشیده از گیاهان یا رستنیها

Vegetation.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

زندگی گیاهی، نمو گیاهی، رویش گیاهی، رستنیهای گیاهی - (۱) هرگونه یا جامعه گیاهی؛ مجموع زندگی گیاهی؛ به طور کلی گیاهان. (۲) نشو و نمای نباتی یا گیاهی، رویش، سبزیها، تبلور گیاهی. رویش زگیل روی پوست بدن

## Vegetative.

رویشی، رستنی، رویانی، رشد کردنی، حاصلخیزی خاک - دلالت می کند بر زندگی و رشد برگها و ساقه‌ها در یک گیاه، در مقایسه با میوه دادن یا تولید بذر و گل

## Vehicle.

وسیله نقلیه

## Vein.

رگ، رگبرگ، سیاهرگ، ورید، (۱) در گیاهان، مجاری (رگبرگها) موجود در پهنک برگها (۲) در جانوران، سیاهرگ یا وریده

## Veinography.

پرتو نگاری از سیاهرگ، عکسبرداری از سیاهرگهای خاصی از بدن توسط اشعه مجهول

## Veins.

ورهای، سیاهرگ، رگبرگها

## Vell.

معدۀ خشکیده گوساله

## Velocity.

سرعت، شتاب

## Velogenic.

بسیار حاد

## Velum.

پرده، غشا

## Vena.

سیاهرگ، ورید

## Venereal.

آمیزشی، مقاربتی مربوط به آمیزش جنس نر و ماده انسان و حیوانات

## Venison.

گوشت گوزن

## Venography.

رادیو گرافی از سیاهرگها، پرتو نگاری سیاهرگی

## Venom.

زهر، سم، ترشحات سمی زنبورها، عقربها، مارها و بعضی حیوانات دیگر

## Venous.

سیاهرگی، وریدی

## Vent.

مقعد، منخرج

## Ventilate.

تهویه کردن، تهویه شدن

## Ventilation.

تهویه، هوادهی، هوادمی، عملی است که ضمن آن هوای کثیف از یک محیط بسته خارج می شود و در نتیجه ایجاد خلاء در آن فضا، هوای تمیز از درها و منافذ وارد می - شود. در اثر عمل تهویه، در فضای دستگاه تهویه ایجاد می شود از عمل تهویه برای تمیز سازی هوای محیطهای بسته؛ مثل،



مورغدارهای، کارخانه‌ها، توالت‌ها و غیره استفاده می‌شود.

**Ventilator.**

هواکش، دستگاه تهویه، دستگاهی است برقی که در هنگام روشن بودن هوای خارج و داخل یک فضای بسته را تبادل می‌کند

**Venting.**

باز کردن درجه هوا

**Ventrad.**

جهت شکمی

**Ventral.**

بطنی، شکمی، تحتانی، پایینی

**Ventralis. ventral.**

شکمی، بطنی، (۱) پایینی، به طرف پایین یا سطح شکمی (در حیوانات) (۲) جلو، به طرف جلو یا سطح شکمی (در انسان)

**Ventrally.**

در جهت شکمی، به طرف شکم

**Ventri.**

پیشوندی است به معنی شکم، شکمی

**Ventric.**

بطنی، شکمی، مربوط به شکم یا بطن

**Ventricle.**

بطن، بطن قلب - یک یا دو حفره موجود در قلب نرم تنان و مهره‌داران که جدار آن از عضلات نسبتاً قوی تشکیل شده و وظیفه آن خارج ساختن خون از قلب است. قلب ماهیان و دوزیستان یک بطن، قلب پرندگان و پستانداران دو بطن، و در قلب خزندگان جدار

ناقصی در وسط بطن دیده می‌شود(۲) بطن مغزی - حفراتی هستند در مغز مهره‌داران که در نیمکره‌های مخ و سایر بخشهای مغزی وجود داشته و مایع مغزی نخائی آنها را پر می‌کند

**Ventriculotomy.**

برش بطن

**Ventromedial.**

شکمی - میانی

**Venula.**

سیاهرگ (ورید) کوچک

**Venule.**

ورید کوچک، وریدچه

**Very low density lipoprotein (VLDL)**

لیپوپروتئین‌ها با چگالی پایینی

**Vermicide. anthelmintic; vermifuge.**

کرک کش هر ماده‌ای که کرمهای انگل داخلی را می‌کشد

**Vermiform.**

شبهه کرم، کرمی، کرم مانند

**Vermifuge.**

کرم کش، داروی کرم کش، داروی ضد کرم - هر ماده شیمیایی که برای کشتن کرمهای داخلی انگل به حیوانات خورنده می‌شود.

**Vermis.**

کرمینه، کرمی شکل

**Verruca.**

زگیل

**Vertebrate.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Vertebrata.	مهره‌دار، جانور مهره دار	Vesicouterine.	رحمی - مثانه‌ای
Vertebrates.	مهره داران	Vesicular.	حفره‌ای، کیسه‌ای، حبابی مثانه‌ای، تاولی
Vertebrum.	مهره داران	Vesicule.	حباب، تاول، کیسه، حفره
Vertex.	مهره	Vessel.	رگ، آوند، مجرای برنده
Vertical.	فرق سر	Vessels.	عروق، رگها
Vertigo. Cf. disequilibrium.	عمودی، قائم، واقع در راس	Vestibule. vestibulum.	دهلیز، حفره، گودی، محفظه
Vertigo. Cf. disequilibrium.	سرگیجه، احساس چرخش محیط به دور فرد یا چرخش بدن خود فرد؛ این حالت ممکن است در اثر بیماری گوش داخلی یا اختلالاتی در مراکز وستیبولی یا مجاری دستگاه مرکزی اعصاب باشد. این اصطلاح گاهی اوقات به غلط به معنی هر نوع سرگیجه استعمال می‌شود.	Vestibulum. vestibule.	گودی، دهلیز، حفره، محفظه، فضای توخالی - محفظه یا حفره‌ای است در مدخل یک مجرای بدنی، حفره، محفظه، فضای توخالی - محفظه یا حفره‌ای است در مدخل یک مجرای بدنی؛ یک اصطلاح عمومی برای چنان محفظه‌ای (۲) یک محفظه، فضا، حفره، گودی، فرورفتگی یا تورفتگی یک عضو بدنی که به عضو مشابه دیگری از بدن راه دارد؛ مثل، محفظه پیش دهانی در برخی از پروتوزوآهای (تک یاخته‌ای) مژه‌دار
Vesica.	مثانه	Vestige. Vestigium.	بقای یک ساختمان، بقای یک ساختمان بدنی که در مراحل قبلی رشد فرد فعال بوده است، تا ما اکنون به علت عدم فعالیت به شکل زائیده‌ای کوچک شده و تحلیل رفته موجود است
Vesicant.	تاول زاء، تاول آور		
Vesication.	تاول زدگی		
Vesicle.	کیسه، تاول، حباب		
Vesicogenital.	مثانه‌ای - تناسلی، مربوط به مثانه و دستگاه تناسلی		

**Vestigial.**

مربوط به بقای یک عضو تحلیل رفته

**Vetator.**

مالش دهنده

**Vetch. genus Vicia.**

ماشک، ماش

**Veterinarian.**

دامپزشک، شخصی که با استفاده از داروها یا از طریق جراحی به معالجه و موای حیوانات اشتغال دارد

**Veterinary. Concerning veterinary science.**

دکتر دامپزشک، دامپزشکی، مربوط به علم دامپزشکی - این اصطلاح غالباً به مفهوم کلمه «دامپزشک» اشتباهی استعمال می شود

**VFA. Volatile fatty acids.**

اسیدهای چرب فرار- غالباً اشاره است به اسیداستیک، پروپیوتیک و اسیدبوتیریک که در شکمبه نشخوار کنندگان گاو، بز و گوسفند و غیره، سکوم گوسفند، سکوم و قولون خوک، قولون اسب و سکوم خرگوش تولید می شود.

**Viability. Ability to live.**

قابلیت زیستن، قدرت زنده ماندن - قادر به زندگی بلافاصله پس از تولد یا بیرون آمدن از تخم

**Viability.**

(۱) قابلیت جوانه زدن بذر، قوه نامیه بذر (۲) حالت زنده مانده

**Viable.**

زنده ماندنی، قادر به زیستن (۱) هاگها یا بذوری که قوه نامیه دارند و می توانند جوانه بزنند، (۲) نوزاد یا جوجه‌ای که پس از تولد قادر به ادامه حیات باشد

**Vial.**

شیشه دارو (۱) ظروف کوچک بطری ماندنی که معمولاً برای داروهای مایع یا جامد انسانی یا حیوانی به میزان مناسب برای یک بیمار مصرف می شود. (۲) ظروف شیشه‌ای کوچکی که از آنها برای ذخیره نمونه‌های کوچک آزمایشگاهی استفاده می شود

**Vibrator.**

نوسان ساز، ارتعاشگر

**Vibration.**

ارتعاش، نوسان

**Vibrator.**

ارتعاش دهنده، تکان دهنده

**Vibriosis.**

ویبریوز نوعی بیماری آمیزشی باکتریایی در گاو که می تواند سبب سقط جنین شود

**Vibrissa. vibrissae.**

موهای دراز و ضخیم، مثل، موهای اطراف بینی و پوزه حیوانات و چنان موهایی در سگ و گربه

**Vicia faba**

لوبیا، باقالای علوفه‌ای، باقالا دارای دو وارته Major و Minor است، که Major جهت تولید علوفه سبزی ولی از Minor هم برای

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

تولید علوفه سبز و هم برای تولید دانه استفاده می‌شود.

## Vicia sativa

ماشک، ماش علوفه‌ای گیاهی است یکساله و علفی که ساقه‌هایش مقاومت چندانی ندارد و احتیاج به گیاه دیگری دارد که به آن بیچد.

## Vicilin.

ویسیلین

## Vigor.

نیروی زیستی، نیرو، نشاط، قدرت، انرژی حیوانی یا گیاهی در رشد و نمو یا بروز صفات خاص گونه‌ای

## Vili, genitive and plural of villus.

پرزها، زواید برآمدگیهای عروقی کوچک و انگشت مانند با نخی شکلی که به ویژه در برخی از نقاط یک سطح آزاد یافت می‌شود؛ مثل پرزهای موجود در لایه داخلی روده کوچک و پرزهای موجود در برخی از نقاط سطح خارجی جفت، یعنی، نقاط اتصال جفت به لایه داخلی رحم

## Villikinin.

ویلیکینین، هورمونی است که توسط غدد ابتدای روده باریک در پلاسخ به ورود محتویات معده به روده باریک ترشح می‌شود. ویلیکینین انقباضات متناوب روده باریک و انبساط پرزهای روده را تحریک می‌کند. این عمل موجب اختلاط بیشتر محتویات معده

وارد شده به روده کوچک و افزایش جذب مواد غذایی در روده باریک می‌شود

## Villose.

کرکینه، کرکینه پوش، کرکدار، سطحی با موهای سست و نرم، سطح کرکدار، پرزدار، پوشیده از پرز

## Villous. See villose.

## Villus. Pl. villi.

پرز، یک برجستگی یا زایده عروقی، کوچک، به ویژه روی سطح آزاد برخی غشاهای مخاطی؛ مثل، پرزهای سطح مخاطی روده باریک و پرزهای سطح خارجی جفت رحمی

## Vinculin

وینسولین پروتئینی است که در مکان‌های اتصال سلول همانند ماده زمینه‌ای خارج سلولی به صورت یک قلاب برای اتصال فیلامنت‌های F-اکتین به غشای سلول عمل می‌کند. وینسولین برای اتصال میوفیبریل‌ها با سارکوپلازما نیاز است.

## Vinegar.

سرکه (۱) یک محلول رقیق، ضعیف و ناخالص اسید استیک، به ویژه یک مایع ترش حاوی عمدتاً اسید استیک که از تخمیر آب میوه‌ها، شراب و غیره یا از تقطیر چوب به دست می‌آید. (۲) محلول طبی یک دارو در اسید استیک رقیق

## Vinegar – distilled.

سرکه تقطیری

## Vines.

گیاهان پیچکی

### Viremia.

ویروس خونی، یک عفونت ویروسی که در آن ویروس عامل بیماری وارد خون شده باشد

### Viroid.

ویروئید، یک عامل بیماری که حاوی RNA ولی فاقد پروتئین است

### Viroin.

ویروئین - ذره کامل ویروس

### Virology.

ویروس شناسی

### Virosis.

بیماری ویروسی

### Virucide.

ویروس کش، نوعی ماده شیمیایی یا فیزیکی که ویروسها را کشته یا آنها را غیر فعال می‌کند

### Virulence.

حدت، درجه بیماری زایی درجه بیماری زایی یک میکروارگانیسم که با میزان کشندگی و یا قدرت آن در تهاجم به بافتهای یک میزبان مشخص می‌شود.

### Virulent.

بسیار بیماری‌زا میکروارگانیسمی است سمی، مضر یا مرگ آور که از طریق شکستن مکانیسم‌های دفاعی یک میزبان قادر به بیماری زایی در آن است

### Virulicidal.

مخرب بیماری زایی، قادر بودن به انهدام قدرت بیماری زایی یک ویروس یا دیگر عوامل مضر و خطرناک

### Viruliferous.

حامل یا مولد یک ویروس، حامل یا مولد عوامل بیماری‌زا و خطرناک

### Virus.

ویروس، گروهی از جانداران میکروسکوپی بسیار ریز که بعضی از قسمتهای یک تک یاخته را ندارند و برای ادامه حیات باید درون یاخته‌های زنده تکثیر شوند ویروسها انگل مطلق هستند و اسید هسته‌ای احاطه شه با غشای پروتئینی تشکیل می‌شوند. ویروسها از صافی‌های معمولی عبور می‌کنند. بیماری‌های در انسان، التهاب چند عصب، آبله مرغان و سرماخوردگی معمولی توسط ویروسها ایجاد می‌شوند

### Viscera.

احشاء، تمام اعضای موجود در حفره بزرگ شکم، احشای ماهی شامل برانشی‌ها، قلب، جگر، طحال، معده و روده و محتویات آن است. احشای پستانداران شامل مری، قلب، ششها، جگر، طحال، معده و روده (غیر از محتویات آن) است. احشای طیور شامل مری، قلب، جگر، طحال، معده، چینه دان، سنگ‌دان، تخمهای نارس و روده و محتویات آن می‌باشد

### Visceral.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

احشایی، مربوط به احشاء  
**Visceralis. visceral.**

لایه (طبقه) احشایی  
**Viscerocranium.**

جمجمه‌ای - احشایی  
**Viscometer.**

لزج سنج، گرانروی سنج، ویزکومتر  
**Viscosity.**

چسبندگی، گرانروی، مقاومت یک مایع برای جریان یافتن، غلظت یک مایع؛ درجه چسبندگی یک مایع

**Visual.**  
دیدنی، عینی، بصری

**Vita.**  
زندگی، حیات

**Vital.**  
حیاتی، حیات بخش

**Vitamers.**  
ویتامرها، نوعی ماده که از نظر ساختمانی به یک ویتامین وابسته باشد و مقداری فعالیت بیولوژیکی هم داشته باشد. فعالیت این ماده از نظر بیولوژیکی از ویتامین حقیقی کمتر بوده، اما عوارض ناشی از کمبود ویتامین را تا حدی برطرف می‌کند

**Vitamin.**  
ویتامین، نوعی ماده آلی که به مقدار نسبتاً جزئی در بدن حیوان وظایف مخصوص و ضروری دارد. به عنوان واحد ساختمانی موجود زنده مصرف نمی‌شود و انرژی تولید

نمی‌کنند، ولی برای تغییر شکل انرژی و تنظیم متابولیسم ضروری است. ویتامینها به دو دسته محلول در آب و محلول در چربی تقسیم می‌شوند.

**Vitamin A. antixerophthalmic factor.**  
ویتامین آ، عامل ضد گزروفتالمی - این ماده غالباً مربوط می‌شود به نگهداری بافتهای پوشش کاروتن موجود در گیاهان پیش ماده ویتامین است که در بدن حیوان به ویتامین آ تبدیل می‌شود

**Vitamin B. water soluble B. See vitamin B complex.**  
ویتامین ب، این نام برای اولین بار به موادی که قادر به برطرف کردن بیماری بری بری بودند داده شد. بعدها معلوم شد که مواد مذکور شامل ترکیبات متعدد هستند و به تدریج با شناسایی هر یک آنها را زیر مجموعه‌های ویتامین ب و هر یک را با نامهای مختلف معرفی کرده‌اند

**Vitamin B<sub>1</sub>. See thiamine.**  
ویتامین B<sub>1</sub>، تیامین ضد بری بری

**Vitamin B<sub>2</sub>. See cobalamine.**  
ویتامین B<sub>2</sub>، کوبالامین

**Vitamin B<sub>5</sub>.**  
ویتامین B<sub>5</sub>

**Vitamin B<sub>6</sub>. pyridoxine; pyridoxal; pyridoxamine.**

ویتامین ب ۶، پیریدوکسین، پیریدوکسال، پیریدوکسامین - نوعی ویتامین محلول در آب از گروه ب کمپلکس که در غذاها به سه شکل قابل تبدیل به یکدیگر یافت می‌شود (پیریدوکسین، پیریدوکسال، پیریدوکسامین)

#### Vitamin B<sub>12</sub>. cobalamins.

ویتامین ب ۱۲، کوبالامین - بزرگترین و پیچیده‌ترین ویتامین در بین تمام ویتامینها. قسمت اصلی مولکول آن شامل حلقه پورفیرین است که این حلقه دارای عنصر کبالت است. یک بنیان سیانید ممکن است به کبالت چسبیده باشد که این شکل سیانو کوبالامین یا شکل تجارتي ویتامین ب ۱۲ است.

#### Vitamin B<sub>13</sub>. orotic acid.

ویتامین ب ۱۳، اسیداوروتیک - ساختمان ویتامین ب ۱۳ ناشناخته است، ولی به نظر می‌رسد که حاوی اسید اوروتیک باشد یا در حین تجزیه، آن را تولید کند. تا این زمان ثابت نشده است که این ماده برای بدن ضروری باشد، بنابراین ویتامین بودن آن نامعلوم است. به نظر می‌رسد که این ماده تحت بعضی شرایط موجب تحریک رشد موشهای صحرایی، طیور و خوک شود. در متابولیسم اسید فولیک و ویتامین ب ۱۲، بدن از اسید اوروتیک استفاده می‌کند

#### Vitamin B<sub>15</sub>. pangamic acid

ویتامین ب ۱۵، اسید پنگامیک - یک ویتامین نیست، زیرا تعریف ویتامین در مورد آن صدق نمی‌کند. پانزدهمین ماده است که در گروه ویتامینهای محلول در آب (ب کمپلکس) کشف شد، به همین دلیل نام ب ۱۵ به آن داده شد.

#### Vitamin B complex.

ویتامین ب کمپلکس به استثنای ویتامین ث، بقیه ویتامینهای محلول در آب در گروه ویتامین به کمپلکس قرار می‌گیرند

#### Vitamin B T. carnitine.

ویتامین ب ت، کارنیتین - ماده ای است محلول در آب که در سال ۱۹۴۷ توسط فرانکل کشف شد وی دریافت که کرمی به نام (*Tenebrio molitor*) برای رشد نیاز به ماده‌ای دارد که او آن را ویتامین ب ت نامید. بعدها چون تعریف ویتامین در مورد آن صدق نکرد، نام کارنیتین برای آن انتخاب شد.

#### Vitamin D. antirachitic vitamin; sunshine vitamin.

ویتامین د، ویتامین ضد نرمی استخوان، ویتامین نور خورشید- این ویتامین در حالت خاص ماده‌ای است سفید رنگ، متبلور، بی بو، قابل حل در چربی و حلالهای چربی، غیر قابل حل در آب، مقاوم در برابر حرارت، اکسایش، اسید و قلیا، پیش ماده ویتامین (د) تبدیل می‌شود، اما نور زیاد باعث ایجاد نوعی

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

ترکیب نسبتاً کمی می‌شود که این ترکیب فعالیت ضد راشیتیزی ندارد

## Vitamin F.

ویتامین اف، نامی است که در گذشته به اسیدهای چرب غیر اشباع، یعنی، اسیدلینولئیک و اسید لینولئیک و اسید آراشیدونیک داده شده است. این اسیدها برای حیوانات آزمایشگاهی ضروری هستند. فقدان این اسیدها در جیره غذایی انسان هیچ علائم بالینی به جای نمی‌گذارد، ولی ممکن است برای اطفال ضروری باشد همچنین استفاده از اسیدهای چرب فرار در معالجه اترواسکلروز توصیه می‌شود

## Vitamin G. See vitamin B complex.

ویتامین جی، ویتامین ب ۲، ریوفلاوین

## Vitamin H. See vitamin B complex.

ویتامین اچ

## Vitaminization.

ویتامین افزایی، غنی سازی با ویتامین - افزودن ویتامین به غذاهای انسانی یا خوراکیهای حیوانی

## Vitamin K

ویتامین کا، ویتامین انعقاد خون، عامل ضد خونریزی - این ویتامین برای تشکیل پروترومبین ضروری است کمبود این ویتامین سبب عدم ایجاد لخته خون در هنگام خونریزی و خونروش فراوان می‌شود

## Vitamin L.

ویتامین ال، فاکتورهای L<sub>1</sub> و L<sub>2</sub> که در مخمر یافت می‌شوند برای شیرواری ضروری هستند. اگر چه این فاکتورها به عنوان ویتامین شناخته نشده اند

## Vitamin P.

ویتامین پی، اصطلاحی است که در ابتدا به گروهی از رنگدانه‌های طبیعی موجود در سبزیها، میوه‌ها، گله‌ها و غلات به نام بیوفلاوونوئیدها داده شده است

## Vitamins.

ویتامینها، ترکیبات آلی هستند که به عنوان بخشی از سیستم آنزیمی انجام وظیفه کرده و برای انتقال انرژی و تنظیم متابولیسم ضروری هستند. مقدار مورد نیاز آنها بسیار جزئی است، ولی حیاتی هستند. قبل از کشف ساختمان شیمیایی و ویتامینها، این مواد را با حروف الفبا نام گذاری کرده بودند

## Vitamin Y. pyridoxine; vitamin B<sub>6</sub>.

پیریدوکسین، ویتامین ب ۶، ویتامین وای

## Vitellary.

زرده‌ای، مربوط به زرده

## Vitellicle.

کیسه زده، کیسه یا غشای احاطه کننده زرده انواع تخم

## Vitellin.

ویتلین، نوعی فسفو پروتئین که در زرده تخم‌ها یافت می‌شود.



**Vitellin membrane**

غشای ویتلین

**Vitelline.**

شبه زرده، مربوط به زرده، شبیه یا مربوط به زرده تخم یا تخمک

**Vitellogenesis.**

تولید زرده

**Vitiligo.**

میان مایه (سیتوپلاسم) تخمک، زرده تخمک - میان مایه تخمک پستانداران که حاوی مقدار نسبتاً زیاد مواد غذایی به نام زرده یا دثوتوپلاسم است

**Viviparity.**

پبسی، یک ناهنجاری مزمن پیشرونده پوستی که به صورت لکه‌های سفید و فاقد رنگدانه شده پوست با حاشیه پررنگدانه‌ای تظاهر می‌کند. این عارضه در اثر وجود یک عامل غالب ارثی در فرد بروز می‌کند و به نظر می‌رسد که با مکانیسم خود ایمنی بدن نیز در ارتباط باشد

**Viviparous.**

بچه زایی، زنده زایی

**Vivipary.**

زنده زا، بچه زا تولید نوزاد زنده توسط تقریباً تمام پستانداران، بسیاری از خزندگان و تعداد کمی از ماهیان

**Vocal.**

زنده زایی

**Vocal.**

صوتی - مربوط به صوت یا صدا

**Void.**

مدفوع کردن، ادرار کردن، دفع (ادرار یا مدفوع)

**Volar.**

کف دستی، کف پای، اشاره است یا مربوط است به کف دست و پا که حالت تقعر و خمیدگی دارند. همچنین دلالت دارد بر سطح خم پذیر کف دست، مچ دست، ساعد و آرنج که سطح پشتی آنها خم پذیر نیست.

**Volatile. Easily evaporate.**

فرار، ماده‌ای که به سهولت تبخیر می‌شود

**Voluminous.**

اختیاری

**Voluntary.**

مصرف اختیاری، مصرف اختیاری یک حیوان وقتی مقدار زیادی غذا یا علوفه در اختیارش باشد؛ مصرف غذا طبق میل و اشتهای حیوان

**Voluntary Waiting Period (VWP)**

دوره استراحت اختیاری

**Volvulus.**

پیچ خوردگی روده، پیچ خوردگی روده‌ها که ممکن است سبب انسداد روده شود

**Vomit.**

استفراغ، استفراغ کردن (۱) موادی که از معده بالا می‌آید و از دهان یا سوراخهای بینی خارج می‌شود (۲) استفراغ کردن، بالا آمدن مواد از معده و خارج شدن از دهان یا منخرین

**Vomiting.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

استفراغ، دفع غیرارادی محتوای معده از دهان

با زور

**Vulnerable.**

آسیب پذیر، حساس به زخم، حساس به

بیماری مسری

**Vulnus.**

زخم ، قرحه

**Vulva.**

فرج ، لایه‌های گوشتی که انتها یا بخش

خارجی مهبل را تشکیل می‌دهد.

**Vulvitis.**

التهاب فرج

**W**

**Wafered.**

ویفر شده، ویفر ، خوراکی است که توسط

فشردن به شکلی معمولاً با قطر یا برش

عرضی بیشتر از طول درمی‌آید. اشاره است

به خوراکی‌های الیافی؛ مثل، ویفر یونجه خشک

**Wall. See cell wall.**

دیوار، دیواره، جدار

**Walnut comb**

تاج گردویی

**Warble fly**

خرمگس

**Warfarin.**

وارفارین، اولین ترکیب انعقادی است که در

سالهای اخیر موشها در برابر آن مقاومت نشان

داده‌اند

**Warm.**

گرم

**Warm barn**

اصطبل گرم گوساله، نوعی گوساله دانی که

دمای درون آن بیشتر از دمای بیرون است.

**Warm confinement**

جایگاه گرم محصور

**Warm up.**

گرم کردن، گرم شدن، آماده کردن، آماده شدن

- تغذیه گاوها یا گوساله‌ها با خوراک متراکم

برای یک مدت کوتاه به طوری که اثر آن

معلوم شود اما پروار نشوند

**Warp**

نخ‌های تار

**Wart.**

زگیل

**Wash.**

شستن، شستشو دادن

**Washed.**

شسته، شستشو داده شده

**Washed wool**

پشم شسته

**Wasp.**

زنبور زرد، زنبور وحشی

**Waste. See refuse.**

فضولات، مدفوع و ادرار، ضایعات هر چیز،

پس مانده غذای حیوان یا انسان

### Waste food

پسمان‌های خوراکی، ضایعات خوراکی

### Wastes.

تلفات، فضولات، ضایعات

### Wasty.

پرافت، حیوان پرافت، حیوان پر چربی، حیوان

شکم پر- (۱) حیوانی که چربی زیادی در لاشه

دارد و نیاز زیادی به تمیز کردن لاشه ان از

چربی است (۲) حیوانی که شکم بسیار پری

دارد

### Wasty wool

پشم ضایعاتی

### Water. H<sub>2</sub>O.

آب، اکسید هیدروژن

### Water trough

آبخوری، ظرف آبخوری حیوانات

### Waterer.

مخزن آب، آبدان، آبخوری

### Waterfowls

پرندگان آبی

### Watering.

آب دادن

### Water out.

تامین آب، تامین آب آشامیدنی کافی در یک

زمان برای حیوانات یا پرندگان

### Waters.

آبها، پهنه‌های آبی، جویبارها، رودخانه‌ها،

دریاها و غیره

### Watery. See pasty.

آبکی، آبدار، در گوشت، اشاره است به لاشه

نرم و پروار نشده با رطوبت ظاهری بالا

### Wattle.

ریش، ریش پرندگان، هر یک از دو زائده

برگ مانند گوشتی که در زیر آرواره پایین

پرندگان وجود دارد و نوع بافت آنها شبیه

بافت تاج است.

### Wavelength (Wave length)

طول موج

### Wavy.

موج دار، موج، پر موج

### Wax.

موم، مومی شکل، (۱) هر ماده‌ای که از نظر

شکل و مورد استفاده مشابه موم زنبور عسل

باشد. موم طبیعی از چربیها ساده تشکیل شده

و شامل، استرهای اسیده‌ای چرب در روغنها

و چربیها است. اصطلاح موم در مورد

جامداتی که نه چرب هستند، نه محلول و در

دمای نسبتاً پایین ذوب می‌شوند؛ مثل، موم و

پارافین به کار می‌رود (۲) موم گیاهی

### Wean.

از شیر گرفتن، (۱) مجبور کردن نوزاد به

وابسته نبودن به شیر مادر (۲) عادت دادن

پرند جوان به زندگی در غیاب حرارت

مصنوعی

### Weaned.

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

از شیر گرفته، زمانی است که به گوساله شیر و یا جایگزین شیر داده نمی‌شود و از شیر گرفته می‌شود.

## Weaner.

(۱) هر یک از وسایلی که برای ممانعت نوزاد حیوان از شیر خوردن از مادر به کار می‌رود. (۲) یک بره ۵ تا ۱۲ ماهه، قبل از اینکه دندانهای دایمی آن در آید. (۳) هر بره از زمان شیرگیری تا زمانی که پشم چینی شود (۴) یک گوساله از شیر گرفته (۵) خوک که به سن از شیرگیری رسیده یا از شیر گرفته شده باشد.

## Weaning.

از شیرگیری، از شیر گرفتن

## Weanling.

از شیر گرفته، حیوانی که به تازگی از شیر گرفته شده باشد

## Wear.

(۱) پوشیدن (۲) فرسایش

## Wearing.

فرسایش، سایش

## Weather.

هوا، تغییر فصل، آب و هوا، تحت تاثیر هوا قرار گرفتن

## Weathered.

هوادیده، آفتاب زده، باران خورد، (۱) اشاره است به تجزیه یا متلاشی شدن فیزیکی و شیمیایی سنگها تحت شرایط طبیعی (۲) اشاره است به محصولی که تحت شرایط جوی

نامرغوب شده باشد؛ یعنی در اثر قرار گرفتن در معرض هوا، آفتاب و نزولات آسمانی ارزش آن کم شده باشد

## Weathering.

فرسایش در اثر هوا، هوازدگی، خرد و تجزیه شدن - کلیه اعمال بیولوژیکی، شیمیایی و فیزیکی که باعث می‌شوند سنگها در سطح یا نزدیک سطح خاک تجزیه و متلاشی شوند

## Weed.

(۱) علف هرز (۲) وجین کردن

## Weedy

پر از علفه هرز

## Week. Wk.

هفته

## Weevil.

سر خرطومی، شیشه

## Weighback. Orts.

غذای پس مانده، غذایی که در آزمایشات تغذیه‌ای، هضمی یا تعادلی از جلوی حیوان اضافه می‌آید

## Weight per volume

وزن حجمی

## Weightlessness.

بی وزنی

## Well.

چاه

## West.

غرب، مغرب، خاور، کشورهای غربی

## Western.

غربی، به طرف غرب

**Wet.**

مرطوب، بارانی، خیس، تر، خیس کردن، (خیس، تر، نمناک یا مرطوب کردن، آب پاشیدن آب دادن به یک گیاه (۲) هوای بارانی (۳) نمناک، پوشیده از آب، خیس داده در آب، یا اشباع شده با آب، (۴) تر کردن، خیس کردن، باریدن

**Wet blue**

پوست دباغی شده

**Wet pluck**

پرکنی مرطوب

**Wet rendered**

بخار پز، بخار پخته

**Wether.**

بره اخته، بزغاله اخته

**Wettable**

خیس شدنی، مرطوب شدنی، اشاره است به پودر یا گردی که به سهولت با آب مخلوط می‌شود.

**Wetters.**

خیس کننده‌ها

**Wetting agent**

ماده خیس کننده

**Whale.**

نهنگ، بالن، وال

**Whatman.**

واتمن، نوعی کاغذ صافی که به نام کاشف آن خوانده می‌شود

**Wheat.**

(۱) صدف حلزونی شکل (۲) تورم حاصله از نیش زدن پشه مالاریا روی پوست (۳) ورم جای شلاق (۴) کورک - یک برآمدگی معمولاً دایره‌ای و سخت روپوستی که غالباً با سوزش و خارش همراه است. این عارضه به دنبال تحریک یا دیگر شرایطی که باعث افزایش قابلیت نفوذ دیواره‌های عروقی پوست می‌شود. رخ می‌دهد.

**Wheat. genus Triticum. Family Graminae.**

گندم، هر یک از گونه‌های جنس گندم (تریتیکوم) از خانواده گندمیان (گرامینه)؛ گندم گیاهی است یک ساله از خانواده گندمیان که در جهان از نظر تولید دانه خوراکی اهمیت استراتژیکی دارد و مهمترین غله جهان محسوب می‌شود. از آرد دانه گندم در تهیه نان و سایر محصولات نانوبی و شیرینی‌پزی و برخی محصولات غذایی فرآوری شده استفاده می‌شود. از دانه گندم مرغوب در تغذیه دام و طیور استفاده نمی‌شود، زیرا مصرف غذایی برای انسان دارد در شرایط فراوانی و ارزانی و نیز از گندمهای نامرغوب برای آردسازی و از فرآورده‌های فرعی آرد سازی از گندم در تغذیه دام و طیور استفاده می‌شود.

**Wheaten.**

گندمی، گندمگون، مربوط به گندم

**Whey.**

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

آب پنیر، در پنیر سازی، آب و مواد جامد شیر که پس از جدا کردن لخته (پنیر)، باقی می ماند. آب پنیر حاوی ۳۹/۵٪ آب و ۶/۵٪ لاکتوز، پروتئین، مواد معدنی، آنزیمها، ویتامینهای محلول در آب و مقادیر جزئی چربی است

Whinny.

شیهه آرام اسب

Whipicide.

داروی کشنده کرمهای شلاقی

Whipworm.

کرم شلاقی

whitefleece

فلیس (دسته پشم) سفید

Whitening.

سفید کردن

Whiteside test

آزمون وایت ساید (آزمایشی برای بررسی ورم پستان)

Whorl.

پیچ، حلقه، موی حیوان

wiener

نوعی سوسیس

Wild.

خودرو، وحشی

Wild grain

چرم طبیعی

Wilt.

پژمرده شدن، پلاسیدن، خم شدن

Wilted.

پژمرده، پلاسیده

Wilting.

پژمردن، پژمرده شدن، پلاسیدن

Wiltness.

پژمردگی

Wind.

باد، در معرض بار گذاردن

Windblown.

باد برد، جابجا شده یا حرکت داده شده توسط باد

Windbound.

متوقف شده توسط باد، حرکتی که در اثر وزش باد مخالف متوقف یا کند شده باشد

Windbreak.

بادشکن، دیواری از مصالح ساختمانی، رستنی ها یا درختان که به منظور جلوگیری از وزش مستقیم باد به طرق یک محل، مقابل آن احداث یا کاشته می شود؛ مثل، بادشکن در اطراف مرغداریها ایجاد می کنند تا از وزش مستقیم باد به طرف مرغداری ممانعت شود

Windgall.

دمل پای اسب

Windiness.

نفخی، نفاخی، بادداری، نفخ داری، حالت نفخ دار شکم حیوانات

Windowless.

بدون پنجره

Windowpane. Hophopsetta maculate.

نوعی ماهی پهن و خالدار آمریکایی

Windproof.

ضد باد، مقاوم در مقابل باد

Windrower.

ردیف کن

Windward.

روبه باد، به طرف باد

Windy.

۱) پر باد، باد خیز، طوفانی، (۲) نفخ دار، پر نفخ، نفاخ

Wine.

شراب، مایعی است الکلی که از تخمیر برخی از میوه‌ها؛ مثل انگور، سیب و غیره به دست می‌آید

Wing.

۱) پره، باله، بال، بادبان (۲) نوع، رقم (۳) بانما

Winglet.

بالچه، بالک کوچک، زایده بال مانند

Winglike.

بال مانند، شبه بال

Winker.

چشم بند اسب

Winter.

زمستان - آخرین فصل سال

Winter.

زمستان‌گذرانی، زمستان را گذراندن با حفظ سرزندگی یا شادابی در خلال زمستان

Winterer.

زمستانه، حیواناتی که در فصل زمستان با استفاده از علوفه خشک، سیلوی علوفه، مود خشبی یا مخلوطی از آنها با یا بدون مقداری اندکی خوراک مکمل تغذیه می‌شوند و هدف

از نگهداری آنها در زمستان، تغذیه آنها در مراتع و چراگاههای غنی بهار و تابستان به همراه خوراک مکمل و پروار کردن آنها است

Wintering.

نگهداری و تغذیه زمستانه، (۱) مراقبت، تغذیه و نگهداری دامها در خلال ماههای زمستان (۲) تغذیه دامهای غیر تولیدی با علوفه خشبی کم ارزش در طول زمستان

Wiry wool

پشم سینکی

Wisconsin mastitis test (WMT)

آزمون ورم پستان ویسکانین

Withdrawal feed

حذف برخی مواد از جیره

Withdrawal time

مدت زمان عرضه نکردن شیر یا گوشت برای مصرف پس از استعمال داروها به ویژه آنتی‌بیوتیک‌ها.

Withering.

خشک شدن

Withers.

جدوگاه، برآمدگی یا ستیغی است در قاعده گردن و بالای شانه‌های حیوانات مزرعه‌ای

Wolf.

گرگ

Woodenware.

آلات چوبی، انواع وسایلی که با چوب ساخته می‌شود

Woods.

جنگل

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Wool.

پشم، الیاف مجعدی که روی پوست گوسفند

و دیگر حیواناتی با پوشش پشمی می‌روید

Wool wax, wool fat.

چربی پشم، روغن پشم

Wooltype

تیپ پشم

Work.

کار، هر نوع کار، کار جمع آوری گاوها

توسط اسب

Worm.

کرم، هر موجود زنده کوچک نرم تن و بی‌پا،

مثل، لارو حشرات، کرم خاکی، کرم ابریشم و

غیره

Wormed.

کرم کشی شده، اشاره است به حیوانی که

داروی ضد کرم (کرم کش) به آن خورانده

شده باشد

Wormer. dewormer.

کرم کش، ضد کرم، نوعی محصول تجاری

که حاوی داروی ضد کرم باشد و دارو را

توسط لوله معدی، خوراک یا آب یا توسط

سرنگ برای مبارزه با انگ‌های داخلی

استعمال می‌کنند.

Wort

مایع قندی یا ماده تخمیری (گیاه خیسانده که

هنوز تخمیر نشده).

Wound.

زخم

Wpium.

تریاک

Wrapping.

در پوشش پیچاندن، کشیدن یک لایه نازک از

جنس مشمع و غیره روی محصول یا ظرف

محتوی محصول به منظور جلوگیری از عدم

نفوذ هوا به داخل ظرف؛ مثل، مشمع پیچی

گوشت مرغ و غیره

Wriggler.

لارو (کرمینه) پشه

Wry neck

پیچ خوردگی گردن (wry-neck) در

گله‌های مادر، به ویژه خروس‌ها مشاهده شده

است، که ممکن است به واسطه اختلال در

سوخت و ساز اسیدهای آمینه باشد. این

عارضه تنها یک اختلال اسکلتی محسوب

نمی‌شود و به نظر می‌رسد که با سوخت و

ساز نیاسین یا تربیتوفان در ارتباط باشد.

WSC. Water soluble carbohydrates.

کربوهیدرات‌های قابل حل در آب -

کربوهیدرات‌های سهل هضم که شامل قندهای

ساده، دو قندیها و نشاسته می‌شود

WSV. Water soluble vitamins.

ویتامین‌های گروه ب (ب کمپلکس) ویتامین

ث و ویتامین PP می‌شود

Wt. weight.

وزن





**X chromosome.**

کروموزم ایکس، هر یک از دو کروموزوم جنسی X در جنس ماده که وقتی با کروموزوم X جنس نر به فرزند منتقل شود، فرزند ماده یا دختر می‌شود و وقتی با کروموزوم Y جنس نر به فرزند منتقل شود فرزند نر یا پسر می‌شود

**Xanth-, xantho-**

زرد، پیشوندهای هستند به معنی «زرد» که برای نامگذاری نمکهای کبالت آمونیاکی زرد یا مایل به قهوه‌ای به کار می‌روند

**Xanthate.**

زانتات، گزانتات، استرهای اسید زانتیک (گزانتیک) که یک اسید ناپایدار است

**Xanthein.**

زانتین، گزانتین، نوعی ماده رنگی است که به صورت محلول در شیر سلول گیاهی یافت می‌شود

**Xanthic.**

مایل به زرد، صفرای

**Xanthin.**

زانتین، گزانتین - نوعی ماده واسطه رنگی در متابولیسم پورینها، این ماده برای اولین بار از سنگهای صفرای جدا شد این ماده در جگر، لوزالمعده، مخمرها، سیب زمینی، قهوه، چای، روناس و گل زرد یافت می‌شود

**Xanthin oxydase**

یکی از آنزیم های موجود در شیر به غشای گویچه های چربی متصل است و گزانتین را تجزیه می‌کند و اسید اوریک آزاد می‌کند.

**Xantho-. See xanth-**

زرد، پیشوندی است که دلالت بر زردی می‌کند

**Xanthophylls. C<sub>40</sub> H<sub>56</sub> O<sub>2</sub> See anthoxanthin.**

زانتوفیل، گزانتوفیل - ترکیبی است به رنگ سیاه مایل به قهوه‌ای که معمولاً در گیاهان با کلروفیل و کاروتن همراه است و بر حسب غلظت آن موجب ایجاد رنگ طلائی مایل به زرد تا عاجی می‌شود

**Xanthosis.**

زانتوز، گزانتوز، تغییر رنگ مایل به زرد؛ استحاله توام با ایجاد رنگدانه‌های مایل به زرد

**Xenogeneic.**

انتقال ناجور، پیوند ناجور، پیوند یک بافت از یک گونه حیوان به گونه‌ای دیگر

**Xenograft.**

پیوند غیر خودی، نوعی پیوند که در آن دهنده و گیرنده پیوند از گونه‌های مختلف باشند

**Xeric.**

خشک

**Xerophthalmia.**

خشکی قرنیه، خشکی و کدری قرنیه چشم حیوانات و انسان در اثر ویتامین (A) گزوفتالمی در حیوانات بیشتر در مواردی اتفاق می‌افتد که دامها دسترسی به علوفه سبز

# شهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

یا خوراک حاوی کاروتن کافی نداشته باشند. در کودکان، بیشتر در مواقعی اتفاق می‌افتد که دسترسی به شیر کامل، کره، سبزیها و میوه‌ها نباشد. به محض مشاهده علائم این بیماری تغذیه‌ای، باید از مکمل ویتامین (A) در تغذیه حیوان یا انسان مبتلا استفاده کرد تا از عوارض بعدی آن که کوری است جلوگیری شود

## Xerophyte.

خشک زی

## Xerosis.

خشکی پوست، خشکی قرنیه، عارضه‌ای است که به صورت خشکی پوست یا خشکی قرنیه چشم ظاهر می‌کند و علت آن معمولاً کمبود ویتامین A است

## Xerostoma.

خشکی دهان

## Xerothermic.

خشک و گرم، شرایط آب و هوایی خشک و گرم؛ هر شرایطی که با خشکی و گرمی توأم باشد

## Xiphisternum.

زایده خنجری

## Xiphoid.

خنجری شکل

## Xylan.

زایلان، گزیلان، سلولوزان، نوعی چند قندی پیچیده که در گیاهان با سلولز همراه بوده و رنگ آن زرد است

## Xylanthrax. Charcoal.

زغال چوب

## Xylem.

بافت چوبی، آوند چوبی

## Xylitol. C5H12O5.

الکل زایلیتون، نوعی الکل قندی است و قتی گروه آلدئیدی قند پنج کربنه زایلوز با یک گروه هیدروکسیل جایگزین شود، الکل‌ی به نام زایلیتول تشکیل می‌شود

## Xylose.

زایلوز، گزیلوز، قند چوب، نوعی قند متیلور پنج کربنه و مواد گیاهی؛ مثل، چوب افرا، چوب گیلاس، کاه و پوسته بادام زمینی یافت می‌شود این قند یکی از فراوانترین قندهای موجود در جهان است، اما به عنوان منبع انرژی برای بدن اهمیت چندانی ندارد. در طبیعت زایلوز به شکل آزاد یافت نمی‌شود، بلکه به صورت پرقندی یا پولیمر زایلوز وجود دارد. مصرف الکل شیریم مزه زایلوز که زایلیتول نام دارد در بعضی رژیم‌های غذایی انسانی از نظر ادراه دارو و غذای آمریکا بلامانع است.

**Y****Y. ythrium.**

ایتریوم

**Yak.**

گاو نر نوعی گاو نر با شاخها و موهای بلند که بیشتر در آسیای مرکزی یافت می‌شود

**Yard. yd.**

یارد (۱) یک مقیاس اندازه‌گیری طول برابر با سه فوت با ۳۶ اینچ یا ۰/۹۱۴۴ متر (۲) ناحیه‌ای در خارج از ساختمان خانه که معمولاً کف بتنی یا سنگفرش دارد و با دیوار احاطه شده باشد (۳) ناحیه‌ای از یک زمین که به منظور خاصی اختصاص داده شده باشد

**Yardage.**

مقیاس طول یا مساحت بر حسب یارد

**Y chromosome. Y**

کروموزم، یکی از کروموزوم جنسی نرها (دیگری کروموزوم X است که وقتی با هر یک از دو کروموزوم جنس ماده (جنس ماده دو کروموزوم X دارد)، به فرزند منتقل شود، فرزند نر یا پسر می‌شود. چنانچه کروموزوم جنسی X پدر با کروموزوم جنسی X مادر به فرزند منتقل شود، فرزند ماده یا دختر می‌شود

**Yean.**

زایمان، بزغاله زایی، بره زایی، زاییدن یک نوزاد، بویژه توسط بز و گوسفند

**Yeanling.**

بره بزغاله، دام یکساله به بالا و کمتر از دو سال

**Year.**

سال، مجموع روزهای یک سال که ۳۶۵ روز است و در سالهای کبیسه ۳۶۶ روز است

**Yearling.**

یک ساله، یک ساله تا دوساله، گیاه یا حیوان یک ساله - گیاه یا حیوانی که بیش از یک سال و کمتر از دو سال سن داشته باشد؛ مثل، اسب در سال اول زندگی و گوسفند، بز، گاو گوشتی و گاو شیری در ۱۲ تا ۱۸ ماهگی

**Yearock.**

مرغ یک ساله

**Yeast.**

مخمر، خمیر مایه (۱) یک توده مایل به زرد متشکل از قارچهای تک سلولی میکروسکوپی از خانواده ساکارومیتها که موجب تخمیر در آب میوه‌ها، خمیر و غیره می‌شود. این قارچها ممکن است به طور غیر جنسی با تقسیم و جدا شدن سلول‌ها به دو بخش مساوی تکثیر شوند (۲) تخمیر شدن، ورآمدن، مایه خمیر زدن

**Yeastly.**

خمیر مایه‌ای، مخمری، مثل مخمر

**Yield.**

تولید، بازده یک تولید، محصول، بازده، ثمره دادن - مقدار تولید یک محصول که از کشت یا رشد به دست می‌آید؛ مثل، تولید پنج تن گندم در هکتار (۲) بازده پشم - درصد پشم تمیز یا شسته شده که پس از شستشو و

# فهرنگ لغت تخصصی علوم دامی

زدودن چربی و آشغال از آن به دست می‌آید  
(۳) بازده لاشه - نسبت وزن لاشه به وزن  
زنده دام (۴) تولید کردن محصولات در نتیجه  
کشت یا رشد؛ مثل، تولید میوه از یک درخت.  
Yielding.

ثمر دادن

Yield leather

درصد چرم

Yield revenue.

بازده، بازده محصول

Yoghurt.

ماست، نوعی فرآورده لبنی نیمه جامد تخمیر  
شده که از افزودن باکترهای ماست ساز یا  
خود ماست به شیر جوشیده کامل، شیر کم  
چرب پس چرخ ولرم و نگهداری آن در دمای  
۳۷ درجه سانتی‌گراد به مدت ۵ تا ۸ ساعت به  
دست می‌آید.

Yolk.

(۱) عرق چرب پشم (۲) زرده، زرده تخم، زرده  
تخم مرغ، بخش زرد رنگ تخم پرندگان که  
در سطح آن صفحه رویانی قرار دارد و از آن  
جنین رشد می‌کند. باقی مانده زرده به علاوه  
سفیده، مواد غذایی مورد نیاز برای رشد جنین  
را تامین می‌کند.

Yolk.

روغن پشم، ماده چربی که از پشم گوسفند  
می‌گیرند؛ تمام مواد موجود روی پشم چیده  
شده

Yolk.

قسمت میانی؛ قسمت اصلی، بهترین بخش  
یک جسم

Yolky.

شبهه زرده تخم، چرب، دارای روغن پشم

Young.

جوان، فرزند جوان، بچه

Z

Zacate.

مرتع، علفزار، علف

Zea.

جنس ذرت

Zeaxanthin. See xanthin. See  
xanthophylls.

زیزانتین نوعی کاروتینوئید الکلی که رنگدانه  
ذرت زرد است، اما هیچ فعالیت و تیامین (A)  
ندارد. در طبیعت به وفور و به طور توأم با  
گزانتول یافت می‌شود.

Zebra.

گورخر، گور اسب، یک حیوان آفریقایی  
وحشی که مشابه اسب بوده، اما رنگ آنها  
متشکل اس از نوارهایی به رنگ سیاه یا سیاه  
مایل به قهوه‌ای و سفید در سرتاسر بدن

Zebu.

نژاد زبو، سویه‌ای گاو است که منشاء آن هند،  
چین و شرق آفریقا است. از نژاد زبو به عنوان  
حیوانی کاری، برای تولید گوشت و نیز برای  
تولید شیر استفاده می‌شود. کوهان بزرگ روی

شانه‌ها، گوشته‌های آویخته و غبغب بزرگ از مشخصات این نژاد است.

### Zein.

زئین، زئین، پروتئینی است که از ذرت مشتق می‌شود. این پروتئین از نظر اسیدهای آمینه لیزین و تریپتوفان کمبود دارد.

### Zeolit

زئولیت، اولین بار حدود ۲۵۰ سال قبل یعنی سال ۱۷۵۶ توسط معدن شناس سوئدی بنام فردریک کرنستدت (Fredrick cronstedt) کشف شد. زئولیت از دو کلمه یونانی zein (جوشان) و lithos (سنگ) به

معنی سنگ‌های جوشان (Boiling Stones) اقتباس نموده. اولین زئولیت کشف شده استیلیت (stilbite) بود که در سال ۱۷۵۶ کشف شد و معروف‌ترین و فراوان‌ترین زئولیت طبیعی کلینوپتیلولیت (clinoptilolite) در سال ۱۸۹۰ کشف شد.

### Zeta potential

در سطح ذرات کلونیدی نظیر کازئین دو لایه الکتریکی وجود دارد و اختلاف پتانسیل الکتریکی بین این دو لایه پتانسیل زتا نامیده می‌شود که از عوامل پایدارای دیسپرسیونها محسوب می‌گردد.

### Zimmermain.

نوعی سیم بخیه آلومینیومی

### Zinc ,(Zn)

روی، فلز روی (۱) نوعی عنصر فلزی کم نیاز برای گیاهان و حیوانا که به مقدار جزئی در خاک یافت می‌شود. این عنصر که به مقدار جزئی در خاک یافت می‌شود. این عنصر در تغذیه گیاهان، حیوانات و انسان ضروری محسوب می‌شود، اما مقدار نیاز به آن بسیار جزئی است و جز عناصر معدنی کم نیاز (terrace elements) طبقه بندی می‌شود (۲) رویین، دارای فلز روی (۳) رنگ قرمز مایل به آبی

Zincite. ZnO. See zinc oxide.

اکسید طبیعی روی، سنگ معدن روی، زینسیت

### Zn<sub>3</sub>P<sub>2</sub>.

گردی است به رنگ خاکستری تیره یا سیاه که در آب حل نمی‌شود، بویی شبیه بوی کاربید دارد و به صورت طعمه مسموم بت مواد مختلف؛ مانند، دانه گندم، ذرت، آفتابگردان، هویج، سیب‌زمینی و غیره برای مبارزه با انواع موش‌های خانگی و صحرایی مصرف می‌شود. Zogamy.

تولید و تکثیر جنسی حیوانات

### Zona.

منطقه

### Zona pellucida

ناحیه شفاف، زوناپلوسیدا، غشاء میوکوپلی ساکاریدی (mucopolysaccharide) و روشنی که پیرامون اووسیت تشکیل می‌شود.

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

Zona reaction

واکنش زونا

Zonal.

منطقه‌ای، ناحیه‌ای

Zonary.

منطقه‌ای

Zone.

(۱) ناحیه، نوار، منطقه (۲) ناحیه بندی، منطقه بندی - تقسیم بندی یا علامت گذاری یک مکان به نواحی مختلف (۳) تخصیص یک ناحیه به بهره برداری خاص؛ مثل، اختصاص دادن یک ناحیه به کشاورزی، ایجاد کارخانه- های صنعتی و غیره .

Zonular.

منطقه‌ای

Zoo.

حیوان، جانور، باغ وحش، پیشوندی است ترکیبی که دلالت می‌کند بر رابطه با / یا وابستگی به حیوانات یا حیات وحش؛ مثل، zoology (جانور شناسی)

Zoogony

زنده‌زایی

Zoological.

جانور شناختی، وابسته به جانور شناسی

Zoologist.

دانشمند علم جانور شناسی، جانورشناس - فردی که در مطالعه علمی جانوران و رفتار آنها تخصص دارد

Zoology.

جانور شناسی

Zoometry.

اندازه گیری اندامهای جانوران

Zoonose.

بیماری مشترک، بیماری مشترک بین انسان و

دام

Zoonoses. pl. of zoonose.

بیماریهای مشترک، امراض و عفونتهایی هستند که به طور مشترک بین انسان و دام

Zoonotic

بیماری مشترک انسان و دام

Zoophilic

حیوان دوست

Zooplankton.

پلانکتون جانوری، جانورانی هستند بسیار ریز که به صورت شناور در دریا یافت می‌شوند بسیاری از انواع ماهیها از پلانکتونهای جانوری و گیاهی تغذیه می‌کنند.

Zoosemiotics

نشانه شناسی جانوری

Zoospermia

زواسپریمیا، حضور اسپرم زنده در منی انزال شده.

Zootomy.

تشریح حیوانات

Zootoxin

سم جانوری

Zwitterion.

زوئتریون، اصطلاحی است برای توصیف خواص اسیدهای آمینه، وقتی اسیدهای آمینه

در یک محلول یونیزه می‌شوند، برحسب نیاز محلول، به صورت اسید یا باز عمل می‌کنند. این خاصیت، اسدهای آمینه را با فرهای خوبی می‌سازد.

**Zygoma.**

گونه، وجنه، لپ

**Zygomatic.**

گونه‌ای، وجنه‌ای

**Zygote.**

تخمک لقاح یافته، تخمک بارور شده یک سلول دپلوئید ایجاد شده به وسیله ترکیب گامتهای نر و ماده‌ها پلوئید.

**Zymase.**

زیماز، آنزیمی است که با عمل تخمیر، قند را تبدیل به الکل می‌کند.

**Zymogen.**

زیموژن، پیش آنزیم، بعضی از آنزیمها شکل غیر فعال دارند که تحت شرایط از قبیل PH و یا اثر آنزیمهای دیگر، فعال می‌شوند؛ مثل پپسینوژن و تریپسینوژن که پس از ترشح توسط لوزالمعده در محیط روده باریک فعال شده و به پپسین و تریپسین تبدیل می‌شوند.

**Zymoid.**

دارای خواص مخمر، تخمیری

**Zymology.**

تخمیر شناسی، مخمر شناسی

**Zymolysis.**

آبکافت آنزیمی، تغییرات حاصل از عمل آنزیمهای.

**Zymotic**

زیموتیک، تخمیری

**Zymurgy.**

زیمورجی، شاخه‌ای از شیمی کاربردی که در آن از تخمیر بحث می‌شود.

# فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

## اختصارات

<b>ADAS</b>	مرکز مشاوره و توسعه کشاورزی	<b>BV</b>	ارزش بولوژیکی
<b>ADF</b>	الیاف غیر محلول در شوینده اسیدی	<b>BUN</b>	نیترژن اوردهای خون
<b>ADIN</b>	نیترژن غیر محلول در شوینده اسیدی یا نیترژن غیر قابل هضم در شوینده اسیدی	<b>CDM</b>	ماده خشک تصحیح شده
<b>ADIP</b>	پروتئین غیر محلول در شوینده اسیدی	<b>CFU</b>	تعداد کلنی های تشکیل شده
<b>AFRC</b>	مرکز تحقیقات کشاورزی و غذا	<b>CNCPS</b>	سیستم پروتئین و کربوهیدرات خالص کرنل پروتئین خام
<b>ALP</b>	سطح تولید حیوان	<b>CP</b>	پروتئین خام
<b>ARC</b>	شورای ملی کشاورزی	<b>CS</b>	نمره امتیاز بدن
<b>ATP</b>	آدنوزین تری فسفات	<b>DCAD</b>	اختلاف کاتیون-آنیون خوراک
<b>BCS</b>	نمره وضعیت بدنی	<b>DCP</b>	پروتئین خام قابل هضم
<b>BF</b>	چربی خالص شیر	<b>DE</b>	انرژی قابل هضم
<b>BHB</b>	بتا هیدروکسی بوتیرات	<b>DLWG</b>	اضافه وزن روزانه
<b>BMR</b>	نرخ متابولیسم پایه	<b>DLWL</b>	کاهش وزن روزانه
<b>BST</b>	سوماتوتروپین گاوی	<b>DM</b>	ماده خشک
<b>BW</b>	وزن بدن	<b>DMB</b>	بر پایه ماده خشک
		<b>DMI</b>	ماده خشک مصرفی
		<b>DOMD</b>	ماده آلی قابل هضم در ماده خشک (تعیین شده بوسیله آون حرارتی)



<b>DOMDc</b>	ماده آلی قابل هضم در ماده خشک تصحیح شده	<b>HR</b>	نرخ گرما
<b>DUP</b>	پروتئین عبوری قابل هضم	<b>IU</b>	واحد بین المللی
<b>e.g.</b>	به عنوان، مثال	<b>LCFA</b>	اسید های چرب بلند زنجیر
<b>EAAI</b>	شاخص اسیدهای آمینه ضروری	<b>LCT</b>	دمای بحرانی پایینی
<b>ECF</b>	مایعات خارج سلولی	<b>M/D</b>	نسبت انرژی قابل متابولیسم به ماده خشک خوراک
<b>EDTA</b>	اتیل دی آمین تترا استات	<b>MHC</b>	فاکتورهای سازگاری
<b>EE</b>	چربی خام، عصاره اتری	<b>نسجی</b>	
<b>ERDP</b>	پروتئین قابل تجزیه موثر	<b>MIDF</b>	الیاف غیر محلول در شوینده اسیدی روش نوین
<b>FCM</b>	شیر تصحیح شده برای چربی	<b>MAFF</b>	وزارت کشاورزی، شیلات و غذا
<b>FFA</b>	اسید های چرب آزاد	<b>ME</b>	انرژی قابل متابولیسم
<b>FI</b>	مصرف خوراک	<b>MMA</b>	اسید متیل مالونیک
<b>FME</b>	انرژی قابل متابولیسم قابل تخمیر	<b>MP</b>	پروتئین قابل متابولیسم
<b>GE</b>	انرژی خام	<b>MUN</b>	نیترژن آورده ای شیر
<b>GPV</b>	ارزش کل پروتئین	<b>NCDG</b>	قابلیت هضم سلولازگاما ماناز خنثی
<b>GSPx</b>	گلوکاتیون پراکسیداز	<b>NDF</b>	الیاف غیر محلول در شوینده خنثی
<b>HI</b>	افزایش گرما	<b>NE</b>	انرژی خالص
<b>HP</b>	تولید گرما	<b>NE<sub>g</sub></b>	انرژی خالص برای رشد
		<b>NE<sub>L</sub></b>	انرژی خالص برای شیردهی

# فهرست لغت تخصصی علوم دامی

<b>NE<sub>m</sub></b>	انرژی خالص برای نگهداری	<b>PDIE</b>	پروتئین هضم شده در روده کوچک زمانی که انرژی برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
<b>NFC</b>	کربوهیدرات غیر فیبری	<b>PDIM</b>	پروتئین میکروبی هضم شده در روده کوچک
<b>NFE</b>	عصاره فاقد ازت	<b>PDIME</b>	پروتئین میکروبی هضم شده در روده کوچک زمانی که انرژی برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
<b>NEFA</b>	اسیدهای چرب غیر استری	<b>PDIMN</b>	پروتئین میکروبی هضم شده در روده کوچک زمانی که نیتروژن برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
<b>NIRs</b>	اسپکتروفوتومتری مادون قرمز نزدیک	<b>PDIN</b>	پروتئین هضم شده در روده کوچک زمانی که نیتروژن برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
<b>NMJ</b>	عمل ماهیچه‌ای-عصبی	<b>PE</b>	معادل پروتئین
<b>NP</b>	پروتئین خالص	<b>Penn</b>	دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا
<b>NPN</b>	ازت غیر پروتئینی	<b>PER</b>	نسبت راندها پروتئین
<b>NPR</b>	نسبت ویژه پروتئین	<b>PTH</b>	هورمون پاراتیروئید
<b>NPU</b>	مصرف ویژه پروتئین	<b>QDP</b>	پروتئین سریع تجزیه
<b>NRC</b>	شورای ملی تحقیقات	<b>q<sub>m</sub></b>	تراکم نسبی انرژی قابل متابولیسم
<b>NSP</b>	پلی ساکارید غیر نشاسته‌ای	<b>RQ</b>	نسبت تنفسی
<b>OAA</b>	اگزالواسیتیک اسید	<b>RDP</b>	پروتئین قابل تجزیه در شکمبه
<b>ODM</b>	ماده خشک تعیین شده در آون حرارتی	<b>RRS</b>	نشاسته عبوری
<b>OMD</b>	قابلیت هضم ماده آلی	<b>SCC</b>	شمارش سلول های سوماتیک
<b>PDI</b>	پروتئین قابل هضم در روده کوچک		

SDP	پروتئین کند تجزیه	WSC	کربوهیدراتهای محلول در آب
SOD	سوپر اکسیداز دیس موتاز	Y	تولید
475 TDS	کل مواد جامد		
TDN	کل مواد مغذی قابل هضم		
TDTP	پروتئین حقیقی قابل هضم		
THI	شاخص دما-رطوبت		
TMR	جیره کاملاً مخلوط		
TME	انرژی قابل متابولیسم حقیقی		
TME <sub>n</sub>	انرژی حقیقی قابل متابولیسم تصحیح شده برای ازت		
TNZ	ناحیه آسایش حرارتی		
TP	پروتئین کل، پروتئین بافتی		
UCT	دمای بحرانی بالایی		
UDP	پروتئین عبوری		
UME	انرژی قابل متابولیسم قابل مصرف		
USP	واحد دارویی ایالت متحده		
VFA	اسیدهای چرب فرار		
WI	مصرف آب		